

چشم به راه مهدی علیه السلام
جمعی از نویسندگان مجله حوزه
فهرست مطالب

	یادآوری	ص ۷
	نجوایی با امام	ص ۷
ص ۱۱	<u>امام زمان علیه السلام و رسالت حوزه های علوم دینی</u>	
	<u>ائتمام واقتداء</u>	ص ۱۳
	<u>وراثت</u>	ص ۱۶
	<u>نیابت</u>	ص ۱۹
	<u>ارتباط با امام زمان علیه السلام در عصر غیبت</u>	ص ۲۳
ص ۲۶	<u>دیدار حضرت حجت (عج) در دوران غیبت صغری</u>	
	<u>ارتباط با حضرت در دوران غیبت کبری</u>	ص ۳۰
	<u>دیدگاه نخست: عدم امکان ارتباط</u>	ص ۳۳
	<u>۱ - توقیع شریف</u>	ص ۳۴
	<u>اشکالات به توقیع</u>	ص ۳۷
	<u>۲ - ناشناخته بودن حضرت</u>	ص ۴۷
	<u>۳ - در مراسم حج، دیده نمی شود</u>	ص ۵۲
	<u>۴ - امتحان شیعیان در دوران غیبت</u>	ص ۵۴
	<u>دیدگاه دوم: امکان ارتباط</u>	ص ۵۸
	<u>دلایلی امکان ارتباط</u>	ص ۶۵
	<u>روایات</u>	ص ۶۵
	<u>نقد و بررسی</u>	ص ۶۷
	<u>نتیجه</u>	ص ۷۱

	اجماع	ص ۷۲
	داستانها	ص ۷۵
	پاسخ	ص ۷۸
	توقیعات شیخ مفید	ص ۸۱
	نگاهی به حکایات	ص ۸۲
	خلاصه	ص ۸۴
	حکومت اسلامی در عصر انتظار	ص ۸۶
ص ۸۸	فراگیری ستم و فساد از نشانه های ظهور	
	نقد و بررسی	ص ۸۹
	ممنوعیت قیام در عصر غیبت!؟	ص ۹۷
	نقد و بررسی	ص ۹۸
	تشکیل حکومت در عصر غیبت، دخالت در قلمرو امام معصوم	
	نقد و بررسی	
	مهدویت و مدینه فاضله	ص ۱۲۹
ص ۱۳۰	خصوصیات آن مدینه فاضله چیست؟	
	مدینه فاضله در دو نگاه	ص ۱۳۰
	نیک شهر افلاطونی	ص ۱۳۲
	مدینه فاضله فارابی	ص ۱۴۴
	مدینه فاضله در عصر جدید	ص ۱۴۹
	مدینه فاضله سوسیالیستهای تخیلی	ص ۱۵۶
	جمع بندی	ص ۱۶۲
	مهدویت و توسعه اسلامی	ص ۱۶۲
ص ۱۷۲	ویژگیهای مدینه فاضله، در عصر ظهور	

ختم ص ۱۸۱

زندگی دینی پیش از ظهور ص ۱۸۴

شرح اندیشه دینی ص ۱۸۶

شاخصهای دینداری ص ۱۹۲

۱. انتظار فرج ص ۱۹۳

۲. نگهداشت ایمان دینی ص ۲۰۲

۳. ارزش دینداری ص ۲۰۸

بررسی نشانه های ظهور ص ۲۱۱

۱. منظور از نشانه های ظهور ص ۲۱۳

۲. منظور از قائم ص ۲۱۴

۳. نشانه های برپایی قیامت ص ۲۱۸

۴. احتمال جعل و تحریف ص ۲۲۰

۵. مشخص نبودن زمان ظهور ص ۲۲۶

شمار نشانه های ظهور ص ۲۲۸

انواع نشانه های ظهور ص ۲۳۰

۱- نشانه های حتمی ص ۲۳۰

۲- نشانه های متصل به ظهور ص ۲۳۵

۳- نشانه های غیرعادی ص ۲۳۶

قانون معجزه ص ۲۳۸

۱. خروج سفیانی ص ۲۳۹

۲. خسف در بیداء ص ۲۴۵

۳. خروج یمانی ص ۲۴۶

۴. قتل نفس زکیه ص ۲۴۷

۵. صیحه آسمانی ص ۲۴۹
- یادآوری چند نکته ص ۲۵۳
۶. خروج دجال ص ۲۵۵
۷. در آمدن پرچمهای سیاه از خراسان ص ۲۶۱
۸. خسوف و کسوف ص ۲۶۳
۹. فراگیر شدن جهان از ظلم و جور ص ۲۶۶
- ۱۰- زمینه سازان ص ۲۶۸
- ۱۱- بارانهای پیاپی ص ۲۷۱
- ۱۲- جنگهای خونین ص ۲۷۳
- ۱۳- خروج یاجوج و ماجوج ص ۲۷۳
- ۱۴- طلوع خورشید از مغرب ص ۲۷۴
- یادآوری ص ۲۷۵
- ۱- دلسردی و یأس ص ۲۷۶
- ۲- آگاه شدن مخالفان ص ۲۷۶
- ص ۲۷۹ نگاهی به تولد و زندگی امام زمان علیه السلام
- چگونگی ولادت ص ۲۷۹
- یادآوری دو نکته: ص ۲۸۴
۱. ولادت پنهانی ص ۲۸۴
۲. مکان تولد و نگهداری ص ۲۸۵
- دلایل احتمال اول ص ۲۸۵
- دلایل احتمال دوم ص ۲۸۹
- دلایل احتمال سوم و چهارم ص ۲۹۰
- ص ۲۹۴ از وفات امام حسن علیه السلام تا پایان غیبت صغری

۱. امامت در خردسالی ص ۲۹۵
۲. نماز بر پیکر پدر ص ۲۹۷
- آغاز غیبت و داستان سرداب ص ۲۹۹
- دوره غیبت کبرا ص ۳۰۱
- راز طول عمر ص ۳۰۲
- مکان و مسکن ص ۳۰۷
- زن و فرزند ص ۳۱۲
- سرانجام ص ۳۱۷
- ص ۳۲۱ موافقان و مخالفان مهدی علیه السلام
- یاران امام ص ۳۲۱
- خاستگاه یاران ص ۳۲۵
- گزینش یاران ص ۳۲۶
- ویژگیهای همراهان مهدی ص ۳۲۹
- مخالفان مهدی ص ۳۴۰
- شیوه برخورد امام با مخالفان ص ۳۴۹
- ص ۳۵۷ فلسفه غیبت در منابع کلام شیعی
- ص ۳۵۹ فلسفه غیبت در زبان دانایان غیب
- ص ۳۶۱ رحلت امام صادق و تاویل مهدی
- دفاع نقلی از فلسفه غیبت ص ۳۶۲
- عصر آشفته‌گی و حیرت ص ۳۶۳
- ضرورت تبیین عقلی غیبت ص ۳۶۶
- شیخ صدوق و فلسفه غیبت ص ۳۶۷
- ص ۳۷۱ فلسفه غیبت از نظر کلام مفید

رویارویی امامیه و معتزله در فلسفه غیبت ص ۳۷۹

پیوند غیبت وقاعده لطف ص ۳۸۴

فلسفه غیبت در آثار کلامی پس از شیخ طوسی ص ۳۸۶

نتیجه ص ۳۸۸

امام مهدی (عج) در آثار شخصیت‌های اسلامی ص ۳۹۰

کمال الدین و تمام النعمه ص ۳۹۰

الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد ص ۳۹۵

الفصول العشره فی الغیبه ص ۳۹۷

رسالة ثانية فی الغیبه ص ۳۹۹

اثبات الوصیه ص ۴۰۱

کفایة الاثر ص ۴۰۲

المقنع فی الغیبه ص ۴۰۵

البرهان علی صحة طول عمر الامام صاحب الزمان (عجل الله فرجه)، ج ۲ ص ۴۱۰

کتاب الغیبه ص ۴۱۱

اعلام الوری باعلام الهدی ص ۴۱۴

التذکره فی احوال الموتی وامور الاخره. ص ۴۱۶

کشف الغمه فی معرفة الائمه ص ۴۱۹

فرائد السمطین، فی فضائل المرتضی والبتول والسبطین والائمة من ذریتهم

ج ۲ ص ۴۲۱

شرعة التسمیه حول حرمة التسمیه ص ۴۲۲

المحجة فیما نزل فی القائم الحجة ص ۴۲۴

ینایع الموده ص ۴۲۶

نور الابصار ص ۴۲۸

الاذاعة لما كان وما يكون بين يدي الساعة ص ۴۳۰

نجم الثاقب في احوال الامام الغائب ص ۴۳۴

اعيان الشيعة، جلد ۴ ص ۴۳۷

المهدى ص ۴۳۹

كتاب الغيبة ص ۴۴۳

یاد آوری

شماره های ۷۰-۷۱ مجله حوزه، ویژه امام زمان علیه السلام با این که دو بار به چاب رسید، به بسیاری از خواهندگان نرسید، از این روی بر آن شدیم، برای سومین بار، اما به گونه کتاب، به دیده به راهان آن امام همام، تقدیم بداریم.

به امید آن که روزگار بر محنت دیده به راهی پایان یابد و سپیده بدمد و از مشرق دلها، خورشید زندگانی نور افشاند.

مجله حوزه

نجوایی با امام

اماما، عاشق تویم و دوستدار دوستاران تو و خاک پای منتظران تو، اما فسوسا که خود، خانه دل را برای انتظار تو مهیا نساخته ایم.

اماما، با مژگان نرویده ایم گرد راه را، با اشک، نشسته ایم غبار دل را.

اماما، نرویده ایم غبار گناه از دل، اما عاشقیم، نمی دانیم این عشق سوزان، در کجای جانمان جای گرفته که بی تابمان کرده.

اماما، شرمنده ایم که خانه دل را برای حکمرانی تو، پاک نساخته ایم.

اماما، از کاروان عاشقان تو، عقب مانده ایم. مرکب راهوار نداریم که به این کاروان شورانگیز، دست یابیم.

اماما، راه، پیچاپیچ است و پر از گردنه های هراس انگیز، ما، بی پا افزار

وتوشه، سرگردان.

اماما، خمینی آمد و گزید و برد وما پس مانده ها و وازده ها، ترسیم که
هیچگاه به آن آستان جلال راه نیاییم و غبار شویم و در هوا معلق
وسرگردان، نه آرامشی، نه قراری، نه پناهی و نه منزلی.
اماما، بیم آن را داریم در عمق شب، گم شویم و گرفتار رهنان.
اماما، می دانیم که خود، خود را به وادی هول انگیز بلا افکنده ایم، اما
هنوز، کورسویی از چراغ عشق، در جانمان سو سو می زند.
اماما، دریا آشنایان، به عمق دریای عشق فرو رفتند وما در ساحل مانده ایم،
نه چشمی که آن همه زیبایی را ببینیم و نه انسی با امواج که با آنها در
آمیزیم و نه پرتوی از عشق که به جان حقیقت راه یابیم.
اماما، عشق، رخی نمود و جلوه ای کرد، ولی ما سرگرم بودیم و از شربت
گوارای عشق، ما را بهره ای نرسد.
اماما، نسیم عشق وزید وما در غفلت بودیم، اینکه بی نصیبی از نسیم عشق،
چگونه از این بیابان آشناک رهایی یابیم و جانهای پژمرده خود را با نسیم
دل انگیز صبح، شاداب کنیم.
اماما، راه دشوار است و رهن، بسیار و عجا همه در لباس مهر و محبت
وراهنما و دل می سوزانند و به نرمی و گرمی، راه می بندند که ما راه می
نمایانیم.
اماما، بوجهل ها، بسیار شده اند. همانان که تا دیروز خسی بودند و اسیر باد،
امام اینک که با پایمردی روح خدا، پایبند شدند و استقرار یافتند، به خود
می خوانند.
اماما، (بولهب) ها نیز بسیار شده اند. لهیب کینه هاشان، سرکش است
وسوزنده. توان دیدن هیچ زیبایی را ندارند، دوست دارند، همه چیز را

خاکستر ببینند.

اماما، (حمالة الحطب) ها، روزان و شبان، هیزم کشی می کنند، تا آتشی کینه ها را بگیرانند و همیشه آنها را سوزنده و سرکش نگهدارند. اما، رسوایان و ناخالصان رانده شده، ناصافان تصفیه شده، دوچهرگان نقاب افکنده شده، مرتجعان زمین گیر شده، کژاندیشان تارانده شده و... در بیغوله ها و تاریک خانه ها پناه گرفته اند و در کار غیبت مردان حاضر در صحنه های کارند و جهاد و به سخره گرفتن مردان راسخ در دین. اما، فسونگران، گروه گروه در ویرانه ها گردهم آمده اند و بر گرهای می دمند، تا گره در کار زمینه سازان انقلاب جهانی تو اندازند و سرعت این حرکت مقدس را کند کنند.

اماما، خدعه ها و ترفندها بسیار به کار بستند و می بندند تا عاشقان تو را از راهی که برگزیده اند، باز دارند و نگذارند نور حق، جلوه کند. اما، با این همه، عشق به تو، چنان سوزان است و حرکت آفرین که در جلو راه مردان و زنانی که به عشق تو می زیند، هیچ مانعی و هیچ بازدارنده ای، تاب مقاومت ندارد، همه، می سوزند و بر باد می روند.

اماما، تا پیش از طلوع خورشید ۵۷، تصویر روشنی از حرکت جهانی تو نداشتیم که چگونه میلیونها انسان، سر بر آستان تو می ساینند و به امر تو عاشقانه سر می دهند و جگر گوشه های خود را تقدیم می دارند، در تو ذوب می شوند و بسان پولاد، مقاومند، صخره و ش جلوی دشمن تو صف می بندند، زمین زیر گامهایشان، به لرزه درمی آید، در عین حال چهره های آرامی دارند و لبهای خندان و دستان یتیم نواز و قلبهای پر از مهر و صفا.

اما، در فجر ۵۷ و پس از طلوع خورشید گرمابخش در بهمن سرد، به بهار

خرم وشاد، که همه آلاله ها در پای تو می ریزند، همه گل‌های سرخ سرخ بر تو لبخند می زنند، همه مرغان نغمه خوان به عشق تو می سرایند، همه چشمه ها، به عشق تو می جوشند، گل و گیاه به عشق تو جان می گیرند و طراوت و شادابی می یابند، ایمان آوردیم.

ایمان آوردیم که (دجال)ها رسوا می شوند.

ایمان آوردیم که (سفیانی)ها سر به نیست می شوند.

ایمان آوردیم که فریاد تو، ندای حیات بخش نو، مهرورزیهای تو، کران تا به کران را در خواهد نوردید و فوج فوج، به سوی تو خواهند آمد و تو را چو نگینی در آغوش خواهند گرفت.

اماما، نسیمی از بوستان عشق تو، در این ملک وزید، حیات آفرید، مردگان را زنده کرد و شوری عظیم انگیخت، اگر خدا لطف کند و تو از پرده به در آیی و پا در این ملک گذاری و آن نسیم دل انگیز، شبان و روزان بوزد، چه خواهد شد؟ آیا مرگ هم معنی خواهد داشت؟ یا همه چیز و همه کس به آب حیات دست خواهند یافت و رقصان و پای کوبان به سوی وادی ایمن، وادی بی خزان، وادی بی مرگ، ره خواهند سپرد و در آن سرزمین بی گزند، جاودانه خواهند زیست.

اماما، به عشق تو، صفحه صفحه این صحیفه را نگاشته ایم و با اشک فراق تو آن را آراسته ایم، امید آن داریم که به جمع ما، از سر مهر نظر افکنی و در هنگامه ها راهمان بنمایی.

مجله حوزه

امام زمان (عج) و رسالت حوزه های علوم دینی

عبدالرضا ایزدپناه

حوزه های علوم دینی شیعه، تبلور عینی و تابلوی جاودانه فلسفه انتظارند. دلسوخته ترین عاشقان امام مهدی(ع)، در این مهد، بالیدند و استوارترین ومایه ورتترین میراث فرهنگی مهدویت را همین حوزه های مبارک آفریدند.

دست پروردگان حوزه های شیعه، هر کدام در دیار واقلم خویش، پرچم انتظار بودند، بر بام تاریخ آن قوم و دیار و مشعلهایی فروزان فرا راه کاروان بشر، به کعبه وصال و در تاریکستان فتنه ها، هواها، هوسها، خدعه ها و دهها بیراهه های راه گونه و سراپهای آب نما و چراغی روشن بر مناره آرمان شهر اسلام.

اینان، در سیاه ترین دوره ها، با یاری از (انتظار فرج)، امید به فرج را در دلهای پاک دینان و زلال فطرتان زنده داشتند و جنبشهای عدالتخواهی و ستم ستیزی را، در جای جای دار الإسلام، در پهنه تاریخ ساز کردند. امیدی که چونان دوبرال است برای تکاپو در زندگی و گذر از باتلاقها و بیغوله های جهل، دودلی و گمراهی.

مگر نه این است که ولی عصر(عج)، نجات بخش بشر از کفر و ستم، در عصر سیاهیهاست.

مگر او، منادی عدالت، بر پا دارنده حدود دینی احیاگر معارف قرآنی: (این المؤمن لا حیا الكتاب و حدوده)، بیانگر اسلام ناب محمد(ص): (أین المدخر لتجدید الفرائض والسّنن)(۱) و برپا کننده حکومت عدل الهی نیست؟ مگر غیر از این است که او، کرامتهای اخلاقی را در زندگی و جامعه بشری پیاده می کند و آرمانهای انبیاء و اولیای الهی را در این خاکستان عملی می سازد و عینیت می بخشد؟

مگر او، کجیها و کجرویها را، سترون نمی کند و عزت و شوکت اسلامی را

برفراز نمی دارد؟

و آیا حوزه های علوم دینی و عالمان فرهیخته وربانی، در درازای تاریخ، رسالتی جز این می جستند و تلاشی غیر این داشتند؟

مگر نه این که فلسفه وجودی حوزه ها، تبیین مکتب، پاسداری از اسلام ناب، دفاع از مظلوم، انگیختن روح عدالتخواهی، عدالت گستری، نشر علمی و عملی فضائل اخلاقی و الهی و فراورده های دینی و قرآنی،

پاسداشت حدود و ثغور شریعت، زنده نگه داشتن امید به عدالت و ایجاد گشایش، برای پاکسازی زمین از همه نامردمها و ستمهاست؟

مگر عالمان ربانی، نابودی طاغوتها و ستم شاهان و استقرار معارف و ارزشهای ناب محمدی(ص) را در همه زوایایش، وعده ندادند و خود در عمل، گواه این مدعی نشدند و در آماده سازی مقدمات فرج: رسیدن به حکومت عدل جهانی، جام شهادت را نوش نکردند؟

آری آنان چنین بودند و شاهدانی شدند گویا بر بام تاریخ بشر.

گزار نیست اگر بگوییم کارنامه حوزه ها، جز انتظار فرج نیست. اندک تأملی در تاریخ حوزه های شیعه، درستی این گفت را می نماید.

با این همه، به سه رسالت اساسی که ساختار حوزه ها و بافت زندگی اندیشه وران فرهیخته عصر انتظار را تشکیل می دهد، اشارتی گذرا می کنیم:

۱. اتمام واقتداء: اسوه گیری از آرمانهای مهدی و سامان دادن زندگی

و تلاش حوزوی و سیرت و رفتار عالم دینی و طالبان علم، بر اساس سیره

حضرت مهدی(عج) و پرتو گرفتن از آن انسان کامل.

۲. وراثت: پاسداشت مکتب مهدی، حراست از معارف ناب اسلامی و خرافه

زدایی از زلال سیمای مکتب وحی و معارف الهی.

۳. نیابت: برفراز داشتن پرچم هدایت، نگاهداشت روح عدالتخواهی و ستم

ستیزی، سرپرستی امت اسلامی در غیبت بزرگ و طولانی مهدی (عج).

اتّمام واقتداء

امام زمان (عج) و انتظار برای حوزویان، نه یک عقیده که زندگی است، زندگی علمی - عملی و حوزوی.

در تلقی ما، ولی عصر، سرپرست و صاحب اصلی حوزه هاست، ولی نعمت آنهاست، تغذیه فکری و مادی آنها، به عنایت اوست، هم سرباز اویند، هم برخوان نعمت او، از او چراغ راه می گیرند و رسم هدایت می جویند. مردم نیز به آنها چنین می نگرند و ایتم آل محمد(ص)، در غیبت امام و سرپرست و سرور، به حوزه ها، پناه می آورند و از آنان یاری می خواهند و راه می جویند.

با این برداشت، متولیان و سازمان دهندگان حوزه، که خود نیز به یمن وجود و عنایت و لطف او، عزّت یافته اند و سروری، بایسته است که خطوط نورانی قامت معنوی آن امام همام را تراز و شاغول سازماندهی - تشکیلات، بازسازی و بالنده سازی حوزه ها کنند. همّ خویش را در پی ریزی حوزه ای که خوشنودی مولاست به کار گیرند. رسالت جهانی مهدی را با همه بار معانی اش، دلیل کار حوزه ها کنند. حوزه ای بسازند که شاگردانش اوصاف امام عصر(ع) را قبله خویش قرار دهند و عشق به او را راه خود. اگر مهدی، امام عصر، ولی عصر، امام زمان و صاحب عصر و زمان است، آنان نیز، زمان شناس بار آیند و پیشقراولان و طلایه داران عصر خویش، تا بتوانند، مدیر و هادی قبیله خویش شوند و زمان و روزگار و جامعه و زندگی مردم را بر راستای ویژگیها و هدفهای مهدی، سامان دهند.

اگر او، آیت کبرای الهی است، زندگی، گفتار، رفتار، مشی اجتماعی و سیره عملی و علمی آنان، صبغه الهی داشته و سیمایشان آیت و نشانه ای باشد، از

جمال و جلال الهی، چهره شان خدا را فرا یاد آورد و نشست و برخاست با آنان، بر روحانیت و معنویت و ایمان، بیفزاید:

امام صادق از رسول خدا(ص) نقل می فرماید:

(قال الحواریون لعیسی(ع) یا روح الله من نجالس؟ قال: من یدگرکم الله رؤیته، ویزید فی علمکم منطقه ویرغبکم فی الآخرة عمله)(۲).

این است که همنشینی و نگاه به سیمای او عبادت به شمار آمده:
(النظر الی وجه العالم عبادة)(۳).

اگر او، حجت خدا در زمین است، دست پروردگان حوزه به راستی حجت بر حقانیت اسلام برای مسلمانان باشند. معارف ناب الهی را نوش کرده و با تبلور عشق صاحب زمان در دلها، بر دنیا وزرق و برق دلربای آن، و آنچه مزاحم رسالت و تکلیف است، چهار تکبیر زنند:

(العلماء امناء الله ما لم یدخلوا فی الدنیا)

عالمان، وقتی امین خدایند که دلبستگی به دنیا نداشته باشند.

اگر او (نورالله) است که در پرتو انوارش، هدایت جویان راه بیند وره پویند، سربازان و شاگردان او نیز، باید مشعلی باشند فرا راه رهجویان وره پویان.

به فرموده امام حسن عسکری به نقل از امام باقر(ع):

(العالم کمن معه شمعةٌ تضيء للناس فکل من ابصر شمعته، دعا له بخیر.

کذلک العالم مع شمعةٍ، تزیل ظلمة الجهل والحریرة...)(۴).

اگر او، به (امین الله) نواخته شده است، جهت گیری سازمان حوزه نیز،

باید در این باشد که دست پروردگانی امین پرورد: امین در رساندن

معارف ناب اسلامی، امین در بیان حقایق، امین در پاسداری از عدالت،

امین در حفظ ایمان و نوامیس امت، امین در نگاهداری و صرف بیت المال

و... اگر امام زمان، قله های فتح ناشده دانش را در عصر خویش، فتح می کند و سرچشمه های جوشنده، دانش را می گشاید و در روزگار او، علم، به شکوفایی می رسد و بیش از نود برابر، بر میراث دانش بشر می افزاید: (العلم سبعة وعشرون حرفا فجميع ماجاءت به الرّسل حرفان فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين، فاذا قام قائمنا أخرج الخمسة والعشرين حرفاً فبثّها في الناس وضمّ اليها الحرفين حتى يثبتها سبعة وعشرين حرفاً)(۵).
حوزه های علوم دینی نیز بستری می شوند برای التقاء و ارتقای علوم و دانشهای گوناگون.

اگر او، به فرموده امام باقر(ع): خردمندانی قله سان می پرورد و مربی عقل بشر است:

(اذا قام قائمنا وضع يده على رؤوس العباد فجمع به عقولهم...)(۶).
ما نیز حوزه های علوم دینی را در این مسیر قرار دهیم و خرد ورزی را به اعماق حوزه ها بریم و در پرتو آموزشهای خرد برانگیز وحی، طالب علمانی با خرد، منطقی، آزاد اندیش و برخوردار از منطق برتر پیوریم.
اگر صاحب خلق عظیم و ولی اعظم، اخلاق بشر را به کمال نهایی می رساند و ارزشهای الهی را در عمل مردم و جامعه خویش سرشار می کند و دلسوختگان معنوی و عرفانی را مشروب می سازد:

(اذا قام قائمنا وضع يده على رؤس العباد... وأكمل به اخلاقهم)(۷).
باید نیروهای انسانی بر آمده از حوزه، تبلور اخلاق الهی و تجسم ارزشهای اسلامی باشند. در گفت و کردار و رفتار، پرتوی از کمالات و کرامات ولوی را به نمایش گذارند و نیم رخی از رخ یار را بنمایانند.
اگر او، مظهر عزت الهی است، حوزه ها نیز، دانشجویان با عزت و مناعت طبع بسازند.

اگر او، به گاه اقتدار، پوشش ساده، غذای ساده و معیشتی چونان جدش مولای موحدان امیرمؤمنان(ع) دارد، حوزویان نیز به گونه ای ساخته شوند که به هنگام اقتدار، فریفته دنیای پر نیرنگ نشوند و کرسی قدرت، زبونشان نکند، بلکه با تقوای الهی قدرت را رام خدمت به خلق خدا کنند که دین شناس و فقیه واقعی در فرهنگ شیعه چنین است:

(لا یكون الرجل فقیها حتی لا یبالی ای ثوبیه ابتدل وبما سدّ فوره الجوع)(۸).

در یک کلام، حوزه ای سامان دهیم که طالب علمان و عالمانش رو به کوی او دارند، آهنگ انتظار در تارهای وجودشان می نوازد و عشق به مولا، از نوای ضربان قلبشان به گوش می رسد، شیفته و فرهیخته وصال اویند و در همه احوال، آماده لبیک به دعوت او. حوزه، چونان پادگانی باشد. هر وقت و هر لحظه در آماده باش کامل؛ چه هر آن ممکن است او از درآید و بانگ قیام سر دهد.

وراثت

عالمان ربّانی و حوزه های علوم دینی در روزگاری که امام زمان، از ما چهره پوشانده است، وارث او، در نگاهبانی میراث معرفتی دین و ایمان مردمند. بیان احکام، روشن کردن مرزهای اعتقادی، بیرون آوردن معارف، اخلاق، آداب، موازین تربیتی از متون دینی و تامین دانشهای دینی مورد نیاز جامعه اسلامی، بر آنان است. آنان در روزگار غیبت، باید محاسن و نیکوییهای معارف قرآن و اهل بیت(ع) را به نسلا بنمایانند و برتری منطق و توانایی اسلام را در برآوردن بهروزی و سعادت بشر، با زبان همان روزگار و با بهره وری از بهترین ابزار پیام رسانی به جهان، برسانند:

(العلماء مصایح الأرض وخلفاء الأنبياء وورثتی وورثة الأنبياء)(۹).

این وراثت، همان زنده نگه داشتن اسلام بر فراز اعصار وامصار است:
(من جاء اجله وهو يطلب العلم ليحيى به الإسلام لم يفضله النبيون الا
بدرجة)

در روزگار طولانی غیبت حضرت، شیطانهای پنهان و آشکار، تهاجم خود را
آغاز می کنند، تا پایه های اعتقادی مسلمانان را سست و ایمان آنان را
بربایند، تنها پناهگاه مسلمانان، حوزه های علمی و اعتقادی است که باید در
خور هر مورد، به دفع و رفع این زیانها و خطرهای پردازند و با بهره وری از
منطق نیرومند وحی، کار وظیفه بانی و مرزرداری خویش کنند:
(لو لا من يبقى بعد غيبة قائمنا، عليه السلام، من العلماء الداعين اليه والدالين
عليه والذابين عن دينه بحجج الله والمنقذين لضعفاء عباد الله من شباك
ابليس ومردته ومن فحاخ النواصب لما بقى احد إلا ارتد عن دين الله
ولكنهم الذين يمسكون ازمة قلوب ضعفاء الشيعة كما يمسك صاحب السفينة
سكانها..). (۱۰)

اگر در روزگار غیبت قائم، عالمانی نبودند که ظهور و فرج او را فریاد کنند
و مردم را به سوی او ره نمایند و از دین او، با استدلالهای محکم، به دفاع
برخیزند و کسانی را که ایمان سستی دارند، از تور ابلیس و پیروانش واز
شکار ناصبیان (یورش گران بر ارکان دین) رهایی بخشند، هیچ کس باقی
نمی ماند، مگر این که راه ارتداد پیش می گیرد، ولی آنان، زمام دلهای
شیعیان را در دست می گیرند، چونانکه ناخدای کشتی عقبه کشتی را.
گلهای سرسبد حوزه ها، عالمان ربّانی، بحق در درازنای تاریخ تشیع.
مرزبانانی وظیفه بان و وارثانی امین و هوشمند بودند و از میراث به جای
مانده پیامبر و امامان شیعه، نیک پاسداری کردند، در هر دوره ای غبار
خرافه را از سیمای زلال دین زدودند و با خرافه و خرافه بافان، و خرافه

سازان، به ستیز و رویارویی برخاستند، شبهه ها را پاسخی درخور دادند و دماغ شبهه افکنان در دین و ایمان مردم را با برهانه‌ها و استدلالهای متین به خاک مالیدند و ایتم آل محمد(ص) را که میراث معنوی و مذهبی شان مورد تاخت و تاز قرار گرفته بود، با رنجهای استخوان سوز، طاقت فرسا و مقاومت و درایتی شگفت انگیز، پاس داشتند و توصیه امامان(ع) در توصیف وارث علم حقیقی اهل بیت را تبلور عینی و عملی بخشیدند.

سرگذشت جهاد علمی عالمان ربّانی، در طول تاریخ حوزه های علوم شیعه، پر از حماسه، ایثار، نستوهی و سرباختگی است. آنان، هم اسلام ناب را پاس داشتند و هم در رویارویی با زر و زور و تزویر حاکمان تاریخ، پرچم سرخ تشیع را بر فراز فرهنگ شهر این خاکستان، بر افراشته داشتند.

عالم بودند و جامع، از پس هر پرسش و هجوم فکری و فرهنگی بر می آمدند. دیده بانی بودند که آفاق دید تیزنگرشان، همه مرزهای دارالاسلام را می پایید و حرکت دشمنان در اقصی بلاد اسلامی، از تیررس نگاه نافذ و دورنگرشان بیرون نبود، با منطق برتر و پشت کاری اعجاب برانگیز، تحریکات فکری و فرهنگی بیگانگان را از حرکت، باز می ایستاندند.

نگاهی به سیره و میراث عظیم فرهنگی و علمی عالمان شیعه، گواه این مدعا است. نوشته هایی که هر کدام در پس خود فلسفه ها، رازها، ورنجها و حماسه ها دارند و فصلی پردامنه از رویارویی علمی و فرهنگی حوزویان و دگراندیشان را فراروی ما، می گشایند.

تنها در میراث داری از غیبت مهدی(عج) و فرهنگ انتظار، صدها عنوان کتاب به دست ما رسیده است که مطالعه و کاوش در چند و چون و خاستگاه پدید آمدن این کتابها، تابلویی زیبا از چگونگی مرزبانی و وظیفه داری آنان است.

تلاش آنان در پاسداشت این اندیشه و فرهنگ سرنوشت ساز و دشمن برانداز، بر تارک تاریخ تشیع، خود نمایی می کند و چشم و دل هر خواننده و پژوهشی تاریخ را می نوازد.

تابلویی که بیش از هزار سال، حماسه، تلاش فکری و فرهنگی، میراث داری و تکلیف شناسی حوزویان را در عرصه معارف (مهدویت) به نمایش می گذارد. از ابن بابویه، کلینی، شیخ مفید، علامه حلی، تا میرحامد هندی، علامه امینی و همفکران و شاگردان او.

از این تابلوی زیبا و نفیس تاریخ حوزه ها گرچه در کتابهایی چون: روضات الجنات، اعیان الشیعه، الذریعه و... نیم رخی و سرخطهایی نموده شده، ولی شرح و ترسیم کامل آن، موسوعه و دائره المعارفی بیش از یکصد جلد می طلبد که بر حوزه هاست که به نگارش آن همت گمارند.

در این تابلوی زیبا، شگفتیهایی از جلوداری علمی و فکری، گستره آگاهی و آزاد اندیشی، مرزبانی تا پای شهادت، مبارزه با خرافه و کثرفکری و تنگ اندیشی و... چشم را می نوازد و برای امروز حوزه ها می تواند راهنما و درس آموز باشد.

نیابت

دشوارترین وظیفه و تکلیف حوزه ها در عصر غیبت، نیابت عامه است. بی شک نیابت از امامی که منادی عدالت است و در پس پرده غیبت، تا با ظهور خویش، حکومت جهانی بر موازین الهی، بر پا کند، به غور در اصول و فقه نیست، به کرسی مدرّسی و انبوه شاگردان نیست، به رساله و مناسک و گرفتن و تقسیم وجوهات و... نیست.

نیابت، پذیرش همه تکالیف اسلامی: علمی، سیاسی، اجتماعی، تربیتی و رهبری است. نیابت از مقوله اقدام و عمل است، نه علم و حرف. نیابت،

میدان داری و حماسه گستری در برابر دشمن است، نه انزواگزینی و پس پرده نشینی. نیابت، شناخت زمان و جهان، سیاستهای جهانی و اشراف بر حرکت تاریخ و جامعه هاست، نه گز کردن خانه و مدرس و بس. نیابت، پرتو افشانی است فرا روی همه پاکان و پاک فطرتان و حق طلبان جهان، نه چراغ کم سو، کنج حوزه ها. نایب امام زمان، نه هر فقیه و رساله داری است. عالم و دین شناسی است که روح دین را نوش کرده و در همه امور و زوایا و نیازهای دینی مرجع است. نیابت، در حقیقت، زعامت و رهبری عامه است، رهبری سیاسی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی تشیع. پاسداری از شیعه در دریای متلاطم روزگار خود و نگاهبان دارالاسلام در برابر هجوم امواج فکرها و فرهنگها، رهبری و مدیریت سفینه شیعه بر غوغای رهن و حیرت زای غولهای امواج و این، نه هر معممی است و نه همه فقهای شیعه که: (فأما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً على هواه، مطيعاً لأمر مولاه، فللعوام أن يقلدوه وذلك لا يكون إلا بعض الفقهاء الشيعة لا كلهم...)(۱۱).

هر کس از دین شناسان و فقیهان در دین، که کشیک نفس کشد و دروازه شهر وجود خود بر هواها، هوسها و خواسته های نفسانی ببندد و دین خود را پاس دارد و از مرزهای آن دفاع کند و پا روی انبوه خواهشهای نفسانی خویش گذارد و دستورات مولا را در همه زمینه ها و زوایایش، فرمان برد، بر عموم مردم است که قیادت او پذیرند و از او پیروی کنند. بی شک، چنین کسی، نه همه فقهای شیعه که اندکی از آنان هستند.

اینان، دین شناسان و فقیهانی هستند که افزون بر گستردگی بینش، برخورداری از درایت و مدیریت، اهل حماسه و اقدام باشند، سری نترس

وزبانی صریح در بیان معارف و ارزشهای دین داشته باشند و شهادت در دفاع و ابلاغ و پاسداری از دین را یکی از دو نیکویی شمارند.

همین اندک از عالمان شیعه، همیشه همه جا و در هر شرایطی، مشعل تشیع را روشن نگاه داشتند و در هر دوره، گرچه اندک شمار بودند، ولی آفاق اقدام و افکارشان همه گیر بود. اینان، نه تنها در همه جنبشهای درست اسلامی، حضوری پرشور و چشم گیری داشتند که خود پدید آورنده و سردمدار بسیاری از جنبشهای اسلامی و همه قیامهای شیعی بودند. زیرا، مقتضای نیابت را تلاش برای برپایی حکومت اسلامی و نابودی حاکمان جور، می شمردند، با همین برداشت، برای زمینه سازی حکومت عدل، بر چوبه دار رفتند و گاهی در آتش قهر و کینه دشمن سوختند و از انوار شهادتشان، انسانها را راه نمودند و بر خروش درآوردند (۱۲).

شهیدان فضیلت حوزه های شیعه که بسیارند، گناهی جز پاسداشت نیابت امام (عج) نداشتند. شمارش اقدامها و حماسه های عالمان، فقیهان، متکلمان، عارفان و فیلسوفانی که خلیل آسا پا در معرکه مصاف با نمرودیان زمان نهادند و قامت زیبای نیابت را با اقدام بجا و خدایی خویش، استوار داشتند، نه در خور این مقال است. شاهد گویا و برکت عظیم این تعلیم دینی و مقام مقدس در غیبت کبرا، انقلاب کریمه ماست. انقلابی که طلیعه انقلاب جهانی مهدی است، انقلابی که پیاده کردن احکام و موازین وحی و اهل بیت (ع) را هم خویش کرد و می رود اسوه ای شود برای همه مسلمانان و حق جویان جهان. این است که حوزه های علوم دینی، عالمان بزرگوار حوزه وفاضلان فرهیخته، گسترش اسلام ناب را باید پاس این نعمت کریمه بدانند و کرامتی را که برای حوزویان از برکت انقلاب و اقدام بزرگ امام راحل، پدید آمده است، پاسدارند. پاسداشت این نعمت برین و بزرگ به

بر کشیدن حقایق و معارف ناب اسلامی، از لابه لای گرد و غبار هزار ساله ای است که با دست عالمان متهتک و جاهلان متنسک بر سیمای اسلام نشسته، بویژه احکام و معارف جامعه ساز و نظام پرداز و این جز، با تحوّل و دگرگونی ژرف و همه جانبه در تشکیلات، شیوه آموزش، متون درسی و از همه مهم تر، دگرگونی در تلقی از رسالت حوزه ها و عالم دینی امکان پذیر نیست. حوزه اگر بخواهد رسالت خویش در سه عرصه: اقتدا، وراثت و نیابت به انجام رساند، باید سازمان و تشکیلاتی در خور پرورش و تربیت عالمانی برای بر دوش کشیدن و انجام دادن این سه مأموریت بزرگ، پی نهد و با کمک ویاری از نایب برحقش، مقام معظم رهبری، که بیش از هر کس، درد کار آمدی و نقش آفرینی حوزه ها و حوزویان را دارد، خوشنودی و رضایت صاحب اصلی حوزه، امام زمان (عج) را فراهم آورد. ما، به فراخور فهم خویش، آرمان گام زدن در این وادی را در سر داشته و گفته هایی هر چند ناچیز، عرضه داشته ایم و همیشه دغدغه کار آمدی حوزه ها، حراست از میراث حوزه، نمایاندن اندیشه های عالمان و بزرگان ناب اندیش و دفاع از آنان بوده ایم و در همه این زمینه ها، نوشته هایی داشته ایم.

برای حراست از مقام مرجعیت، ویژه نامه مرجعیت تقدیم کرده ایم، در زمینه تشکیلات، سازمان، نارسایی متون درسی و خلاصه، اصلاح و تحوّل حوزه، قلم زده ایم.

در جهت مبارزه با تحریف چهره میراث داران حوزه های تشیع، ویژه نامه هایی در زندگی میرزای بزرگ، آیه الله بروجردی، امام خمینی، سید جمال الدین اسدآبادی و... قدس الله سرهم، به عرصه فرهنگ، عرضه داشته ایم و اینک در راستای خرافه زدایی از چهره اسلام ناب و فهم درست

مفاهیم سیاسی و اجتماعی تعالیم انسان ساز شیعه، این هدیه بسیار ناچیز را، تقدیم ساحت امام عصر (عج) می کنیم و از او امید عنایت و خوشی فرجام و عاقبت داریم، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

ارتباط با امام زمان در عصر غیبت

علی اکبر ذاکری

اعتقاد به وجود امام زمان و حجت حق (عج) از ضروریات مذهب شیعه است. برابر روایات و ادله، وجود امام در هر زمانی، لازم است. زمین بدون حجت باقی نمی ماند. در این زمان که حجت الهی در پرده غیب به سر می برد، این پرسشها مطرح می شود:

آیا ارتباط با آن حضرت، امکان دارد، یا خیر؟ آیا شیعیان و پیروان حضرت، می توانند از محضر آن بزرگوار، بهره مند گردند، یا خیر؟ سخن در این مقوله، از امکان عقلی نیست، بلکه سخن در این است که آیا برابر موازین و روایاتی که داریم، چنین امری می شود تحقق یابد، یا خیر. در این باره، دو دیدگاه وجود دارد:

۱. دیدگاهی که امکان ارتباط را تأیید نمی کند و لزومی برای آن نمی بیند.

۲. دیدگاهی که بر امکان ارتباط و وقوع آن اصرار می ورزد. آنچه ما در این مقاله، به بحث خواهیم گذارد، ادله و مستندات هر یک از این دو دیدگاه است. هر دو نظر، گروهی طرفدار و معتقد دارد. این نکته در خور دقت است: نه آنان که ارتباط را نمی پذیرند از اسلام و تشیع بدورند و نه کسانی که به آن عقیده دارند، از ایمان بیشتری برخوردارند؛ چرا که هر یک ادله ای بر ادعای خود ارائه می دهند و به روایاتی تمسک می جویند.

گرچه امروز، این از باورهای دینی عموم فرض شده است، به گونه ای که منکر آن، نزد برخی، متهم خواهد شد. ولی بزرگانی مانند: شیخ مفید، فیض کاشانی، شیخ جعفر کاشف الغطاء و نعمانی، ارتباط با امام زمان (عج) را برای شیعیان در غیبت کبری، ممکن نمی دانند.

بنابراین، موضوع، آن گونه که تصور می شود، روشن و بدیهی نیست و بحثی در خور می طلبد. آنچه ما را بر این بحث وا داشته، چند نکته است.

۱. درباره ارتباط با امام زمان، کتابهایی نوشته شده و در این اواخر، رواج

فوق العاده ای یافته که مشحون از حکایتها و داستانها و مطالبی است که

برخی از آنها، یقین، نادرست و برخاسته از تصورات و خیالبافیهای

نویسندگان! آنهاست و در برخی، شمه ای از حقیقت وجود دارد.

۲. نقل این داستانها و حکایتها، باعث می شود که یک عقیده درست

و صحیح، به ناصوابهایی آمیخته گردد و عقائد خرافی و ناصحیح و غیر مستدل

و مستند، در میان مردم رواج یابد. وقتی که آقا و خانمی به راحتی و آسانی

اهل مکاشفه شوند و آن را در کتاب خود بنویسند؛ چرا دیگران به چنین

مقامی نرسند. زمانی که مدعی مکاشفه، پا را فراتر نهد و در بیداری حضرت

رسول اکرم (ص) و برخی از معصومین (ع) را ببیند (۱۳) چرا دیگران از این

نعمت محروم باشند.

رواج این گونه کتابها و حکایتها، باعث شده که در برخی از مناطق کشور،

شاهد حوادث و اتفاقات نابخردانه و عوام فریبانه و خرافی باشیم:

کسی در منطقه ای مدعی می شود که قطره ای از خون سر امام حسین (ع)

ریخته و یا سر مبارک حضرت را دیده، یا چوپانی مدعی می شود که غلام

شاه چراغ است و از وی دستورهایی دریافت کرده است و خانمی که از

دست شوهر فرار کرده به مسجد روستایی می رود و مدعی می شود که

مسجد نظر کرده است و مریضهایی که به مسجد بیایند شفا می یابند، آن دیگر، امام زاده جدیدی کشف می کند و مردم یک منطقه، برای زیارت امامزاده بسیج می شوند و در مورد دیگر، دختر، یا زنی نظر کرده می شود و حاجت مردم را بر آورده می کنند و... اینها برخاسته از حکایتها و رؤیایها و کتابهایی است که بدون هیچ ضابطه و قاعده ای رواج می یابد و جوی ناسالم و به دور از حقیقت و عوام پسند، به وجود می آید و مردمان معتقد را از سرچشمه زلال اسلام ناب و راستین به دور می کنند و در باتلاق خرافات فرومی برند.

۳. پیامد ناگوار این کتابها و عقاید برگرفته از حکایت و خواب، جوی را به وجود می آورد که اهل تعقل و اندیشه را به عقائد شیعه بدبین می کند و زمینه انحرافهای فکری را فراهم می آورد و در نتیجه، مخالفان تشیع، امکان رشد و گسترش می یابند و عقاید ناصواب عوام و عوام زدگان به نام تشیع ثبت و به دیگران انتقال می یابد و یک عقیده ای که در اصل آن، تمام فرق اسلامی توافق دارند، به گونه ای مطرح می شود که فرسنگها با اسلام فاصله دارد و میدان دفاع را بر اندیشه و روان اسلامی و درست اندیشان و مصلحان، تنگ می کند.

اینها همه باعث شد که ما این موضوع را از نظر ادله؛ روایات بررسی کنیم و بدون توجه به داستانها و افسانه ها، در این باره به قضاوت بنشینیم؛ زیرا بیشتر داستانها، مربوط به مردم عادی و عوام است که معمولاً، عده ای از آنان ادعایی نداشته اند. اما متأسفانه، امروزه گروهی در لباس اهل علم و به ظاهر غیر عوام، عوامانه می اندیشند و برخلاف علمای گذشته که شهرت به فیض دیدار یافته اند و خود به هیچ وجه چنین ادعایی نکرده اند، اینان داستانها از ملاقات و مکاشفات خود نقل کرده اند که برابر توقیع شریف،

باید آنان را (کذاب مقرر) دانست.

از این روی، بحث ارتباط با امام زمان و مشاهده حضرت را با مروری به غیبت صغری، می آغازیم و در دوران غیبت کبری، به ادله موافق و مخالف ارتباط می پردازیم و در پایان نیز، نگاهی به داستانهای که در این باره وجود دارد می افکنیم و به نتیجه گیری می پردازیم.

دیدار حضرت حجت (عج) در دوران غیب صغری

دوران زندگانی امام زمان (عج) را به دو دوره تقسیم کرده اند: غیبت صغری و غیبت کبری.

بزرگانی مانند شیخ مفید، غیبت صغری را از تولد، تا آغاز غیبت کبری می دانند (۱۴). بیشتر علمای شیعه، دوران غیبت صغری را از زمان امامت حضرت، پس از شهادت امام حسن عسکری (ع) دانسته اند (۱۵). در نتیجه، دوران غیبت صغری، ۷۴ و یا ۶۹ سال است.

تولد حضرت، بنابر مصالحي، پنهان نگاه داشته می شد، تا از خطری که از سوی دستگاه حاکم متوجه آن حضرت بود، در امان بماند. آن حضرت، همچون موسی، پنهانی پا به عرصه هستی گذارد و مأموران حکومتی، با این که مراقبتهای زیادی انجام می دادند، از تولد حضرت، آگاه نشدند (۱۶).

امام عصر، در ۱۵ شعبان ۲۵۵هـ.ق. متولد شد و در ۲۶۰، به امامت رسید. بی گمان، در این دو برهه، گروهی آن حضرت را دیده اند.

۱. دوران امامت امام حسن عسکری (ع): در زمان حیات امام حسن (ع)، گروهی از یاران خاص و شیعیان، موفق به زیارت امام زمان شدند و جانشین امام خویش را، شناسایی کردند، تا در آینده گرفتار انحراف نگردند. شیخ مفید می نویسد:

(گروهی از یاران ابومحمد حسن بن علی بن محمد(ع) جانشین ایشان را در زمان حیات آن بزرگوار، دیده اند. اینان، از یاران آن حضرت و خواص ایشان بودند و واسطه امام زمان و شیعیان. در مدت طولانی غیبت، مسائل دینی، از سوی آنان به مردم می رسید و از سوی آنان، پاسخ سؤالات داده می شد و آنان، حقوق و وجوهی که نزد مردم بود، می گرفتند. آن جماعت را حسن بن علی(ع) عادل می دانسته و به عنوان امین، به کارهای خود گمارده بود و نظارت بر املاک و انسجام کارها را به آنان و انهاده بود. آنان، با اسم و نسب مشخص بودند، مانند: ابو عمرو عثمان بن سعید سمان و فرزندش ابو جعفر محمد بن عثمان و فرزندان رحبا از نصیبین و فرزندان سعید و فرزندان مهزیار در اهواز و فرزندان رکولی در کوفه و فرزندان نوبخت در بغداد و گروهی از مردم قزوین، قم و دیگر شهرهای جبل [آذربایجان و همدان] که نزد امامیه وزیدیه به این افتخار شهرت یافته اند و نزد گروه زیادی از عامه، به این امر معروف شده اند، در حالی که آنان صاحب خرد و امانت، مطمئن و دارای درایت، فهم، دانش و هوشیاری بوده اند. سلطان نیز آنان را بزرگ می داشت و به خاطر امانتداری و شهرت به عدالت، تعظیم می کرد... این دیدار توسط آنان از آن جهت انجام گرفت که حال و اعتقاد آنان نهان بود و از سلامتی نظر و درستی تدبیر برخوردار بودن(۱۷).

بنابراین، دیدار حضرت در زمان امام حسن، امری ضرور می نموده و افراد موثق و مطمئن، به این افتخار نائل شده اند که امام خود را ببینند و به دیگران معرفی کنند و از فرقه گرایی دامن بگیرند.

۲. امامت حضرت حجت(عج): با شهادت امام حسن عسکری(ع)، درباره جانشین آن حضرت، بین شیعیان اختلاف فراوانی بروز کرد، به گونه ای که

برخی نوشته اند: شیعیان به چهارده گروه تقسیم شدند (۱۸) و بنا به قول مسعودی، تعداد فرقه ها، به بیست گروه رسید (۱۹). این اختلاف، ناشی از غیبت حضرت و داعیه امامت توسط جعفر کذاب بود. با درگذشت جعفر در سال ۲۷۱ و تلاش شیعیان و کسانی که حضرت را در دوران حیات امام حسن (ع) دیده بودند، کم کم اختلافات فروکش کرد و به تدریج این گروهها از بین رفتند، به گونه ای که شیخ مفید، پس از نقل عقائد چهارده گروه، و به نقد کشیدن عقیده سیزده گروه غیر معروف می نویسد:

(در این سال (۳۷۳) و در زمان ما، دیگر اثری از این گروه ها باقی نمانده و همه از بین رفته اند) (۲۰).

در این مقطع تاریخی، تا آغاز غیبت کبری، گروهی با آن حضرت دیدار داشته اند که شیخ صدوق، اسامی آنان را ذکر کرده است (۲۱). شیعیان، از مناطق گوناگون جهان اسلام، برای درک حضور حضرت، به عراق و حجاز سفر می کرده اند. گروهی موفق به دیدار حضرت حجت (عج) می شدند و گروهی نیز، با رسیدن به محضر نمایندگان ویژه حضرت، یقین به وجود مبارک امام پیدا می کردند و وجوهاتی را که برای امام آورده بودند، به نمایندگان ایشان می دادند. و در مواردی، افراد مدتها تلاش می کردند، تا نمایندگان راستین را از مدعیان دروغین نیابت، تشخیص دهند.

در این زمان، ارتباط با حضرت، معمولاً از طریق نایبان خاص، برقرار می شد. آنان، پرسشهای شیعیان را به خدمت حضرت ارسال می داشتند و پاسخهای دریافتی را به پرسش کنندگان باز می گرداندند. افراد موثقی، مانند: ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی، مستقیماً تویح دریافت می کرد (۲۲). در آن زمان، مدعیان نیابت نیز، کم نبودند، مانند: شریعی، محمد

بن نصیر نمیری، احمد بن هلال کرخی و شلمغانی که توقیعات فراوانی در لعن و طرد آنان وارد شد (۲۳). در این دوره چهار نفر نیابت خاص حضرت را به عهده داشتند که هر یک، پس از فوت دیگری این وظیفه مهم و خطیر را به انجام رساندند:

۱. ابو عمرو عثمان بن سعید عمری. وی از نمایندگان امام علی النقی و امام حسن عسکری (ع) و مورد اطمینان بود. احتمال می رود در سال ۲۶۵ فوت کرده است (۲۴).

۲. ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری (م: جمادی الاولی ۳۰۵) (۲۵).

۳. ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی (م: شعبان سال ۳۲۶) (۲۶).

۴. ابوالحسن علی بن محمد سمري (م: شعبان ۳۲۹) (۲۷).

این دوره همه شیعیان به گونه مستقیم، نمی توانستند با امام خویش ارتباط برقرار کنند.

غیبت صغری، زمینه ای بود برای آغاز غیبت کبری و حل مشکلات اجتماعی و دینی توسط عالمان و دانشمندان دینی.

از این روی مشاهده می شود که حضرت حجت (عج) در پاسخ به پرسشهای اسحق بن یعقوب، مردم را در حوادث واقعه به علماء و راویان حدیث ارجاع می دهد:

(اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا) (۲۸).

این نکته در خور درنگ و دقت است که این توقیع، در زمان نیابت نایب دوم، ابو جعفر محمد بن عثمان صادر شده که دست کم، ۲۴ سال تا غیبت کبری فاصله داشته است.

ابوالقاسم حسین بن روح، سومین نایب حضرت، زمانی که کتاب خود را به نام (تأدیب) می نگارد برای اطمینان از درستی کتاب، آن را برای فقهاء

و شیعیان در قم می فرستد و می نویسد:
(انظروا فی هذا الكتاب وانظروا فيه شیء یخالفکم).
در این کتاب بنگرید و توجه کنید آیا چیزی مخالف دیدگاههای شماست.
آنان در پاسخ می نویسند:
(تمام کتاب صحیح است و فقط یک مورد مخالف و شاذ در آن موجود است)(۲۹).

حسین بن روح، می توانست کتاب را خدمت امام عصر (عج) عرضه کند، ولی چنین نکرد و آن را برای علمای قم فرستاد و با این کار، روش پسندیده ای را پی ریخت، تا شیعیان، خود به حل مشکلات علمی خویش پردازند. این دوره، با مرگ آخرین سفیر امام عصر، ابوالحسن سمری در شعبان ۳۲۹، به پایان می رسد و در پاسخ به این سؤال که نایب بعد از شما کیست؟ می گوید:

(خدا را فرمانی است که خود به انجام می رساند).
شش روز پیش از مرگ وی توقیعی صادر می شود مبنی بر این که کسی را به عنوان جانشین خود برنگزیند و در پایان آن آمده است:
(وبه زودی از شیعیان من می آیند کسانی که ادعای مشاهده خواهند کرد. آگاه باشید، هر کس پیش از خروج سفیانی وصیحه، ادعای مشاهده کند، او، دروغگوی افتراء زننده است)(۳۰).
این آخرین پیام و سخنی است که از جانب حضرت، صادر شده و توسط نایب ویژه ایشان، به ما رسیده است.

ارتباط با حضرت در دوران غیبت کبری

موضوع بحث ما، ارتباط و دیدار حضرت در دوران غیبت کبری است. آیا شیعیان از چنین امکانی برخوردارند و می توانند از محضر آن حضرت در

این زمان بهره برند و جمال بی مثال ایشان را ببینند و مسائل علمی و دینی خویش را از حضورش بپرسند، یا چنین امکانی نیست. در این جا دو دیدگاه وجود دارد: امکان وعدم امکان.

پیش از نقل دلیلهای هر یک از این دو دیدگاه و بررسی آنها، لازم است در معنای رؤیت، ملاقات، فیض حضور و شهود که مراتب رؤیت هستند، اندکی به بحث پردازیم و درنگی هم داشته باشیم در معنای مشاهده.

۱. رؤیت: دیدن است. دیدن بدون شناخت حضرت. این معنی، دو صورت پیدا می کند:

الف. گاهی ایشان در جمعی و مراسمی شرکت می کند، مردم وی را می بینند، ولی نمی دانند که او حضرت حجت است و بعد هم، متوجه این امر نمی شوند.

ب. در هنگام مشاهده حضرت، متوجه نباشند، ولی بعد متوجه و یا معتقد گردند شخصیتی را که دیده اند حضرت حجت بوده است. شیخ طوسی، در کتاب (غیبت) بخشی را به اینان اختصاص داده است (۳۱).

۲. ملاقات: دیدن با شناخت. یعنی، کسی حضرت را ببیند و معتقد بشود شخصی را که دیده، امام عصر است و به این امر، اطمینان داشته باشد.

۳. فیض حضور: یعنی، دیدن حضرت، و شناخت ایشان، همراه با سؤال و جواب. یعنی، افزون بر این که حضرت را دیده و شناخته، از ایشان نیز سؤال کرده و با وی به گفت و گو پرداخته. این مرحله و رتبه از همه مراحل بالاتر و ارزنده تر است.

۴. شهود: یعنی، آگاهی به وجود حضرت، از راه سیر و سلوک، بدین معنی که اهل معرفت، با شناخت و درکی که از حقایق عالم دارند، پی به حقیقت وجود حضرت می برند و ایشان را می شناسند و گاهی ممکن است مدعی

شوند که با مکاشفه، با حضرت، ارتباط برقرار کرده اند. قسم پنجمی از ملاقات و دیدار، متصور است: دیدار در خواب. که این، از مقوله بحث ما خارج است. محور اصلی بحث ما، در بخش دوم معنای اول و معنای دوم و سوم است؛ زیرا بر معنای اول (رؤیت)، امری مترتب نیست و کسی ادعایی نمی تواند داشته باشد و سخن از رؤیت در خواب نیز نیست؛ چرا که دیگر امامان (ع) نیز امکان دارد به خواب افراد صالح، بیایند. البته با خواب مسأله دینی و مشکل فقهی قابل حل نیست و افراد نمی توانند مستند به آن، حکم شرعی صادر کنند و گاهی شاید زمینه باشد برای راهنمایی و هدایت به سوی یک برهان و دلیل شرعی، یا حل مشکل اجتماعی و یا اتفاقی که در آینده خواهد افتاد.

این بحث، دیدار از راه مکاشفه را از جهت امکان و عدم امکان شامل نمی گردد، ولی حکم مدعی دیدار را مشخص می کند که قابل اثبات و پذیرش نیست و حق اظهار نظر ندارد.

مشاهده: مشاهده را به معنای دیدن با حواس همراه با حضور و شناخت دانسته اند که گاهی امکان دارد با گفت و گو و سؤال همراه باشد. راغب می نویسد:

(الشهود والشهادة: الحضور مع المشاهدة أما بالبصر أو بالبصيرة لكن الشهود، بالحضور المجرد، اولى والشهادة مع المشاهدة اولى ويقال للمحضر مَشْهَدٌ) (۳۲).

شهود و شهادت، به معنای حضور با دیدن است. دیدن یا با چشم است و یا با بصیرت. منتهی (شهود) به معنای حضور مجرد (دیدن با بصیرت) شایسته تر است و شهادت به دیدن (با چشم) سزاوارتر و به جایگاه دیدن و حضور مشهد گفته می شود.

و شاهد در لغت، به عسلی گفته می شود که هنوز در موم باشد و از اصل خود جدا نشده باشد و مشاهده، به معنای معاینه است، یعنی با چشم دیدن (۳۳). بنابراین، مشاهده، یعنی دیدن با چشم، به گونه ای که طرف را بشناسد. مدعی مشاهده، یعنی کسی که می گوید: حضرت را دیده و شناخته، گرچه شناخت وی بعد از دیدن باشد، مانند گواهی که صحنه ای را می بیند و بعد آنچه را دیده گواهی می دهد و ممکن است در هنگام مشاهده، افراد را با نام و عنوان نشناسد.

مشاهده، ارتباط با واسطه را شامل نمی شود. موضوع سخن ما، دیدن و مشاهده کردن است. در این باره دو دیدگاه وجود دارد:

۱. در دوران غیبت کبری امکان ارتباط و مشاهده، وجود ندارد.
۲. برای اولیای الهی، امکان دیدن و بهره بردن از محضر آن بزرگ، وجود دارد.

دیدگاه نخست: عدم امکان ارتباط

گروهی از بزرگان شیعه، بر این باورند که در زمان غیبت کبری، امکان ارتباط با امام زمان (ع) برای شیعیان وجود ندارد و برابر دستور حضرت، مدعی دیدار را باید تکذیب کرد. کسانی که به روشنی این نظر را پذیرفته اند، عبارتند از:

۱. محمد بن ابراهیم، معروف به نعمانی. از علمای قرن چهارم و نویسنده (کتاب الغیبة)، معروف به غیبت نعمانی (۳۴).
۲. فیض کاشانی در کتاب (وافی) (۳۵).
۳. کاشف الغطاء در رساله (حق المبین) (۳۶) و...
۴. شیخ مفید. ایشان، امکان دیدار با حضرت را در غیبت کبری، برابر روایات، مخصوص خادمان حضرت می داند (۳۷).

روایاتی که بر دیدگاه نخست دلالت می کنند، بسیارند که اینک به بررسی آنها می پردازیم.

۱. توقیع آن حضرت به علی بن محمد سمری.
۲. روایاتی که بر ناشناخته بودن حضرت، در میان مردم، دلالت می کنند.
۳. روایاتی که دلالت می کنند، امام (ع) در مراسم حج دیده نمی شود.
۴. روایاتی دلالت دارند بر امتحان شیعه در دوران غیبت.

۱. توقیع شریف

مهم ترین و معتبرترین دلیل بر نفی رؤیت و مشاهده امام زمان در عصر غیبت، توقیعی است که شش روز پیش از مرگ علی بن محمد سمری، آخرین سفیر خاص امام زمان (عج)، از ناحیه آن صادر شده است. برابر این توقیع، مدعی مشاهده دروغگوست و ادعای وی قابل پذیرش نیست.

این توقیع را بسیاری از علماء در کتابهای روایی خود آورده اند: در کمال الدین (۳۸)، شیخ طوسی در الغیبه (۳۹)، شیخ طبرسی در اعلام الوری (۴۰)، سید بن طاووس در ربیع الشیعه (۴۱)، طبرسی در احتجاج (۴۲)، اربلی در کشف الغمه (۴۳)، مجلسی در بحار الانوار (۴۴) و مرآة العقول (۴۵)، فیض کاشانی در نوادر الاخبار (۴۶) و... (۴۷).

شیخ صدوق، در کمال الدین و تمام النعمه، توقیع را چنین نقل می کند: ابو محمد حسین بن احمد مکتب برای ما حدیث کرد:

در سالی که شیخ علی بن محمد سمری، قدس الله روحه، وفات کرد، در مدینه السلام بغداد بودم. چند روز پیش از مرگ وی، نزد او رفتم، او، توقیعی را برای مردم بیرون آورد که نسخه آن چنین است:

(بسم الله الرحمن الرحيم. يا علي بن محمد السمری. أعظم الله أجر

إِخْوَانِكَ فَيْكَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَلَا تَتَوَصَّ إِلَى أَحَدٍ يَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ، فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ الثَّانِيَةَ [التامة] فَلَا ظَهْرَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَذَلِكَ بَعْدَ طَوْلِ الْأَمْدِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جُورًا. وَسَيَأْتِي شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمَشَاهِدَةَ إِلَّا فَمَنْ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السَّفِيَانِيِّ وَالصَّيْحَةَ فَهُوَ كَاذِبٌ مَفْتَرٌ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ(۴۸).

به نام خداوند بخشنده مهربان. ای علی بن سمری! خداوند پاداش برادرانت را درباره تو بزرگ نماید. تو می میری در فاصله شش روز. کارهای خود را انجام بده و به هیچ کس وصیت نکن که پس از تو، جانشینت باشد که غیبت دوم و تام واقع شد و ظهوری نیست، مگر پس از اذن خداوند و این اجازه پس از مدتی است طولانی که دلها قسی و سخت شود و زمین از ستم پر گردد.

و به زودی از شیعیان من، خواهند آمد، کسانی که ادعای مشاهده و دیدن مرا بکنند. آگاه باشید، هر کس قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی، ادعا کند که مرا دیده است، او دروغگوی افترا زننده است. و نیست توان و نه نیرویی، مگر از جانب خداوند بزرگ.

در (غیبت) شیخ طوسی (کذاب مفتر) (۴۹) آمده، یعنی بسیار دروغگوی افتراء زننده.

ابو محمد گوید: این توقیع را استنساخ کرده و از نزد سمری خارج شدیم و شش روز بعد، وی از دنیا رفت.

این توقیع صراحت دارد بر این که: هر کس ادعای دیدار با حضرت حجت را بکند، سخنش پذیرفته نیست و در ادعای خود، دروغگوست. در نتیجه، نمی توان او را تصدیق کرد و باید به تکذیبش برخاست.

در رابطه با توقیع، نکاتی لازم به یادآوری است:

۱. با مرگ سمري، جريان سفارت ونيابت خاص، به پايان مي رسد و به

سمري دستور داده مي شود:

(به هيچ كس وصيت نكن كه پس از تو، جانشينت باشد كه غيبت دوم و تام واقع شد).

اين بخش نهي از وصايت و سفارت مي كند و مدعيان نيابت خاص را پس از سمري ردّ مي كند و كساني كه تا هنگام ظهور حضرت، چنين ادعائي بكنند، بايد تكذيب شوند. به استناد همين بخش از توقيع، علماء ما كه نزديك به غيبت صغري بودند، مدعيان نيابت را ردّ مي كردند. ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولويه، در رد نيابت ابوبكر بغدادى، برابر نقل شيخ طوسى، چنين استدلال کرده است:

(لانّ عندنا انّ كل من ادعى الامر بعد السمري فهو كافر منمّسّ ضالّ مضمّل) (۵۰).

زيرا نزد ما شيعيان، هر كسى كه ادعاى نيابت كند پس از سمري، پس او كافر، فاسد، گمراه و گمراه كننده است.

بنابراين، بخشهاي بعدى توقيع، مربوط به نيابت نيست.

۲. ظهور حضرت در بين مردم، به اجازه خدا و پس از مدت طولانى است،

آن گاه كه قلبها سخت گردد و زمين پر از ستم. با توجه به اين كه خواص

ياران حضرت، در غيبت صغري ايشان را مشاهده کرده اند، توقيع نفي

ظهور و رؤيت كلى مي كند و جمله (فلا ظهور...) اين معنى را مي رساند;

زيرا ظهور، به معنای بروز پس از خفاست و (لاء) نفي جنس، همراه استثنا

بدین معنى است كه: هيچ ظهورى ندارد و افراد، وي را مشاهده نمى كنند،

مگر پس از اذن خداوند; از اين روى، فقره بعدى توقيع، تأكيدى است بر

این بخش توقیع.

۳. کسانی که پیش از خروج سفیانی وصیحه آسمانی، ادعای رؤیت و مشاهده کنند، (کذاب مفتر) خواهند بود و تکذیب آنان لازم است. این سخن، ربطی به ادعای مشاهده همراه با نیابت ندارد؛ زیرا ختم نیابت و سفارت، پیش از این مطرح شد و این جا مسأله ادعای مشاهده حضرت، از سوی شیعیان مطرح است.

۴. مدعی، اعم از این است که اطمینان به ادعای خویش داشته باشد یا به دروغ ادعایی را مطرح کند و یا بپندارد حق را. مدعی که در محاکم قضایی، چنین است. اگر مدعی، شاهد و دلیل قطعی بر گفته خود، اقامه کند، سخنش پذیرفته می شود، اما اگر دلیلی نداشته باشد، چه در ادعایش واقعاً صادق باشد و یا به دروغ ادعایی را در دادگاه مطرح کرده باشد، سخنش را نمی پذیرند. در همه حال، عنوان مدعی بر وی صادق است. از این روی، می توان گفت: عنوان مدعی در توقیع، دایره گسترده ای دارد: هم کسانی را که به دروغ ادعای مشاهده کرده اند، در بر می گیرد و هم افرادی را که می پندارند در ادعای خویش راست می گویند. باید هر دو را تکذیب کرد؛ زیرا دروغگو و مفتری هستند. شاید بتوان ادعا کرد در صورتی که دیدار، همراه با معجزه باشد، به گونه ای که بدون هیچ ادعایی حقیقتی ثابت گردد، از این مسأله خارج باشد؛ چرا که بدون ادعا، امری ثابت شده است. بنابراین توقیع، مدعیان دیدار پیش از ظهور و پیش از خروج سفیانی را باید تکذیب کرد و ادعای آنان را رد کرد. استناد به توقیع، بر عدم امکان ارتباط، کامل و صحیح است.

اشکالات به توقیع

محدث نوری، به جهت این که داستانها و حکایتهای زیادی از مدعیان

دیدار نقل کرده، به توقیع اشکال می کند. شاید بتوان ادعا کرد که ایشان نخستین اشکال کننده به توقیع باشد. پس از ایشان، دیگران نیز اشکالهای ایشان را مطرح کرده و پذیرفته اند.

وی در جنه المأوی می نویسد:

(انه خبر واحد مرسل، غیر موجب علماً، فلا يعارض تلك الوقائع والقصص التي يحمل القطع عن مجموعها بل ومن بعضها المتضمن لكرامات ومفاخر لا يمكن صدورها من غيره، عليه السلام، فكيف يجوز الاعراض عنها لوجود خبر ضعيف لم يعمل به ناقله وهو الشيخ في الكتاب المذكور كما يأتي كلامه فيه، فكيف بغيره والعلماء الاعلام تلقوها بالقبول وذكروها في زبرهم وتصانيفهم معوّنين عليها معتنين بها)(۵۱).

در نجم الثاقب، همین اشکالها را مطرح می کند:

(این خبر ضعیف و غیر آن خبر واحدند که جز ظنی از آن حاصل نشود و مورث جزم و یقین نباشد، پس قابلیت ندارد که معارضه کند با وجدان قطعی که از مجموع آن قصص و حکایات پیدا می شود. هر چند از هر یک آنها پیدا نشود، بلکه از جمله ای از آنها دارا بود کرامات و خارق عاداتی را که ممکن نباشد صدور آنها از غیر آن جناب(ع) پس چگونه رواست اعراض از آنها به جهت وجود خبر ضعیفی که ناقل آن، که شیخ طوسی است، عمل نکرده به آن در همان کتاب، چنانکه بیاید کلام او در این مقام، پس چه رسد به غیر او و علمای اعلام، از قدیم تا حال، امثال این وقایع را قبول دارند و در کتب ضبط فرموده اند و به آن استدلال کرده اند و اعتنا نموده اند و از یکدیگر گرفته اند...)(۵۲).

در منتخب الاثر، همین اشکالها را به گونه ای دیگر طرح می کند:

(و این توقیع منافی است با آنچه کل افراد بر آن ظاهراً اتفاق نظر دارند.

حتی شیخ طوسی، که این توقیع را نقل کرده، شمار زیادی را نام برده که حضرت را مشاهده کرده اند... دیگر آن که توقیع خبر واحد، مرسل وضعیفی است که ناقل آن، شیخ طوسی در کتابش [غیبت] به آن عمل نکرده و اصحاب از آن اعراض کرده اند. پس توان معارضه با این وقایع و حکایاتی که از مجموع آنها قطع حاصل می شود، ندارد) (۵۳).

در مجموع، ایشان چهار اشکال بر توقیع وارد می سازد.

۱. توقیع خبر واحد و غیر قابل اعتماد است.

۲. خبر مرسل وضعیف است.

۳. شیخ طوسی که توقیع را نقل کرده به آن عمل نکرده است.

۴. توقیع معرض عنه است؛ چرا که اصحاب حکایات زیادی نقل کرده اند که اشخاص با امام زمان (عج) دیدار داشته اند.

پاسخ از اشکال بر سند: به نظر ما، این توقیع نه مرسل و نه وضعیف، بلکه خبر واحدی است که حجیت آن در اصول ثابت شده و می شود به آن اعتماد کرد و بزرگان ما به آن، جامه عمل پوشانده اند.

شاید محدث نوری، نخستین فردی باشد که در سند توقیع، اشکال وارد

ساخته و پنداشته، نقل کننده آن، شیخ طوسی است؛ از این روی آن را

مرسل وضعیف دانسته است.

آنچه مسلم است، توقیع مرسل نیست، زیرا شیخ صدوق، آن را به طور

مستقیم از ابومحمد مکتب که از مشایخ وی بوده نقل می کند و ابومحمد

نیز، در منزل سمری آن را استنساخ کرده است.

با توجه به این که وفات صدوق در سال ۳۸۱ و فوت سمری در سال ۳۲۹

بوده، با یک واسطه آن را نقل کرده است، منتهی باید دید که ابومحمد

کیست؟

قهپائی در پایان مجمع الرجال، فوائدی را یادآور می شود. در فائده دوم، از کتاب (ربیع الشیعه) سید بن طاووس، اسامی سفراء و نایبان چهارگانه امام عصر (عج) را نام می برد و در پایان، توفیق را از ابومحمد حسن بن احمد المکتب نقل می کند که حکایت از آن می کند که سید بن طاووس آن را پذیرفته است. قهپائی، در حاشیه آن می نویسد:

(الحسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المکتب، در مشیخه فقیه آمده است) (۵۴).

با این بیان، این احتمال را مطرح می کند که امکان دارد، نام صحیح راوی توفیق، حسین بن ابراهیم بن احمد المکتب باشد و در نتیجه، وی از مشایخ صدوق و مورد اعتماد خواهد بود. با توجه به این نکته، درباره ابومحمد به تحقیق می پردازیم:

رخی با توجه به حاشیه قهپائی تصور کرده اند که حسین بن ابراهیم، جدّ ابومحمد المکتب است و نام راوی را ابومحمد حسن بن احمد بن الحسین بن ابراهیم (۵۵)... دانسته اند که صحیح نیست، بلکه ایشان احتمال داده که حسن، همان حسین است که در مشیخه فقیه آمده است. در هنگام کتابت، امکان دارد حسین به حسن، تبدیل شده باشد.

پس از بررسی و مراجعه به کتابهای: خصال، معانی الاخبار، عیون الاخبار، علل الشرایع، کمال الدین، امالی و مشیخه فقیه به این نتیجه رسیدیم که حسن و حسین، یک نفر است.

* شیخ صدوق در کمال الدین و تمام النعمه، در سه مورد به طور مستقیم از ابومحمد الحسین بن ابراهیم نقل می کند:

۱. در توفیق مورد بحث.

۲. حدیث پیش از توفیق.

(حدیث کرد ما را ابومحمد حسین بن احمد مکتب. وی گفت: حدیث کرد ما را ابوعلی بن همام به این دعا و ذکر. شیخ عمری، قدس الله روحه، این دعا را املاء کرده و دستور داده در غیبت قائم خوانده شود: (اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبیک...)(۵۶). با توجه به این حدیث، به خوبی روشن می شود که در توقیع، حسین تبدیل به حسن شده است.

شگفت این که در کتاب (غیبت) شیخ طوسی، حسن بن احمد، تبدیل به احمد بن حسن شده (۵۷) و شاید همین، باعث شده که برخی در سند توقیع، تردید کنند، چون آنان توقیع را از غیبت شیخ نقل کرده اند. ۳. در توقیعی که برای ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی کوفی صادر شده است. در این جا، شیخ صدوق، به جای مکتب، مؤدب نوشته است: (حدیث کرد ما را محمد بن احمد شبانی و علی بن احمد بن محمد دقاق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب و علی بن عبدالله و راق، رضی الله عنهم...)(۵۸).

در بیشتر روایاتی که شیخ صدوق، از حسین بن ابراهیم نقل می کند، نام این افراد وجود دارند و در مواردی، نام محمد بن احمد بن سنانی و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی آمده که گویا همه در ری و قم می زیسته اند. * شیخ صدوق، در علل الشرایع، در هشت مورد از حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المؤدب نقل حدیث کرده و در دو مورد، نسبت (الرازی)(۵۹) را به دنبال اسم وی آورده است. معمولاً، چند نفری که ذکر شد، به جز محمد بن احمد شبانی، در نقل حدیث با وی مشترک هستند و آنان از سه نفر نقل می کنند:

۱. علی بن ابراهیم بن هاشم چهار مورد (۶۰).

۲. ابوالعباس احمد بن یحیی بن زکریا قطان، یک مورد (۶۱).

۳. محمد بن ابی عبدالله الاسدی الکوفی، سه مورد (۶۲).

* در خصال، در نه حدیث، به همان ترتیبی که ذکر شد، روایت می کند. در یک مورد آمده: (حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم در سال ۳۰۷) (۶۳). در چند جا، با لقب (مکتب) (۶۴) و در چند جای دیگر، با لقب (مؤدب) از او یاد شده است (۶۵). در حاشیه، توضیح داده شده که هر دو نام، مربوطه به یک نفر است.

* در معانی الاخبار، در پنج مورد از وی، نقل حدیث می کند. در یک مورد، در چاپ موجود نام وی، الحسن بن ابراهیم بن احمد بن المؤدب آمده (۶۶) و در یک مورد، کنیه او ابو عبدالله وجد پدرش به جای هشام، هاشم (۶۷). سه مورد: هشام المکتب (۶۸) و دو مورد: مؤدب (۶۹). آقای خوئی، به موردی که در آن حسن بن ابراهیم بن احمد بن المؤدب آمده اشاره دارد و وی را از مشایخ شیخ صدوق، در معانی الاخبار، معرفی می کند (۷۰) و به تصحیح سند نمی پردازد. در شماره دیگر، ذیل حسن بن ابراهیم بن هاشم می نویسد:

(وی، از مشایخ صدوق است که شیخ نوری، قدس سرّه، در مستدرک نقل کرده، اما، ما، نام وی را در کتابهای صدوق ندیدیم) (۷۱). همان گونه که ذکر شد، در برخی احادیث معانی الاخبار، به جای هشام، هاشم آمده بود و همچنین در عیون اخبار الرضا.

این اختلاف نسخه ها، سبب شده که محدث نوری، حسن بن ابراهیم بن هاشم را از مشایخ صدوق بداند و در آن نسخه، احمد نیز افتاده است. همان گونه که در موردی محدث نوری، به جای مؤدب، مؤذن نقل کرده که قطعاً اشتباه است (۷۲).

* شیخ صدوق، در عیون الاخبار، هفده حدیث از ابومحمد حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المکتب همراه دیگر دوستانش نقل می کند. اینان، معمولاً، از علی بن ابراهیم، یا ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی کوفی نقل کرده اند و تنها در یک مورد، از محمد بن یعقوب کلینی همراه با محمد بن موسی المتوکل و محمد بن محمد بن عصام کلینی و علی بن عبدالوراق و علی بن احمد بن محمد بن عمر الدقاق. در این مورد، نام وی، ابومحمد الحسن بن احمد المؤدب ذکر شده است (۷۳).

از این موارد، یک مورد حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المکتب آمده (۷۴) و در موارد دیگر هشام المکتب، یا هشام المؤدب (۷۵) و در چند مورد، حسین بن ابراهیم بن احمد المؤدب (۷۶) و در یک مورد، الحسین بن ابراهیم بن هشام المکتب (۷۷). تمام این موارد، راوی یکی است.

* شیخ صدوق، در امالی، یازده مورد از وی حدیث نقل کرده، در سه مورد، حسین بن ابراهیم (۷۸)، در یک مورد به اضافه مؤدب (۷۹)، در یک مورد حسین بن ابراهیم بن احمد المؤدب (۸۰) و در موارد دیگر، به اضافه احمد بن هشام المؤدب (۸۱).

* در مشیخه فقیه، در طریق صدوق به محمد بن سنان (۸۲) و محمد بن جعفر اسدی و محمد بن اسماعیل (۸۳)، حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المکتب آمده است. در طریق به محمد بن قاسم بن فضیل و ریان بن صلت و ابی ثمامه (۸۴) نیز، با عنوان حسین بن ابراهیم آمده و در معجم رجال الحدیث، وی، همان ابن هشام المکتب معرفی شده است (۸۵). شیخ طوسی در تهذیب، در باب زیارت جامعه برای دیگر شهدا، از وی حدیث نقل کرده و به جای مکتب، کاتب آورده است: به نام الحسین بن ابراهیم بن احمد الکاتب (۸۶).

با توجه به آنچه ذکر شد، می توان درباره راوی تویح اظهار داشت: او، ابومحمد حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المکتب المؤدب الرازی است.

مکتب، یعنی کسی که فن کتابت می آموزند ومؤدب، مربی قرآن (۸۷). وی، در ری، به همراه علی بن عبدالله وراق ومحمد بن احمد سنانی که مانند وی، مکتب بوده وبه چنین کاری، اشتغال داشته است (۸۸) ودیگران، از مشایخ شیعه حدیث نقل می کرده وبه کتابت می پرداختند. کسانی که ابومحمد از آنان حدیث نقل کرده عبارتند از:

۱. ابوعلی محمد بن همام در بغداد.

۲. محمد بن یعقوب کلینی.

۳. ابوالحسین محمد بن جعفر الاسدی، در ری.

۴. علی بن ابراهیم بن هاشم، در قم که در سال ۳۰۷ از وی حدیث نقل کرده است.

۵. احمد بن یحیی بن زکریا قطان.

ابومحمد (م. ۳۱۲) (۸۹) در ری از ملازمان ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی واز سفرای مورد ستایش بوده است. ابومحمد، برای پی گیری مسائل واحتمالاً دیدار با حضرت حجت (عج) به بغداد سفر می کند ودر آن جا نزد یکی از بزرگان شیعه، به نام: ابوعلی محمد بن همام (م: ۳۳۶) می رود ودرباره دیدار با حضرت، با او به گفت وگو می پردازد. ابوعلی نیز، دعایی را که عمری، از نایبان چهارگانه، به وی آموخته، برای او ذکر می کند. در آن دعا، این مضمون آمده است:

(خدایا! از تو می خواهم ولی امرت را به من بنمایانی) (۹۰).

وی، به دیدار سمری می رود ودر یکی از این دیدارها، که شش روز پیش

از فوت سمري بوده، توقيع شريف صادر مي شود واز آن جا كه ابومحمد، استاد خط بوده وعلاقه مند به جمع آثار خاندان عصمت و طهارت، آن توقيع را استنساخ مي كند وبعدها كه به ري باز مي گردد وبراى شيخ صدوق باز مي گويد. اين توقيع، چون از متن اصلى استنساخ شده، اعتبار ويژه اى دارد. گوناگونى نسخه ها، پس از اين، به وسيله كاتبان، در موارد اندكى پديدار شده است.

ابن حجر، وى را با عنوان حسين بن ابراهيم بن احمد المؤدب، در لسان الميزان نام مي برد:

(از ابوالحسين محمد بن جعفر اسدى وديگران روايت مي كند. على بن حكيم، وى را از مشايخ شيعه، در قم دانسته است. كتاب خوبى در باب فرائض دارد. وابوجعفر محمد بن على بن بابويه از وى حديث نقل کرده و او را بزرگ مي شمرده است)(۹۱).

با توجه به تحقيق و تتبع گسترده اى كه انجام گرفت، كسى نمى تواند توقيع را خبر مرسل يا ضعيف غير قابل اعتماد بداند؛ زيرا راوى آن صدوق است كه از مشايخ معتمد خود نقل مي كند.

افزون بر اين، ترديد در توقيع، به معنای انكار يكي از معجزات حضرت حجت(عج) است؛ زيرا در اين توقيع، خطاب به سمري بيان شده كه: (تو، تا شش روز ديگر از دنيا مي روى) وراوى گويد: روز ششم، وى از دنيا رفت. از اين روى، شيخ حر عاملى در كتاب اثبات الهداء، اين توقيع را در باب معجزات حضرت مي آورد(۹۲).

پاسخ اشكال سوم: روشن شد كه توقيع، نه مرسل است و نه ضعيف، بلكه از جهت سند معتبر و قابل اعتماد است. اما اين كه گفته اند: راوى آن، شيخ طوسى، به توقيع عمل نكرده، درست نيست. اينان، اين اشكال را به دو

گونه مطرح کرده اند، که به دو نوع آن، اینک پاسخ می دهیم:
۱. شیخ با نقل داستانهای دیدار افراد با امام زمان(عج)، درستی این توقع را نقض کرده است(۹۳).

در پاسخ باید گفت: آنچه شیخ طوسی نقل کرده، به دوران غیبت صغری مربوط می شود و توقع، نفی مشاهده در دوران غیبت کبری را مورد نظر دارد و مدعی دیدار در این زمان را باید تکذیب کرد. از توجه به داستانهایی که شیخ طوسی، از ملاقاتها ذکر کرده، به خوبی این نکته استفاده می شود؛ زیرا شماری از آن داستانها، در هنگام کودکی امام عصر(عج) رخ داده است، برخی داستانها تاریخ دارند، سالهای: ۲۶۴، ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۰۶، ۳۰۹(۹۴).

از این روی، اشکال محدث نوری و منتخب الاثر، که می نویسد: (شیخ با نقل داستانها، با توقع مخالفت کرده است). درست نیست و از عدم تمعان نظر در این حکایات سرچشمه می گیرد.

۲. شیخ طوسی، در کتاب غیبت، اظهار می دارد:

(دیدار اولیای الهی با حضرت و بهره مندی از محضر آن جناب امکان دارد).

شیخ طوسی، این مطلب را در پاسخ از اشکال مخالفان ابراز می دارد و در این مقام، به عنوان احتمال مطرح می کند. در این باره، توضیح خواهیم داد.

افزون بر این، در مباحث بعد، توقع را نقل کرده که مدعیان مشاهده را باید تکذیب کرد. این منافاتی ندارد با این که برخی از اولیای الهی، غیرمستقیم از وجود امام بهره ببرند، یا اگر دیداری رخ دهد، چنین ادعایی نداشته باشند.

پاسخ اشکال چهارم: این که گفته اند: از توقیع اعراض شده است، درست نیست، زیرا علمای بزرگوار ما، که پس از شیخ صدوق، به نقل توقیع پرداخته اند به آن، باور داشته اند و در سند ودالات آن، تردیدی نداشته اند از جمله: شیخ طوسی، در کتاب غیبت، طبرسی در اعلام الوری، اربلی در کشف الغمه، ابن طاووس در ربیع الشیعه، با این که داستانهای دیدار افراد را با حضرت، نقل کرده اند؛ اما در درستی توقیع تردیدی روا نداشته اند.

علامه مجلسی، در مرآت العقول، پس از نقل روایاتی که دیدار با حضرت در آنها نفی شده، به ذکر نام سفرای امام عصر (عج) می پردازد و در پایان بحث خود، توقیع را به عنوان نتیجه، بیان می کند. در بحار نیز، توقیع به نقل می پردازد (۹۵) و در ارتباط با داستانهای دیدار، در توجیه آن سخن می گوید که نشانه اعتماد وی، به توقیع است. حتی شخصیتهایی مانند: بحر العلوم که داستانهایی از دیدار وی، با امام زمان (عج) نقل شده، به خاطر این توقیع در توقیعاتی که مربوط به شیخ مفید می شود و طبرسی در احتجاج آنها را آورده، تردید می کند و ابراز می دارد: (این توقیعات، باعث ادعای مشاهده می شود که روایات با آن مخالف است) (۹۶).

۲. ناشناخته بودن حضرت

بخشی از روایات، تصریح دارند که حضرت در میان مردم است و آنان را می بیند و می شناسد، ولی مردم آن حضرت را نمی شناسند و به طور مطلق نفی رؤیت می کنند، از جمله:

* امام صادق از حضرت امیر (ع) نقل می کند:

(ولو خلت الارض ساعة واحدة من حجة الله لساخت باهلها ولكن الحجة

يعرف الناس ولا يعرفونه كما كان يوسف يعرف الناس وهم له منكرون(۹۷).
واگر زمین، یک ساعت از حجت خالی باشد، ساکنان خود را فرو خواهد
برد. حجت، مردم را می شناسد، لیکن مردم او را نمی شناسند، همان گونه
که یوسف، مردم را می شناخت و آنان، او را نمی شناختند.
از این روایت، استفاده می شود که حضرت، بسان دیگر انسانها، در بین
مردم زندگی می کند، او را می بینند و نمی شناسند، ولی آن حضرت، مردم
را می شناسد، همچون یوسف(ع).

* امیرالمؤمنین(ع) می فرماید:

(ان حجتها علیها قائمة ماشیة فی طرقها، داخله فی دورها وقصورها جواله
فی شرق هذه الارض وغربها تسمع الکلام وتسلم علی الجماعة تری ولا تری
الی الوقت والوعد ونداء المنادی من السماء ألا ذلك یوم فیه سرور ولد
علی وشيعته)(۹۸).

حجت حق بر زمین استوار است. در جاده ها حرکت می کند، در خانه ها
وقصرها وارد می شود و در شرق و غرب زمین به گردش می پردازد، سخن
مردم را می شنود و بر جماعت مردم سلام می کند. می بیند و دیده نمی
شود، تا زمان ظهور و وعده الهی و ندای آسمانی. هان! آن روز، روز شادی
فرزندان علی و شیعیان اوست.

نعمانی در کتاب غیبت، پس از نقل روایات در تحلیل آن می نویسد:

(پس مثال زد برای آنان درباره یوسف که امام(عج) موجود است، جز این
که در این زمان، می بیند و دیده نمی شود، آن گونه که امیرالمؤمنین(ع)
فرمود: تا روز ظهور و وعده الهی وزمانی که ندا از آسمان برآید)(۹۹).

* امام صادق(ع) درباره آن حضرت می فرماید:

(فما تنکر هذه الامة ان یكون الله یفعل ما فعل یوسف وان یكون صاحبکم

المظلوم المبحود حقه صاحب هذا الامر يتردد بينهم ويمشي في اسواقهم
ويطأ فرشهم ولا يعرفونه حتى يأذن الله له ان يعرفهم نفسه كما اذن ليوسف
حين قال له اخوته (أإنك لانت يوسف؟ قال: أنا يوسف)(١٠٠).

پس چگونه انکار می کند این امت که خدا با حجت خود، آن گونه عمل
کند که با یوسف انجام داد و صاحب شما مظلومی است که از حقتش
بازداشته شده صاحب حکومت، در بین مردم رفت و آمد می کند و در
بازارهای آنان گام می نهد و در منزلهای آنان قدم می گذارد، ولی او را
نمی شناسند، تا زمانی که خداوند به او اجازه دهد که خود را به آنان
بشناساند، آن گونه که به یوسف اجازه داد که در پاسخ برادرش که از او
پرسید: آیا تو یوسفی؟ بگوید، بله من یوسفم.

* از امام رضا(ع) درباره قائم سؤال می شود، حضرت پاسخ می دهد:
(لایری جسمه ولا یسمی باسمه)(١٠١).

حضرت دیده نمی شود و نام وی برده نمی شود.

* امام حسن عسکری(ع) می فرماید:

(انکم لاترون شخصه ولا یحلّ لکم ذکره باسمه)(١٠٢).

از روایاتی که ذکر شد، چند نکته استفاده می شود:

۱. زمین، بدون حجت، باقی نمی ماند. حجت الهی، باید همیشه باشد، تا
زمین، ساکنان خود را فرو نبرد.

۲. امام عصر(عج) در میان مردم و در کوچه و بازار است، مانند یوسف که
برادرانشان او را نمی شناختند، ولی او آنان را می شناخت. سخن مردم را
می شنود و بر آنان سلام می کند، در مراکز آنان حاضر می گردد. از این
روی، در بحث امام زمان(عج)، سخن از روح مجرد و حضور غیر فیزیکی
نیست. حضرت، مانند دیگران در مجامع حضور می یابد، منتهی افراد او را

نمی شناسند.

۳. وقتی مردم آن حضرت را خواهند دید که صیحه آسمانی بلند شود و خبر ظهور حجت، اعلام گردد و تا آن زمان، کسی ایشان را نخواهد دید.
۴. برابر روایت امام رضا(ع)، اسم حضرت ذکر نمی شود. درباره یاد نام امام عصر(عج) در دوران غیبت کبری اختلاف است: برخی این احادیث را مخصوص دوران غیبت صغری می دانند و یاد نام ایشان را در این زمان، روا می دانند، مانند: خواجه نصیرالدین طوسی، علی بن عیسی اربلی (۱۰۳) و فیض کاشانی (۱۰۴). گروهی، هم اکنون نیز، ذکر نام حضرت را جایز نمی شمردند؛ زیرا در این روایت و روایات بسیار دیگر، از جمله در توقیعی حضرت حجت(عج) می فرماید:

(ملعون ملعون من سمّانی فی محفل من الناس)(۱۰۵).

جای تعجب است آقایانی که بردن نام حضرت را جایز نمی دانند (۱۰۶)، دیدن حضرت را روا می شمارند و داستانهای فراوانی در این باره نقل کرده اند.

اگر در این توقیع و توقیع دیگری (۱۰۷) که به همین مضمون نقل شده دقت کنیم متوجه می شویم، نام بردن از حضرت، تعبدی نیست؛ آن گونه که برخی پنداشته اند؛ زیرا حضرت می فرماید:
(ملعون است ملعون است کسی که مرا در محفلی از محافل مردم [عامه] نام ببرد).

نهی از حرمت یاد نام حضرت در بین عموم مردم، به خاطر خوف و تقیه بوده و امروزه که چنین مسأله ای نیست، نهی نیز نخواهد بود. آنچه از نوبختی (م: ۳۰۱) در فرق الشیعه، مبنی بر نهی از نام حضرت نقل شده (۱۰۸)، مربوط به دوران غیبت صغری است. فیض کاشانی در وافی، چهار روایت

از کافی در باب نهی از ذکر نام حضرت آورده است. در روایت دوم آن آمده:

(ان دللتهم علی الاسم اذاعوه وان عرفتهم المكان دلوا علیه)(۱۰۹).

اگر اسم را به آنان بگویید، فاش می کنند و اگر مکان حضرت را به آنان بشناسانید، به آن راهنمایی می شوند.

فیض پس از نقل این روایت می نویسد:

(ويستفاد من ظاهر التعليل ان تحريم التسمية كان مختصاً بذلك الزمان الا ان الشيخ الصدوق، رحمه الله، روى في كتاب غيبته ما يدل على انه مستمر الى يوم ظهوره)(۱۱۰).

واز ظاهر تعلیل روایت استفاده می شود که حرمت ذکر نام حضرت، مختص به آن زمان بوده است، جز این که شیخ صدوق، در کتاب غیبت خود [کمال الدین] روایاتی دارد که برخی دلالت دارند که این حرمت، تا روز ظهور حضرت، ادامه دارد.

صدوق در (باب النهی عن تسمية القائم)(۱۱۱) چهار روایت آورده که سه روایت آن، با توجیهی که ذکر شد، سازگاری دارند، و یک روایت در این باب و روایت دیگری که پیش از این آورده(۱۱۲) و روایات همانند این، که علامه مجلسی در بحار آورده(۱۱۳)، با این توجیه، ناسازگاری دارند. این روایات، معمولاً از جهت سند، قابل اعتماد، نیستند، در نتیجه، قابل استناد نخواهند بود.

ظاهر روایات در باب نهی از نام بردن، این است که نه شفاهی و نه کتبی، ذکر نام حضرت، جایز نیست، ولی از مجموع کلمات آنان که ذکر نام حضرت را جایز نمی دانند، استفاده می شود که نوشتن آن ایرادی ندارد(۱۱۴) و فقط در محافل و مجالس، نباید نام حضرت را برد؛ زیرا

محدث نوری، در آغاز بحث خود از کمال الدین صدوق و عیون الاخبار از صحیفه فاطمه (س) نقل می کند:

(نام حضرت (ابوالقاسم محمد بن الحسن) است) (۱۱۵).

شیخ صدوق نیز، پس از نقل این روایت، می نویسد:

(نظر من، نهی از ذکر نام حضرت است) (۱۱۶).

البته این روایت از جهت سند و محتوا قابل اعتماد نیست.

صدوق در اعتقادات (۱۱۷)، مفید در ارشاد (۱۱۸)، محدث نوری در کلمه

طیبه و نجم الثاقب (۱۱۹)، نام شریف حضرت را ذکر کرده اند.

بنابراین، نوشتن اسم حضرت با حروف مقطوع (م ح م د) واجتناب از ذکر نام

حضرت در محافل، بویژه محافل اهل سنت، لزومی ندارد. زیرا امروزه،

تمام افراد، نام حضرت را می دانند و علمای اهل سنت که درباره آن

حضرت کتاب نوشته اند، نام و کنیه حضرت را نیز ذکر کرده اند.

۳. در مراسم حج، دیده نمی شود

از مراکزی که در غیبت صغری، امام عصر (عج) مشاهده شده، مراسم حج

است. گروهی که حضرت را دیده اند، به این مطلب تصریح کرده اند.

اما در غیبت کبری، برابر روایاتی که وارد شده، حضرت در مراسم حج

شرکت می کند، مردم را می بیند، اما مردم او را نمی بینند و نمی شناسند،

از جمله:

* امام صادق می فرماید:

(للقائم غیبتان: یشهد فی احدهما المواسم یری الناس ولا یرونه) (۱۲۰).

امام قائم دو غیبت دارد: در یکی، در مراسم حج شرکت می کند، مردم را

می بیند، اما مردم او را نمی بینند و نمی شناسند.

نعمانی نیز، در کتاب الغیبه، این حدیث را به همین الفاظ، از کلینی نقل می

کند(۱۲۱).

علامه مجلسی، در مرآة العقول، در شرح این حدیث می نویسد:
(مراد از این غیبت، غیبت کبری است و منظور از رؤیت در حدیث، معرفت است، یعنی (لا يعرفه احد من الناس) هیچ کسی از مردم او را نمی شناسند، برخلاف غیبت صغری، که سفرای حضرت و برخی از خدمتگزاران خاص، آن حضرت را می شناختند.

ممکن است منظور از غیبت در حدیث، غیبت صغری باشد، بدین گونه که (یروی الناس) به ضم ناس باشد، مردم می بینند و آنان خواص و موالی حضرت هستند، یعنی بعضی از مردم می بینند، اما عموم مردم، حضرت را با معرفت و شناخت نمی بینند(۱۲۲).

احتمال نخست علامه را (حدیث مربوط به غیبت کبری است) نقلی دیگر متعین می کند. زیرا برابر این نقل، در یکی از این دو غیبت، مکان حضرت مشخص نیست.

(همانا، قائم را دو گونه غیبت است: در یکی از آن دو، باز می گردد و در دیگری جای آن حضرت، مشخص نیست.

در ایام حج، حاضر می شود و مردم را می بیند، ولی مردم او را نمی بینند(۱۲۳).

* امام صادق می فرماید:

(يفقد الناس امامهم فيشهد الموسم فيراهم ولا يرونه)(۱۲۴).

مردم، امام خود را از دست می دهند. در موسم حج، شرکت می کند. حضرت، آنان را می بیند ولی مردم ایشان را نمی بینند.

این حدیث را نعمانی، به سندی دیگر (ابوعلی محمد بن همّام) از کلینی، با همین الفاظ، نقل می کند(۱۲۵).

علامه مجلسی، رؤیت در این جا را مساوی با رؤیت با معرفت دانسته و سخنی را که حمیری از محمد بن عثمان عمری، نقل کرده، دلیل آن آورده است (۱۲۶).

محمد بن عثمان عمری، سفیر حضرت صاحب (ع) می گوید: (به خدا سوگند که صاحب الامر، هر سال، ایام حج، شرکت می کند و مردم را می بیند و می شناسد؛ اما مردم او را می بینند و نمی شناسند) (۱۲۷).

این گفته نماینده و سفیر حضرت، دلیلی است بر عدم مشاهده امام عصر (عج) در غیبت کبری. اما در غیبت صغری، برخی افراد حضرت را دیده و می شناختند. از جمله آنان محمد بن عثمان عمری است. حمیری از وی سؤال می کند: آیا حضرت را دیده ای؟ پاسخ می دهد:

(آخرین دیدار من با حضرت در کنار خانه خدا بود که می فرمود: اللهم أنجز لی ما وعدتني) (۱۲۸).

این سخن، دلیل بر آن است که حضرت، در مراسم حج شرکت می کند، منتهی در غیبت صغری، کسانی که حضرت را می شناختند، پی به وجود مبارک ایشان می بردند، اما دیگران چنین سعادت نداشتند. در زمان غیبت کبری، تمام افراد از این افتخار محروم هستند؛ زیرا کسی حضرت را نمی شناسد.

۴. امتحان شیعیان در دوران غیبت

روایات بسیاری از ائمه (ع) وارد شده که بر اثر طولانی شدن غیبت امام عصر (عج)، گروهی از مردم منکر وجود مبارک حضرت می شوند و از عقیده خود باز می گردند. این دسته از روایات، چنان فراوان است که می

توان گفت، به حدّ تواتر رسیده و اینها خود دلیلی است بر عدم امکان ارتباط در عصر غیبت؛ زیرا اگر چنین ارتباطی ممکن بود، معنی نداشت که مردم در این آزمایش ناموفق باشند و ایمان و اعتقاد خویش را از دست بدهند؛ زیرا با داستانی که یکی از دیدار کنندگان مطرح می کند، پی به وجود حضرت می برند و چه بسا گروهی با همین عقیده، زندگانی کنند، اما وقتی که خود موفق به دیدار نشوند، ایمان قلبی خویش را از دست بدهند. اساساً فلسفه انتظار در این نکته نهفته است که افراد با عدم مشاهده حضرت، ایمان به پیروزی و موفقیت حق دارند.

* امیرالمؤمنین (ع) می فرماید:

(للقائم منّا غيبةٌ احدها طويل كآني بالشيعة يجولون النعم في غيبته، يطلبون المرعى فلا يجدونه. ألا فمن يثبت منهم على دینه لم يقس قلبه لطول امد غيبة امامه فهی معی فی درجتی یوم القيامة) (۱۲۹).

برای قائم ما، غیبتی طولانی است که گویا شیعیان مرکبها را برای دیدار با او به حرکت در می آورند، بیابانها را می گردند، او را نمی یابند. هان! پس کسی که از شما بر دین خود ثابت بماند، قلب او به خاطر طولانی شدن غیبت امام قسی نگردد، در روز قیامت با من خواهد بود.

* امیرالمؤمنین (ع) در روایت دیگر می فرماید:

(ولکن بعد غيبةٌ وحيرةٌ فلا يثبت فيها على دینه إلا المخلصون المباشرون لروح اليقين) (۱۳۰).

قیام او، بعد از غیبت و دوران حیرتی است که کسی بر دین خود، باقی نمی ماند، مگر افراد مخلص مباشر با روح یقین.

شیخ صدوق در (کمال الدین و تمام النعمه) روایات فراوانی مانند این روایت، نقل می کند (۱۳۱).

* امیرالمؤمنین (ع) می فرماید:

(حتی اذا غاب المتغيب من ولدی عن عیون الناس وماج الناس بفقده او بقتله او بموته اطلعت الفتنة ونزلت البلیة، والتحمت العصبیة وغلا الناس فی دینهم واجمعوا علی ان الحجة ذاهبة والامامة باطلة ويحج حجج الناس فی تلك السنة من شیعة علی و نواصبه للتحسس والتجسس عن خلف الخلف فلا یرى له اثر ولا يعرف له خبر ولا خلف)(۱۳۲).

تا زمانی که غایب از فرزندان من، از چشمها پنهان شود و مردم به خاطر تصور از دست دادن، کشتن و مردن وی آشفته گردند، فتنه ها آغاز شود و بلا نازل گردد و عصبیتها برانگیخته شود و مردم در دین خود، غلو بورزند و اتفاق کنند بر این که حجت از بین رفته و امامت باطل گردیده است. مردم در این سال از شیعه و دشمنان، برای تحقیق وجست وجو از جانشین امام، به حج روند، پس اثری از او نبینند و خبری نیابند و نه جانشینی. شاید منظور از آن سال، سال شهادت امام حسن عسکری (ع) باشد، یا آغاز غیبت کبری. امام (ع) وضعیت مردم را در عصر غیبت بیان می کند و تصریح می فرماید:

(شیعه و غیر شیعه، در حج اثری از او نمی یابند).

ومی افزاید:

(مردم، بر این پندارند که حجت از بین رفته و امامت باطل شده است [خیر] او زنده است و در میان مردم، ولی مردم او را تا زمان ظهور نمی بینند). این مضمون، که شیعیان در غیبت آزمایش می شوند و شمار اندکی باقی می مانند، از دیگر ائمه نیز نقل شده است.

* امام سجاد می فرماید:

(کسی که در غیبت قائم، بر دوستی ما باقی بماند، خداوند پاداش هزار

شهید، مانند شهدای بدر به او می دهد)(۱۳۳).

*امام باقر(ع) می فرماید:

(برای حجت، دوران حیرت و غیبتی است که عده ای گمراه و گروهی هدایت می شوند)(۱۳۴).

* امام صادق(ع) می فرماید:

(به خدا سوگند، مهدی شما چنان غایب می شود که افراد جاهل می گویند: خداوند نیازی به آل محمد ندارد)(۱۳۵).

*امام رضا(ع) می فرماید:

(آنچه گردنهای خود را به جانبش دراز کرده اید [تشکیل حکومت آل محمد] اتفاق نمی افتد، تا این که مشخص شوید و امتحان گردید و باقی نمی ماند از شما مگر اندکی)(۱۳۶).

...

مرحوم کاشف الغطاء در کتاب جنه المأوی، امتحان افراد را به خاطر طول غیبت می داند، تا افراد ثابت و خالص از کسانی که دارای ایمان درستی نیستند. شناخته شوند و همه تصفیه و غربال گردند(۱۳۷).

نعمانی، باب دوازدهم از کتاب الغیبه خویش را، به امتحان شیعیان در عصر غیبت اختصاص داده و احادیث گوناگونی در این زمینه آورده است. او، در فصلی از کتاب خود، به روشنی مشاهده حضرت را در عصر غیبت جایز ندانسته و تحقیق در این زمینه را ممنوع و شیعیان را در ندیدن حضرت، معذور می داند(۱۳۸).

(ومحظور علیهم الفحص والكشف عن صاحب الغیبه والمطالبه باسمه او موضعه او غیابه او الاشارة بذکره فضلاً عن المطالبه بمعاینته)(۱۳۹).

برای شیعیان جست و جو از امام و کشف صاحب غیبت و به دنبال نام و محل

- سکونت و محل غیبت او بودن و یا اشاره به ذکر او کردن، ممنوع است، تا چه رسد بر آن که بخواهند آشکارا او را ببینند.
- برابر آنچه ذکر شد، مشاهده حضرت در غیبت کبری، ممکن نیست، مگر این که دلیل معتبری، این ادله را مقید و جواز آن را ثابت کند.
- از روایاتی که یادآور شدیم، نکات زیر بدست می آید:
۱. دیدنی امکان ندارد که با شناخت باشد.
 ۲. مدعی مشاهده و رؤیت را باید تکذیب کرد.
 ۳. مشاهده حضرت در زمان غیبت کبری ممکن نیست.
 ۴. حضرت، در میان مردم حضور دارد، ولی آنها او را نمی شناسند، مانند: یوسف که برادران خود را می شناخت، ولی آنان یوسف را نمی شناختند.
 ۵. امام عصر (عج) در مراسم حج شرکت می کند. در غیبت صغری، آنان که حضرت را می شناختند در کنار خانه خدا، حضرتش را مشاهده کرده اند. در غیبت کبری، حضرت مردم را می بیند، اما مردم ایشان را نمی بینند و نمی شناسند.
 ۶. نهی از ذکر نام حضرت، از روی تقیه بوده که در دوره غیبت صغری مصداق داشته، اما در غیبت کبری، اشکال ندارد. قدر متیقن آن، بنا بر قول کسانی که قائلند، در محافل و مجالس است.
 ۷. شیعیان به خاطر عدم دیدن حضرت در عصر غیبت کبری امتحان می شوند و تنها گروهی اندک از مخلصان بر عقیده خود باقی می مانند.
- دیدگاه دوم: امکان ارتباط**
- گروهی از علمای شیعه بر این باورند که در غیبت کبری، امکان ارتباط با امام زمان (عج) وجود دارد. این دیدگاه در بین متأخران شهرت دارد. این دیدگاه، از سید مرتضی شروع می شود و پس از وی، شهرت می یابد

و افرادی چون: محدث نوری، کراجکی، شیخ طوسی و... آن را طرح می کنند.

سید مرتضی، امکان ارتباط اولیای الهی را با آن حضرت جایز می داند. در پاسخ به این پرسش که حضور امام، در پرده غیب، چه فایده ای دارد؟ امکان استفاده گروهی از اولیاء الهی را از محضر آن حضرت، مطرح می کند. پیش از نقل و بررسی دلیلهای اقامه شده بر این نظر، دیدگاه علمای گذشته را مطرح می کنیم و به بررسی آنها می پردازیم:

پیش از این ذکر شد که افرادی مانند: نعمانی و شیخ مفید، دیدن و ارتباط با امام زمان را در غیبت کبری جایز نمی دانند.

شیخ مفید، فرض را بر عدم مشاهده و ارتباط با امام(ع) گذاشته و امکان ارتباط را مطرح نکرده است(۱۴۰).

شاگرد وی، سید مرتضی، ارتباط و استفاده گروهی از اولیای الهی را از آن حضرت، ممکن می داند و در کتابهای تنزیه الانبیاء، رساله غیبت، شافی و مقنع این مسأله را ذکر کرده است.

سید مرتضی در پاسخ به این اشکال که امام غائبی که هیچ کس از مردم به وی دسترسی نداشته باشند، چه فایده ای دارد و تفاوت بود و نبود وی چیست؟ می نویسد:

(الجواب: قلنا اول ما نقر له إنا غیر قاطعین علی أن الامام(ع) لایصل الیه أحد ولا یلقاه بشر فهذا أمر غیر معلوم ولا سبیل الی القطع الیه)(۱۴۱).

در پاسخ می گوئیم، نخستین چیزی که به آن معترفیم این است که: ما قطع نداریم هیچ کس به خدمت امام نمی رسد و هیچ بشری او را ملاقات نمی کند. این امر، معلوم نیست و راهی به قطع به آن وجود ندارد.

یا می نویسد:

(نحن نجوز أن يصل إليه كثير من أوليائه والقائلين بامامته فينتفعون به)(۱۴۲).

ما جایز می دانیم که گروه زیادی از اولیا و معتقدان به امامت ایشان، شرفیاب محضرشان شوند و بهره گیرند. یا می نویسد:

(...لسنا نقطع على أن الامام لا يظهر لبعض أوليائه وشيعته بل يجوز ذلك ويجوز أيضاً أن لا يكون ظاهراً لأحد منهم وليس يعرف كل واحد منا إلا حال نفسه فاما حال غيره فغير معلوم له ولأجل تجويزنا ان لا يظهر لبعضهم او لجميعهم ما ذكرنا العلة المانعة من الظهور)(۱۴۳).

ما قطع نداریم امام بر برخی از اولیاء و شیعیان خود ظاهر نشود، بلکه این جایز است و نیز جایز خواهد بود که برای هیچ یک از آنان ظاهر نگردد. هر کس از ما، نمی داند مگر حال خود را، اما حال دیگران برای او معلوم نیست و به خاطر جایز شمردن ما، ظاهر نشدن را برای برخی، یا تمام شیعیان، علت مانع از ظهور را ذکر کردیم.

سید مرتضی در کتاب المقنع فی الغیبه، همین نظر را دارد و احتمال جایز نبودن دیدار را نیز یادآور شده است(۱۴۴).

دیدگاه سید مرتضی را در مقنع، طبرسی در اعلام الوری(۱۴۵)، واربلی در کشف الغمه(۱۴۶)، به نقل از اعلام الوری، به گونه خلاصه آورده است. دیگر معاصران سید مرتضی، در پاسخ به این اشکال که چرا باید امام عصر از اولیای خود پنهان باشد، همین پاسخ را داده اند. از جمله کراچکی در کنز الفوائد می نویسد:

(ولسنا مع ذلك نقطع على أن الامام(ع) لا يعرفه أحد ولا يصل إليه بل قد يجوز أن يجتمع به طائفة من أوليائه تستر اجتماعها به وتخفيه)(۱۴۷).

وبا تمام اینها، ما قطع نداریم که امام را هیچ کس نمی شناسد و به حضورش نمی رسد، بلکه جایز است که گروهی از اولیای آن حضرت، با وی اجتماع کنند و جمع آنان پنهان و مخفی بماند.

از دیگر کسانی که امکان ارتباط را مطرح کرده اند، عبارتند از: سدید الدین حمصی در المنقذ من التقليد (۱۴۸)، شیخ طوسی در کتاب تلخیص الشافی (۱۴۹) و کتاب الغیبه. شیخ طوسی در کتاب الغیبه می نویسد: (أنا أولاً: لانقطع علی استتاره عن جمیع اولیائه بل يجوز ان يظهر لا کثرهم ولا یعلم کل إنسان إلا حال نفسه فان کان ظاهراً له فعلته مزاحه وإن لم یکن ظاهراً له علم أنه إنما لم یظهر له لامر یرجع الیه وان لم یعلمه مفصلاً لتقصیر من جهته) (۱۵۰).

ما قطع نداریم که حضرت از تمام اولیای خود، پنهان باشد، بلکه جایز است که برای بیشتر آنان ظاهر گردد و نمی داند هر انسانی مگر حال خود را. پس اگر برای او ظاهر گردد، علت نماندن، زائل گردیده و اگر ظاهر نشود، می داند که برای وی، ظاهر نشده به خاطر اشکالی که به او باز می گردد، اگر چه به شرح نداند تقصیر وی چه بوده است.

گویا، در آغاز، احتمال ارتباط مطرح بوده، ولی از زمان سید بن طاووس (م: ۶۶۴) به بعد، با نقل داستانها، قضیه یقینی شده است. گرچه، برخی داستانها، مربوط به قبل از این تاریخ می شود. مثلاً نخستین داستان، مربوط به ابن قولویه، در سال ۳۳۹ هـ ق است که قرامطه، حجر الاسود را بازگرداندند (۱۵۱).

در ارتباط با آنچه این دانشمندان بزرگ شیعه بیان کردند، چند نکته لازم به یادآوری است.

۱. این اظهار نظرها در پاسخ از اشکالاتی است که مخالفان مطرح کرده

اند. سید مرتضی، این سخنان را در الشافی فی الامامه، در رد اظهارات قاضی عبدالجبار بن احمد همدانی اسدآبادی (م: ۴۱۵) در کتاب مغنی بیان کرده است (۱۵۲).

احتمال دیدن، در رد اشکال خصم کافی است.
۲. سید مرتضی و شیخ طوسی، فقط در حد احتمال این عقیده را ابراز کرده اند و به عنوان یک عقیده و امر قطعی به آن ملتزم نیستند؛ زیرا در عبارت شافی، احتمال عدم ملاقات حضرت را نیز بیان کرد و بر همین اساس، شیخ طوسی در تلخیص الشافی، اصل تجویز را کافی می داند برای رد استدلال خصم:

(انا لا نقطع علی انه مستتر عن جمیع اولیائه والتجویز فی هذا الباب کاف) (۱۵۳).

ما قطع نداریم که او از تمام اولیای خود، چهره پنهان می دارد و جایز بودن دیدن، در این باب [برای پاسخ از اشکال] کافی است.
شیخ طوسی در کتاب الغیبه، در پاسخ از این که چرا امام زمان از همه مردم، حتی از اولیای خود، پنهان شده، می نویسد:

(لانا اولاً لا نقطع علی انه مستتر عن جمیع اولیائه والتجویز فی هذا الباب کاف) (۱۵۴).

برای اینکه، اولاً قطع نداریم که او از تمام اولیایش پنهان باشد، و جواز در این باب کافی است.

بنابراین اگر کسی در پاسخ از اشکال معتقد باشد که فقط چند نفری از خدمتگزاران حضرت، ایشان را می بینند، آن گونه که در روایات ذکر شده، نظر شیخ طوسی و سید مرتضی تأمین شده است.

۳. تعبیر (هیچ کس نمی داند مگر حال خود را)، که در کلام سید مرتضی

و شیخ طوسی آمده، این نکته را می رساند که آنان باور داشتند اگر افرادی آن حضرت را ببینند، حق اظهار به دیگران را ندارند؛ زیرا توقيح، مدعی مشاهده را (کذاب مفتر) معرفی کرده و اگر افرادی حضرت را نبینند، باید علت آن را در خود، بجویند و موانع ظهور وجود شریف حضرت را برای خویش برطرف سازند. چون این امری است نهانی (۱۵۵)، دیگران از آن آگاه، نخواهند شد. بنابراین، شیخ طوسی که توقيح را ذکر کرده، به آن اعتقاد داشته و با اظهار این که شاید برخی از اولیاء، به خدمت ایشان برسند، با توقيح مخالفت نکرده، زیرا بر این باور بوده که مرتبط با امام زمان، حق اظهار آن را ندارد، تا مشمول توقيح گردد.

علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه، پس از نقل توقيح از اعلام الوری که در آن آمده:

(مدعی مشاهده، پیش از خروج سفیانی وصیحه آسمانی کذاب مفتر است).
و آوردن این عبارت از همان کتاب:

(ما قطع نداریم که کسی به خدمت امام نرسد).
برای رفع تناقض می نویسد:

(الذی اراه انه ان کان یراه أحد فقد علم منهم انهم لایدعون رؤیته
ومشاهدته وان الذی یدعیها کذاب فلانماقضة اذاً والله اعلم) (۱۵۶).

به نظر من می رسد که اگر شخصی آن حضرت را ببیند، او می داند که نباید ادعای رؤیت و مشاهده کند و کسی که چنین ادعایی کند، دروغگوست، پس تناقضی بین این دو نیست.

این نظر، به گونه ای ظریف، در کم سید مرتضی و شیخ طوسی آمده بود که ما بدان اشاره کردیم، زیرا کسی که امام (ع) را ببیند و ادعایی نداشته باشد، مشمول توقيح نخواهد شد.

۴. علمای ما، در پاسخ از این که چرا نباید امام زمان، بر اولیای خود ظاهر شود، به این احتمال که شاید: (برخی از اولیاء، از محضر آن حضرت بهره مند گردند) بسنده نکرده اند که ما آنان را معتقد به این امر بدانیم، بلکه پاسخهای فراوانی داده اند.

سید مرتضی در شافی این را سومین (۱۵۷) و طبرسی در اعلام الوری (۱۵۸) چهارمین پاسخ قرار داده اند.

سید مرتضی در رساله غیبت، فائده و نفع دیگری، افزون بر امکان ارتباط برای برخی شیعیان، بر وجود حضرت در پرده غیب ارائه داده است. (لأنهم مع علمهم بوجوده بینهم وقطعهم علی وجوب طاعته علیهم ولزومها لهم لابد من ان یخافوه ویهابوه فی ارتکاب القبائح ویخشوا تادیبه ومؤاخذته فیقل منهم فعل القبیح ویكثر فعل الحسن او یكون ذلك أقرب وهذه جهة الحاجة العقلیة الی الامام...)(۱۵۹).

زیرا شیعیان، با اعتقاد به وجود حضرت در بین آنان و قطع آنان بر وجوب اطاعت و لزوم پیروی از ایشان، ناگزیر، هراسی از حضرت دارند، در ارتکاب کار زشت. و از تأدیب و بازخواست حضرت می ترسند. از این روی، کار زشت، کم انجام می دهند و کار نیکو زیاد، یا به انجام آن، نزدیک ترند. همین جهت عقلی نیاز به امام است.

بنابراین، اعتقاد به وجود حضرت، بدون ارتباط و مشاهده ایشان، ثمرات و فوائدی دارد و این معنای (لطف وجود)(۱۶۰) حضرت برای افراد است و راه تأثیر معنوی امام بر نفوس و ارواح که علامه طباطبائی به آن اشارت دارند (۱۶۱).

شیخ مفید، برخلاف سید مرتضی، در ذکر فوائد وجود حجت و امام، به هیچ وجه احتمال مشاهده حضرت را مطرح نکرده، بلکه معرفت امام و انتظار

فرج را از فوائد وجود حجت غائب می داند:

(نفس معرفت ما به وجود وامامت و عصمت و کمال آن حضرت، برای ما مفید است در به دست آوردن ثواب. و انتظار ما، برای ظهور آن حضرت، عبادتی است که باعث از بین رفتن عذاب بزرگ می شود و به وسیله آن واجبی را که خداوند، ما را به آن ملزم کرده ادا می کنیم، همان گونه که شناخت پیامبران گذشته، برای ما مفید است)(۱۶۲).

بنابراین، وجود حضرت در پرده غیب، به معنای انقطاع کامل از امت نیست، بلکه حضرت، به منزله خورشید در پشت ابر است که آثار وجودش به شیعیان می رسد. توسل به امام زمان و تشکیل مجالس در این ارتباط، به معنای مجلس دیدار نیست، بلکه برای استمداد و استغاثه از محضر پرفیض اوست؛ زیرا امکان دارد در مجلس ما شرکت کرده باشد و از خدا بخواهد که ما را یاری و کمک کند.

دلایلی امکان ارتباط

بر امکان ارتباط با حضرت حجت در غیبت کبری، دلیلهایی می توان اقامه کرد، که در مجموع، به سه دلیل می رسد:

۱. روایات.

۲. اجماع.

۳. داستانها.

روایات

روایاتی که امکان دیدار با حضرت را بیان کند، اندک شمارند (۳ عدد) و از جهت سند و دلالت مخدوش.

* امام صادق (ع) می فرماید:

(لابد لصاحب هذا الأمر من غيبة ولا بد له في غيبته من عزلة، ونعم المنزل

طیبه و ما بثلاثین من وحشه (۱۶۳).

صاحب این امر، بناگزیر، غیبتی دارد و در دوران غیبت، از مردم کناره می گیرد و نیکو منزلی است مدینه طیبه و با سی تن، وحشتی نیست.

(عزله)، یعنی کناره گیری از خلق.

علامه مجلسی نقل می کند که در برخی نسخه ها عبارت این گونه آمده: (ولا له فی غیبتہ من عزله).

در غیبت از مردم کناره نمی گیرد.

می افزاید:

(ظاهرتر آن است که قول نخست را بپذیریم و این نظر، موافق دیگر کتابهاست) (۱۶۴).

به نظر می رسد که احتمال دوم، صحیح باشد، زیرا، روایت، با احتمال دوم، سازگارتر است. یعنی امام، با این که از دیده ها نهند، اما از مردم جدا نیستند.

افزون بر این، روایاتی داریم که تصریح دارند حضرت در میان مردم است و به آنان سلام می کند، ولی مردم حضرت را نمی شناسند. ملا صالح مازندرانی، همین گونه به توجیه این احتمال پرداخته است (۱۶۵).

به این حدیث، استدلال شده که همیشه سی تن با حضرت همراهند. و آنان، حضرت را می بینند. بدیهی است که با مردن یکی، دیگری در خدمت حضرت، در خواهد آمد.

(این حدیث، دلالت دارد که حضرت، بیشتر در مدینه و اطراف مدینه است و سی تن از موالی و خواص با آن حضرت، همراهند که اگر یکی بمیرد، دیگری به جای او می نشیند) (۱۶۶).

محدث نوری در جنه المأوی، برای اثبات داستانهایی که نقل کرده، به این

حدیث استناد می جوید:

(وهذه الثلاثون الذين يستأنس بهم الامام(ع) في غيبته لا بد ان يتبادلوا في كل قرن اذ لم يقدر لهم من العمر ما قدر لسيدهم(ع) ففي كل عصر يوجد ثلاثون مؤمناً وولياً يتشرفون بلاقائه)(۱۶۷).

واین سی تن، که امام با آنان انس می گیرد در زمان غیبت، بناچار، در هر قرنی تغییر می کنند؛ زیرا عمری که برای سرور آنان مقدر شده، برای آنان نیست؛ از این روی، در هر عصری، سی مؤمن دوستدار، مشرف به لقای حضرت می شوند.

نقد و بررسی

در این که گروهی امکان دارد در خدمت حضرت باشند، تردیدی نیست، ولی پذیرش این حدیث، با معنایی که ذکر کرده اند، پذیرفتنی نیست. اینک اشکالاتی که بر این حدیث وارد است:

۱. حدیث از جهت سند ضعیف است؛ زیرا یکی از راویان، علی بن ابی حمزه بطنائی، رئیس واقفیه است(۱۶۸).

مگر این که احتمال داده شود که حدیث را پیش از قول به وقف نقل کرده، از این روی علامه، در مرآة العقول، این حدیث را (ضعیف) یا (موثق) دانسته است. ولی به تنهایی، قابل استناد نخواهد بود.

علامه مجلسی، بعد از نقل این حدیث، در بحار الانوار، از غیبت نعمانی، سند صحیحی برای آن ذکر کرده(۱۶۹)، بدون این که حدیث را نقل کند که به نظر می رسد، در کلام وی، اشتباهی رخ داده و سندی که مربوط به حدیث پس از این روایت، در غیبت نعمانی آمده(۱۷۰)، برای این حدیث نقل کرده است. در حاشیه (بحار الانوار)، به این اشتباه تصریح شده است.

۲. متن این حدیث، پذیرفتنی نیست؛ زیرا در آن آمده: سی تن همراه

دارد، پس وحشتی ندارد. گویا حضرت از تنهایی وحشت داشته، این سی تن همراه ومونس، سبب شده اند که حضرت وحشتی نداشته باشد! علامه مجلسی، معنای دیگر نیز ذکر کرده:

(دوستانان حضرت، به خاطر انس با یکدیگر، دچار وحشت نمی شوند).

۳. معمولاً شارحان کافی، این حدیث را مربوط به دوران غیبت صغری دانسته اند که مکان حضرت، شهر مدینه بوده است.

علامه مجلسی، در مرآة العقول، در شرح این حدیث، ظاهراً آن را مخصوص غیبت کبری دانسته و از قول به غیبت صغری، با عنوان (قیل) یاد کرده است (۱۷۱).

در شرح حدیث بعدی، اشاره می کند که این حدیث مربوط به دوران غیبت کبری است و این سی تن را از خواص وموالی و خدمتگزاران حضرت می داند (۱۷۲).

ملاصالح مازندرانی نیز، غیبت را غیبت کبری می داند و چنین استدلال می کند:

(لانه يعتزل فيها الناس جميعاً) (۱۷۳).

زیرا در آن غیبت، از تمام مردم کناره گیری می کند.

اصل توجیه ملاصالح با بحث وزمان ما منافاتی ندارد، زیرا وی در دوران غیبت کبری، معتقد است تمام مردم به حضرت دسترسی ندارند و تنها خدمتگزاران حضرت، ایشان را می بینند. ولی با توجه به این که در حدیث، جایگاه امام مدینه معرفی شده است، با غیبت صغری، مناسبت تر می نماید. فیض کاشانی حدیث را مربوط به غیبت صغری دانسته و در شرح آن می نویسد:

(ومعه ثلاثون من شيعته يأنس بعضهم ببعض فلاوحشة لهم كأنه أشاد بذلك

الی غیبه القصیره فان فی الطویله لیس لشیعته إلیه سبیل(۱۷۴).
همراه حضرت، سی تن از شیعیان وی وجود دارند که با هم انس گرفته
و وحشتی ندارند. گویا این حدیث دوران غیبت کوتاه را بیان می کند؛
زیرا در غیبت کبری، شیعیان حضرت، به وی دسترسی ندارند.
آن گونه که در کلام فیض و ملا صالح آمده، اگر غیبت کبری مراد باشد،
مراد از سی تن خدمتگزاران حضرت هستند که در روایت بعدی از آنان به
(موالی خاصه) تعبیر شده و در کلام مجلسی نیز آمده بود و دلالتی بر گفته
استدلال کنندگان ندارد.

* موثقه اسحاق بن عمار از امام صادق(ع) که فرمود:

(للقائم غیبتان: احدهما قصیره والاخری طویله الغیبه الاولی لایعلم بمكانه
فیها الاخاصه شیعته والاخری لایعلم بمكانه فیها الاخاصه موالیه)(۱۷۵).
حضرت قائم، دو غیبت دارد: یکی کوتاه و دیگری طولانی است. در غیبت
نخست، از مکان حضرت کسی آگاه نیست، مگر شیعیان خاص و در غیبت
دوم، مکان وی را نمی داند، مگر موالیان خاص آن حضرت.
این روایت را نعمانی از ابن عقده و کلینی با تفاوت اندکی در سند، نقل
کرده است(۱۷۶).

از این روایت، دو نکته فهمیده می شود:

۱. حضرت مانند دیگران، مکان دارد و دیدار با وی برای کسانی میسر است
که از مکان وی آگاه باشند. پس حضور حضرت در جامعه، به صورت روح
مجرد و مانند آن، صحیح نیست.
۲. در غیبت کبری، موالیان خاص مکان حضرت را می دانند و با وی، دیدار
می کنند.

موالیان، چه کسانی هستند که بر شیعیان خاص امتیاز دارند و در غیبت

کبری در خدمت حضرت قرار دارند؟. ملا صالح مازندرانی، می نویسد:
(منظور از (خاصه موالی)، حواریون حضرت هستند)(۱۷۷).

علامه مجلسی، در شرح این حدیث می نویسد:

(إِلَّا خَاصَّةً مَوَالِيَهُ) ای خدمه واهله واولاده او الثالثین الذین مضی ذکرهم
وفي الغيبة الصغرى كان بعض خواص شيعة مطّلعين على مكانه كالسّفراء
وبعض الوكلاء)(۱۷۸).

(منظور از موالی خاصه، خادمان و خاندان و فرزندان وی هستند، یا سی
نفری که پیش از این گذشت. و در غیبت صغری، برخی خواص شیعه از
مکان حضرت آگاه بودند، مانند سفراء و برخی از وکلای حضرت.
در این جا، علامه مجلسی، امکان ارتباط با حضرت را برای شیعیان جایز
نمی داند و در ادامه شرح حدیث، تویق شریف را از کتاب صدوق، نقل می
کند.

این که علامه مجلسی به اهل و فرزند حضرت اشاره دارد، صحیح نمی نماید
و امکان دارد برگرفته از افسانه جزیره خضراء باشد و یا برخی روایات که
متن و سند متقنی ندارند.

فیض کاشانی، در وافی (خاصه موالی) را به خدمه حضرت تفسیر کرده
و تصریح می کند که شیعیان در دوران غیبت، به آن حضرت دسترسی
ندارند:

(كانه يريد بخاصة الموالى الذين يخدمونه لأن سائر الشيعة ليس لهم فيها اليه
سبيل)(۱۷۹).

* مفضل بن عمر از امام صادق(ع) نقل می کند که فرمود:

(إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ أَحَدِيهِمَا تَطَوَّلُ حَتَّى يَقُولُ بَعْضُهُمْ: مَاتَ
وَبَعْضُهُمْ يَقُولُ: قُتِلَ وَبَعْضُهُمْ يَقُولُ: ذَهَبَ، فَلَا يَبْقَى عَلَيَّ مِنْ أَسْوَاقِهِ إِلَّا

نفر یسیر، لایطَّلَع علی موضعه أحد من ولی ولاغیره إِلَّا المولی الذی یلی أمره (۱۸۰).

برای صاحب این امر، دو غیبت است: یکی از آن دو طولانی است تا این که بعضی از مردم گویند: مرده است و برخی گویند: کشته شده و گروهی گویند: رفته است. پس بر اعتقاد به حضرت، از اصحاب وی کسی باقی نمی ماند، مگر افراد اندکی. هیچ کس از جایگاه او آگاه نیست، نه ولی و نه دیگران، مگر خادمی که کارهای ایشان را انجام می دهد.

این حدیث در بحارالانوار ذکر شده، ولی به جای (من ولی ولاغیره) (۱۸۱)، (من ولده) آمده است. مجلسی این حدیث را از کتاب الغیبه شیخ طوسی، نقل کرده که در یک مورد (من ولده) دارد (۱۸۲) و در مورد دیگر هیچ یک از این دو را ندارد فقط (لاغیره) (۱۸۳) دارد. و در نقل (البرهان) متقی هندی، مانند غیبت نعمانی آمده و روایت از امام حسین (ع) است (۱۸۴). این حدیث، گذشته از ضعف واضطراب سند، دلالت می کند که فقط غلامی که در خدمت حضرت است از جایگاه امام، آگاهی دارد و با ایشان ارتباط دارد و دیگر مردم، به خاطر طولانی شدن غیبت، معتقد به مرگ حضرت می شوند و اندکی بر اعتقاد به بقای ایشان باقی می مانند.

نتیجه

در ارتباط با نظریه دوم و روایاتی که نقل گردید، به این نتیجه می رسیم که شیخ طوسی وسید مرتضی دلیل مستدلی بر ارتباط و مشاهده ارائه ندادند، بلکه در پاسخ از اشکالی، احتمال درک فیض را برای برخی خواص محتمل دانستند و از جهت ادله نقلی، که عمده دلیل در این باب است، تنها رؤیت و مشاهده را برای موالی خاص، ممکن می دانند و منظور از موالی، خدمتگزاران حضرت هستند. بر اساس همین روایات، شیخ مفید درباره

ارتباط با حضرت، در غیبت کبری می نویسد:
(بأنه لابد للقائم المنتظر من غیبتین احدهما أطول من الأخری ویعرف خبره الخاص فی القصری ولا يعرف العام له مستقراً فی الطولی الا من تولی خدمته من ثقاء اولیائه ولم یقطع عنه الی الاشتغال بغيره)(۱۸۵).

قائم منتظر، بناچار دو غیبت دارد: یکی از دیگری طولانی تر است. افراد خاص از اخبار ایشان در غیبت صغری آگاه می شوند و جایگاه استقرار وی را تمام مردم در غیبت کبری نمی شناسند، مگر کسی که متولی خدمت حضرت باشد. از دوستان مورد اعتماد که بجز به خدمت حضرت، به کار دیگری نپردازد.

آنچه شیخ مفید، بیان کرده برگرفته از روایاتی است که ذکر شد. موالی خاص از مکان حضرت آگاهی دارند. بنابراین، کسانی که به طور مطلق به مفید نسبت داده اند که ایشان ارتباط با حضرت را روا می دانسته، به دور از حقیقت است. تکیه مفید بر این نکته که به کار دیگری نپردازد، به خاطر محدود کردن این ارتباط به خادمان آن حضرت است.

به هر حال، اگر (خاصه موالی) را شامل شیعیان مخلص غیر خادم و شخصیت‌های وارسته و ابدال بدانیم، می توان گفت که ممکن است برخی از شخصیت‌های بزرگ در ک فیض حضور حضرت را بیابند بدون این که ادعایی داشته باشند.

اجماع

از دیگر شواهدی که بر امکان ارتباط در عصر غیبت ذکر کرده اند، اجماع است. یعنی عالمی، سخنی از حضرت مهدی (عج) شنیده و آن را به خاطر این که تکذیب نشود، در قالب اجماع بیان کرده است.

محقق تستری، در کشف القناع برای اثبات اجماع، و گونه های آن می

نویسد:

(برخی بزرگان و حاملان اسرار ائمه (ع)، مسائلی را از امام عصر (عج) دریافت کرده اند. و چون امکان اعلان آن نبوده با عنوان اجماع از نظر امام زمان (ع) یاد می کنند).

وی، بر این اساس، اکثر زیارات و آداب و اعمال معروفی که بین امامیه متداول است و مستندی از اخبار و کتابهای بزرگان گذشته ندارد، در همین نکته می داند:

(برای گروهی از حاملان اسرار ائمه، علیهم السلام، علم به سخن امام غائب، ثابت می شود، با نقل یکی از سفیران، یا خدمتگزاران آن حضرت در نهانی، به گونه ای که یقین حاصل شود، یا با توقیع و نگارش، یا با شنیدن از حضرت، به صورتی که منافی امتناع رؤیت در زمان غیبت نباشد و چون نمی تواند به آنچه اطلاع یافته، تصریح کند و اعلان بدارد که سخن از کیست و در دیگر ادله علمی موجود، دلیلی بر آن ندارد... و مأمور به پنهان داشتن آن نیست، آن را به صورت اجماع ذکر می کند. شاید همین اصل، در بسیاری از زیارات و آداب و اعمال معروفی باشد که بین امامیه متداول شده و مستند ظاهری از اخبار و کتابهای گذشتگان ندارد...)(۱۸۶).

محدث نوری، در جنه الماوی (۱۸۷) و نجم الثاقب (۱۸۸)، با توجه به گفته محقق تستری، آن را دلیل بر امکان ارتباط گروهی با حضرت حجت (عج) می گیرد.

در پاسخ از ادعای محقق تستری می توان نکاتی را طرح کرد:

۱. این ادعا، با روایات امتناع رؤیت در عصر غیبت، ناسازگاری دارد و تعبیر به سفیر در غیبت کبری، صحیح نیست و توقیع و نگارش در این زمان نیز امکان ندارد. باید دلیل خاصی بر اثبات آن ارائه گردد و با حدس قابل

پذیرش نیست.

۲. علما، هیچ گونه حجیتی برای چنین اجماعی قائل نیستند و حتی اجماع لطفی و دخولی را که احتمال حضور امام در جمع اجماع کنندگان است، ردّ می کنند.

شیخ عبدالکریم حائری، در دررالفوائد، پس از ذکر اجماع دخولی و اجماع لطفی ورد آنها چنین اظهار نظر می کند:

(ان الطريق الاول مما لا يمكن تحصيله في عصر الغيبة... والطريق الثاني ليس صحيحاً لعدم تمامية البرهان الذي اقيم عليه فانه بعد غيبة الامام عليه السلام بتقصير منا كل ما يفوتنا من الانتفاع بوجوده الشريف وبما يكون عنده من الاحكام الواقعية قد فاتنا من قبل انفسنا فلا يجب عليه عقلاً ان يظهر المخالفة عند اتفاق العلماء اذا كان اتفاقهم على خلاف حكم الله الواقعي)(۱۸۹).

راه نخست [اجماع دخولی] از آن مواردی است که در عصر غیبت تحصیل آن امکان ندارد. و راه دوم [اجماع لطفی] نیز درست نیست؛ زیرا دلیل آن کامل نیست. چون پس از غیبت امام، به خاطر تقصیری که از ما رخ داده، هر چه از بهره مندی از وجود حضرت محروم بمانیم و آنچه از احکام واقعی که نزد آن حضرت است از دست بدهیم، از جانب خود ماست و بر امام عقلاً واجب نیست که با اتفاق علماء، مخالفت کند، آن گاه که اجماع آنان بر خلاف حکم واقعی باشد.

آن گاه که امام، وظیفه برای اصلاح آنچه با واقع ناسازگار است، نداشته باشد، به طریق اولی، در باب آداب زیارت و... وظیفه ای نخواهد داشت. افزون بر این، علمای ما، در گذشته و حال، به این نکته به روشنی اشاره کرده اند که وظیفه مردم در غیبت کبری، مراجعه به علماست. کراجکی،

پس از بیان احتمال بهره وری گروهی از اولیاء، به این نکته تصریح می کند (۱۹۰) و شیخ مفید، اظهار می دارد که باید به فقهاء مراجعه کرد و اگر آنان، پاسخی از روایات نیابند، باید از عقل، که حجت باطنی است استمداد بجویند و عقل را به عنوان منبع احکام شرعی، معرفی می کند: (ویستعینوا فی معرفة ذلك بعلماء الشیعه وفقهائهم وان کان - والعیاذ باللّٰه - لم یوجد فیما اختلفوا فیہ نص علی حکم سمعی فلیعلم ان ذلك مما کان فی العقول ومفهوم احکام العقول...)(۱۹۱).

در موارد اختلافی، از علما و فقهای شیعه، کمک بخواهند و اگر در آنچه اختلاف کرده اند، دلیلی نیافتند، پس بدانند این از مواردی است که در عقلا نهفته و مفهوم حکم عقلی است.

۳. احتمال دارد مواردی که وی اشاره دارد و دعاهایی که به برخی آموخته، در خواب بوده است، آن گونه که سید بن طاووس، در شرح دعای مصری در مهج الدعوات، ذکر کرده (۱۹۲) و فقط در یک مورد گفته که صدای حضرت را در سرداب سامراء شنیده که به دعا مشغول است (۱۹۳) و در آن جا نیز، ادعای رؤیت نکرده است.

۴. ما اگر آنچه را که محقق تستری گفته، صحیح بدانیم، باز دلیلی بر ادعای محدث نوری نخواهد شد که داستانهایی در مشاهده حضرت آورده است، زیرا محقق تستری، فرض را جایی گرفته که مرتبط با امام عصر (عج)، به هیچ وجه ادعای مشاهده ندارد و به خاطر همین ادعا نداشتن، نظر حضرت حجت را، به عنوان اجماع نقل می کند و از اظهار مشاهده، اجتناب می ورزد، چرا که تکذیب خواهد شد.

داستانها

در کتابهای بسیاری، داستانهای گوناگونی نقل شده که امکان ارتباط با

حضرت را در غیبت کبری نشان می دهد. به نظر می رسد، نخستین حکایت مربوط به ابن قولویه باشد (درباره نصب حجرالاسود در سال ۳۳۹ که توسط قرامطه، دزدیده شده بود). که قطب الدین راوندی (م: ۵۷۳) در الخرائج والجرائح، نقل کرده است (۱۹۴).

بعدها سید بن طاووس (م: ۶۴۴) به این کار اهتمام ورزید و داستانهای گوناگونی در کتابهای خود نقل کرده است (۱۹۵).
رفته رفته این داستانها زیاد شد و برخی تحت تأثیر این داستانها قرار گرفتند و روایات عدم امکان رؤیت را کنار گذاشتند و یا نادیده گرفتند و چنین پنداشتند که رؤیت حضرت حجت در دوران غیبت کبری، امری است مسلم و خدشه ناپذیر.

محدث نوری، از این گروه است. وی، این داستانها را در کتابهای خود انباشته و براساس این داستانها، پنداشته که دیدن امام زمان، خدشه ناپذیر است و مسلم:

(ما روشن کردیم جواز دیدن حضرت را در غیبت کبری، به طور مستوفی. در رساله های: جنة المأوی و نجم الثاقب، شواهدی بر این مطلب ذکر کردیم که تردیدی باقی نماند و از سید مرتضی و شیخ الطائفه و ابن طاووس تصریح بر این مطلب را آوردیم و برای آنچه درباره تکذیب مدعیان رؤیت آمده، تأویلاتی ارائه کردیم) (۱۹۶).

ما در همین مقال، سخنان سید مرتضی و شیخ طوسی را نقل کردیم و درباره آنها، به شرح سخن گفتیم.

اینک به پاره ای از توجیهاات و تأویلات محدث نوری، که در حلّ تضاد بین این داستانها و تکذیب مدعیان رؤیت نقل کرده، می پردازیم:

۱. نخستین اشکالی که ایشان بر توقیع (که مدعیان رؤیت را کذاب مقرر می

داند) دارد، این است که آن را مرسل وضعیف می داند که به شرح از این اشکال پاسخ گفتیم.

۲. توجیهی است که علامه مجلسی دارد. وی، زمانی که توقيع را با داستانهای که نقل کرده، ناسازگار دیده، به توجیه و تأویل توقيع پرداخته است:

(لعله محمول علی من يدعی المشاهدة مع النيابة وإيصال الأخبار من جانبه إلى الشيعة، على مثال السفراء لئلا ينافي الاخبار التي مضت وستأتي فيمن رأه)(۱۹۷).

شاید توقيع بر کسانی حمل شود که مدعی مشاهده با نیابت از آن بزرگواراند و اخبار را از جانب حضرت، مانند سفیران به شیعیان برسانند، تا با آنچه پیش از این ذکر شد، و پس از این می آید که برخی حضرت را دیده اند، ناسازگاری نداشته باشد.

این توجیه نیز صحیح نمی نماید: اولاً، حضرت، به نماینده خود، سفارش می کند که تو نباید کسی را به جانشینی خود بگماری، چون غیبت تام، آغاز شده است. این بخش از توقيع امام، نفی نیابت می کند.

ثانیاً، به طور مطلق بیان می کند که مدعی مشاهده را، پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی، باید تکذیب کرد و این مطلبی است افزون بر عدم تعیین جانشین.

ثالثاً، با مرگ سمري، نیابت خاص پایان یافته و علمای شیعه، مدعیان نیابت را از این راه تکذیب می کردند و به ذیل توقيع در ردّ آنان استدلال نمی کردند، چون ذیل آن مربوط به تمام مدعیان مشاهده است، نه ادعای همراه با نیابت(۱۹۸).

۳. توجیه دیگری که ذکر کرده اند، برگرفته از قصه جزیره خضراء است

که قهرمان افسانه، در پاسخ به این اشکال که مدعی مشاهده را باید تکذیب کرد، می گوید:

(این مربوط به زمانی است که دشمنان اهل بیت، زیاد بودند و بنی عباس، بر مردم مسلط، به گونه ای که شیعه از بیان این مطالب امتناع می ورزید. اما در این زمان، که مدتی طولانی از غیبت می گذرد و دشمنان از دستیابی به حضرت، ناامید شده اند و شهرهای ما از دشمنان و ظلم و کینه آنان به دور است، رؤیت و مشاهده حضرت اشکال ندارد)(۱۹۹).

پاسخ:

۱. داستان جزیره خضراء، داستانی است ساختگی که نه مدرکی دارد و نه ارزش علمی. آقا بزرگ تهرانی، آن را داستانی تخیلی و غیرواقعی می داند(۲۰۰).

کاشف الغطاء، این داستان را غیر صحیح و از باورهای اخباریان می داند که از کتابهای مهجور و متروک گرفته اند:

(ومنها اعتمادهم علی کل روایة حتی ان بعض فضلائهم رأی فی بعض الكتب المهجورة الموضوعه لذكر ما يرويه القصاص من ان جزيرة في البحر تدعى الجزيرة الخضراء فيها دور لصاحب الزمان فيها عياله واولاده فذهب في طلبها حتى وصل الى مصر فبلغه انها جزيرة فيها طوائف من النصارى. وكأنه لم ير الاخبار الدالة على عدم وقوع الرؤية من احد بعد الغيبة الكبرى ولا تتبع كلمات العلماء الدالة على ذلك)(۲۰۱).

و از اخبار منکر و شکیف انگیز اخباریان، اعتماد آنان به هر روایتی است. حتی برخی از فضلاء آنان از کتابهای مهجور و ساختگی، حکایتی را می آورند که افسانه سرایان نقل کرده اند: جزیره ای است در دریا، به نام جزیره خضراء و در آن خانه های صاحب الزمان و خانواده و اولادش قرار دارد. او

[قهرمان داستان] نیز به آن جا می رود و می بیند که در آن جزیره، گروهی از نصارا وجود دارند.

گویا، او اخباری را که دلالت دارد بر عدم وقوع رؤیت در غیبت کبری، ندیده و نه هم کلمات علما را که بر این مطلب دلالت می کند، تتبع کرده است.

امروزه متأسفانه برخی، دست به انتشار این افسانه زده اند و آن را با جزیره برمودا، تطبیق کرده اند. در برابر، عالمان بصیری، به این افسانه پاسخ داده اند و ساحت امام عصر (عج) را از این موهومات، مبرا دانسته اند.

محدث نوری نیز، داستانی نقل می کند که از محتوای آن برمی آید که داستان جزیره خضراء، موهوم است (۲۰۲).

شهید قاضی طباطبایی پس از نقل استدلال محدث نوری: (محبوب بودن آنان از انظار خلائق با عموم قدرت خدای تعالی بُعدی ندارد) (۲۰۳) می نویسد:

(و اما حیاة مولانا الامام المهدي المنتظر، ارواحنا فداه، واثباتها فلاحتیاج لنا فی اثباتها الی هذه الحکایات والقصص وسردها فی الکتب مع ان الله تعالی علی کل شیء قدیر ودلالة الايات القرآنية والاکبار المتواترة بطرق السنة والشیعة وضرورة مذهب الامامية کافية فی اثباتها مع اثبات العلم الیوم امکان الخلود للانسان فی الدنيا آلافاً من السنین وکذا لا احتیاج الی القول بانه، علیه السلام، یعیش فی الاقلیم الثامن او فی جابلقا او جابلسا او انه یعیش ببدنه المثالی البرزخی وامثال هذه الاقاویل المنکره المزخرفة المخالفة لضرورة مذهب الإمامیة فانها من الدعاوی التي لا دلیل علیها اصلاً) (۲۰۴).

زندگی امام مهدی منتظر، ارواحنا فداه، واثبات آن، نیاز به این حکایتها و قصه ها ندارد که ما آنها را وارد کتابها کنیم. با این که خدا بر هر کاری

تواناست و آیات قرآن بر این دلالت دارد و اخبار متواتر، از طریق سنی و شیعه و ضرورت مذهب، در اثبات وجود آن حضرت، کافی است. افزون بر این، امروز دانش بشری، امکان جاودانگی انسان را در دنیا اثبات کرده و یک انسان می تواند هزاران سال زندگی کند. و همین طور، نیازی نیست به این که بگوییم آن حضرت در اقلیم هشتم، یا در جابلقا و یا جابلسا زندگی می کند، یا حضرت با بدن مثالی زندگی می کند و از این گونه سخنان غیر واقعی که مخالف ضرورت مذهب امامیه است و از ادعاهایی است که اصلاً دلیلی بر آن نیست.

۲. این توجیه، با آنچه در توقیع آمده، سازگار نیست؛ زیرا بیان می کند که مدعی مشاهده را پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی باید تکذیب کرد و او (کذاب مفر) است و این تفاوتی بین دوران بنی عباس و غیر آن قائل نشده است.

۳. در همان حکایت جزیره خضراء، قهرمان داستان که مدعی است، به شش واسطه به امام می رسد، تصریح دارد که خود حضرت را ندیده است (۲۰۵)، با این که ادعای نیابت خاص را دارد، برخلاف توقیع. چگونه کسی که برابر داستان، در کنار حضرت، به سر می برد، حضرت را دیدار نکند، اما دیگران چنین ادعایی بکنند. حتی فیض کاشانی، که به گونه ای داستان جزیره خضراء را پذیرفته (۲۰۶) و در نوادراخبار آن را نقل کرده، معتقد است که در عصر غیبت کبری، امکان ارتباط و دیدار با حضرت وجود ندارد: (فان فی الطویله لیس لشیعته الیه سبیل) (۲۰۷).

تأویلات دیگری نیز محدث نوری برای توقیع ذکر کرده که به برخی از آنها در ضمن اشاره کردیم و برخی ارزشی ندارند که به بحث درباره آنها پردازیم.

با تحقیقی که درباره توقیع ارائه دادیم، شکی در درستی آن نیست. بر همین اساس، علامه بحر العلوم، که داستانهایی درباره ملاقات وی با حضرت حجت (عج) نقل کرده اند (۲۰۸)، در توقیعات مفید تردید می کند (۲۰۹).
وسعی می ورزد، توجیهایی ارائه دهد و به آن پاسخ دهد.

توقیعات شیخ مفید

از مواردی که امکان دارد بر ارتباط با حضرت حجت، در غیبت کبری، استفاده شود، توقیعاتی است که گفته می شود از جانب آن حضرت برای شیخ مفید (ذیقعه ۳۳۶ / رمضان ۴۱۳) ارسال شده که یکی به تاریخ صفر ۴۱۰ و دیگر، شوال ۴۱۲ و سومی ذی الحجه ۴۱۲ است (۲۱۰).

در درستی این توقیعات، تردیدهایی وجود دارد. این توقیعات را برای نخستین بار، ابومنصور طبرسی، از علمای قرن ششم، بدون سند، پس از نزدیک به صد سال که از فوت شیخ مفید می گذرد، در احتجاج، نقل می کند. آن گاه شاگرد وی، ابن شهر آشوب (م: ۵۸۸) به آن اشاره می کند (۲۱۱). شاگرد ابن شهر آشوب، ابن بطریق (م: ۶۰۰) (۲۱۲) آنها را مطرح کرده است (۲۱۳).

اما شاگردان مفید: سید مرتضی، نجاشی، شیخ طوسی، ابویعلی جعفری، ابوالفتح کراچی، سلاربن عبدالعزیز دیلمی و... با این که تألیفات فراوانی داشته اند، به این توقیعات، اشاره نکرده اند.

علامه بحر العلوم طباطبایی نیز در این توقیعات، در کتاب رجال خود (۲۱۴) و آقای خویی در معجم رجال الحدیث (۲۱۵)، تردید کرده اند. پیش بینی این توقیعات از حوادث آینده دلیل بر درستی آن نخواهد بود، زیرا آنچه به دست ما رسیده پس از حوادث بوده که امکان جعل آنها می رود.

نگاهی به حکایات

برابر روایاتی که ذکر شد، ارتباط با امام زمان (عج) در زمان غیبت، برای شیعیان امکان ندارد و این اصلی است برگرفته از ادله و روایات. سخن گفتن برخلاف این اصل نیاز به ارائه دلیل و حجت شرعی دارد. داستانهای ناسازگار با این اصل، قابل استناد نخواهند بود. بیشتر داستانهای نقل شده از افراد عادی و معمولی است که در مواردی، ادعای مشاهده حضرت را نداشته اند، بلکه دیگران چنین مطلبی را پنداشته اند.

درپاره ای از این داستانها، اگر دقت کافی بشود، با امام زمان تطبیق ندارند.

برخی از ادعاهای مطرح شده، همراه معجزه و برخی بدون آن است. می توان ادعا کرد، تمام علما و فقهای بزرگواری که به آنها نسبت دیدار و ارتباط با حضرت را داده اند، نه در کتابهای خود، چنین ادعایی را مطرح کرده اند و نه در جای دیگر. این خود، دلیلی است بر غیر واقعی بودن نسبتها. اگر فرض را بر وقوع چنین دیدارهایی بگذاریم، چون معتقد بودند مدعی دیدار را باید تکذیب کرد، به اظهار چنین مطلبی نپرداخته اند. پاره ای از داستانهای نقل شده، سالها بعد به کتابها راه یافته که جای تأمل دارد و در درستی آنها باید شک کرد.

آنچه محدث نوری در کتابهای خود، از تاریخ قدیم قم، به نقل از مونس الحزین نقل کرده است (۲۱۶)، صحیح به نظر نمی رسد و از جهات گوناگون در آن، تردید کرده اند:

۱. در وجود چنین مطالبی در تاریخ قدیم قم، تردید است (۲۱۷).
۲. برای شیخ صدوق، کتابی به نام (مونس الحزین) ذکر نشده است.
۳. داستان نقل شده، با حوادث تاریخی، سازگار نیست، مگر این که دوران

وقوع آن را در غیبت صغری بدانیم، آن گونه که برخی احتمال داده اند. برخی داستانهای دیگر نیز، بافاصله زمانی زیاد وارد کتابها شده و امروز، در دسترس قرار گرفته است. از جمله: آنچه به علامه حلی (م: ۷۲۶) نسبت داده اند، در رابطه با دیدار امام زمان. اینها، دلیلی ندارد جز این که بر سر زبانها افتاده اند، چه نقل ملاصفر علی در قصص العلماء (۲۱۸)، چه نقل قاضی نورالله شوشتری (م: ۱۰۱۹) در مجالس المؤمنین. قاضی نورالله شوشتری می نویسد:

(گویا علامه، بین خواب و بیداری، با حضرت گفت و گوی داشته، تا وی را در استنساخ کتاب یکی از مخالفان، یاری کند) (۲۱۹). محدث نوری می نویسد:

(بهرتر این است که بگوییم: گفت و گو در خواب بوده است) (۲۲۰). ظاهراً رواج این داستانها، از زمان سیدبن طاووس به بعد بوده است ایشان با این که امکان رؤیت را در دوران غیبت، غیر ممکن ندانسته، ولی خود چنین ادعایی نکرده و فقط در یک مورد، بیان کرده که دعای حضرت را شنیده است (۲۲۱).

نقل این داستانها، اختصاصی به شیعه ندارد، بلکه برخی از علمای اهل سنت نیز، که اعتقاد به مهدی داشته اند، داستانهایی نقل کرده اند که از خود داستان نادرستی آن، فهمیده می شود.

علمای شیعه نیز، برای اثبات این که دیگران به مهدی اعتقاد دارند آن داستانها را نقل کرده اند، از جمله نوشته اند:

(مردی مدتی شرابخوار و عیاش بود، بعد توبه کرد و در مسجد اموی دمشق وصف مهدی را شنید. به وی علاقه مند شد. در یکی از روزها که با تأثر در مسجد نشسته بود، مردی دست به پشت وی زد و گفت: من مهدی هستم که

دنبالش می گردی، چند روزی از وی خواست که خانه ای به او اختصاص دهد و مهدی یک هفته در آن جا ماند(۲۲۲).

یا سید مهدی شیوخی (م ۱۲۸۷ هـ ق) در کتاب بوارق الحقایق، که شرح سفرهای اوست، داستانهایی نقل می کند که با هیچ عقل سلیمی سازگار نیست، از جمله ادعا می کند: دوبار، با خضر دیدار داشته است.

در طوس، مهدی(ع) را دیده و ایشان آیات و اورادی را در دهان وی، فوت کرده است. در این دیدار، امام زمان، چند کلمه به فارسی، با لهجه افغانی گفته، او مطلب را فهمیده، اما زمانی که او، چند واژه به فارسی می گوید، حضرت متوجه مقصود وی نمی شود، از این روی، برای آن حضرت توضیح می دهد(۲۲۳).

از این داستانهایی به دور از عقل و مبانی و ناسازگار با روایات فراوان، که شرح آنها گذشت، در کتابها و نوشته ها زیاد راه یافته و متأسفانه بدون هیچ کنترل و دقتی، در دسترس همگان قرار گرفته است و این اندیشه ناب و باور مقدس و سازنده و تحول آفرین شیعه را با خرافات و دروغها و افسانه پردازیها در هم آمیخته اند که جا دارد اهل فکر و اندیشه این هجوم شوم را دفع کنند و نگذارند باور به مهدی(عج) با این موهومات، خدای ناخواسته، خدشه دار گردد.

خلاصه:

۱. در دوران امامت امام حسن عسکری(ع) گروهی از شیعیان، امام عصر(عج) را ملاقات کرده اند که نام آنان در کتابهای تاریخی ذکر شده است.

۲. در دوران غیبت صغری، گروهی به خدمت حضرت رسیده اند، ولی از

- طریق سفیران و نایبان خاص.
۳. آغاز غیبت کبری، با مرگ آخرین سفیر حضرت، علی بن محمد سمري، در سال ۳۲۹ شروع و اکنون نیز ادامه دارد. براین اساس، مدعیان نیابت پس از فوت آخرین سفیر، تکذیب می شوند.
۴. توقیع شریفی که شش روز پیش از مرگ سمري صادر شده، از جهت سند و دلالت هیچ اشکالی ندارد و راوی آن، از مشایخ ثقه شیخ صدوق است و دربردارنده معجزه.
۵. توقیع، مشاهده حضرت را در دوران غیبت کبری، تا هنگام خروج سفیانی نفي می کند و مدعی مشاهده را (کذاب مفر) می شناسد و تفاوتی ندارد که وی مدعی نیابت باشد، یا نباشد. مدعی اعم است از این که در ادعای خود، راست بگوید یا دروغ، البته در صورتی که با معجزه ای رخ نماید که اثبات آن نیاز به دلیل نداشته باشد، ظاهراً توقیع با آن مخالفتی ندارد.
۶. افزون بر توقیع، از سه دسته از روایات، نفي رؤیت و ارتباط با حضرت در غیبت کبری استفاده می شود. در یک دسته تصریح شده بود که حضرت، در مراسم حج شرکت می کند، مردم را می بیند، ولی مردم حضرت را نمی بینند و نمی شناسند.
۷. حضرت حجت (عج)، در جمع مردم حضور می یابد و به آنان سلام می کند. اما مردم حضرت را نمی شناسند، بسان یوسف. بنابراین، به هیچ وجه زندگی ایشان در بدن مثالی یا به صورت روح مجرد نیست.
۸. بزرگانی مانند: سید مرتضی، شیخ طوسی که امکان ارتباط و مشاهده حضرت را مطرح کرده اند، فقط در پاسخ از اشکال بوده و این مطلب را به گونه احتمال ارائه داده اند.

۹. فقط یک دسته از روایات، امکان دیدار با حضرت را برای خادمان ایشان (موالی خاصه) اثبات می کرد و دلیلی بر امکان ملاقات و ارتباط دیگران وجود ندارد. شیخ مفید بر این اساس، امکان ارتباط را مختص به این گروه می دانست.

۱۰. ذکر نام اصلی و کنیه حضرت، برابر نظر گروهی از علمای شیعه، اشکال ندارد و گروهی از بزرگان که بردن نام حضرت را در محافل جایز نمی دانند، ظاهراً نوشتن نام اصلی و کنیه ایشان را در کتابها روا می دانند.

۱۱. بزرگانی که از آنان حکایت دیدار با حضرت حجت نقل شده، خود در این باره ادعایی نکرده اند.

۱۲. اگر فرض را بر امکان مشاهده و ارتباط با حضرت بدانیم، برابر صریح توقیع، دیدار کنندگان حق اظهار آن را ندارند و به تعبیر شیخ طوسی، خود می دانند و نفس خویش و از این روی، اگر کسی ادعای رویت و مشاهده کند، باید تکذیب شود؛ چرا که امام عصر، وی را (کذاب مفتر) معرفی کرده است.

حکومت اسلامی در عصر انتظار

محمد صادق مزینانی

از مباحث مهم و اساسی در دوره غیبت، بحث حکومت اسلامی و انتظار فرج و ارتباط آن دو با یکدیگر است. بیشتر فقهای شیعه، تشکیل حکومت اسلامی را در دوره غیبت، ضروری می دانند و بر این باورند که فقهای عادل، باید به این مهم اقدام کنند و اگر یکی از آنان تشکیل حکومت داد، بر دیگران واجب است که از او پیروی کنند.

در مقابل، شماری اندک بر آنند که اقامه حکومت از شؤون امام معصوم است، بنابر این، در عصر غیبت تشکیل حکومت جایز نیست. این تفکر، که

نخست به صورت یک اختلاف نظر فقهی کلامی مطرح بود، در این اواخر رنگ سیاسی به خود گرفت. شماری بر اساس همین بینش به مخالفت با مشروطه پرداختند (۲۲۴) و بزرگانی چون: آخوند خراسانی، آیه الله مازندرانی، علامه نائینی و... را تخطئه کردند. زیرا این گونه کارها را در عصر انتظار مشروع نمی دانستند.

این تفکر چون تضادی با خودکامگی حکام نداشت، بلکه غیر مستقیم توجیه گر اعمال آنان نیز بود، از سوی آنان حمایت و ترویج شد، تا جایی که پیش از انقلاب اسلامی، هواداران این اندیشه به صورت تشکیلاتی منسجم درآمدند.

این گروه، با تبلیغ این که وظیفه ما در این عصر، انتظار است و ما نباید در کارهای سیاسی دخالت کنیم، با مبارزان و طرفداران راه امام خمینی، مخالفت می کردند. این بینش با القای گفتاری از قبیل این که: از ما کاری ساخته نیست آقا امام زمان عج خود باید بیاید و کارها را اصلاح کند، ما موظف به چنین اموری نیستیم،... روحیه بی تفاوتی، سکوت و سکون و ظلم پذیری را تقویت می کردند (۲۲۵).

هر چند با تلاش عالمان آگاه و پیروزی انقلاب اسلامی، این باور غلط، از صحنه بیرون شد و بسیاری از هواداران آن، به صف انقلاب و مبارزان پیوستند، ولی این بدان معنی نیست که این تفکر به کلی ریشه کن شده و دیگر هیچ هواخواهی نداشته باشد، زیرا هنوز در گوشه و کنار، حتی از سوی برخی از خواص به آن دامن زده می شود. از آن روی، بسیاری از دانشوران و صاحب نظران، پس از انقلاب اسلامی، برخی به اجمال و برخی به تفصیل به نقد و بررسی این اندیشه و مبانی آن پرداخته اند (۲۲۶). با نگاهی به گفته ها و نوشته های طرفداران این نظریه و دلائلی که بدان

استناد کرده اند، می توان گفت که این باور انحرافی از سه راه زیر سرچشمه گرفته است:

۱. برداشت نادرست از روایاتی که گسترش ستم و فساد را از نشانه های ظهور امام زمان عجل الله فرجه معرفی می کند.
 ۲. استناد به روایاتی که از هر گونه قیامی در عصر غیبت، نهی و به سکوت و سکون و صبر بر بلاها، دعوت کرده است.
 ۳. تفسیر نادرست از امامت و رهبری و تصور این که تشکیل حکومت در عصر غیبت، دخالت در قلمرو کار امام معصوم علیه السلام است.
- در این مقال، با بهره گیری از گفتار بزرگان و با استناد به منابع روایی، سیره معصومین علیه السلام و... به نقد و بررسی دلائل فوق خواهیم پرداخت.

فراگیری ستم و فساد از نشانه های ظهور

در روایات مائه ثوره از معصومین علیه السلام آمده است که پیش از ظهور مهدی علیه السلام ظلم و فساد، جهان را فرا می گیرد، انحراف و کجروی به اوج می رسد. بسیاری از گناهان بزرگ رواج می یابد. پیامبر اسلام می فرماید:

(المنتظر الذی یملاء الله به الارض قسلا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما)(۲۲۷).

زمین را خداوند، به وسیله مهدی منتظر عج پر از عدل و داد می کند، همان گونه که پر از ستم و جور شده است.

مضمون جمله فوق از ائمه معصومین علیه السلام نیز نقل شده است(۲۲۸).

در برخی از روایات همین باب بعضی از گناهانی که پیش از ظهور رواج پیدا می کند آمده است(۲۲۹).

برخی، از این گونه روایات، نتیجه گرفته اند که وجود ستم و فساد

وحکومت‌های خود کامه در جهان، پیش از ظهور مهدی علیه السلام طبیعی است، بلکه مقدمه ظهور و فرج آن حضرت است و ما نباید با مقدمه ظهور آن حضرت مبارزه کنیم.

اینان، با این برداشت، تشکیل حکومت اسلامی را در دوره غیبت ممنوع اعلام کرده اند؛ زیرا به پندار اینان، هر اندازه دولت اسلامی موفقیت کست کند، از ظلم و فساد کاسته می شود و ظهور امام علیه السلام که مشروط به پر شدن زمین از فساد و ستم است، به تأخیر می افتد!

نقد و بررسی

پیامدهای زیانبار این برداشت از روایات، تا حدودی روشن است. زیرا بر اساس این تفکر، امر به معروف و نهی از منکر و دخالت در امور سیاسی، نه تنها جایز نیست که باید به کسانی که به این مسائل می پردازند، مخالفت کرد:

(آنان اجازه هیچ گونه فعالیت سیاسی خلاف رژیم طاغوتی را به اعضای خویش نمی دادند و تمام فعالیتهای گروههای مبارزاتی مسلمان را بدون پشتوانه فرهنگی، مردمی و مردود می دانستند و متقابلاً رژیم طاغوت هم هیچ برخوردی جدی با تشکیلات آنان داشت (۲۳۰).

صاحبان این تفکر، راه و حرکت امام خمینی را تخطئه می کردند. و ارتباط با امام و یاران او را، گناهی نابخشودنی می دانستند (۲۳۱).

این برداشت از روایات، به دلایل زیر باطل است:

به نتیجه این برداشت، هیچ فقیهی نمی تواند ملتزم باشد، زیرا لازمه این تفکر، تنها عدم مشروعیت حکومت نیست، بلکه هر عمل مصلحانه ای باید از دیدگاه آنان جایز نباشد. از امر به معروف و نهی از منکر در امور جزئی گرفته تا مبارزه با ستم و حکومت‌های ستمگر. حال آن که امر به معروف و نهی

از منکر، از ضروریات اسلام و بر هر فرد مسلمان، انجام آن واجب است. افزون بر این، پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) در خصوص وظایف منتظران مهدی (علیه السلام) می فرماید:

(طوبی لمن ادرک قائم اهل بیتی وهو مقتد به قبل قیامه، يتولى وليه، ويتبرا من عدوه ويتولى الائمة الهادية من قبله، اولئك رفقای و ذوو و دی و مودتی، واکرم امتی علی...)(۲۳۲).

خوشا به حال کسی که به حضور (قائم) برسد و حال آنکه پیش از قیام او نیز، پیرو او باشد. آن که با دوست او دوست و با دشمن او دشمن و مخالف است و با رهبران و پیشوایان هدایتگر پیش از او نیز دوست است. اینان، هم نشین و دوستان من، و گرامی ترین امت در نزد من هستند. بزرگترین مبارز، علیه ظلم و جور حکومت های باطل، خود مهدی است، پس چگونه ممکن است که جامعه منتظر در این بعد به او اقتدا نکند و به او مانند نشود.

بنابراین، انسان منتظر، نمی تواند در برابر فساد و ستم و حکومت های جور بی تفاوت باشد، تا چه رسد به این که مؤید آنان باشد. لازمه این تفکر این است که قیام و اقدام پیامبر (صلی الله علیه و آله) وائمه معصومین (علیهم السلام) نیز برای تشکیل حکومت، درست نبوده است؛ زیرا این حدیث، هم از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و هم از دیگر ائمه نقل شده است و مضمون آن نیز، مقید به زمان خاصی نیست. بنابراین، باید تلاش های ائمه (علیهم السلام) و حتی پیامبر را در راه تشکیل حکومت اسلامی منکر شویم، و یا (نعوذ بالله) آنها را نیز محکوم کنیم؛ زیرا همه اینها حرکتهای اصلاحی قبل از ظهور بوده است. پس برداشت فوق، با سیره قطعی معصومین (علیهم السلام) ناسازگار است، زیرا آنان، با این که در انتظار

حکومت جهانی مهدی (علیه السلام) بودند، لحظه ای از تلاش و کوشش در راه مبارزه با حکومت‌های جور باز نمی ایستادند. احادیثی که از علی (علیه السلام) درباره ظهور مهدی (علیه السلام) نقل شده، بیانگر آن است که آن حضرت، با این که در انتظار حکومت جهانی مهدی (علیه السلام) بوده، ولی این انتظار، او را از تلاش و مبارزه باز نمی داشته است. برای کسی که اندک آشنایی با تاریخ اسلام داشته باشد، می داند که علی (علیه السلام) تا آخرین لحظات زندگی در تلاش و مبارزه برای تحقق حکومت حق بود و هنوز از جنگ با خوارج نیاسوده بود که در نهران ایستاد و مردم را به جنگ با معاویه دعوت کرد (۲۳۳).

در کوفه نیز، آماه می شد، تا جنگ دیگری را با معاویه ساز کند که به شهادت رسید (۲۳۴).

پس از شهادت آن حضرت، جریان تشکیل حکومت اسلامی و کوتاه کردن دست جباران از حاکمیت مردم، به عهده امام حسن (علیه السلام) قرار گرفت و امام (علیه السلام) پس از به وجود آمدن شکل نوین در لشکر، به معاویه می نویسد:

(فالیوم فلیتعجب المتعجب من توثبک یا معاویه علی امر لست من اهله، لا بفضل فی الدین معروف، ولا اثر فی الاسلام محمود... فدع التمادی فی الباطل وادخل فیما دخل فیہ الناس من بیعتی، فانک تعلم انی احق بهذا الامر منک عند الله وعن کل اواب حفیظ) (۲۳۵).

امروز، جای آن است که از دست اندازی تو بدین مسند، در شگفت فرو روند، چرا که تو، به هیچ روی شایسته این منصب نیستی نه به داشتن فضیلتی اسلامی و نه به گذاشتن اثری نیک و پسندیده... پس پی گیری باطل را فرو گذار و چونان مردم، به بیعت من در آی؛ چه، تو خود می دانی که من به

خلافت از تو شایسته ترم در نزد خداوند و در نزد هر مسلمان توبه کار و شایسته.

اما پس از آن که عده ای از فرماندهان وی به معاویه پیوستند و خلل در صف لشکریان پدید آمد و یاران وفادار اندک شدند و جنگ را با آن وضعیت، بی سرانجام دید، صلح و مراقبت بر اعمال معاویه را اصلح دانست و در برابر اعتراض برخی از یارانش فرمود:

(والله ما سلمت الامر اليه الا اني لم احد انصارا ولو وجدت انصارا لقاتلته ليلي ونهاري)(۲۳۶).

به خدا سوگند! کار را به معاویه وانگذاشتیم، مگر به خاطر این که یآوری نداشتیم اگر یاورانی داشته باشیم، شب و روز با معاویه خواهیم جنگید. امام حسین (علیه السلام) نیز، برای برچیدن بساط ننگین و فساد گستر یزید بن معاویه به پا می خیزد و حماسه بزرگ کربلا ره به وجود می آورد. آن حضرت در تبیین گوشه ای از هدفهای خود، از امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با سلطنت ناحق یزید، سخن می گوید و رهبری را حق خود می شمرد و با استناد به سخنان پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله)، از مبارزه با سلطان جائر به عنوان وظیفه همه مسلمانان یاد می کند.

دیگر ائمه نیز، با توجه به شرایط زمانی و مکانی، نه تنها با دستگاههای ظالم مبارزه کردند که مسلمانان را نیز به جهاد بر ضد آنان فرا خواندند. بیش از پنجاه روایت در (وسائل الشیعه) و (مستدرک الوسائل) و دیگر کتابهای روایی است که ائمه به شیعیان امر می فرمایند: از پادشاهان و ستمگران کناره گیری کنید، به دهان مداحان خاک بریزید، هر کس بامدادی برای آنان بتراشد و یا دواتشان را آماده کند چنین و چنان می شود و... (۲۳۷)

آری، ائمه (علیهم السلام) منتظر حکومت جهانی مهدی (علیه السلام) بودند.

ولی انتظار آنان مسؤولیت ساز بود، نه مسؤولیت بردار. انتظاری که آنان را لحظه ای از تلاش و کوشش برای نابودی دشمن واستقرار حکومت اسلامی باز نمی داشت.

این برداشت، معارض است با آن دسته از روایاتی که از وجود قیامها وحکومت های حق، که پیش از ظهور مهدی (علیه السلام) پدیدار می گردند، خبر می دهند:

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

(یخرج اناس من المشرق فیوظئون للمهدی سلطانه (۲۳۸).

مردمی از مشرق قیام می کنند وزمینة حکومت مهدی علیه السلام را فراهم می سازند.

حافظ ابو عبدالله گنجی شافعی، محدث معروف اهل سنت در کتابی که درباره مناقب علی علیه السلام نوشته بابی را با عنوان: (ذکر اهل المشرق للمهدی علیه السلام) آورده است. وی در این باب حدیث فوق را نقل کرده ودر ذیل آن نوشته است:

(هذا حدیث حسن، صحیح روتة الثقات والاثبات، اخرجه الحافظ ابو

عبدالله بن ماجه القزوینی، فی سننه (۲۳۹).

این حدیث، حدیثی است حسن و صحیح که آن را راویان موثق وعالمان حجت روایت کرده اند، وحافظ ابن ماجه قزوینی، این حدیث را در کتاب سنن خود آورده است.

در برخی دیگر از روایات فریقین، به شکل گرفتن دولت حقی، پیش از ظهور مهدی (علیه السلام)، که تا قیام آن حضرت ادامه پیدا می کند، تصریح شده است:

امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

کافی بقوم قد خرجوا جوابالمشرق، يطلبون الحق فلا يعطونه، ثم يطلبونه فلا يعطونه فاذا راءوا ذلك وضعوا سيوفهم على عواتقهم فيعطون ما ساءلوا، فلا يقبلونه، حتى يقوموا، ولا يدفعونها الا الى صاحبكم قتلهم شهداء اما اني لو ادركت ذلك لابقيت نفسي لهذا الامر (۲۴۰).

گویا می بینم مردمی را از مشرق، که در طلب حق قیام کرده اند، ولی (حاکمان) به آنان پاسخی نمی دهند. پس از مدتی، دوباره قیام می کنند. این بار نیز، به آنان پاسخی داده نمی شود. ولی این مرتبه که وضع را چنین می بینند، شمشیرهای خود را بر شانه هایشان می نهند. در این هنگام، آنچه را می خواهند به آنان می دهند. اما نمی پذیرند و دست به قیام می زنند (ورژیم حاکم را ساقط و حکومتی بر اساس مبانی اسلام تشکیل می دهند) اینان، این حکومت را جز به صاحب شما (حضرت مهدی (عجل الله فرجه) تسلیم نمی کنند. کشتگان این قیام، همه شهید به شمار می آیند. اگر من، آن زمان را درک کنم، خود را برای خدمت مهدی (علیه السلام) نگه می دارم.

در سنن ابن ماجه (۲۴۱)، کنز العمال (۲۴۲)، الملاحم والفتن (۲۴۳)، روایتی نزدیک به مضمون این روایت آمده است، با این تفاوت که این حدیث، از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و از طریق اهل سنت و آن روایت از طریق شیعه از امام محمد باقر (علیه السلام) نقل شده است. هر دو، به این معنی اتفاق دارند که پیش از انقلاب جهانی مهدی، متصل می شود. سید بن طاووس، این حدیث را به صورتی دقیق تر از کتاب (الفتن) تاءلیف نعیم بن حماد خزاعی (۲۴۴) که از محدثین بزرگ اهل سنت است و در قرن دوم و سوم هجری می زیسته، نقل کرده است: نعیم بن عبدالله، به سند خود از ابراهیم بن علقمه، از عبدالله نقل می کند که ما روزی نزد پیامبر اسلام

(صلی الله علیه وآله) نشسته بودیم که گروهی از بنی هاشم نزد ما آمدند. تا چشم پیامبر (صلی الله علیه وآله) به آنان افتاد، رنگش دگرگون و آثار ناراحتی در چهره اش نمایان شد. اصحاب علت ناراحتی را پرسیدند، حضرت چنین توضیح داد:

(انا اهل بیت اختار الله لنا الاخره على الدنيا وان اهل بیتی هولاء یلقون بعدی بلاء و تطریدا حتی یاتی قوم من ههنا نحو المشرق اصحاب رایات سود یسألون فلا یعطونه مرتین او ثلاثا فیقاتلون فینصرون فیعطون ما سألوا فلا یقبلونها حتی یدفعونها الی رجل من اهل بیتی فیملأ الارض عدلا کما ملوها ظلما، فمن ادرك ذلك منکم فلیاتهم ولو حبوا هلی الثلج فانه المهدی(۲۴۵).

ما خاندانی هستیم که خداوند برای ما، آخرت را بر دنیا برگزیده و اینان که خاندان من هستند، پس از من دچار بلا و آوارگی و دوری و تبعید از وطن می گردند و این سختیها، ادامه می یابد، تا زمانی که مردمی از مشرق زمین قیام می کنند. آنان که اصحاب پرچمهای سیاه هستند. در آغاز قیام، خواسته مردم از حکومت، حق است، ولی سرمداران حکومت زیر بار نمی روند، دو یا سه بار قیام با این انگیزه صورت می گیرد، تا این که مردم به مبارزه خود ادامه داده و حکومت تسلیم خواسته های آنان می گردد، ولی این بار، مردم نمی پذیرند.

و حکومت جدیدی بر اساس حق تشکیل می دهند و این حکومت تداوم می یابد. تا این که مردم آن را به مردی از خاندان من تحویل می دهند و او زمین را پر از عدل می کند، همانگونه که پر از ظلم کرده اند. پس اگر کسی از شما آن زمان را درک کند، باید به آن مردم پیوندد، هر چند سینه خیز روی برف برود، چون او مهدی (علیه السلام) است.

گروهی احادیث فوق را بر قیام ونهضت امام خمینی حمل کرده اند و جمهوری اسلامی را زمینه ساز حکومت مهدی (علیه السلام) شمرده اند (۲۴۶).

در روایتی دیگر، قیام یمانی از نشانه های قیام قائم خوانده شده و پرچم او، پرچم هدایت و مردم نیز، به یاری او دعوت شده اند. امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

(... و لیس فی رایات رایة اهدی من الیمانی هی رایة هدی لانه یدعوا الی صاحبکم، فاذا خرج الیمانی حرم بیع السلاح علی الناس وکل مسلم، واذا خرج الیمانی فانهض الیه، فانه رایته رایة هدی ولا یحل لمسلم ان یتلوی علیه، فمن فعل ذلك فهو من اهل النار، لانه یدعوا الی الحق والی الطریق مستقیم) (۲۴۷).

هیچ یک از پرچمهای برافراشته شده (پیش از ظهور امام زمان (علیه السلام) هدایت یافته تر از پرچم یمانی نیست. پرچم او، پرچم هدایت است. زیرا او، مردم را به حکومت امام زمان (علیه السلام) فرا می خواند. به هنگام خروج یمانی، فروش سلاح بر مردم و هر مسلمان حرام است. هنگامی که یمانی خروج کرد، به سوی او بشتاب، زیرا پرچم او پرچم هدایت است. برای هیچ مسلمان روا نیست که با او مخالفت کند. مخالف او در آتش است، زیرا یمانی مردم را به حق و صراط مستقیم دعوت می کند. از روایات فوق، استفاده می شود که پیش از قیام قائم، قیامهایی صورت می گیرد و مردم باید در آن قیامها شرکت کنند.

روایاتی که دلالت بر فراگیر شدن ظلم در هنگام ظهور مهدی (علیه السلام) می کنند، به این معنی نیستند که همه مردم در آن زمان فاسد و ستمگرند و هیچ فرد و یا گروه صالحی در آن هنگام یافت نمی شود که از حق

طرفداری کند که در نتیجه، فراگیر شدن ظلم و فساد جبری باشد و مبارزه با آن غلط و مبارزه با مقدمه ظهور فرج! زیرا به تعبیر قرآن، به هنگام ظهور مهدی (علیه السلام) افراد صالح و مستضعف وجود دارند که آنها وارث حکومت زمین، به رهبری آن حضرت می شوند (۲۴۸). روایات زیادی نیز بر این معنی دلالت دارند (۲۴۹). بنابراین، این برداشت با این دسته از آیات و روایات تعارض دارد.

در احادیث یاد شده، تکیه بر فراگیر شدن ظلم است، نه فراگیر شدن کفر و بی دینی. یعنی چنان نیست که در هیچ جا اهل اعتقاد و دین یافت نشوند. پس همان گونه که از ظاهر این روایات استفاده می شود، مراد از جمله: (ملئت ظلما وجورا). ظلم طبقه حاکمه است، زیرا لازمه ظلم، وجود مظلوم است، بنابراین، به هنگام ظهور مهدی (علیه السلام)، ظلم طبقه حاکم در ابعاد گوناگون شدت می یابد و فراگیر می شود و قیام مهدی (علیه السلام) برای حمایت از مظلومان است:

(مسلمانان در آخر الزمان، به وسیله مهدی علیه السلام، از فتنه ها و آشوبها خلاصی می یابند، همان گونه که در آغاز اسلام از شرک و گمراهی رهایی یافتند) (۲۵۰).

با توجه به این معنی، این احادیث، به هیچ روی مسؤولیت مبارزه با فساد و ستم و جانبداری از حق و عدالت و همچنین تشکیل حکومت اسلامی را نفی نمی کنند.

ممنوعیت قیام در عصر غیبت!؟

از جمله روایاتی که برای مشروع نبودن تشکیل حکومت در عصر غیبت، مورد استفاده واقع شده اند، روایاتی است که به ظاهر قیام مسلحانه را پیش از ظهور مهدی علیه السلام منع می کنند و تاکید دارند که این گونه قیامها

به ثمر نمی رسند. روایات یاد شده را شیخ حر عاملی در (وسائل الشیعه) ومحدث نوری در (مستدرک الوسائل) گرد آورنده اند. برای پاسخ به شبهه فوق، به دسته بندی روایات یاد شده می پردازیم واز هر کدام نمونه ای نقل و سپس به نقد آن می پردازیم:

۱- برخی از این روایات، به طور عام، هر نوع قیام و برافراشتن هر پرچمی را پیش از ظهور حضرت حجت علیه السلام محکوم می کنند و پرچمدار آن را طاغوت مشرک معرفی می کنند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

(کل رایه ترفع قبل قیام القائم فصاحبها طاغوت یبعد من دون الله) (۲۵۱). هر پرچمی پیش از قیام قائم بر افراشته شود، صاحب آن طاغوتی است که در برابر خدا پرستش می شود.

امام باقر می فرماید:

(هر پرچمی پیش از پرچم مهدی علیه السلام بلند شود، پرچمدار آن طاغوت است) (۲۵۲).

نقد و بررسی

بر افراشتن پرچم، کنایه از اعلان جنگ با نظام حاکم و تلاش برای تاعسیس حکومت جدید است.

(طاغوت) یعنی انسانی که به حدود الهی تجاوز کرده و می خواهد که مردم حاکمیت او را در برابر حاکمیت خداوند بپذیرند.

واژه (طاغوت) و جمله: (یبعد من دون الله) در دو حدیث فوق، به خوبی

بیانگر آن است که مقصود از (پرچم بر افراشته شده پیش از قیام قائم)

پرچمی است که در مقابل خدا و رسول و امام علیه السلام برافراشته گردد و برافرازننده در مقابل حکومت خدا حکومتی تاعسیس کند و در پی آن

باشد که به خواسته های خود، جامه عمل، بپوشاند. بنابراین، نمی توان شخص صالحی که برای حاکمیت دین، قیام و اقدام کرده، طاغوت خواند؛ زیرا در این صورت، چنین پرچمی، نه تنها در مقابل پرچم قائم برافراشت نشده که در مسیر و طریق وجهت او خواهد بود.

بر این سخن گواه از سخن معصوم داریم، از جمله:

امام محمد باقر علیه السلام می فرماید:

(وانه لیس من احد یدعو الی ان یخرج الجال الا وسیجد من یبایعه ومن رفع رایه ضلاله فصاحبها طاغوت)(۲۵۳).

هیچ کس مردم را تا خروج دجال فرا نمی خواند، مگر این که افرادی یافت می شوند که با او بیعت کنند. هر کس پرچم گمراهی برافراشت، صاحب آن طاغوت است.

در این روایت، امام علیه السلام با قید (ضاللت) برای (رایه) آن قیام کننده ای را طاغوت خوانده است که پرچم گمراهی برافرازد.

مؤید دیگر، صحیحه عیص بن قاسم است. امام علیه السلام در این روایت قیامها را به دو دسته تقسیم می فرماید:

قیامهایی که جلوداران آنها به خود دعوت می کنند.

قیامهایی که برای مقابله با باطل و اقامه حق صورت می گیرد.

امام علیه السلام قیامهای دسته دوم را تاءیید می کند و قیام (زیدبن علی) و مانند وی را از این نوع می داند و به پیروان خود هشدار می دهد که هر قیامی را به قیام زید قیاس نکنند، تا به گمراهی دچار نشوند:

(هنگامی که کسی برای قیام به سوی شما آمد، توجه کنید که برای چه

هدفی قیام می کنید. نگوئید که زید هم خروج کرد. زید، مردی عالم

و راست گفتار بود. او، هرگز شما را به سوی ریاست و حاکمیت خویش

دعوت نکرد، بلکه به آنچه رضای آل محمد صلی الله علیه وآله است، فرا خواند. واگر پیروز می شد، به عهد خود وفا می کرد، او، برای شکستن قدرت طاغوتی بنی امیه قیام کرد؛ اما آن که امروز قیام کرده است (محمد بن عبدالله) شما را به چیز دیگر می خواند. ما شهادت می دهیم که به دعوت او راضی نیستیم. او امروز، از ما پیروی نمی کند، تا چه رسد به روزی که پرچمها برای او بسته شود(۲۵۴).

در روایات بالا، امام علیه السلام قیام زیدبن علی علیه السلام ومانند او را که داعی به حق هستند، تاءید می کند و قیامهای اشخاصی چون: محمد بن عبدالله(۲۵۵)، که مردم را به خود فرا می خوانند، محکوم می کند.

گواه دیگر این که: ائمه علیه السلام قیام حسین بن علی، شهید فخر را که در زمان حکومت هادی، برادر هارون الرشید، انجام گرفته تاءید کرده اند. بنابراین، قیام زیدبن علی و شهید فخر و نهضت‌هایی از این دست را، نمی توان از نمونه های طاغوت شمرد.

افزون بر اینها، اگر با استناد به این روایات، هر گونه قیام و نهضتی را محکوم و غیر مشروع بدانیم، این گونه برداشت، با روایات جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و همچنین با سیره پیامبر صلی الله علیه وآله و ائمه معصومین علیه السلام تعارض دارد و در مقام تعارض، باید از این روایات صرف نظر کرد.

همچنین در گذشته، روایاتی را که از فریقین نقل کردیم که پیامبر صلی الله علیه وآله و ائمه علیه السلام به برخی از قیامهای پیش از قیام قائم علیه السلام اشاره کرده و آنها را تاءید کرده اند(۲۵۶).

با توجه به آنچه آوردیم، معنای حدیث این است که: هر پرچمی پیش از قیام قائم بر افراشت شود و رهبر آن مردم را به سوی خود فرا خواند، صاحب این چنین پرچمی، طاغوت است.

اما اگر شخص صالحی در دوره غیبت قیام کند، به نیابت از امام علیه السلام و تشکیل حکومت دهد، بدون تردید، مشمول این روایات نخواهد بود.
۲- روایاتی که بیانگر ناکامی و موفق نشدن قیامهای پیش از قیام مهدی علیه السلام است. این دسته از روایات، در ضمن، اشاره دارند بر مشروع نبودن تلاش برای ایجاد حکومت اسلامی. زیرا قیامی که بدون ثمر باشد، از دیدگاه عقل و عقلا ناپسند است.

امام سجاد می فرماید:

(والله ما يخرج احد منا قبل خروج القائم، الامثله كمثل فرخ طار من وكره قبل ان يستوي جناحاه فاخذه الصبيان)(۲۵۷).

به خدا سوگند، هیچ یک از ما، پیش از قیام قائم خروج نمی کند، مگر این که مثل او، مانند جوجه ای است که پیش از محکم شدن بالهایش از آشیانه پرواز کرده باشد. در نتیجه کودکان او را گرفته و با او به بازی می پردازند.
(ما خرج وما يخرج منا اهل البيت الی قیام قائمنا احد ليدفع ظلما او ينعش حقا الا اصطلمته البلیه و كان قیامه زیاده فی مکروهنا و شیعتنا)(۲۵۸).

هیچ کس از خاندان ما، تا قیام قائم، برای دفع ستم و یا زنده کردن حق خروج نکرده و نمی کند، مگر این که باعث افزایش گرفتاری ما و شیعیان ما می گردد.

از این دو روایت نتیجه گرفته اند که قیام برای تشکیل حکومت اسلامی، نه تنها بی نتیجه است، که گرفتاری و ناراحتی اهل بیت علیه السلام را نیز در پی دارد. بنابراین، باید از تشکیل حکومت اسلامی، پیش از قیام مهدی علیه السلام چشم پوشید. استناد به دو روایت بالا و مانند آن از جهاتی باطل است:

این دو روایت، در صدد این نیستند که اصل جواز قیام را رد کنند، بلکه

پیروزی را نفی می کنند. زیرا اگر نفی جواز کنند، قیام امام حسین علیه السلام را در برابر یزید و همچنین قیام زید بن علی و حسین بن علی شهید فخر و... را محکوم کرده اند، با این که بدون تردید، این قیامها مورد تائید ائمه علیه السلام بوده است.

عدم پیروزی قیام، دلیل بر نفی تکلیف به قیام نیست. مثلاً رد جنگ صفین، شایع شد که معاویه مرده است. این خبر باعث شادی مردم شد. امام علی علیه السلام در مقابل شاید مردم فرمود:
(والذی نفسی بیده لن یهلك حتی تجتمع علیه الامه، قالوا: فبم تقاتله؟ قال: التمس الغدر فیما بینی و بین الله تعالی) (۲۵۹).

سوگند به آن خدایی که جان من در قبضه قدرت اوست، معاویه هلاک نمی شود، تا مردم بر او هماهنگ شوند. از آن حضرت سؤال کردند: بنابراین، پس چرا با او می جنگید، امام فرمود: می خواهم بین خود و خدایم عذر داشته باشم.

به روایت دیگر، مردی از شام به کوفه آمد و از مرگ معاویه خبر داد. علی علیه السلام به او فرمود:

(انت شهدت موته؟ قال: نعم و حثوت علیه، قال: انه کاذب، قيل: وما یدریک یا امیر المؤمنین انه کاذب؟ قال: انه لا یموت حتی یمل کذا و کذا - اعمال عملها فی سلطانه - فقيل له: فلم تقاتله وانت تعلم هذا، قال: للحجه) (۲۶۰).

آیا تو بر مرگ معاویه شاهد بودی؟

گفت: بله، من خود خاک بر قبر او ریختم.

علی علیه السلام فرمود: این مرد دروغگوست.

گفته شد: ای امیر مؤمنان از کجا می دانی که این شخص دروغ یم گوید. علی علیه السلام فرمود: معاویه نمی میرد تا این گونه و آن گونه عمل کند.

واعمالی که او در مدت حکومت خود انجام می دهد یادآوری کرد. به آن حضرت گفته شد: بنابراین، چرا با او می جنگی؟ علی علیه السلام فرمود: برای اتمام حجت وانجام وظیفه با او می جنگم. این روایات، بیانگر این معنی هستند که انسان مسلمان، باید به تکلیف خود عمل کند و نباید انتظار داشته باشد، حتماً به نتیجه مطلوب برسد. در هر برهه ای از زمان، با مطالعه ودقت همه جانبه، آنچه را وظیفه خود می بیند، بدون توجیه گری وراحت طلبی انجام دهد. حال، یا به نتیجه مطلوب می رسد، یا نمی رسد. در هر صورت تکلیف خود را انجام داده است. و باید با ستمگران ستیزید و به داد مظلوم رسید و برای از بین بردن ستم و حکام ستمگر و بر پا داشتن عدل و داد و حکومت اسلامی، تلاش ورزید، هر چند به آن نتیجه ای که از این اقدامات انتظار هست، نرسید. امکان دارد مقصود از جمله (ما اهل البیت) و (احد منا) تنها ائمه معصومین علیه السلام باشند؛ زیرا شیعیان از آنان انتظار خروج مسلحانه را داشتند و ایشان با توجه به شرایط حاکم بر آن زمان، می خواستند با اخبار غیبی آنان را قانع کنند که هر کس از ما پیش از قیام قائم خروج کند، به علت نبود امکانات لازم، پیروز نخواهد شد و مصلحت اقتضا می کند که خروج مسلحانه نداشته باشند.

چنان که اشاره شد، در برخی از روایات، به قیامهایی پیش از قیام قائم بشارت داده شده است که زمینه ساز حکومت مهدی علیه السلام هستند. بدون تردید زمینه سازی آنها به لحاظ موفقیت آن قیامهاست. افزون بر این که ایجاد آمادگی، خود بزرگترین ثمره این قیامهاست.

اگر بگوییم این روایات در صدد نهی از قیام و مبارزه با ستم و فسادند، با آیات جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و همچنین با سیره ائمه معصومین

ناسازگارند، از این روی، باید به دور افکنده شوند.

۳- دسته سوم از روایاتی که برای مشروع نبودن تلاش در راه ایجاد حکومت اسلامی در دوره غیبت، بدانها استناد کرده اند روایاتی هستند که به سکوت سکون، فرامی خوانند و از مشارکت در هر قیام و مبارزه ای، پیش از تحقق نشانه های ظهور، باز می دارند.
امام صادق علیه السلام می فرماید:

(یا سدید الزم بیتک و کن حلسا من احلاسه واسکن ما سکن اللیل والنهار، فاذا بلغک ان السفیانی قد خرج فارحل الینا)(۲۶۱).

ای سدید! در خانه بنشین و به زندگی بچسب. آرامش داشته باش تا آن هنگام که شب و روز آرام هستند، اما هنگامی که خبر رسید که سفیانی خروج کرده به سوی ما بیا، اگر چه با پای پیاده باشد.
یا می فرماید:

(خمس علامات قبل قیام القائم: الصیحه والسفیانی والخسف و قتل نفس الزکیه والیمانی.

فقلت: جعلت فداک، ان خرج احد من اهل بیتک قبل هذه العلامات، انخرج معه؟

قال: لا... (۲۶۲)

پنج نشانه پیش از قیام قائم وجود دارد: صیحه وندای آسمانی، خروج سفیانی و فرو رفتن (لشگر سفیانی در سرزمینی به نام بیداء) کشته شدن نفس زکیه، خروج یمانی.

عمر بن حنظله می گوید: از آن حضرت سؤال کردم اگر شخصی از خاندان شما پیش از این نشانه ها قیام کند، آیا ما نیز با او قیام و خروج کنیم؟

آن حضرت فرمود: نه

در حدیثی دیگر امام باقر علیه السلام به جابر فرمود:

(الزم الارض ولا تحرك يدا ولا رجلا حتى تری علامات اذكرها لك - وما اراك تدرکها - اختلاف بنی فلان، ومناد ينادى من السماء ويجيئکم الصوت من ناحیه دمشق...) (۲۶۳).

ای جابر! آرامش خود را حفظ کن و دست پایت را حرکت نده تا نشانه هایی که برایت می گویم ببینی (هر چند گمان نمی کنم تا آن زمان زنده باشی) اختلاف بنی فلان و ندا دهنده ای که از آسمان ندا می دهد و صدایی که از سوی دمشق بلند خواهد شد.

گفته شده که مقتضای این روایات منحصر به سدید، عمر بن حنظله و جابر نیست، بلکه بر همه واجب است که تا خروج سفیانی و دیگر نشانه ها و بالاخره تا قیام قائم (عجل الله فرجه) سکوت کنند و از قیام و خروج خودداری کنند.

پاسخ: الغای خصوصیت و تعمیم حکم به همه افراد، در همه زمانها متوقف است بر این که ما علم داشته باشیم به این که شخص خاص و یا مورد خاصی مورد نظر امام نبوده است.

در روایات بالا نه تنها چنین علمی نداریم که خلاف آن برای ما ثابت است. از باب نمونه به ویژگیهای سدید و حالات او اشاره می کنیم:

با نگاهی به تاریخ و دیگر روایات می یابیم که سدید، فردی بوده که همواره احساساتش بر عقلش غلبه داشته است و او می پنداشته قیام و اقدام برای تشکیل حکومت اسلامی، برای امام علیه السلام وجود دارد و به همین دلیل، همواره منتظر قیام و خروج آن حضرت بوده است. حضرت در بیان فوق، نبود امکان قیام و تشکیل حکومت ظاهری را به ایشان گوشزد کرده است

وبه وی وافرادی مانند وی، که تحت تاءثیر احساسات غلط قرار گرفته اند. سفارش می کند: بهتر است که در خانه بنشینند.

گواه بر این سخن، حدیثی است که خود وی، از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

(بر امام صادق علیه السلام وارد شدم وبه آن حضرت عرض کردم: به خدا سوگند، نشستن برای شما روا نیست. حضرت فرمود: چرا ای سدید؟ گفتم: به خاطر یاران و پیروانی که دارید. به خدا سوگند، اگر امیرالمؤمنین علیه السلام به اندازه شما پیرو داشت، قبایل تیم و عدی در خلافت طمع نمی ورزیدند.

حضرت فرمود: تعداد آنان چه اندازه است؟
گفتم: صد هزار.

گفتم: بله، بلکه دویست هزار.
فرمود: دویست هزار؟

گفتم: بله و بلکه نصف دنیا.

حضرت ساکت شد و پس از لحظه ای فرمود: آیا می توانی همراه ما به ینبع (محلّی نزدیک مدینه) بیایی... حضرت در آن مکان به پسر بچه ای که چند بزغاله می چرانید نگاه کرد و فرمود:

اگر من به اندازه اینها (شیعه) داشتم، سکوت را روا نمی دانستم (۲۶۴).

سدیر می گوید: آنها را شماره کردم، شمار آنها هفده راعس بود.

از این روایت، حدود ادراک سدیر، رد این گونه مسائل مشخص می گردد. ضمناً مراد از شیعه در روایت فوق، تنها کسانی نیستند که نامی از شیعه داشته باشند بلکه مراد شیعه واقعی است، یعنی کسانی که تا مرز شهادت همراهند و اینان در آن زمان، اندک بوده اند.

در روایت دیگر، معلی بن خنیس می گوید:
(نامه عبدالسلام و سدید را با نامه های دیگر افراد خدمت امام صادق علیه السلام بردم، در زمانی که صاحب پرچمهای سیاه (ابومسلم خراسانی) قیام کرده و هنوز آثار حکومت بنی عباس ظاهر نشده بود. در آن نامه ها نوشته بود که ما پیش بینی می کنیم که امر خلافت به شما واگذار گردد، شما چه نظر دارید، حضرت با عصبانیت نامه ها را به زمین زد و فرمود: من امام اینان نیستم. آیا نمی دانند که سفیانی باید کشته شود(۲۶۵).

از این روایت نیز استفاده می شود که سدید و دیگر دوستان او، به خاطر آگاه نبودن از اهاف و مقاصد ابومسلم، پنداشته بودند که وی برای بازگرداندن خلافت به امام علیه السلام قیام کرده است، غافل از این که ابومسلم، گرچه به ظاهر مردم را به اطاعت فردی از بنی هاشم فرا می خواند. ولی از سوی ابراهیم عباسی به سامان دادن خراسان گماشته شده بود و پس از کشته شدن ابراهیم، مردم را به خلافت برادرش، عبدالله سفاح، دعوت می کرد.

در هر صورت، با توجه به مطالب بالا و دیگر مطالبی که درباره سدید و خصوصیات او آمده است، ما نمی توانیم از روایتی که او را ملزم می کند در خانه بنشیند الغای خصوصیت کنیم و بگوییم: وظائف همه، حتی در عصر غیبت سکوت و خانه نشینی است.

افزون بر این، آیا با این روایت می توان از همه آیات و روایات و همچنین حکم عقل که بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر و جهاد در راه خدا و مبارزه با حاکمان ستم، دلالت دارند، دست برداشت.

روایت حنظله نیز همانند روایت سدید، درباره قضیه خاصی است. گواه بر این، این که امام علیه السلام، عمر بن حنظله و افراد دیگری همانند وی را،

از خروج با یکی از سادات اهل بیت نهی کرده است. یعنی فرد مشخصی مطرح بوده و امام از همراهی با او نهی کرده است. ذیل روایت دلالت دارد که آن شخص، ادعای مهدویت داشته و امام علیه السلام با ذکر نشانه های ظهور، ادعای آن شخص را رد کرده و یادآور شده که هر کس از اهل بیت، پیش از این نشانه ها قیام کند، آن قائم موعود، نیست. این حدیث و مانند آن، در واقع می خواهند جلو سوء استفاده برخی از سادات علوی را که به عنوان مهدی موعود قیام می کردند و به افرادی مانند: سدیر و عمر بن حنظله و جابر و... بفرمانند که فریب اینان را نخورند. با توجه به آنچه آوردیم، پاسخ روایت جابر و همچنین روایات دیگری که در (مستدرک الوسائل) آمده از قبیل: روایت چهارم، پنجم هفتم و هشتم باب دوازدهم (۲۶۶)، روشن شد.

۴- از روایاتی که بر مشروع نبودن ایجاد حکومت اسلامی در دوره غیبت، بدان استناد شده، روایاتی است کهب صبر دعوت کرده اند و از شتاب، نهی. در برخی از این روایات آمده است که انسان مسلمان، پیش از فرا رسیدن موعود فرج و زوال ملک ظالم، نباید خود را به زحمت بیندازد و به دنبال برقراری حکومت عدل باشد.

انسان مسلمان، در دوره غیبت. اگر نیت جهاد داشته باشد، ثواب جهاد به او داده خواهد شد:

علی علیه السلام می فرماید:

(الزموا الارض واصبروا علی البلاء ولا تحركوا بایدیکم و سیوفکم فی هوی السنتکم ولا تستعجلوا بمالم یعجله الله لکم فانه من مات علی فراشه وهو علی معرفه حق ربه وحق رسوله واهل بینه مات شهيدا ووقع اجره علی الله واستوجب ثواب ما نی من صالح عمله وقامت النیه مقام اصلاته لسيفه فان

لکل شی مدۀ واجل)(۲۶۷).

به زمین بچسبید و بر بلاها صبر کنید دستها و شمشیرهایتان را در جهت خواتهای زبانتان به حرکت در نیاورید و نسبت به آنچه خداوند برای شما در آن عجله قرار نداده، عجله نکنید. اگر کسی از شما در رختخواب بمیرد، اما نسبت به خدا و رسول و اهل بیت رسول شناخت و معرفت داشته باشد، شهید از دنیا رفته و اجر او با خداست و آنچه را از اعمال نیک نیت داشته، پاداشش را خواهد برد و همان نیت خیر او در ردیف به کار گرفتن شمشیر است. بدانید که برای هر چیز مدت و سرآمدی است.

یا پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام سفارش می فرماید:

(ان ازالة الجبال الرواسی اھون من ازالة ملك لم تنقض ایامه)(۲۶۸).

کندن کوههای محکم و برافراشته شده آسان تر از نفی حکومتی است که هنوز روزگار آن پایان نیافته است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

(الغبرۃ علی من آثارها، هلک المحاصیر، قلت: جعلت فداک وما المحاصیر؟

قال: المستعجلون، اما انھم لمن یریدوا الا من یرض لهم... یا ابا المرھف،

قلت: لیک قال، اتری قوما حبسوا انفسهم علی الله عز ذکره لا یجعل لهم

فرجا؟ بلی والله لیجعلن الله لهم فرج)(۲۶۹).

گرد و غبار به ضرر کسی است که آن را برانگیخته است. اسبهای چموش مغرور، هلاک می شوند.

عرض کردم: فدای شوم، اسبهای چموش چه کسانی هستند؟

فرمود: کسانی که شتاب می کنند. آنان کسانی را دستگیر می کنند که در

معرض دید آنها باشند و یا با آنان برخوردی داشته باشند...

سپس فرمود: ای ابوالمرهف!

گفتم: بله.

فرمود: ایا دیده ای جمعیتی که جان خود را وقف راه خدا کرده باشند. خداوند برای آنان فرجی قرار نداده باشد بلی، به خدا سوگند خداوند برای آنان فرجی قرار داده است.

پاسخ: بدون تردید سخنان علی علیه السلام، در ارتباط با مورد خاص و شرایط ویژه است.

در گذشته یادآور شدیم که جهاد، همانند دیگر امور، متوقف بر تهیه مقدمات وامکانات است و شتابزدگی در آن، پیامدهای ناگواری را در پی دارد. امام علی علیه السلام در بیان فوق، به همین معنی اشاره می کند. ابن ابی الحدید، در تفسیر سخن فوق می نویسد: (امام علی علیه السلام، با کلام فوق بر آن نیست که کوفیان را از جنگ با اهل شام باز دارد، زیرا امام، همواره، آنان را از سستی و کوتاه آمدن در جنگ با شامیان سرزنش کرده است، بلکه شماری از یاران امام علیه السلام بر آن بودند که فساد و نفاق گروهی از کوفیان را افشاء کنند. علی علیه السلام برای جلوگیری از تفرقه و ایجاد اختلاف داخلی در ارتش خود، آنان را از این کار، در آن شرایط بازداشت و فرمود: بنشینید و بر بلاها صبر کنید (۲۷۰).

چگونه ممکن است شخصیتی که آن همه خطبه در تشویق به جهاد و مبارزه با ستمگران دارد، مردم را به سکوت و گوشه نشینی در مقابل ظلم و فساد دعوت کند.

او که می فرماید:

(زشت باد رویتان، که هدف تیرهای دشمن قرار گرفته اید. به شما هجوم می آورند به آنها هجوم نمی برید. با شما می جنگند، با آنان نمی جنگید. معصیت خدا می شود و شما بدان رضایت می دهید) (۲۷۱).

در حدیث دوم نیز، هدف رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله این نیست که رو در رویی با پادشاهان به نتیجه نخواهد رسید؛ چرا که مسلمانان صدر اسلام، بسیاری از قدرتهای حاکم محلی و جهان را ساقط کرده اند و ما دیده ایم بسیاری از انقلابها از جمله انقلاب اسلامی ایران در برابر نظامهای طاغوتی، به موفقیت رسیده است.

از سوی دیگر، این روایت در صدد تحریم مبارزه علیه ستمگران نیست وگرنه قیام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام در مقابل معاویه و قیام امام حسین علیه السلام در مقابل یزید بن معاویه که صحیح نبود. بنابراین، پیامبر صلی الله علیه وآله، در این سخن، سنگینی کار و لزوم امکانات مورد نیاز، برای درگیری با حکومتهای خودکامه را یادآوری کرده است. همان گونه که از جای کردن کوهها به آسانی ممکن نیست و نیاز به امکانات و صرف وقت کافی دارد، مبارزه با ستمگران؛ بویژه آنان که پایه های حکومت خود را محکم کرده اند نیز، آن چنان است. بر فرض اگر امید چندانی هم به پیروزی نبود، باز وظیفه مردم در مبارزه با ستم و فساد به حال خود باقی است.

از روایت سوم استفاده می شود که برخی از افراد علیه حکومت بنی امیه قیام کرده بودند و حکومت نیز در پی آنان بود. ابی المرفف نیز، ترس آن داشت که بنی امیه او را دستگیر کنند. امام در این گفتار، خواسته اند که ترس وی را از بین ببرند. آن گاه امام از هلاکت فرد شتابزده، یعنی کسی که احساسات زودگذر او را به قیام و اقدام واداشته است، خبر می دهد.

در هر صورت، این روایت در مقام منع از دفاع در مقابل هجوم دشمنان و یا منع از ایجاد حکومت اسلامی در صورت توان و وجود شرایط آن

نیست.

اگر در این روایات آمده که شتاب نکنید، به معنای صبر بر ظلم و سکوت در برابر از بین بردن دین و آثار دین و پذیرش سلطه جباران و تسلط آنان بر دین و نوامیس مردم نیست، بلکه این احادیث به معنی شتاب نکردن در رسیدن به دولت حقه جهانی است. شیعیان بر اساس روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده بود، منتظر فردی از اهل بیت برای نجات و تشکیل دولت حق بودند و به شکلهای گوناگون این انتظار را اظهار می کردند و گاهی هم از روی اعتراض به ائمه علیه السلام گفتند: چرا قیام نمی کنید و ستمگران را به جای خود نمی نشانید. آنان از ائمه علیه السلام انتظار داشتند که به عنوان موعود، قیام کنند. ائمه علیه السلام نیز، با توجه به چنین ذهنیاتی می فرمودند:

(این توقع شما، پیش از موقع است. آن قیام را نشانه هایی است که پیش از پدید آمدن آن ها قیام به عنوان مهدی موعود علیه السلام، درست نیست). ائمه علیه السلام در این روایات، تن دادن به ستم را سفارش نمی کنند، بلکه آنان، با طرح این روایات، شیعیان را از شتاب و این که هر قیامی را قیام موعود تلقی کنند، بر حذر داشته اند. از این روی، این روایات، به هیچ روی رد صدد منع از قیامهایی که از سوی مصلحان، برای مبارزه با ستم و تشکیل حکومت اسلامی به منظور آماده سازی برای قیام حضرت مهدی علیه السلام صورت می گیرد، نیست.

۵- برخی از روایات، به طور عموم و بعضی دیگر در دوره غیبت، شیعیان را به تقیه دعوت می کنند.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

(لا دین لمن لا ورع له ولا ایمان لمن لا تقیه له وان اکرمکم عندالله اعلمکم

بالتقیه، قيل یابن رسول الله، الی متی، قال: الی قیام القائم فمن ترك التقیه قبل خروج قائمنا فلیس من) (۲۷۲).

کسی که از گناهان پرهیز ندارد، دین ندارد. همچنین کسی که از تقیه استفاده نمی کند، ایمان ندارد. گرامی ترین شما در نزد خداوند، داناترین شما به تقیه است.

گفته شد: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه وآله! تقیه تا چه زمانی لازم است؟ فرمود: تا قیام قائم. هر آن که پیش از خروج قائم ما، تقیه را ترک کند، از ما نیست.

روایت دیگری نیز مفضل از امام صادق علیه السلام نقل کرده است و در آن روایت نیز امام علیه السلام تقیه را بستگی به قیام قائم علیه السلام می داند (۲۷۳).

با استناد به این روایات، گفته شده است که دخالت در سیاست و مخالفت با حکومت‌های ستم پیشه خلاف تقیه است؛ بنابراین، جایز نیست (۲۷۴).

در این که در مبارزه با دشمن لازم است از تقیه و اصول مخفی کاری استفاده کرد، تردیدی نیست و امام به نام تقیه، مسؤولیتهای اجتماعی را کنار گذاشتن و تا ظهور امام زمان علیه السلام در سنگر تقیه ماندن، چیزی نیست که اسلام آن را قاعید کند.

اسلام، اجازه داده در جایی که جان و یا مال و یا ناموس انسان در خطر است و اظهار حق، هیچ گونه نتیجه ای ندارد از آن، تا آماده شدن شرایط خودداری کند و وظیفه خود را پنهانی انجام دهد.

بنابراین تقیه گاه لازم است؛ زیرا باعث حفظ جان و یا حفظ دین است و اما گاهی تقیه و سکوت، باعث نابودی دین و انحراف جامعه اسلامی است. این جا، جای سکوت نیست، جای امر به معروف و نهی از منکر و ایثار و فداکاری

وشهادت در راه دین است. در این جا، دیگر تقیه حرام است. از این روی، امام خمینی، در سالها ۴۲ و ۴۳ فریاد زد:
(والله گنه کار است کسی که سکوت کند).

بنابراین روایات تقیه در صدد بازداشتن از جهاد، یا امر به معروف ونهی از منکر ومبارزه با ستم نیستند، بلکه به انسان مسلمان گوشزد می فرمایند: در حالی که به وظایف خود عمل می کند، در صوت امکان، جان ومال خود ودیگر مسلمانان را حفظ کند. در روایات آمده:

(التقیة جنة المؤمن) و(التقیة ترس المؤمن)) (۲۷۵).

تقیه زره وسپر مؤمن است.

روشن است که از زره وسپر در میدان جنگ استفاده می شود، نه در خانه های در بسته چنانکه برخی از به اصطلاح منتظران مهدی علیه السلام بر این باور بودند و تا آن جا به (تقیه) ای که خود تفسیر می کردند، پایبندی نشان می دادند که موافقت زبانی با حکومتهای ستم را جایز می دانستند (۲۷۶).

امام صادق علیه السلام، خطاب به ابو حمزه ثمالی، در رابطه با معنای تحریف شده (تقیه)، که چیزی جز فرار از مسؤولیت ورفاه طلبی نیست، می فرماید:

(... وایم الله لودعیتم لتنصرونا لقلتم لا نفعل انما نتقی، ولکانت التقیه احب الیکم من آبائکم وامهاتکم، ولو قد قام القائم ما احتاج الی مسائلتکم عن ذلک ولا قام کثیر منکم من اهل النفاق حد الله) (۲۷۷).

به خدا سوگند، اگر ما شما را به یاری خد علیه حکومتهای ستم فرا خوانیم،

رد می کنید وبه تقیه، تمسک می جوید. تقیه در نزد شما از پدران

ومادراتان دوست داشتنی تر است. اگر قائم، قیام کند، نیاز به پرستش از

شما ندارد ودرباره بسیاری از شما که نفاق پیشه کرده اید حد الهی را

جاری خواهد کرد.

امام علیه السلام، هشدار می دهد که این گونه از تقیه برداشت کردن نشانه نفاق است و هنگامیکه حضرت مهدی علیه السلام ظهور کند، با این که این عده ادعای شیعه بودن را دارند، به عنوان منافق با آنان برخورد خواهد کرد.

افزون بر آنچه در پاسخ روایات، آوردیم، روایاتی نیز از ائمه علیه السلام نقل شده که در آن بسیاری از قیامهای علویان و غیر آنان مورد تاءید ائمه علیه السلام قرار گرفته است. همچنین قیامهایی داریم که شیعیان و عالمان معروف در آن شرکت داشته اند. این دسته از روایات، روایات پیشین را توضیح می دهند و تفسیر می کنند، از جمله:

۱- محمد بن ادریس، در کتاب (اسرائر) نقل می کند که:

فردی در حضور امام صادق علیه السلام، سخن از قیام به میان آورد و از خروج کسانی که از اهل بیت قیام می کنند سؤال کرد، حضرت فرمود: (لا زال انا و شیعتی بخیر ما خرج الخارجی من آل محمد صلی الله علیه و آله و لوددت ان الخارجی من آل محمد صلی الله علیه و آله و علی نفقه عیاله) (۲۷۸).

پیوسته من و شیعیانم بر خیر هستیم، تا هنگامی که قیام کننده ای از آل محمد (صلی الله علیه و آله) قیام کند. چقدر دوست دارم که شخصی از آل محمد قیام کند و من مخارج خانواده او را بپردازم.

۲. روایاتی که دینداران را ستوده اند و دینداری را مانند کرده اند به آتش در کف گرفتن و... (۲۷۹)

و روایاتی که درباره سنگینی مسؤولیت مسلمانان راستین و ارزش آنان در دوران غیبت وارد شده... روایات پیشین را که در نهی از قیام مسلحانه وارد

شده بودند، رد می کنند.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

(پس از شما افرادی خواهند آمد که هر یک از آنان، ارزش واجر پنجاه تن از شما را دارد.

اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا (صلی الله علیه وآله)! ما به همراه تو ر بدر، احد وحنین شرکت کردیم درباره ما قرآن نازل شد (چگونه آنان از ما برترند) آن حضرت فرمود: آنان مشکلات و مسؤولیتهایی دارند که شما، تاب و تحمل آنها را ندارید)(۲۸۰).

در روایتی دیگر، امام سجاد (علیه السلام) پاداش هزار شهید، همانند شهدای بدر واحد را به شیعیان واقعی وعده داده است(۲۸۱).

چه کسانی در دوره غیبت، پاداش هزار شهید بدر واحد وحنین را دارند و به پنجاه مسلمان صدر اسلام می ارزند؟ آیا کسانی که سکوت و گوشه نشینی را برگزیده اند و حداکثر نمازی می گزارند و روزه ای می گیرند؟ بدون تردید، آن همه ستایش و ارزش از آن اینان نیست. کسانی می توانند از نمونه های احادیث بالا باشند که دست کم، همانند مسلمانان صدر اسلام، با ستم و فساد مبارزه کنند و به مسؤولیتهای خود، جامعه عمل ببوشانند اگر غیر این باشد، آتش دست گرفتن واجر هزار شهید بدر، احد وحنین را داشتن، بی معنی خواهد بود.

۳. خبر دادن پیامبر(صلی الله علیه وآله) از حرکت های پیروز مسلمانان:

(لا تزال طائفة من امتی یقاتلون علی الحق ظاهرین الی یوم القیامه)(۲۸۲).
همواره گروهی از امت من، بر اساس حق قیام می کنند و پیروز می شوند.
و این قیامها، تا روز قیامت ادامه خواهد داشت.

(لن یرح هذا الدین قائما یقاتل علیه عصابة من المسلمین حتی تقوم

الساعة)(۲۸۳).

همواره این دین پا برجا خواهد بود و گروهی از مسلمانان برای پاسداری از آن به جهاد و جنگ بر می خیزند تا قیامت فرا رسد.

۴. تاءید قیام زید:

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

(ان عمی کلان رجلا لدنیانا و آخرتنا مزی واللہ عمی شهیدا کشهداء استشهدوا مع رسول اللہ (صلی اللہ علیہ وآلہ) وعلی والحسن والحسین)(۲۸۴).

عموی من، مردی مفید برای دنیا و آخرت ما بود. او، شهید از دنیا رفت. همانند شهیدانی که در زمان پیامبر (صلی اللہ علیہ وآلہ) وعلی وحسن و حسین (علیه السلام) به شهادت رسیدند.

پیامبر اسلام (صلی اللہ علیہ وآلہ) به امام حسین (علیه السلام) فرمود:

(ای حسین! از صلب تو، مردی به وجود خواهد آمد که زید، نامیده می شود. او و یارانش، روز قیامت با گامهای خود از گردنهای مردم می گذرند، در حالی که برق نور پیشانی آنان، چشمهای مردم را می رباید و بدون حساب وارد بهشت می شوند)(۲۸۵).

امام رضا (علیه السلام)، در پاسخ مأمون، که زیدالنار، برادر امام رضا (علیه السلام) را، با زید بن علی مقایسه کرد، فرمود:

(لا تقس اخی زیدا الی زید بن علی فانه کان من علماء آل محمد(صلی اللہ علیہ وآلہ) غضب للہ عزوجل فجاهد اعدائه حتی قتل فی سبیلہ)(۲۸۶).

برادرم زید را، با زید بن علی مقایسه نکن. چون زید بن علی از عالمان آل محمد (صلی اللہ علیہ وآلہ) بود. برای خدا خشم کرد و در راه خدا جهاد کرد و کشته شد.

آن گاه امام رضا (علیه السلام)، از پدرش موسی بن جعفر (علیه السلام) و او از پدرش امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که آن حضرت درباره زید بن علی می فرمودند:

(رحم الله عمی زیدا انه دعا الی الرضا من آل محمد، ولو ظفر لو فی بما دعا الیه وقد استشار فی خروجه، فقلت له: یا عم ان رضیت ان تکون المقتول المصلوب بالکناسه فشانک. فلما ولی قال جعفر بن محمد ویل لمن سمع واعتیته فم یجبه...) (۲۸۷).

خدا عمویم زید را رحمت کند. او، به رضای از آل محمد (صلی الله علیه وآله) دعوت می کرد. اگر پیروز می شد، به وعده اش وفا می کرد. او در قیام خود، با من مشورت کرد و من به او گفتم:

عمو! اگر آمادگی داری که کشته شوی و به دار در کناسه آویخته گردی، اقدام کن. چون قیام کرد جعفر بن محمد فرمود: وای بر آن کس که فریاد وی را بشنود و به وی پاسخ ندهد.

درباره زید بن علی، روایات بسیار است. از عالمیان شیعی: شیخ مفید، شیخ طوسی، شهید اول، شیخ بهایی، بحر العلوم، اردبیلی، شیخ حر عاملی، علامه مجلسی و... او را ستوده اند (۲۸۸) و روایاتی نیز در تاءبید او، از ائمه (علیهم السلام) نقل کرده اند.

در تنقیح المقال، آمده است:

(تمام علمای اسلام بر بزرگواری و مورد وثوق بودن و پارسایی و علم و فضیلت زید بن علی، اتفاق نظر دارند) (۲۸۹).

۵. تاءبید قیام حسین بن علی شهید فخر:

وی از شهدای بزرگی است که در سرزمین فخر، حدود یک فرسخی مکه، با سپاه هادی عباسی جنگید و به شهادت رسید. دشمنان بدن او و یارانش را

قطعه قطعه و سرهای آنان را از بدن جدا و اجساد آنان را، رها کردند و رفتند.

در آخرین دیدار حسین بن علی، شهید فخر، با امام موسی بن جعفر، امام به وی فرمود:

(یا بن عم انک مقتول فاجد الضراب فان القوم فاسق یظہرون ایمانا ویسترون شرکا وانا الله وانا الیه راجعون احتسبکم عندالله من عصبه)(۲۹۰).
ای پسر عمو! تو کشته خواهی شد. پس نیکو جنگ کن؛ زیرا این قوم فاسق هستند. اظهار ایمان می کنند، ولی در دل مشرکند. من مصیبت شما جماعت را، به حساب خدا می گذارم، و بر صبر در این مورد از خدا پاداش می طلبم.

امام، در این سخن، دشمنان زید را فاسق و مشرک می خواند و شهادت او را به حساب خدا می گذارد و بدین وسیله، قیام او و یارانش را تأیید می کند. امام جواد علیه السلام می فرماید:

(لم یکن بعد الطف مصرع اعظم من فخر...)(۲۹۱).
پس از واقعه کربلا، قتلگاهی بزرگتر از فخر نیست.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، در عبور از سرزمین فخر، از شهادت شهدای فخر خبر داد و بر آنان گریست و ارزش یاران حسین بن علی را برای اصحاب خودش بیان کرد(۲۹۲).

امام صادق علیه السلام نیز، در آن زمین نماز گزارده و در عظمت شهیدان فخر فرموده:

(یقتل ههنا رجل من اهل بیتی فی عصابة تسبق ارواحهم اجسادهم الی الجنة)(۲۹۳).

در این مکان مردی از خاندان من با گروهی از یارانش به شهادت می

رسند، که روح آنان پیش از جسم آنان به بهشت داخل می شود. هنگامی که سرهای شهدای فخر را به مدینه آوردند تا علویان را بترسانند، در سکوت مجلس امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:

(انا لله وانا اليه راجعون، مضي والله مسلما، صالحا، صواما، قواما، آمرا بالمعروف، ناهيا عن المنكر، ما كان في اهليته مثله)(۲۹۴).

حسین (شهید فخر) در گذشت، وی به خدا سوگند، او مسلمانی شایسته روزه دار، شب زنده دار، امر کننده به معروف ونهی کننده از منکر بود و در میان خاندانش نظیر نداشت.

شیخ طوسی، شیخ مفید، علامه حلی، نجاشی، علامه مجلسی، محدث قمی، علامه سید محسن امین، و... او را ستوده‌اند و از شخصیت و قیام او، تجلیل واحترام کرده اند و ارزش ویژه ای برای او قائل شده اند(۲۹۵).

۶. تاءید قیام مختار به خونخواهی شهدای کربلا و بر ضد بنی امیه امام سجاد درباره وی می فرماید:

(... جزى الله المختار خيرا)(۲۹۶).

خدای به مختار جزای خیر عنایت کند.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

(لا تسبوا المختار فانه قتل قتلنا وطلب ثارنا و زوج اراملنا و قسم فينا المال على العسره)(۲۹۷).

به مختار ناسزا نگوئید چون او قاتلان ما را کشت و به خونخواهی ما برخاست و بیوه زنان ما را شوهر داد و در شرایط سخت و تنگدستی به ما کمک مالی کرد.

گروهی از سران کوفه به مدینه آمدند و با وساطت محمد بن حنفیه به حضور امام سجاد علیه السلام رسیدند. آن گروه از قیام مختار پرسیدند آن

حضرت خطاب به محمد بن حنفیه فرمود:

(یا عم لو ان عبدا زنجیا تعصب لنا اهل البیت لوجب علی الناس موازرته قدولیتک هذا الامر فاصنع ما شئت)(۲۹۸).

ای عمو! اگر برده ای سیاه پوست تعصب ما اهل بیت را داشت بر مردم واجب می شد که از او حمایت کنند. من مسؤولیت این کار را به تو دادم. به هر گونه که صلاح می دانی عمل کن.

مامقانی، پس از نقد و بررسی روایات رسیده درباره مختار می نویسد:
(فتلخص من جمیع ما ذکرنا، ان الرجل امامی المذهب فان سلطنته بر خصه من الامام علیه السلام... ولو لا الا ترحم مولینا الباقر علیه السلام ثلاث مرات فی کلام واحد لکفی فی ادراجہ فی الحسان)(۲۹۹).

خلاصه آنچه آوردیم این است که: مرد مختار معتقد به امامت ائمه علیه السلام بوده حکومت او نیز با اجازه امام علیه السلام بوده است اگر هیچ مدحی جز طلب رحمت امام باقر علیه السلام آن هم سه بار در یک سخن برای نبود همین وی را بس بود که در صف نیکان قرار گیرد.

آقای خویی نیز، پس از آن که اخبار رسیده درباره مختار را به دو دسته تقسیم می کند، روایات مدح را قوی تر می داند(۳۰۰).

بسیاری از مورخان و محدثان نیز، او را ستوده اند(۳۰۱).

۷. تاءید قیام تواین

رهبری این قیام را سلیمان بن صرد خزاعی بر عهده داشت که از اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به شمار می آمد و افرادی چون مسیب بن نجبه، عبدالله بن سعد، عبدالله بن وال، بکر بن وائل و رفاعه بن شداد بجلی از برگزیدگان یاران علی علیه السلام در این قیام او را همراهی می کردند از سخنانی که سبب بن نجبه در یک گردهمایی ایراد کرده روشن می

شود که بیشترین نیروهای این قیام را بازماندگان دوران علی علیه السلام و سربازان و رزمندگان جنگ با ناکثین قاسطین، مارقین، تشکیل می داده اند (۳۰۲).

اینان با شعار (یا لثارات الحسین) سلاح بر گرفتند و برای طلب آموزش از خدا، بر سر مرقد امام حسین علیه السلام گرد آمدند و سپس به قیام خود ادامه دادند.

تحلیل قیام توابین و مسائلی چون رابطه قیام با امام سجاد علیه السلام و اوضاع و شرایط آن زمان چگونگی بر خورد مختار با این قیام و... احتیاج به بررسی بیشتری دارد که در این مقال نمی گنجد.

ابوالفرج اصفهانی پس از آن که حدود سیصد نفر از فرزندان علی علیه السلام را نام برده و قیامهای مسلحانه آنان را ثبت کرده می نویسد: (آنچه آوردیم، ماجراهایی از قیام و ایثار و شهادت آن عده از آل ابوطالب، از زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تا سال ۱۳۱۳ است ولی در اطراف یمن و محدوده طبرستان، گروهی از این تبار دست به قیامهای پیروزمند و یا شکست خورده ای زده اند که ما از آنها اطلاعی در دست نداریم (۳۰۳).

یاد آوردی: برخی از قیامها، پیروز شده اند و تشکیل حکومت داده اند: حکومت ادریسیان در مغرب، حکومت علویان در طبرستان، حکومت علوی اطراوش، حکومت آل بویه در عراق و ایران، حکومت فاطمیان در آفریقا دولت حمدانیان حکومت سربداران بالاخره حکومت اسلامی ایران به رهبری امام خمینی نمونه ای از این حکومتها شمار می آیند.

در این جا، فقط اشاره ای می کنیم به حکومت ادریسیان و علوی اطروش. ادریس بن عبدالله، از یاران حسین بن علی، شهید فح بود. وی پس از جنگ مخفیانه به مغرب رفت (آفریقا) و پس از آن، که شناخته اند مردم را

به حکومت اسلامی و رضای آل محمد (صلی الله علیه و آله) فرا خواند. مردم به او پیوستند و او، در سال ۱۷۲ هـ - ق. رسماً تشکیل حکومت داد. از امام رضا علیه السلام درباره وی نقل شده:

(ادریس بن عبدالله من شجعان اهل البيت والله ما ترک فینا مثله) (۳۰۴).

ادریس از شجاعان اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. به خدا سوگند، همانند او در میان ما کسی نیامده است.

قیام ادریس و تشکیل حکومت، توسط وی، مایه وحشت هارون الرشید شد. وی، برای نابودی این حکومت انقلابی، از هیچ کوششی فرو گذار نکرد و سرانجام او را به قتل رسانید (۳۰۵).

مردم پس از ادریس: با پسر وی، ادریس بن عبدالله بیعت کردند.

حکومت علوی اطروش به خوبی یاد کرده اند از جمله طبری می نویسد:

(ولم یر الناس مثل عدل الاطروش وحسن سيرته واقامته الحق) (۳۰۶).

مردم، چندین کتاب در فقه و امامت نوشت. ترویج و تبلیغ اسلام از هدفهای قیام بزرگ او بود (۳۰۷).

علامه امینی، پس از این که به فضائل اطروش در یاری دین و نشر دانش اشاره می کند می نویسد:

(اعترف بفضله القریب والبعید واذعن بکماله العدو والصدیق... وقد جمع بین السیف والقلم فرف علیه العلم والعلم فهو فی الجبهه والسنام من فقهاءنا کما انه معدود من ملوک الشیعه وزعمائها...) (۳۰۸).

نزدیکان به اطروش و غیر آنان به فضل اطروش اعتراف کرده اند دوست و دشمن به کمالات او باور داشته اند.

او، فردی بود که بین شمشیر و قلم جمع کرد و آن دو را با هم به کار گرفت.

او در صحنه جنگ و نبرد و همچنین قلم، از فقهای شیعه بود همان گونه که او از اندک زمامداران شیعه و رهبران آنان به شمار می آید. علامه امینی، پس از گفتار بالا، ستایشهای ابن ابی الحدید، شیخ بهایی، علامه مجلسی، نجاشی و دیگران را درباره اطروش نقل می کند (۳۰۹). اطروش پس از پاکسازی منطقه طبرستان و دیلم از نفوذ سامانیان شهری را نیز از تصرف آنان در آورد و سرانجام در یکی از جنگها، در سال ۳۰۴ به شهادت رسید. پس از اطروش حسن بن قاسم، ملقب به داعی به حکومت رسیده سیره او را تداوم بخشید و با گسترش قلمرو حکومتش شهری را مرکز حکومت خود قرار داد و بر قزوین زنجان ابهر و قم نیز تسلط یافت (۳۱۰).

در قرن اخیر نیز، نهضت‌های اسلامی در جهان اسلام بویژه ایران اسلامی، به وقوع پیوسته که در بسیاری از آن نهضتها، یا خود عالمان دینی رهبری آن بر عهده داشته اند، یا مورد تأیید آنان بوده است.

تشکیل حکومت در عصر غیبت، دخالت در قلمرو امام معصوم

سومین دلیل که بر مشروع نبودن مبارزه و تشکیل حکومت اسلامی در دوره غیبت، اقامه کرده اند این که تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت، دخالت در قلمرو کار امام زمان علیه السلام است. این دیدگاه از این باور سرچشمه می گیرد که تشکیل حکومت خاص امام معصوم علیه السلام است و دیگران، چنین حقی ندارند و اگر حرکتی کردند و حکومتی تشکیل دادند پیروی از آنان لازم نیست:

(الان هم می گویی حکومت اسلامی خوب است. شما آن مصداق حاکم اسلامی را نشان بدهید اونی که معصوم از گناه باشد. اونی که از هوی و هوس و حب ریاست و شهرت و غصب و تمایلات نفسی به هیچ وجه در او

اثر نکند، نشان بدهید. او بیاید میدان جلو بیفتد ملت می افتد به خاک پایش)(۳۱۱).

این نظریه دارای دو بخش است یکی این که تشکیل حکومت اختصاص به معصوم دارد دیگر اینکه (در حقیقت تحلیل ومبنای اصلی این نظریه است) وجود خطاء واشتباه در غیر معصوم مانع از لزوم پیروی از اوست.

نقد و بررسی

بیشتر فقهای ما بر این باورند که فقیه دارای شرایط، در زمان غیبت، وظیفه دارد تشکیل حکومت بدهد. شرط عصمت ویژه زمان حضور است.

صاحب جواهر می نویسد

(اگر اما از کسی مطالبه زکات کند و او به امام نپردازد و به دیگری پرداخت کند، زکات بر ذمه اوست و در صورت از بین رفته عین آن، دگر بار باید از مال خود جدا و پرداخت کند).

وی، پس از سخن بالا، در پاسخ صاحب مدارک که می نویسد:

(بحث از این مقوله در زمانی که امام معصوم علیه السلام حضور ندارد، بی مورد است).

می نویسد:

(اطلاق ادله حکومته (الفقیه) خصوصا روایه النصب التي وردت عن صاحب

الامر روحی له الفداء - یصیر من اولی الامر الذین اوجب الله علنا

طاعتهم)(۳۱۲).

اطلاق ادله حکومت فقیه، بویژه تویح اسحاق بن یعقوب فقیه را در رده

اول الامر قرار می دهد. اولی الامری که اطاعت از آن بر ما واجب است.

بسیاری، از قدماء، متاخرین ومعاصرین بر اساس همین تویح شریف به

ولایت فقیه حکم کرده اند برخی دیگر از فقها، برای نفوذ حکم فقیه وولایت

وی به مقبوله عمر بن حنظله استناد جسته اند محقق کرکی ضمن اشاره به فراوانی روایات دلالت کننده بر ولایت فقیه از مقبوله، به عنوان سندی در نیابت عامه فقها یاد می کند (۳۱۳).

وی در جای دیگر، سیره عالمان بزرگی همچون: سید مرتضی علم الهدی، محقق طوسی، علامه حلی و... را دلیلی بر مسأله فوق دانسته و به آن استناد کرده است (۳۱۴).

صاحب جواهر، حاج آقا رضا همدانی و دیگران بر این باورند که شیوه فقهاء در مباحث فقهی، بیانگر این است که آنان ولایت فقیه و وجوب اطاعت از وی را به عنوان اصلی مسلم پذیرفته اند (۳۱۵).

هر چند با توجه به آنچه گذرا درباره ولایت فقیه آوردیم، بخش دوم استدلال آنان: (امکان اشتباه از سوی غیر معصوم، مانع از نفوذ کلمه و وجوب اطاعت است) داده شد، ولی برای روشن تر شدن بحث می گوئیم:

امکان اشتباه مانع از نفوذ کلمه و لزوم اطاعت و پیروی نیست؛ زیرا علی! علیه السلام، مالک اشتر را با همه اختیارات حکومتی، به حکومت گمارد و مردم را به اطاعت از وی دستور داد (۳۱۶).

همچنین وی را به فرماندهی بخشی از سپاه خود گمارد و به دو نفر از فرماندهان سپاه خود، نوشت:

(فاسمعا و اطیعا واجعلاه درعا و مجنا فانه ممن لایخاف وهنه و لاسقطه) (۳۱۷). دستورات او را بشنوید پیروی کنید و او را برای خود زره و سپر قرار دهید، زیرا بیم سستی، و لغزیدن در او نیست.

فقهای شیعه نیز، بر اساس همان دلیلهای ولایت فقیه، به وجوب اطاعت از حکومت فقیه عادل حکم کرده اند (۳۱۸).

اصولا، این کار امری است عقلایی. مردم، مدیریت مدرسه و یا کارخانه و یا امور دیگر را به افراد غیر معصوم می سپارند و شاگردان مدرسه، یا کارگران کارخانه را به اطاعت از آنان دعوت می کنند، با اینکه ممکن است مدیر مدرسه و یا کارخانه در کار خود اشتباه کنند.

حضرت علی علیه السلام کوشش می کند که شایسته ترین افراد را برای حاکمیت بر استانهای گوناگون برگزیند نمی تواند کسانی را برگزیند که به هیچ وجه اشتباه نکنند و حتی نمی تواند افرادی را انتخاب کند که خیانت نکنند. گاهی افرادی که آنان را به منطقه ای می فرستاد خیانت می کردند (۳۱۹).

میرزای نائینی، پس از آن که لزوم حکومت و مشروعیت حکومت فقیه عادل را در عصر غیبت یاد آوری می کند، حکومت مشروطه را به لحاظ این که ظلم کمتری می کند، در عصر غیبت مشروع می داند و در برابر کسانی که با استناد به لزوم عصمت، حکومت را در عصر غیبت غیر مشروع می پنداشتند، موضع می گیرد و می نویسد:

((این عده) از شدت غرضانیت (غرض ورزی) گمان کرده اند تهران ناحیه مقدسه امام زمان، ارواحنا فدا، و یا کوفه مشرفه و زمان ما عصر خلافت شاه ولایت علی علیه السلام است و معتصبین مقام آن بزرگوارانند) (۳۲۰).

ایشان این اشکال را ابن کمونه ای می خواند و در موارد بسیار، بر مشروعیت حکومت در عصر غیبت پای می فشارد و به اشکالهای مخالفان پاسخ می گوید.

با توجه به آنچه آوردیم، تلاش مردم، بویژه فقهاء برای حاکمیت قسط و عدل و ایجاد حکومت اسلامی جایز بلکه واجب و از اهم واجبات است. آیا می توان گفت که در طول مدت غیبت صغرا، که بیش از هزار سال از آن

می گذرد و ممکن است هزارها سال دیگر داشته باشد اجرای احکام اسلام لازم نیست؟

بدون تردید، پاسخ منفی است؛ چرا که لازمه سخن فوق این است که احکام اسلام محدود به صدر اسلام و زمان حضور معصوم علیه السلام باشد و این، بر خلاف ضروریات اعتقادی اسلام است و به گفته حضرت امام خمینی:

(اعتقاد به چنین مطالبی، یا اظهار آنها بدتر از اعتقاد و اظهار منسوخ شدن اسلام است... هر که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است)(۳۲۱).

بر همین اساس، بیشتر فقهای بزرگوار شیعه، از جمله امام خمینی در، دوره غیبت، تشکیل حکومت اسلامی را واجب می دانند و بر این باورند که اگر یکی از فقهاء تشکیل حکومت داد بر دیگران واجب است از او پیروی کنند و اگر تشکیل حکومت اسلامی به جز از راه قیام و اقدام دسته جمعی امکان پذیر نباشد، همگان باید بدین مهم اقدام کنند و در صورتی که تشکیل حکومت ممکن نباشد، باز هم تکلیف ساقط نیست باید به اندازه توان احکام اسلامی را اجراء کنند.

بنابر این انتظار فرج و حکومت جهانی مهدی علیه السلام به هیچ روی ناسازگاری با قیامهای پیش از ظهور ندارد بلکه برخی از قیامها و حکومتها زمینه ساز قیام و حکومت جهانی مهدی علیه السلام خواهند بود.

مهدویت و مدینه فاضله

حسین مسعودی

تا آنجا که در حافظه تاریخ به یاد مانده است هیچ گاه انسان از اندیشه ورؤیای بهزیستن فارغ نبوده و همیشه نگاه او برای یافتن آینده ای بهتر و سامان یافته تر دور دستها را نظاره کرده است.

رؤیای مزبور در زندگانی انسان، به گونه های مختلفی تبلور یافته است و بارزترین نمونه از آن را در اندیشه (مدینه فاضله) می یابیم. آرمان شهر زمینی که در آن از نابسامانی و دغدغه های جوامع موجود، اثر و نشانی نباشد.

بهشت موعود زمینی، علاوه بر بهشت آسمانی، رؤیای همیشگی انسان بوده است و گمان نمی رود که تا پایان تاریخ نیز، تغییری بر آن رود. اما همین اندیشه، خود، در میان اوراق تاریخ، تعینات گوناگونی یافته و هر یک از اندیشه وران بزرگ تاریخ تصویر ویژه از آن بر صفحه ضمیر انسانها نقش کرده اند. گذشته از تصاویر مختلف آنان، در این رابطه یک امر در وهله نخست مسلم می نماید و آن عظمت و اهمیتی است که این موضوع در مجموعه تفکرات و آرزوهای بشر داشته و جایگاه ویژه و ممتازی که در نمودار اندیشه وی به خود اختصاص داده است.

موضوع مورد بحث در این نوشتار تحریری است دوباره بر همان داستان پر تامل، منتهی، تحریری از نگاه مذهب و اندیشه های دینی. آنچه در این مجال، در پی آن هستیم یافتن نسبت و ارتباط مسأله (مهدویت و ظهور امام زمان) با (اندیشه مدینه فاضله) است. در واقع، می خواهیم بدانیم آیا رؤیای (آرمان شهر زمینی) در جدول تعالیم مذهب نیز، جایگاه و موقعیتی را به خود اختصاص داده است یا خیر؟ آیا تمدن و مدنیتی که پس از ظهور منجی عالم بشریت، امام زمان علیه السلام شکل می یابد، تعین و تشخیص همان بهشت موعود زمینی است؟

خصوصیات آن مدینه فاضله چیست؟

به طور کلی، آرمان مزبور در ظرف اندیشه دینی، با شکلهای دیگر آن در آئینه افکار غیر دینی چه نسبت، چه وجوه اشتراک و یا اختلافی دارد؟ و آیا با اقتباس از آن خصوصیات می توان در ترسیم الگوی توسعه اسلامی، که نیاز و عطش امروزین جامعه ماست برنامه ای هر چند ناقص فراهم آورد؟

برای پاسخ به پرسشهای یاد شده، ناچاریم که نخست تصویری دقیق از اندیشه (مدینه فاضله) در قراءتهای مختلف آن داشته باشیم. به همین منظور به توری تاریخ اندیشه انسانی پرداختیم تا تعینات مختلف این اندیشه را باز یابیم. در این میان، به طور کلی با دو رویکرد مختلف نسبت به موضوع یاد شده برخورد می کنیم، رویکرد عصر جدید و رویکرد عصر قدیم. با پی گیری مشخصات دو شیوه تفکر یاد شده تا مرزهای بحث (توسعه و دینداری) سیر کرده ایم تا از آن رهگذر، در پرتو آموزه های دینی (که در خصوص مسأله ظهور وارد شده است) برداشتی صحیح نسبت به پرسشهای طرح شده بیابیم و به طور کلی، مواضع مذهب را به عنوان یک امر آسمانی در برابر یک آرمان زمینی، یعنی، اندیشه باز یابیم و در همین مجال، در آمدی نیز بر بحث (الگوی توسعه اسلامی) داشته باشیم.

مدینه فاضله در دو نگاه

در بررسی موضوع مورد نظر نخست به بررسی دو رویکرد مختلف در تفسیر و تعیین مدینه فاضله می پردازیم یک رویکرد مربوط به تفکر قدیم و دومین رویکرد مربوط به عصر جدید است. معیار ما در تقسیم به قدیم و جدید، مقطع زمانی دوره رنسانس است. علت این امر در قسمتهای آینده روشن خواهد شد.

آن گونه که صفحات بلند تاریخ می نماید و صاحب نظران نیز بر آن مهر تائید می نهند رنسانس، نقطه عطفی در دفتر تاریخ اروپا محسوب می گردد دوره ای که قالبها و چهارچوبهای تفکر و اندیشه قدیم به تدریج فرو می ریزد و تولد اندیشه های نوین، پدید آمدن انسان و تمدن جدیدی را نوید می دهد. در این دوره بسیاری از معادلات فکری گذشته تغییر می کند و عرصه های مختل اندیشه دستخوش دگرگونی و جابه جاییهای بسیار می گردد.

فلسفه، ادبیات، هنر، سیاست، علوم تجربی، و انسانی و به طور کلی، تمامی اتاقها و پستوهای اندیشه بشر، مشمول یک خانه تکانی عظیم می گردد. دیدگاههای انسان غربی نسبت به جهان انسان، هستی، خدا و کلیه فرضیهایی که در نمایشنامه زندگی او نقشهای اصلی را بر عهده دارند تغییر می یابد و بر این پایه، کله لوازم آن اندیشه ها نیز، راه دگرگونی در پیش می گیرند اروپای قرن بیستم، که ما امروز مشاهده می کنیم در واقع فرزند ورشد یافته آن تولد دوباره است و برای دستیابی به شناسه ها و نمایه های آن باید صفحات تاریخی آن دوران را تورق کرد.

در ارتباط با تفاوت میان نگرشهای پیش از رنسانس و پس از آن سخنان بسیاری گفته شده که در تبیین موضوع این نوشتار یادآوری همه آن موارد لازم و ضروری به نظر نمی رسد در این مجال تنها به پاره ای از آن موارد می پردازیم که راهگشای ما در بحث مورد نظر ماست.

شاید مهم ترین تفاوت دنیای قدیم و جدید، در نحو نگرش آنان نسبت به (انسان) باشد. در تفکر پیشینیان انسان اگر چه در دایره توجه جای دارد، اما در مرکز آن خیر انسان دیده می شود اما به صورت کم رنگ مشکلات و نابسامانیهای او نیز مورد ملاحظه قرار می گیرد، اما انسان به عنوان مرکز

ثقل و محور مباحث مطرح نیست این سخن به نظر بسیاری عجیب می نماید و این به دلیل آن، است که ما در دوره ای به سر می بریم که انسان حتی حتی در جامعه های غیر غربی هم بیشتر مورد توجه و عنایت است و ضمیر ناخود آگاه جامعه های کنونی با (انسان محوری) انس و الفت بیشتری یافته و تصور غیر این معنی برای نوع اندیشه ها بسیار ثقیل می نماید امام حقیقت امر این است که در قرون اولیه تمدن بشر، انسان به دلایل بسیار هنوز، باور نگشته بود و (انسان محوری) و تفکر (انسان مدار) آن گونه که پس از دوره رنسانس و در عصر جدید خود را می نماید تجلی نیافته بود. در تمدن جدید است که انسان بر مسند توجه می نشیند و محور هر نوع تفکر و اندیشه ای می گردد رفاه و آسایش او به عنوان پایانه هر تغییری تلقی می گردد و تمامی امکانات اعم از فکر و اندیشه و علم و صنعت و هنر و ادب در خدمت به او گسیل می شود.

دوره رنسانس، دو ارمغان بسیار مهم به همراه آورد. نخست همین تفکر انسان مدار که نطفه آن، در آن زمان بر جای داشته شد و در قرنهای بعد، در جمع با سایر ارزشهای پدید آمده نوین، ثمراتی چون تمدن صنعتی و فراصنعتی را در پی آورد. و اندیشه دوم، اندیشه استغنا از مذهب و دینداری است که در قسمتهای آینده، در مین نوشتار، به بررسی و نتیجه گیری از آن در راستای بحث مورد نظر خواهیم پرداخت. اما در این جا لازم می دانم با توجه به نکته نخست کمی به تشریح مواضع اندیشه و ران پیش از دوره رنسانس و پس از آن در برابر موضوع با اهمیت (مدینه فاضله) پردازیم.

نیک شهر افلاطونی

در طول تاریخ، هر یک از اندیشه و ران از دریچه ای خاص مدینه فاضله را

مورد ارزیابی قرار داده اند این مسأله بیشتر به اشکال خاص نابسامانی در جامعه آنان و دیدگاه ویژه آنان نسبت به مرکز ثقل مشکلات باز می گردد. دیدگاه افلاطون نسبت به جامعه مطلوب عمدتاً دیدگاهی سیاسی است. او، نابسامانیهای جامعه را از این دیدگاه باز می نگرد و برای رفع آنها نیز، تدابیری در همین راستا می اندیشد. بد نیست بدانیم، او در تمدنی می زیست که اشکال متنوعی از حکومت و کشورداری را تجربه کرده و ناکامی نظامهای سیاسی موجود در تأمین سعادت جوامع انسانی را به خوبی می دید. این ناکامی تا حدودی زیربنای فکری او در طراحی و پی ریزی نظام سیاسی مطلوب و به تعبیر دیگر در مهندسی مدینه فاضله را پایه گذاری کرد. پیش از بررسی رؤیای مدینه فاضله از دیدگاه افلاطون توضیح مختصری درباره نظامهای سیاسی عصر وی لازم به نظر می رسد.

در تمدن یونان آن عصر با چهار نوع حکومت و نظام سیاسی، در بخشهای مختلف آن سرزمین روبه رو می شویم که وی از آنها در کتاب (جمهوری) با نامهای (تیمارش) (یاتیمو کراسی)، الیگارشی، دمکراسی و تورانی یاد می کند. افلاطون، هیچ یک از نظامهای سیاسی یاد شده را به عنوان نظام سیاس مطلوب نمی پسندید و بر تمامی آنها خرده می گرفت. (اگر چه پاره ای از آنها از ویژگیهایی نزدیک به نظام ایده آل وی برخوردار بودند).

حکومت تیمارش (یا تیمو کراسی) نظام سیاسی جامعه اسپارت به شمار می رفت که می توان گفت، آمیزه ای از پادشاهی موروثی، انتخابات عمومی و شورای ریش سفیدان بود (۳۲۲). در عین حال، نظام سیاسی یاد شده یک نظام طبقاتی بود که در آن دو گروه عمده می زیستند: نخست سپاهیان اسپارت بودند که طبقه حاکم جامعه را تشکیل می دادند و دسته دوم که اکثریت جامعه را می پوشاندند قومی به نام (هلوت) بودند. هلوتها

کشاورزانی بودند که از هر گوه حق اجتماعی محروم بودند و از طرف اسپارته‌ها مورد بهره‌کشی و آزار و شکنجه قرار می‌گرفتند. سپاهیان اسپارت که گروه اقلیت جامعه را تشکیل می‌دادند، جنگجویانی ورزیده بودند که از همان کودکی تحت مراقبت و پرورش ویژه قرار می‌گرفتند تا بتوانند برای آینده از پردازش مناسبی برخوردار باشند. آنان در بزرگی نیز در کلیه مسائل زندگی حتی در امور زناشویی از انضباطی سخت پیروی می‌کردند از اندوختن زر و سیم و از پرداختن به هر نوع تجمل در زندگی ممنوع بودند و به طول کلی به گونه‌ای تربیت می‌یافتند که از تعلقات شخصی فارغ و مصالح اجتماعی را بر مصالح فردی خویش ترجیح دهند. در نظر افلاطون نظام سیاسی مزبور، دارای نقاط مثبت و منفی فراوانی بود. وی به نظام طبقاتی و همین‌طور شیوه‌های تربیت و پرورش طبقه حاکم در این نظام تا دود زیادی به دیده ستایش و تاءید نگاه می‌کرد، ولی بر بسیاری از ویژگی‌های آن نیز ایراداتی مهم وارد می‌ساخت و معتقد بود که در چنین نظامی، فلاسفه جایگاهی ندارند آنچه بیشتر مورد اعتناست سلحشوری و جنگجویی است، اما به خردمندی و حکمت واقعی نهاده نمی‌شود. در این نظام صاحبان قدرت که از حکمت و فضیلت دور بوده‌اند به تدریج گرفتار حرص فزون طلبی تکاثر اموال به صورت مخفی و جاه طلبی می‌گردند (۳۲۳) وی همچنین اسپارته‌ها را به دلیل آزار و شکنجه و بهره‌کشی از طبقه فرو دست سخت مورد نکوهش قرار می‌داد، ولی هرگز نظام طبقاتی جامعه آنان را مورد انتقاد قرار نمی‌داد بلکه همان‌طور که در آینده خواهیم دید خود وی به نوعی نظام طبقاتی در مدینه فاضله قابل قبول بود.

حکومت الیگارشسی، حکومت ثروتمندان، متنفذین و توانگران بر جامعه بود

که اقلیت را تشکیل می دادند. این نوع نظام سیاسی نیز از طرف افلاطون متهم بود که به ستمگری و فروپاشی نظام اجتماع می انجامد. نظام سیاسی دیگر دموکراسی بود که نقطه نظرات افلاطون در این رابطه بسیار حایز اهمیت است. نظام دموکراسی بر خلاف محبوبیت آن در عصر حاضر و حتی در تمدن یونان از منفورترین انواع حکومت در نزد افلاطون به شمار می آمد از یاد نمی بریم که وی اعدام استاد و مراد خویش سقراط را محصول همین دموکراسی کو یونانی می دانست و به طور کلی معتقد بود که این نوع نظام سیاسی در نهایت زمینه ساز حکومت ستمگر (تورانی) است.

انتقادات عمده افلاطون بر نظام دموکراسی چنین است: به عقیده او توده مردم که در دموکراسی واقعی (یعنی دموکراسی مستقیم) بر سرنوشت خود مسلط هستند قدرت اندیشه و قضاوت در رابطه با زندگی صحیح را ندارند و بالطبع در مراحل حساس و سرنوشت ساز تصمیماتی بر اساس هوی و هوس و احساسات و عواطف خویش خواهند گرفت کسانی نیز که به عنوان برگزیدگان جامعه عده دار اتخاذ تصمیمات مهم می گردند به منظور حفظ منافع شخصی خود بویژه حراست از موقعیت و محبوبیت خویش سعی خواهند کرد تصمیماتی در راه خوشنود کردن توده ها و ارضای هوی و هوسهای آنان اتخاذ کنند هر چند که آن تصمیمات انتخاب هایی خلاف حق و حقیقت و پارسایی و حتی بر خلاف مصالح حقیقی جامعه باشد.

آزادیهای نیز که ظاهراً دموکراسی برای جامعه به ارمغان می آورد در نهایت به از هم گسیختن روابط اجتماعی و اشاعه هرج و مرج فکری و اجتماعی خواهد انجامید که ثمره آن حکومت استبدادی (تورانی) است (۳۲۴).

نظام تورانی (ستمگری) نیز ظالمانه ترین نوع حکومتی بود که می توانست

تحقق یابد و اشکالهای افلاطون بر آن همتای اشکالهایی است که دیگران بر این نظام وارد ساخته اند.

به طور کلی، آنچه که افلاطون در انتقاد از نظامهای سیاسی موجود می گوید، نشان می دهد که به هیچ وجه یک تفکر انسان مدارانه، در معنای جدید آن، بر قضاوتهای او حاکمیت ندارد. بویژه انتقادات وی نسبت به نظام دموکراسی، که از محصولات تفکر (انسانگرایانه) در عصر جدید است، به روشنی حکایتگر این قضیه است که انسان به عنوان فرد و یک اتم آن گونه که در عصر جدید مورد توجه و تکیه قرار می گیرد، در دیدگاه وی جایگاهی ندارد. او انسانهای را به دلی پیروی از هوی و هوس و احساسات و عواطف که جریان طبیعی تفکر و زندگی آنان است شایسته قضاوت و داوری صحیح حتی در سرنوشت خویش نمی داند همان انسانی که با همین احساسات و عواطف و غرایز و خودخواهی، در تمدن حاضر در صحنه های مختلف سیاست اجتماع، اقتصاد و... باور می شود و مدار قرار می گیرد. همه چیز برای او خواسته می شود به او سپرده می شود و در او استحاله می گردد.

آری به همین دلیل است که انتقادات افلاطون را، انسان مداران عصر دموکراسی بر نمی تابند و بر او خرده گیریهای بسیار گزنده و سخت می کنند (۳۲۵).

پس از انتقاد از نظامهای سیاسی موجود، چگونگی راهبرد افلاطون به ساختار مدینه فاضله خویش نیز، در همین راستا بسیار حایز اهمیت و نکته آموز است. آنچه جالب توجه است این است که افلاطون این نابسامانیها را می بیند ولی در متن آن به انسان آن گونه که باید حضورش لمس گردد، توجه ندارد و به نظر می رسد که دغدغه او در ترسیم مدینه فاضله بیشتر،

گره گشایی از یک مشکل فلسفی است تا یک معضل انسانی. تحلیل و راهبرد او در این قضیه چنین است.

نظامهای سیاسی مزبور هیچ یک، یک نظام پایدار و با ثبات نیست. این مسأله وی را به فک فرو می برد. او که پیش از آن در نظریه (مثل) خویش به این نتیجه رسیده بود که حقیقت لزوما دارای ویژگی ثبات و کلیت است از بی ثباتی وضع موجود در چارچوب فلسفه خویش یک نتیجه کاملا معقول می گیرد. نظامهای سیاسی موجود با توجه به بی ثباتی آنها هیچ یک نمی تواند نظام سیاسی ایده آل بوده و جامعه تحت سلطه خویش را به سامان و صلاح راهنمون کند برای رسیدن به جامعه مطلوب باید در اندیشه یک نظام سیاسی با ثبات بود و او بر خود می داند که فیلسوفانه به طراحی آن نظام و در نتیجه مهندسی مدینه فاضله پردازد یعنی، یک جامعه با ثبات، متناسب با ایده های مثل گونه خویش.

سازمان و بافتی که او به چنین شهری می دهد بدین گونه است: نیک شهری طبقاتی که از دو گروه عمده تشکیلی یافته است: طبقه پاسداران و توده مردم. پاسداران خود از دو طبقه فراهم گشته اند: فرمانروایان و یاوران. آنان جنگ آورانی کار آزموده و مجرب هستند و از استعداد و فضیلت ذاتی، نسبت به توده مردم برخوردارند. وی طبیعت و سرشت آنان را به طلا و نقره و طبیعت توده مردم را به آهن و برنج تشبیه می نماید (۳۲۶) (در همین جا نیز اختلاف تفکر او با اندیشه تساوی انسانها و به تعبیر دیگر، (اتم وار انگاشتن) انسانها در عصر جدید به روشنی ملاحظه می گردد).

فرمانروایان، مسؤولیت اداره کشور و اتخاذ تصمیمات نهایی را بر عهده دارند و یاوران بازوی اجرایی آنان در انجام آن، تصمیمات هستند. به

عقیده افلاطون، کسانی که شایستگی ذاتی حضور در طبقه پاسداران را دارند باید از همان اوان جوانی تحت تربیت و مراقبت ویژه قرار گیرند تا به تدریج بتوانند در سنین بالاتر، با توجه به استعداد و آموخته ها و تواناییهای خویش در شمار یاوران و با فضیلت ترین آنان، به مقام فرمانروایی در آیند. آنان برای ور بودن از هر نوع انگیزه شخصی در کارها از یک نوع زندگی اشتراکی برخوردارند اشتراک در زندگی خانوادگی و دارایی تا از هر نوع احساس مالکیت خصوصی که سر منشاء مفاسد اجتماعی است، فارغ و در امان باشند. پس از این افلاطون به ایراد عقیده معروف خویش می پردازد. آن عقیده که محور اساسی در تاعسیس مدینه فاضله را تشکیل می دهد. عبارت است از حکومت فیلسوفان و حکیمان بر جامعه به اعتقاد وی، از میان طبقه پاسداران تنها کسی که به مقام درک حقایق (یعنی مثل) رسیده است می تواند عهده دار مسؤولیت فرمانروایی گردد و او کسی است که حقایق و مصالح توده مردم را به واسطه اتصال با عالم حقیقت بهتر از خود آنان تشخیص می دهد و تصمیمات او به حقیقت و درستی نزدیک تر است. آن گونه که وی در (جمهوری) می نگارد گرفتاری و نابسامانیهای بشر، محصول نظامهای سیاسی آشفته است و این مشکلات پایان نمی یابد، مگر این که فیلسوفان شهریار و یا شهریاران فیلسوف گردند و این مطلب مغز تفکر او در تاعسیس مدینه فاضله است.

(گفتم، ای گلاوکن عزیزم! مفاسدی که شهرها را تباه می کند، بلکه به عقیده من به طور کلی مفاسد نوع بشر، هرگز نقصان نخواهد یافت، مگر آن که در شهرها، فلاسفه پادشاه شوند، یا آنان که هم اکنون عنوان پادشاهی و سلطنت دارند، به راستی وجداً در سلک فلاسفه در آیند و نیروی سیاسی، با

حکمت توأما در فرد واحد جمع شود)(۳۲۷).
پس به طور خلاصه، بافت و سازمان مدینه فاضله افلاطونی چنین است:
فیلسوف، به عنوان فرمانروا در رأس هرم تصمیم گیری قرار دارد. طبقه
حاکم، طبقه با فضیلت تر و به یک معنی اشراف جامعه اند که تفاوت
گوهری با سایر طبقات جامعه دارند و برای بهتر اداره کردن جامعه در یک
نظام اشتراکی به سر می برند و از همان نخست، تحت مراقبتهای ویژه قرار
می گیرند. (برخی مورخان در بیان اختلاف نظام اشتراکی حاکم بر مدینه
فاضله افلاطونی با سایر نظامهای اشتراکی، از آن تعبیر به (کمونیسم اشرافی)
می کنند)(۳۲۸).

در هر حال، رویکرد و برداشت او از جامعه مطلوب و آرمان شهر، یک نوع
قراءت سیاسی - فلسفی نسبت به این قضیه است و همچون نظریه مثل وی،
از جنبه های تخیلی و رؤیای گونه مابعدالطبیعی برخوردار است. خود وی نیز،
به تخیلی بودن آن اذعان دارد و در کتاب (جمهوری) چنین می گوید:
(چه بسا مدینه فاضله هرگز تحقق نیابد بلکه به صورت نمونه ای در آسمان
باشد تا آرزومندان بتوانند آن را ببینند و مانده آن را در دل های خود بنیاد
نهند)(۳۲۹).

حتی او خیلی مهم نمی داند که چنین جامعه ای به وجود بیاید یا نیاید:
(... این که چنین حکومتی وجود خارجی داشته یا در آینده وجود پیدا
خواهد کرد و یا نه، دارای اهمیت نیست... (مهم آن است که مرد حکیم)
تنها از اصول یک چنین حکومت پیروی خواهد کرد و لاغیر)(۳۳۰).
در واقع، وی تمام نظامهای سیاسی دیگر را مردود می دانست، به دلیل این
که هیچ یک از آنها با فلسفه و طبع حکیمانه سازگار نیست)(۳۳۱).
می بینیم که دغدغه او، یک دغدغه انسانی نیست، بلکه یک نوع دلواپسی

فلسفی است. برای اندیشه ورنی چون او، مدینه فاضله یک معمای فلسفی - سیاسی است که در آن کنجکاوهای خویش را ارضا می کنند و قطعات مختلف پازل تفکر را در جایگاه های مخصوص آن می نهند و اکنون در چنین بحثی، جایگاه سیاسی یک فیلسوف مفقود شده است و آن را باید یافت، بنابراین مدینه فاضله ای را ترسیم می کنیم، تا این جایگاه گمشده یافت شود.

(فیلسوف، می تواند به تحصیل معرفتی نایل گردد که نتیجه اش قادر کردن اوست به طرح منشورها و قوانین اساسی کشور، بر پایه اصول عقلانی. از این قرار دیگر لزومی نخواهد داشت که نوع بشر در انتظار صدقه الهی بنشیند، تا شرایطی که در آن تحصیل فضیلت امکان پذیر باشد به وجود آید. فقط لازم است که فلاسفه بر اریکه قدرت تکیه زنند و بعد از آن، بنا کردن یک دولت خوب و منطبق با موازین عقلی، کاری دشوار نیست) (۳۳۲).

البته افلاطون، از نکات و آرمانهای دیگری نیز، چون آرمان عدالت و اعتدال در مدینه فاضله سخن می گوید و این مقوله در سرتاسر کتاب جمهوری، به عنوان رکن و محور اساسی در بافت اندیشه و همینطور در سازمان مدینه فاضله وی به چشم می خورد، لیکن باز هم با یک صبغه فلسفی و سیاسی نسبت به این گونه قضایا. به اعتقاد وی:

(اعتدال مدینه، عبارت است از تبعیت لازم و مقتضی فرمانبرداران از فرمانروایان. عدالت مدینه در این است که هر کس، بدون دخالت در کار دیگران، مواظب و متوجه کار خود باشد. همان گونه که فرد، وقتی عادل است که تمام عناصر نفس او به نحو شایسته و هماهنگ کار ویژه خود را انجام دهند و پایین تر نسبت به بالاتر تبعیت لازم را داشته باشد، همین طور مدینه وقتی عادل یا درستکار است که تمام طبقات و افرادی از آنها ترکیب

وتألیف شده است وظایف مربوط به خود را به طریقی شایسته و صحیح انجام دهند)(۳۳۳).

وما در تمام طول تاریخ تمدن یونان و پس از آن، تا ابتدای عصر جدید، با یک چنین نگرشی مواجه هستیم. ارسطو نیز که به ترسیم جامعه مطلوب می پردازد، دقیقاً، همین رویکرد را دارد، یعنی، یک نوع قراءت فلسفی سیاسی نسبت به مدینه فاضله. وی در ابتدای امر، اذعان می دارد که نظام سیاسی برای بهبود وضعیت اجتماع و رفع نابسامانیها تأسیس می گردد. (هدف جامعه سیاسی، نه تنها زیستن، بلکه بهزیستن است...)(۳۳۴).

بنابراین، سعادت انسان محور و غایت جامعه سیاسی است. اما او تفسیری خاص از سعادت در ذهن دارد. به اعتقاد وی، سعادت در کاربرد فضیلت است و فضیلت را در دانایی و اعتدال باید جست به همین دلیل، اندیشه مرکزی او نسبت به مدینه فاضله، حول محور دانایی و اعتدال می گردد، همان ایده هایی که در مابعدالطبیعه و اخلاق خویش آنها را پذیرفته و بر آنها تاءکید کرده بود. به همین دلیل در هرم سیاسی جامعه مطلوب، باید کسی یا کسانی در راعس قرار گیرند که از فضیلت و دانایی افزون تری برخوردارند. این فضایل اگر در یک شخصی جمع آید، حکومت پادشاهی (مونارشی) که بهترین نوع نظامهای سیاسی مطلوب است، پدید خواهد آمد و اگر در گروهی، نوع حکومت مطلوب، نظام آریستوکراسی، یا همان حکومت اشراف و بوالفضولان خواهد بود. البته چون دانایی، تنها ملاک فضیلت به شمار نمی آید، بلکه اعتدال و میانه روی نیز از شاخصه های اصلی است (بلکه از اهمیت بیشتری برخوردار است) ارسطو ترجیح می دهد که قاعده و دستور العمل مطلق در ارتباط با بهترین شیوه زندگی و نظام سیاسی جامعه ارائه ندهد، بلکه ضابطه ای کشسان و قابل انطباق با شرایط

مختلف پیش روی ما قرار می دهد. او می گوید:

(معیار ما، در تعیین بهترین سازمان حکومت و بهترین شیوه زندگی برای اکثریت کشورها و مردمان، نه فضائی است که از دسترس عوام به دور باشد، نه تریبی است که فقط در پرتو استعدادهای طبیعی و به دستیاری ثروت حاصل آید و نه شیوه حکومتی است که کمال مطلوب ما بر آورد، بلکه فقط آنچنان روش زندگی و حکومتی است که بیشتر مردمان و کشورها را آسان یاب و پذیرفتنی باشد... سعادت راستین در آن است که آدمی، آسوده از هر گونه قیدوبند، با فضیلت زیست کند و فضیلت نیز در میانه روی است. از این جا بر می آید بهترین گونه زندگی آن است که بر پایه میانه روی و در حدی باشد که همه کس بتواند به آن برسد، همین معیار باید درباره خوبی و بدی یک حکومت و سازمان آن درست باشد؛ زیرا سازمان حکومت هر کشور نماینده شیوه زندگی آن است)(۳۳۵).

به همین دلیل ارسطو، در جامعه ای که افراد طبقه متوسط افزون بر سایر طبقات باشند، حکومت طبقه متوسط را بهترین نوع حکومتها می داند، زیرا وجود آنان در بدنه تصمیم گیری ضامن تعادل، ثبات و بقای جامعه و گسترش سعادت همگانی است.

(پس ناچار، آن حکومتی را باید از همه بهتر دانست که از افراد همانند و برابر فراهم آمده باشد. مردم متوسط همیشه زندگی مطمئن تری از دیگران دارند)(۳۳۶).

و در همین جا از حکومت دموکراسی که سمبل حکومت اکثریت تھی دست جامعه در نظر اوست و همین طور از حکومت الیگارشسی که سمبل حکومت اقلیت توانگر و توانمند در جامعه است، به یکسان انتقاد می کند؛ زیرا هر یک از آنان به گونه ای برهم زننده تعادل و اعتدال در جامعه اند.

با دقت و تعامل در این فقره، به خوبی می یابیم که نه در این نگاه و نه در دیدگاه یاد شده از افلاطون، در هیچ یک، ردپایی از تفکرات انسان مدارانه قرون جدید مشاهده نمی شود.

قرینه دیگری که مؤید همین ادعاست، دیدگاه نسبتا هم سنگ و مشترک این دو فیلسوف، نسبت به مسأله برده داری است. ارسطو، رسماً بخشهایی از کتاب (سیاست) خویش را به دفاع، توجیه و تفسیر بندگی و برده داری اختصاص داده است (۳۳۷). افلاطون نیز، به طور کلی اساس نظام سیاسی مدینه فاضله را بر تفاوت سرشت و گوهر انسانها پایه گذاری می کند و بر این باور است که عده ای از مردم، در طبیعت خویش فرودست آفریده شده اند و جنس وجودی آنها از آهن و برنج است و دسته دیگر که سرشت آنان از طلا و نقره وجود یافته، شایسته سروری و فرمانروایی هستند و صلاح فرودستان است که یوغ بندگی و پیروی از فرادستان را بر گردن آورند. اینها همگی نشان از آن دارد که در تفکر گذشتگان، انسان به معنای جدید آن، به هیچ وجه مطرح و مورد اعتنا نبوده است. پس از آن دوره، یعنی با پدید آمدن دوره تسلط کلیسا بر تفکر اروپا نیز، همین بی اعتنایی و غفلت استمرار و چهره ای دینی و مذهبی می یابد؛ چرا که در اندیشه کلیسایی مدار، همه چیز خداست و کلیه امور در آینه وجود او نظاره می شود. علم، فلسفه، الهیات، اخلاق، هنر و خلاصه همه چیز، جهت گیری (آن جهانی) دارد، به خدا باز می گردد و در او استحاله می گردد. همه آنان متفقا بر این اعتقاد بودند که:

(سعادت مطلق و واقعی در این جهان دست نمی دهد) (۳۳۸).

(فقط در وجود خداوند است که نیکوکاری و سعادت مطلق وجود دارد) (۳۳۹).

(همه اخلاقیات عبارت است از هنر و علم مهیا ساختن آدمی برای نیل به این سعادت نهایی وابدی... یعنی دیدن روی خدا... وعالی ترین وظیفه کلیسا آن است که مردمان را به سوی سر منزل رستگاری رهبری کند)(۳۴۰).

(شاخص ترین حقایق تاریخ، گواهی می دهد که بشر با تمرد از فرمان الهی، مرتکب گناهی شد نامحدود، و به همین سبب، مستحق مجازاتی بی پایان. واقنوم دوم، یا فرزند خدا، با تجلی به صورت بشری و تحمل بدنامی ورنج مرگ، گنجینه ای از فیض نجاتبخش خود، به وجود آورد که به برکت آن انسان می تواند علی رغم گناهکاری ذاتی، رستگار شود). بنابراین، کلیسا نیز با طرح (خدامداری) از شعاع توجه بر انسان بیشتر کاست و با گذاردن داغ گناهکاری ابدی بر پیشانی وی، همچنان بر عقده های تاریخی وی افزود. در بخشهای آینده، به طور مختصر نشان خواهیم داد که چگونه انسان در عصر جدید، از خواب (خودناباوری) برمی خیزد و چگونه در طول قرنها، به تدریج، جایگاه خویش را در جدول هستی شناسی تغییر می دهد، تا بتواند تمدنی بر محور (انسانگرایی) بنا نهد. اما پیش از آن می خواهیم با تبیین اندیشه مدینه فاضله از دیدگاه یکی از بزرگترین متفکران اسلامی، تاءید و تکمله ای بر تحلیل پیشین داشته باشیم.

مدینه فاضله فارابی

فارابی در قرن چهارم هجری (دهم میلادی)، یعنی مقارن با اوج حکومت کلیسایی در اروپا می زیست. ذکر آرای او درباره مدینه فاضله، نه به دلیل نزدیکی افکار او با افکار متاءلهان مسیحی است (که در واقع، چنین هم نیست، زیرا ایده های فارابی در این خصوص، تا آن جا که تاریخ نشان می دهد، همتایی در میان متفکران مسیحی ندارد). بلکه در نشان دادن روح

تفکر قدیم نسبت به انسان، که به یکسان در جوامع مختلف دینی تصویری مذهبی یافته بود، است.

در نگاه فارابی، جامعه مبنای تعاون اجتماعی در نیل به نیازهای متنوع انسان است و مدینه فاضله، جامعه ای است که در آن تعاون برای رسیدن به سعادت حاصل می گردد و امتی که بر این مهم قیام کنند، امت فاضل به شمار می آیند (۳۴۱).

در همین جا از یاد نمی بریم که فارابی، به عنوان برجسته ترین منطقی و شارح اندیشه های افلاطون و ارسطو در عصر خود، به شدت ذهنش با افکار فیلسوفان یونان، بویژه افکار نوافلاطونی مائونس و مائلوف بود (۳۴۲).
تأثیر آن افکار را در اندیشه مدینه فاضله او نیز، به خوبی می توان مشاهده کرد. فارابی به تبع از افلاطون مدینه را به بدن انسان تشبیه می سازد و مدینه فاضله، بالطبع بدنی است سالم و با نشاط. در بدن انسان اعضای مختلف به لحاظ ساخت (سرشت و فطرت و قدرتهای طبیعی) و وظایفی که بر دوش دارند، تفاوتی بسیاری با یکدیگر دارند. در مدینه فاضله نیز، چنین است. اگر در بدن، ما انتظارات خاصی از قلب و مغز به واسطه قوای طبیعی آنها داریم و انتظارات دیگری از دست و پا، در مدینه فاضله نیز، با چنین ترکیب نامتقارنی مواجه هستیم. در مدینه فاضله، قلبی هست که در واقع همان رئیس مدینه محسوب می گردد و اعضای دیگری که بر حسب قوای طبیعی خود در مراتب نازلتر اجتماعی واقع شده اند و هر مرتبه فرمانبردار مرتبه بالاتر و فرمانده نسبت به مرتبه نازلتر است.

تا این که به مرتبه ای می رسیم که، تنها، فرمانبردار هستند و هیچ فرمانبری ندارند. (از این سخنان به روشنی رایحه تفاوت و گوهری انسانها استشمام می گردد. همان امری که یکی از تفاوتیهای عمده در تفکر قدیم و جدید

نسبت به انسان است). فارابی در پی گیری نظریه خود، خصائص بسیار سختی برای رییس مدینه ارائه می دهد که اگر از خصوصیات فیزیکی و اخلاقی آن بگذریم، مهم ترین خصلت رئیس مدینه این است که او باید به درجه اتصال با عقل فعال ارتقا یافته باشد (۳۴۳)، تا از آن طریق، یعنی از طریق دریافت وحی و الهام، بتواند حقایق امور و مصالح اجتماع را آن گونه که توده مردم، خود، تشخیص نمی دهند، او از افقی بالاتر دریافت داشته و تشخیص دهد و این شخص، کسی نمی تواند باشد جز یک فیلسوف تمام عیار و به تمام معنی. (وجهه مابعدالطبیعی افکار او نیز در این جا کاملا آشکار است).

سعادت نیز از دیدگاه فارابی، همان تعریف افلاطونی را بر می تابد. سعادت، عبارت است از خیر مطلق و هر چه که در راه رسیدن به آن سودمند افتد، آن نیز خیر است (۳۴۴).

راه رسیدن به خیر مطلق، زدودن کلیه بدیهای ارادی و غیر ارادی از بین ملتها و مدینه هاست و کار سیاستمدار در مدینه، یعنی پادشاه مدینه پادشاه مدینه فاضله این است که نظام ترسیم شده آن را چنان استوار و هماهنگ سازد که کلیه پاره های مختلف آن، در طبقات و سطوح و منزلتهای مختلف، در سازگاری با یکدیگر به زدودن بدیها و جایگزینی خوبیها کمک و معاونت کنند. در این میان، رئیس مدینه، علاوه بر نقش (انسجام بخش) و (هماهنگ کننده) نقش مهم دیگری نیز بر عهده دارد و آن، اتصال با عالم علوی است، تا به یک تعبیر، از الهامات و امدادهای غیبی نیز در راه تحصیل اهداف مدینه فاضله، بهره و توشه گیرد. از طرفی، چون نظام مدینه فاضله فارابی یک نظام سلسله مراتبی و سلسله ریاستی است، او تاءکید می ورزد: (هدف، از بین بردن هر نوع شر و تحصیل هر نوع خیر است و در این راستا،

هر یک از مردم مدینه فاضله، باید مبادی موجودات نخستین و مراتب آنها و سعادت و ریاست نخستین مدینه فاضله و مراتب آن ریاستها را بدانند و در مرتبه بعد، افعال و اعمالی که معین و محدود است و به وسیله آنها سعادت و خوشبختی به دست می آید، بشناسند و تنها به دانستن آنها هم اکتفا نکنند و بلکه آنچه مربوط به عمل است، مردم مدینه باید کلا و جزوا، همه را مورد عمل قرار دهند(۳۴۵).

دستورالعملهای وی نیز، همانطور که مشاهده می کنیم، معجونی از راهنماییهای فلسفی به همراه یک آیین نامه سیاسی - اجتماعی سخت است.

پس از توصیف مدینه فاضله، فارابی به شرح مدینه های دیگری، در برابر جامعه ایده آل خویش می پردازد که همگی آنها از نظر او مطرود و مورد انتقادند. اشاره ای مختصر به آن موارد، بویژه دیدگاه منفی فارابی نسبت به آنها، ما را با روح تفکر وی آشنا تر می سازد.

به اعتقاد وی، در برابر مدینه فاضله، سه نوع مدینه دیگر وجود دارد: مدینه جاهله، مدینه فاسقه و مدینه ضاله. مدینه جاهلیه خود مشتمل بر اقسامی است: مدینه ضروریه، نذاله، خسیسه، کرامیه، تغلبیه و حریه.

مردمان در مدینه نذاله، با یکدیگر در جمع آوری مال و به دست آوردن رفاه زندگی و زیاد کردن ثروت و نگهداری ضروریات و نقدینه تعاون کرده اند(۳۴۶).

در مدینه خست، مردمان در جهت رسیدن به بهره وری از لذات حسی و یا خیالی به یکدیگر یاری و کمک می کنند(۳۴۷). در مدینه ضروریه، مردم در به دست آوردن آنچه جزء ضروریات زندگی است که قوام بدن انسان وابسته به آن است، به یکدیگر یاری می نمایند(۳۴۸).

در مدینه کرامت، مردم در رسیدن به کرامت واحترام وشاعن وشوکت، هم قولی ومعاونت دارند، برای این که هم ملتها ومردم مدینه های دیگر به آنان احترام کنند وشاعن وشوکت آنها را بستایند وهم در بین خود مورد اکرام واحترام باشد(۳۴۹).

ودر مدینه تغلبیه، مردم در راه تحقق بخشیدن به چیرگی وغلبه، به یکدیگر دست یاری می دهند. ومدینه جماعیه مدینه ای است که مردم آن، همه رها وآزاد باشند وهر آنچه بخواهند انجام دهند وهمه مردم آن، در همه اعمال خود از تساوی کامل برخوردار باشند وقوانین وسنتهای آنان هم بر این اساس است که هیچ انسانی بر انسان دیگر برتری ندارد، در هیچ جهت ومردم آن آزادانه هر عملی را مرتکب می شوند وهیچ فردی از افراد بر هیچ فرد دیگر تسلط ندارد(۳۵۰).

کلیه مدینه های یاد شده، در جدول ارزیابی فارابی نمره منفی می گیرند. وی معتقد است که در تمامی این جوامع، خیر مطلق، که سعادت حقیقی است، از محیط اغراض واهداف مدینه های یاد شده دور داشته شده واهداف دیگری زیربنا ومحور فعالیت های جوامع مذکور گردیده است. در هر حال، این مختصر، نمایی بود از دیدگاه فارابی نسبت به مدینه فاضله، که البته می توان با ذکر نکات فراوانتر، به شرح آن پرداخت، لیکن همین مقدار در تبیین نحوه نگرش او به این قضیه ما را بسنده است. همانطور که می بینیم رویکرد فارابی نیز به آرمان شهر انسانی، یک نوع رویکرد سیاسی، فلسفی واخلاقی است وقرائت او تا حدود زیادی تلاوت وتکرار همان اندیشه های افلاطونی است، البته با تفاوت هایی که از یک حکیم مسلمان انتظار می رود. اینکه انسانها تفاوت گوهری با یکدیگر دارند ودر شاعن ومقام ومرتبّه به یکسان در کنار هم نمی نشینند، این که آنان در مرتبه

انسانیت، موجوداتی خطاکارند و برای رسیدن به حقیقت، باید به گونه ای با ماورای این عالم ارتباط برقرار کنند. اینکه سعادت، چهره ای آسمانی دارد و برای نیل به آن، باید با آسمان (عقل فعال) اتصال و ارتباط برقرار ساخت. این که انسان با همین وضعیت، با همین خواهشها و آرزوها، با همین نواقص وجودی مورد باور نیست و این که او در رسیدن به سعادت و برای زیست در یک آرمان شهر موعود، باید تکالیف سخت فلسفی، سیاسی را بپذیرد. همه اینها باورهایی است که اساس تفکر بزرگانی چون فارابی و پیش از او را سامان می دهد، لیکن همین افکار در تفکر عصر جدید، سخت مورد تاءمل و تردید واقع می گردد و بازیگران تمدن جدید، کلیه باورها و نقشهای یاد شده را تغییر می دهند، تا طرحی نو در کارگاه وجود انسان در اندازند. طرحی نوین که حامل شیوه جدیدی از زندگی و اندیشه است. با هم به مروری مختصر بر آن طرح نو می پردازیم.

مدینه فاضله در عصر جدید

مدینه فاضله در تفکر عصر نوین، تصویر و معنای تازه ای می یابد. از ابعاد انتزاعی و آسمانی آن کاسته می شود و بر ابعاد عینی، انسانی و زمینی افزوده می شود. عصر جدیدی که پس از دوره رنسانس سر از بستر تاریخ برمی دارد، حامل یک تفکر زمینی و انسانی است. این شیوه، به تدریج تکوین می یابد و چند قرن توالی حوادث و رویدادهای تازه لازم است تا صراحت آن را تجلی و ظهور بخشد. ضمیر ناخودآگاه انسان عصر جدید، که مملو از عقده ها و فشارهای قرون وسطایی است، اکنون مجالی می یابد که آزادانه به آنچه می خواهد بیندیشد و آنچه را که دوست می دارد طلب کند. او خود را، چه قرنهای لگد مال تعصبات کور مذهبی بوده، می جوید و زمینی را که همواره تحت الشعاع آسمان منکوب و ملعون شمرده می شده می طلبد.

هزاران سال خود را باور نداشته بود و از خود فراموش کرده بود و اکنون، تازه خود را به خاطر می آورد. قرنهای متوالی در گوش او زمزمه های دیگری می خواندند و امروز آن تلقینات سخت مورد تنفر اوست. او، خود را می جوید و خود را می یابد. عصر جدید، عصر انسان است. دوره ای که می توان تمام گذشته ها را در آن استحاله کرد. از این روی، متفکران، در این دوره، انسان را وجهه آمال خود قرار می دهند. به او، می اندیشند و برای او، بویژه به آن بعد از وجود او، که به گمان آنان فراموش تاریخ، و بویژه، فراموش تاریخ مذهبی شده؛ یعنی، بعد زمینی او. و هر چه از طلیعه آن عصر می گذرد بر تنومندی و تناوری آن اندیشه ها نیز افزوده می گردد، به طوری که در قرن هیجدهم، یعنی، در اوج تفکر روشن گری اروپا، انسان و پیشرفت انسانی محور همه چیز قرار می گیرد. دیگر انسان آن موجود گناهکار فطری که در سنت مسیحی باید فدیة ای در بخشایش و آمرزش او نثار کرد، نیست. او، گل سر سبد هستی است و پیشرفت و تعالی او، مقصود هر نوع کوشش و بینشی. در همین راستا قرائت جدیدی نسبت به سعادت و خوشبختی انسان و نسبت به آرمان شهر انسانی که در بستر آن، خوشبختی انسان به ثمر می آید، تکوین می یابد. دیگر تفکر آن جهانی رنگ باخته است و انسان، بهشت موعود را بر روی همین کره خاکی می جوید. به تعبیر برخی محققین:

(انتظاراتی که مورد ترقی انسان داشتند، حد و مرزی نمی شناخت... تصور می کردند که علم و پیشرفت مادی، خودبخود، خوشبختی و فضیلت به بار می آورد. انسان می توانست بهشت را برای خود بر روی زمین بسازد... در مجموع، فلسفه تاریخ نوینی طرح شده بود که قایل بود انسان در همین زندگی، فقط به مدد تلاش خود به کمال دست خواهد یافت... و این به

قول کارل بکر، یک نوع (معاد اندیشی معاش آمیز، یا آخرت اندیشی دنیا پرستانه) بود، به عبارت دیگر، تجلی و تجسم تازه ای از مدینه الهی و آسمانی بر روی زمین. آیندگان ونه خداوند، در مورد تلاشهای کنونی بشر، قضاوت خواهند کرد. امید آینده بود که به کوشش افراد انسانی معنی می داد. (انسان کامل)، آینده موضوع عشق و ایثار قرار می گرفت (۳۵۱).

این نوع تفکر در قرنهای بعد، باز هم استحکام و تظاهر بیشتری می یابد، به طوری که تفکر (انسان مدار)، و در اشکال افراطی آن، به تدریج، جای خود را به مذهب (انسان مدار) وا می گذارد.

در همین زمان است که فیلسوفانی چون اگوست کنت و روان شناسانی چون اریک فروم از (مذهب انسانیت)، (هنر عشق ورزیدن)، به انسان وادیان انسان مدارانه سخن می گویند.

اگوست کنت، مؤسس فلسفه تحصلی (پوزیتیویسم)، در اوج تفکر انسانی مداری قرن نوزدهم اروپا، پس از طرد مذاهب خدامدار، (مذهب انسانیت) را پایه گذاری می کند و در کتاب (شرعیات مذهب تحصلی) به بیان آداب (عبادت بشریت) می پردازد (۳۵۲).

اریک فروم، روانشناس پر آوازه قرن بیستم نیز، در کتاب (روان کاوی ودین) ادیان را به دو نوع تقسیم می کند:

۱. ادیان خود کامه و به تعبیر او، ادیان خدامدار.

۲. ادیان نوعخواهانه.

در توضیح دسته اخیر می نویسد:

(ادیان نوعخواهانه بر خلاف ادیان خود کامه، بر محور انسان و توانایی او بنا

شده اند. انسان باید نیروی منطق خود را جهت شناسایی خویشتن، رابطه

اش با هموعان و همچنین موقعیت خود در جهان، توسعه دهد. او، باید

حقیقت را با توجه به محدودیتها و همچنین استعدادهای بالقوه خود بشناسد. همچنین باید نیروی عشق ورزیدن را چه نسبت به دیگران و چه نسبت به دیگران و چه نسبت به خویشان توسع بخشیده و همبستگی با همه موجودات زنده را تجربه کند)(۳۵۳).

البته این تفکر، همانطور که یادآور شدیم، در طول چند قرن و پس از پشت سر گذاردن حوادث و رویدادهای بسیار، قالبی چنین افراطی می یابد. در هر حال، طلیعه های نخستین تفکر انسان گرایانه را در آثار (اومانیست)های دوره رنسانس و پس از آن مشاهده می کنیم. (یوتوپای)(۳۵۴) توماس مور و (نیوآتلانتیس)(۳۵۵) فرانسیس بیکن، نمونه هایی از آن آثار است. هر دو اثر یاد شده روایت آرمان شهر انسانی هستند که نویسندگان آثار مزبور، یا خود بر حسب تصادف بدان سامان راه یافته اند و یا گزارش آن را از زبان روایتگران جهانگرد بازگو می کنند. بویژه در اثر دوم، ریشه های نگرش انسان مدارانه در عصر نویسنده محسوس تر است.

آرمان شهری که اندیشه ورانی چون (مور) و (بیکن) ترسیم می کنند، با نیک شهر افلاطونی و یا ارسطویی تفاوت ساختاری و محتوایی بسیار زیادی دارد. توماس مور، از جمله (اومانیست)های مسیحی عصر خویش به شمار می آید. کتاب (یوتوپای) وی مشتمل بر دو بخش است:

در بخش نخست، وی به شدت شرایط اجتماعی، اقتصادی جامعه اروپایی، بویژه، کشور انگلستان را مورد انتقاد قرار می دهد.

و در بخش دوم، از زبان یک جهانگرد نه چندان معروف، به تصویر آرمان شهر می پردازد که در آن از اوضاع نابسامان و نامهربانی که در کل سطح اروپای آن زمان مشاهده می شد، اثر و نشانی وجود ندارد. روایتگر این سرزمین شخصی است به نام رافائل هیثلودی که از آن بهشت زمینی چنین

یاد می کند:

جزیره ای دور افتاده در کرانه (جهان نو) که در آن نظام وسامان جامعه، یکسره عقلانی وبقاعده و حساب شده است و به همین سبب، از فساد و نابسامانیهای دیگر جوامع در امان است. در آن جا اثر و نشانی از مالکیت شخصی، که سرچشمه همه مفاسد اجتماعی و اقتصادی است، خبری نیست. همه چیز در عین حال، به وفور و فراوانی یافت می شود. مردم در قناعت و سادگی به سر می برند. هر شخصی در هر موقعیت و مقام اهل کار و فعالیت و تلاش است. شش ساعت در روز کار می کنند و سایر اوقات را به دیگر مسائل زندگانی می پردازند. فضاها و بازارها پاک و پاکیزه است و اجازه ورود هیچ چیز ناپاکی را به سطح شهر نمی دهند. شهرها و خانه ها و خیابانها شبیه به یکدیگر ساخته شده اند و از اختلاف هول انگیز و نفاق افکن طبقات اجتماعی در آن جا اثر و نشانی نیست (۳۵۶).

در یوتوپیا، هیچ زمینه ای برای کاهلی و فسادهای اخلاقی وجود ندارد. مردمان به راحتی از فزونیهای خود می گذرند تا کاستیهای هموعان خود را جبران کنند. نظام ارزشی آنان با نظامهای ارزشی متداول در جوامع دیگر بسیار متفاوت است. به زر و سیم اهمیت نمی دهند و از اشیای قیمتی در جایگاههای پس و کم اهمیت بهره می برند. جامه های حریر و زربفت را خوار می شمارند و در عوض لباسهایی بسیار ساده و بدون تجمل می پوشند. خلاصه ارزشهای اشرافی و متداول، برای تفاخر و استقلال نسبت به یکدیگر را برانداخته اند. به علم و دانش اندوزی ارج فراوان می نهند و با این که با جهان بیرون ارتباط چندانی ندارند، اما به پیشرفت های قابل توجهی در زمینه های مختلف علمی دست یافته اند.

به فضیلت های معتدل اخلاقی احترام و اعتنای تام دارند. فضایی چون

زیستن بر چسب طبیعت، رویه میانه و معتدل، نوع دوستی و کمک به دیگران، ترک لذت های موهوم، برخورداری از لذت های طبیعی و حقیقی، پارسایی در سودجویی برای خویشتن و برتری دادن خیر همگانی بر خیر شخصی و... (۳۵۷).

در آن جا، همانطور که گفتیم، تعلق و مالکیت خصوصی وجود ندارد. از طرفی نعمت به فراوانی یافت می شود و همه اهل تلاشند، از این روی اگر زمانی یک نفر به دلایل موجه و با اجازه متولیان شهر، به مسافرت پردازد، در سفر هیچ بر نمی دارد، زیرا به هر جا که برسد مانند خانه خود وی محسوب می گردد و....

در این بهشت زمینی، دین نیز، جایگاه ویژه ای دارد. اگر چه بنا بر مدارا و تساهل دینی است و به همین دلیل با صاحبان افکار وادیان مختلف به تساهل برخورد می شود، لیکن در یک سری عقاید دینی همگی مشترک هستند. اصول عمده اعتقادی و دینی آنان عبارت است از: اعتقاد به خدای یگانه، و جاودانگی روح، و اعتقاد به روز فرجام و دادخواهی، یعنی معاد (۳۵۸).

به طور یوتوپیای توماس مور، شهری است انسانی که انسان، رفاه، آسایش و به زیستنی او محور توجه است و برجسته ترین و پررنگ ترین بخش این داستان را آرامش، آسایش و آسودگی او تشکیل می دهد. در هر حال، در مقایسه ای میان دیدگاه او و گذشتگان بر مدینه فاضله، تفاوت عمده ای میان آن و تصویر انتزاعی افلاطون و یا ارسطویی نسبت به نیک شهر مشاهده می کنیم.

همین طور آرمان شهری، با این که جنبه زمینی دارد، راه به آسمان را نیز باز گزارده است. مور، انسانی پارسا و مسیحی بسیار معتقدی بود (به طوری

که بعدها جان خود را در راه پیروی خالصانه از تعالیم دین کاتولیک از دست داد و از طرف کلیسا به عنوان یکی از قدیسان شهید مورد ارج قرار گرفت) و به همین دلیل یوتوپایی او، جامعه ای است که در عین توجه به مسائل این جهانی انسان، ارزشهای اخلاقی و دینی نیز در آن کاملاً مشهود و مشخص است. و این جمع آرمانها در زمانی اتفاق می افتد که می دانیم تفکرات اومانیستی هنوز جسارت لازم را برای جدایی از آرمانهای دینی نیافته بودند و چند قرن زمینه سازی لازم است، تا آن افکار مواضع صریح خود را نه فقط در مغایرت با دین و خدا محوری، بلکه در منافرت با آن ابراز دارند بعد از مور، طرح (مدینه فاضله) را در (نیوآتلانتیس) فرانسیس بیکن می یابیم (وی را نخستین فیلسوف جدید اروپا و پدر علم جدید می نامند). بیکن پیش از نگارش نیوآتلانتیس، در آثار دیگر خود، از اندیشه مدینه فاضله انتقاد کرده بود و آن را اندیشه ای خیالی و غیر مفید دانسته بود، اما در اواخر عمر با نگارش کتاب یاد شده، به طرح یک آرمان شهر انسانی پرداخت و در آن رؤیاهای خود را به عنوان فیلسوف تجربه گرای اومانیست قرن هفدهم، در قالب روایتی واقعی بازگو کرد.

مدینه فاضله او، چهره ای کاملاً انسانی دارد (همان طور که خود وی، وجهه ای کاملاً اومانیستی داشت). سخن در آن از رفاه و آسایش دنیایی انسان است. در این جامعه، حکومت در دست علماست و وظیفه این عالمان، تأمین آسایش و رفاه مادی بشر است. به همین دلیل، (علم) از نظرگاه وی، معادل با (علم) در سنت قرون وسطایی نیست، بلکه مراد از آن، علوم تجربی و طبیعی است و منظور از عالم، فیزیکدان، ریاضیدان، شیمیدان، اقتصاددان، معماران و صنعتگران و... است. در آن جا، همه چیز در خدمت دانایی، اندوختن دانش، اکتشاف و اختراعات جدید و ضبط و نگاهداری

وبهره برداری از آنهاست. مدارس، دانشکده ها، بیمارستانها، آزمایشگاهها و مراکز تحقیقاتی و پژوهشی همه در راه توسعه علم است و توسعه علم برای چیره شدن بر طبیعت (فراموش نمی کنیم که در افکار بیکن یک اندیشه بسیار معروف وجود دارد، معادله ای با عنوان: علم مساوی است با قدرت). و چیره شدن بر طبیعت در خدمت رفاه و آسایش انسان.

(در آن جا خانه ای به نام خانه سلیمان قرار دارد که به منزله دارالشوری و مقر حکومت است. این خانه در خدمت تمام بشریت است که هدف از تاعسیس آن، توسعه علوم و معارف بشری است. البته پژوهش و علمی که در زندگی در دنیاوی برای بشر سودمند است. در واقع حکومت آن جا، حکومت علم و یا عالمان، یعنی فیزیکدانان، شیمیدانان، جامعه شناسان، اقتصاددانان، معماران و بالاخره صنعتگران است، آن هم مستقیماً بر طبیعت، نه بر رعیت) (۳۵۹).

در (نیوآتلانتیس) بیکن از مذهب و مراسم مذهبی نیز یادی در میان است. به عنوان مثال، وی در شهر جدید خود از سالنهایی نام می برد که مردم برای عبادت در آن گرد می آیند و به پرستش خدا می پردازند، اما او نیز مانند بسیاری از (اومانیست)های معاصر خویش، دین را در حاشیه قرار می دهد و همان طور که یادآور شدیم، مرکز ثقل مدینه فاضله او، علم جویی انسان مدارانه و معاش گونه است.

مدینه فاضله سوسیالیستهای تخیلی

قرن هیجدهم، دوران پر تلاطمی برای اروپاییان محسوب می گشت. انقلاب صنعتی، به عنوان مهم ترین رویداد این قرن بارقه امیدی در دل بسیاری از مردمان پدید آورده بود، چرا که محصولات نخستین آن، در ظاهر، ثروت و غنای بیشتری را نوید می داد که می توانست، سعادت، امنیت

و آسایش بشر را بر آورد. اما این امر، آن گونه که انتظار می رفت، به وقوع نپیوست. انقلاب صنعتی نه تنها برای طبقه محروم جامعه، باعث رونق و فراوانی و آسایش نگردید، بلکه بر نگرانی و تشویق آنان نیز افزود. کارگران و صنعتگرانی که تا دیروز متکی بر صنایع دستی خویش روزگار سخت را با یک ثبات نسبی پشت سر می نهادند، اکنون در یک وضعیت وخیم و نامطمئن قرار گرفته بودند. تاعسیس کارخانه ها و مراکز صنعتی عظیم مشاغل جزئی و دستی، آنان را، یکی پس از دیگری در معرض نابودی قرار داده بود و روز به روز بر ناامنی اقتصادی، فقر و فلاکت و نابسامانیهای اجتماعی و اختلاف هول انگیز طبقات اجتماعی افزوده می شد. تمدن صنعتی، اگر چه برای صاحبان سرمایه، بهشت موعودی بود که سرمایه های خویش را در تصاعد هندسی به رشدی دور از باور برسانند، اما این بهشت سرمایه داران، برای کارگران محروم که توده عظیم جامعه را تشکیل می دادند، جهنمی گشته بود بنیاد بر افکن و خانمان سوز. حوادث اسفبار این دوران، به تدریج، موجب پدید آمدن اندیشه های نوین در عرصه تفکر انسانی گشت. این اندیشه ها، دست به ابداع فرمولها و قواعد تازه ای جهت خاتمه دادن به فقر و فلاکت و یافتن بهشت زمینی و رساندن بشر به سر منزل مقصود زدند. اندیشه وران این دوره، که نخستین بر گهای دفتر تمدن صنعتی را تجربه می کردند، خواه ناخواه، در ارزیابی مشکلات و نابسامانیها و تحلیل آنها، فاقد یک دیدگاه پخته و علمی بودند. مهم ترین ویژگی آنان در این بود که همگی در آرزوی بهبود وضعیت طبقات محروم جامعه، بویژه کارگران بودند و در راه تحقق این رؤیا به ارائه طرحهای ابتدایی و بسیط می پرداختند که از ویژگیهای لازم و کافی در مقابله با نابسامانیهای انقلاب صنعتی برخوردار نبود. می توان آنان را به معمارانی ناشی تشبیه

کرد که در نخستین تجربه های معماری خویش، قصد پایه گذاری یک ساختمان صد طبقه را بر روی تلی از خاک، در سر می پروراندند. به همین دلیل از آنها در طول تاریخ تفکر، با عنوان سوسیالیستهای تخیلی یاد می کنند که برجسته ترین آنها عبارتند از: سن سیمون (simon Saint، ۱۸۲۵ - ۱۷۶۰)، شارل فوریه (charles Fourier، ۱۸۴۲ - ۱۷۷۲) و رابرت اون (owen Robert، ۱۸۵۸ - ۱۷۷۱) که آنان را بنیانگذاران سوسیالیسم تخیلی می نامند. از ویژگی مهم دیگر آنان می توان از ضدیت آنان با نظام سرمایه داری و سیستم اقتصاد آزاد یاد کرد. (این متفکران و به طور کلی سوسیالیستهای تخیلی معتقد بودند که نظام سرمایه داری که مبتنی بر آزادی کسب و کار و اقتصاد بازار است، نظامی ظالمانه است که بایستی از میان برداشته شود. ولی چسان این نظام ظالمانه از بین برود؟ اینان در این باره راهی عملی و منطقی نشان نمی دادند و بلکه فقط در مخیله خود مدینه فاضله ای را که پایه های آن بر عدل و داد استوار است تصویر می کردند و از مردم جهان می خواستند که برای تحقق این مدینه... تلاش کنند)(۳۶۰). غالب آنان، افکار و ایده هایی که ارائه می کردند، اندیشه هایی خیر خواهانه و عدالت طلبانه بود، اما در اجرای این مهم، یا هیچ گونه طرحی نداشتند و یا در طرحهای عملی خویش، راههای ناهمواری را بر می گزیدند که به طور طبیعی و عمدتاً با شکست مواجه می شد. سیسموندی در کتاب (اصول جدید اقتصاد) در همین رابطه، یعنی در مورد بی تدبیری و بلا تکلیفی عملی اش چنین می نویسد: (اقرار می کنم بعد از اینکه از نظر خود اصول را مشخص کردم و روشن

ساختیم که عدالت چیست و در کجاست احساس می کنیم آن قدرتی که بتواند وسیله اجرای آن اصول را بنماید در خود ندارم (۳۶۱).

پرودون (Proudon، ۱۸۶۵-۱۸۰۹) که یکی دیگر از بزرگ ترین سوسیالیستهای تخیلی است، عملاً، در راه تاعمین آزادی و عدالت، طریق آنارشیزم را معرفی می کند، البته آنارشیزم وی، نه دقیقاً به معنای هرج و مرج و بی نظمی مطلق است، بلکه بیشتر به از بین بردن دولت و حذف نظارت آن تکیه دارد. فوریه نیز، که پیش از این از او یاد کردیم، تاعسیس سازمانهای تعاونی خاصی را به نام فالانژ (Phalanster) پیشنهاد می کند. فالانژ، جامعه ای است مرکب از سیصد خانواده، با جمعیتی در حدود هیجده هزار نفر که در سرزمین محدودی به مساحت نه میل مربع مستقر شده اند و اساس زندگی آنان بر سیستم مالکیت اشتراکی، تولید از طریق کشاورزی و صنایع دستی استوار است.

فوریه، معتقد بود که تنها تشکیل چنین جامعه هایی، با بافت یاد شده آن است که می تواند زندگی اقتصادی و اجتماعی را تغییر دهد و زمینه را برای ساختن انسانی جدید که فقر و کمبود، ریشه مکارم انانیش را خشک کرده است، فراهم سازد. در این جامعه ها، انسان از قید شکم، که او را به زمین میخکوب کرده است، رها می شود و انسانی با خصلت شرافت و نجابت به وجود می آورد که از مهد تا لحد از امنیت خاطر می که زاییده رفاه اقتصادی است برخوردار می گردد (۳۶۲).

(اون) نیز، که نخستین بار واژه سوسیالیسم در نوشتار وی آمده است، عقایدی شبیه به فوریه دارد. او نیز، به مدینه فاضله اقتصادی می اندیشد، به دهکده های تعاونی که در آن کودکان را تحت پرورش و سرپرستی می گیرند و آنها را با خصلت های نیکو آشنا می سازند، تا بتوانند آنان را در

بزرگی، هم به مسیر کار دلخواهشان راهبری کنند وهم علایق نوع دوستی و توجه به دیگر افراد جامعه را در آنان پرورش دهند.

(اون)، که به تاءثیر جامعه بر اخلاق و اندیشه انسان بسیار معتقد است، می کوشد تا با تغییر محیط زندگانی انسانها نشان دهد که خوشبختی و فضیلت، در گرو فراهم کردن شرایط مناسبی برای انسانهاست و موعظه مذاهب، بدون هیچ اقدام عملی در راستای تغییر محیط، منجر به قضاوتی غیر عادلانه در مورد انسان می گردد.

او، خود، عملاً گام در این راه نهاد و محیطی با همان شرایط ایده آل خویش، در نئولاناک اسکاتلند فراهم ساخت. در آن جا سرپرستی کارخانه ای را بر عهده گرفت و تلاش کرد که آن کارخانه را به صورت الگویی برای جامعه رؤیایی خویش درآورد. در این تلاش، تا حدود بسیاری نیز موفق بود، به طوری که شخصیتهای برجسته از سرتاسر جهان برای مشاهده بهشت زمینی او می آمدند.

(اون) بنابه باورهای عمیق خویش، کلیه شرایط دهشتناک کارخانه را تغییر داد. از کار کودکان خردسال جلوگیری کرد. برای کودکان خردسال آموزشگاههای رایگان تاءسیس کرد. برای خانواده کارگران، خانه های راحت، با تمام امکانات اولیه رفاهی فراهم ساخت. ساعات کار را پایین آورد. برای کارگران، به هنگام بیکاری و بیماری مزد قرار داد و بیمه پیری و بازنشستگی بر قرار ساخت. برای آنان، امکانات آموزش بین خدمت و همین طور امکانات تفریح و استراحت مهیا کرد و... جالب این است که با وجود تمامی این دگرگونیها، کارخانه همچنان به گونه ای سودآور به کار خود ادامه می داد (۳۶۳).

همان گونه که اشاره کردیم، (اون) سخت بر مذاهب طعن می زد و این

تعلیم مذاهب که انسان را مسؤول کثرفتاری و اعمال ناشایست خویش تلقی می کردند، به سختی محکوم می کرد.

او، محیط و شرایط نابسامان محیط را دلیل اصلی کژرویه های انسان معرفی می کرد و معتقد بود که: باید به جای موعظه و اندرزهای اخلاقی مذاهب، به تغییر شرایط زندگی انسان روی آورد و اصلاحات اجتماعی - اقتصادی را سرلوحه برنامه های خویش قرار داد، در این صورت است که می توان بهشت موعود را بر روی همین زمین دید.

پس از (اون) و در کنار او شخصیتهای برجسته دیگری نیز بودند که از مبانی سوسیالیسم، آن هم در شکل آرمانی و رؤیایی آن دفاع کردند، ولی ایده ها و تلاشهای آنان در مجموع نتوانست موفقیت عملی چندانی، نه در عصر خود آنان و نه در دوره های پس از آن کسب کند، اگر چه نمی توان از تاءثیرات عمیق آن خیراندیشان در افکار آیندگان به آسانی گذشت. پس از سوسیالیست های تخیلی، افرادی چون مارکس و انگلس از راه رسیدن و بنیان سوسیالیسم علمی را پی افکندند. در این مختصر، نه مجال تفصیل در راهبردهای اندیشه مارکسیسم وجود دارد و نه ما، قصد پرداختن به جزئیات افکار آنان را داریم. همین اندازه می توان گفت که در طول تاریخ اندیشه، کمتر شخصیتی چون مارکس، توانسته، آرمان شهری در انتهای تاریخ برای بشر ترسیم کند و مردمان بسیاری را در راه دستیابی به آن بهشت زمین راهنمون سازد.

اندیشه مارکسیسم، در تصویر کمون نهایی، به عنوان پایانه و آخرین حلقه تاریخ و به عنوان گرامی ترین آرمان بشری نشان می دهد که تا چه اندازه رؤیای بهشت زمین در عصر مارکس، مطمح نظر اندیشه ورانی چون او بوده است و پاسخ دعوت وی، توسط میلیونها انسان و پدید آمدن دولتها

و کشورهای با این آرمان و آرزو، نشان دهنده نفوذ گسترش این مهم در محیط باورها و ارزشهای جامعه های اروپایی و غیر اروپایی در قرن نوزدهم و بیست است.

جمع بندی

مجموع بخشهای پیشین، در رویکرد عصر جدید به مسأله (مدینه فاضله) روایتگر یک معنای اساسی است. همان طور که دیدیم، عصر جدید با تفکرات نوینی درباره مقوله های مختلف که نقش اساسی در زندگی انسان دارند آغاز می گردد. سلسله حوادث و پیامدهای گوناگون، اعم از حوادث دوره رنسانس، تحول افکار فلسفی اروپا، انقلاب کبیر فرانسه، انقلاب صنعتی اروپا، پیدایش تفکر سرمایه داری و همینطور اندیشه های سوسیالیستی، بر یک مبنای مشترک، همگی در مجموع به ما نشان می دهد که انسان عصر جدید، انسانی است که سخت خود و خواسته های خویش را باور کرده است. مسیری طولانی را از مذموم بودن تا معبود بودن، طی کرده است. او، که تا دیروز در حاشیه بود، امروز در متن قرار گرفته و برای فردا به عنوان آرمان و عشقی ابدی مطرح است. در نوشتار حاضر، که در پی یافتن تصویر مذهبی مدینه فاضله ایم می خواهیم بدانیم، تعالیم دینی در بردارنده چه مواضعی در برابر این نگرش نسبت به انسان هستند. نسبت و ارتباط تفکر دینی و تفکر انسان مدار در چیست؟ کشف توافق و یا تقابل این دو با یکدیگر می تواند در گشودن گره های بسیاری، در عرصه مسائل جدید انسانی راهنما و هدایتگر ما باشد. پیش از قضاوت، با گنجاندن مقدمه دیگری به بحث، به ارزیابی دوباره این نکته خواهیم پرداخت.

مهدویت و توسعه اسلامی

بحث توسعه و دینداری، مدتها است در محافل فرهنگی و روشنفکری در این

سامان در جریان است و پرسشهای بسیاری را پیش روی مسلمانان نهاده است:

توسعه چیست و در بردارنده چه ابعادی است؟

لوازم توسعه چیست؟

چگونه می توان به توسعه دست یافت؟

برای رسیدن به آن باید دست به چه تغییراتی در سامان وجودی خویش زد؟

نسبت توسعه و دینداری چیست؟

آیا توسعه، همان مدرنیته غربی است؟

نسبت میان دین و مدرنیته چیست؟

آیا اندیشه توسعه، همان اندیشه مدینه فاضله است؟ چه نسبتی با آن دارد؟

مدینه فاضله چه جایگاهی در اندیشه اسلامی دارد؟

آیا اندیشه دینی، مانع توسعه است یا عامل آن،

جریان وسیر این گونه پرسشها، دوباره برای ما یک بحث دیرینه و پردامنه را تداعی می کند. بحث از علل عقب ماندگی مسلمانان و نقشی که باورهای دینی در پیشرفت یا انحطاط جامعه دینی می توانند داشته باشند.

دریچه تمامی این پرسشها نیز به یک دغدغه درونی باز می گردد، همه ما، به عنوان انسانهایی دیندار و معتقد به حقایق دینی بر این باوریم که تعالیم

دینی، در بردارنده قواعد و فرمولهای اصلی سعادت بشر است، سعادت

زمینی و آسمانی. اگر این قواعد به خوبی فهم گردد و به درستی در عمل به کار آید، می تواند. جامعه انسانی را در مسیری مطلوب جاری سازد. اما چرا

تا این زمان حرکت جامعه های دینی، بویژه، جامعه های مسلمانان، در

راستای رسیدن به این سعادت همه جانبه صورت نگرفته است. این در

حالی است که در جامعه های دیگر نیز، حرکت به سوی توسعه و پیشرفت این جهانی، معمولا، با نوعی بی اعتقادی نسبت به مذهب همراه بوده است. چه مشکل و مانعی در این میان است. شاید تعالیم مذهبی هیچ گونه جهت گیری نسبت به زندگی این جهانی بشر ندارند. شاید مذهب، صرفا، جنبه ای آسمانی دارد و زندگی زمینی بشر را به خود او واگذارده است. و شاید تعالیم دینی، این راه را به ما نشان داده اند، اما، ما هستیم که از مذهب، ظاهری را بر گرفته ایم و باطنی را وانهادیم. شاید بدفهمیها و کژاندیشیهای ما، این تعالیم را واژگونه دریافت داشته اند.

کدام یک از این پاسخها صحیح اند؟

پاسخ نخست، نوعی برداشت از دین و دینداری ارائه می دهد که زمینه را برای اندیشه سکولاریزم فراهم ساخته است. اندیشه سکولار، نسبت به دین در طرح و نقشه این جهان، اعتنایی قایل نیست و جایگاهی برای آن باز نکرده است. این تفکر، در شکل بسیار متداول، دین را از سیاست جدا می داند، اما در بنیان و اساس، به طور کلی، هیچ جایگاهی برای دین در زندگی این جهانی انسان، باز نکرده است، نه در حکومت، نه در اقتصاد، نه در نحوه معیشت، نه در اخلاق و تربیت این جهانی و نه در ارتباطات و رفتار انسانی.

یعنی اگر قرار شد برای زندگی این جهان انسان، نقشه و مصالح تهیه کنیم، نه در تهیه نقشه نیازی به مهندسين لاهوتی داریم و نه در ساخت آن از مصالح و ملاط تعالیم دینی استفاده می کنیم.

این تنازع و اختلاف، میان متاعلهای ادیان دیگر، بویژه، متکلمان مسیحی نیز، از دیرباز مطرح بوده است. در سنت تفکر مسیحی، از یک طرف با متفکرانی چون سنت اگوستین قدیس، متکلم و فیلسوف بزرگ مسیحی در دوره قرون

وسطی رو در روییم که میان زندگانی این جهانی و آن جهانی بشر جدایی می اندازد و افسار این جهان را بر دوش خود انسان گنهگار می افکند و دین را تنها در امر آسمان دخالت و نقش می دهد و از طرف دیگر با فیلسوف بزرگی چون سنت توماس اکوئیناس، رو در روییم که موضعی مخالف با او دارد.

سنت اگوستین، در زمانی می زیست که امپراطوری روم، مسیحیت را به عنوان دین رسمی کشور پذیرفته بود و این پذیرش با دوره ضعف ورنجوری آن امپراطوری، همزمان شده بود. رومیان، در پذیرش مسیحیت، به عنوان آیین رسمی کشور، بر این امید بودند که ایمان به مسیح، ناتوانی آنان را در امر کشور داری و حراست از مرزهای امپراطوری روم، چاره سازد، اما این امید، به فرجام نرسید و روز به روز بر ضعف و ناتوانی کشور، افزوده گردید، تا آن که سرانجام پرونده آن تمدن نیز، با حمله وحشیان، در سال ۴۱۰ م. بسته شد، یعنی، درست بیست و هفت سال پس از رسمی شدن آیین مسیحیت در آن سامان. همزمانی این حادثه با صبغه دینی یافتن حکومت در امپراطوری روم، بسیار کسان را بر آن داشت تا از این سرنوشت شوم، یعنی، انحطاط تمدن روم را به آموزه های مسیحیت و فرهنگ برآمده از آن آیین، نسبت دهند و کم کم این تردید در ذهنها پدید آمد که شاید دخالت دین در امر کشور داری و به طور کلی، دخالت دین در امور این جهانی، نه به صلاح دین باشد و نه به صلاح امور زمینی انسان.

اگوستینوس در بحبویه این تردیدها و نظرات فتنه انگیز نسبت به دین و تعالیم مسیحیت کتاب (شهر خدا) را می نگارد و در آن از حریم دینداری حمایت و پشتیبانی می کند. در این کتاب در درجه نخست، به این نکته

اهتمام می ورزد که انحطاط امپراطوری روم، هیچ ارتباطی با دین مسیح ندارد و در مرحله بعد، عقیده جدی خویش را در بیان ماهیت دوگانه زندگی انسان باز می کند.

او می نویسد:

(پیکار سیاسی در کائنات، نه میان دین و دولت، بلکه میان (جامعه آسمانی) و (جامعه زمینی) است. جامعه آسمانی، نماینده خداپرستی و جامعه زمینی نماینده خودپرستی است. جامعه آسمانی از پاکان و برگزیدگان خدا فراهم می آید و ابدی است و حال آن که جامعه زمینی، خاص گناهکاران است و گذراست... کلیسا، نماینده جامعه آسمانی در این جهان است و کار آن آماده کردن آدمیزادگان برای پذیرفته شدن به جامعه آسمانی است. از سوی دیگر، دولت یا کشور، نماینده جامعه زمینی است که گناهکاران را در بر می گیرد...) (۳۶۴).

او، گاه از کلیسا به عنوان سازمان موجود و واقعی سخن می گوید و گاه آن را جامعه ناپیدا، یعنی متعلق به جهان دیگر می نامد.

او، معتقد بود: نظامهای سیاسی موجود، بر بنیاد تباهی و شر بنا شده اند؛ از این روی، امید مؤمن مسیحی، برای یافتن جامعه درست و خوب، فقط در جهان دیگر روا می شود (۳۶۵).

اگر چه اگوستینوس، با ایراد سخنان مزبور، در واقع، به دفاع از حریم دیانت می پردازد، اما برداشت او در این خصوص، بویژه با توجه به ابهاماتی که در سخنان او وجود داشت، افکار بسیاری را بدین سو، کشاند که جایگاهی برای دین در رتق فتق امور این جهانی قایل نگردند. اما در برابر وی، سنت توماس اکوئیناس را می یابیم که به شدت، طرفدار دخالت دادن دین در کلیه شؤون دنیاوی انسان است.

او، از آن دست فیلسوفانی به شمار می رفت که سخت معتقد به پیوند مقوله های انسانی والهی، از جمله پیوند عقل و دین و آسمان و زمین بود و در سازش این موارد با یکدیگر، تلاشهای جدی انجام می داد. (همان دیدگاهی که در میان روشنفکران مذهبی جامعه اسلامی ما نیز، طرفداران بسیاری دارد) وی، در نگاه به قلمرو دین و دنیا، برخلاف سنت اگوستین، که به گونه ای صریح و افراطی، شیوه نگرش تفکیکی داشت و هیچ گونه هم پوشانی میان این دو قلمرو را بر نمی تافت و سخت در آرزوی تلفیق این دو محدوده با یکدیگر بود.

وی، عقیده داشت که عدل را در همین جهان می توان برپا داشت. (جامعه سیاسی، از شرف و فضیلت (آسمانی، یکسره) بی بهره نیست و می توان در همین خاکدان، دولتی براساس تعالیم مسیح به وجود آورد) (۳۶۶). البته حتی او نیز، مقصودش این نبود که: (دولت باید به دست کشیشان باشد، یا پاپ بر امپراطوری مسیحی سروری کند.

او، در عین آن که جامعه مؤمنان مسیحی را ارجمندتر از هیئت فرمانروایان سیاسی می دانست، معتقد بود که حوزه دین، از حوزه سیاست جداست و فن کشور داری و قانونگذاری، به مهارتی متفاوت از حرفه کشیشان نیاز دارد) (۳۶۷).

می بینیم که او نیز، در واپسین برداشت و تحلیلهای خویش، با نوعی حزم و احتیاط تفکیک گرایانه، به این مسأله می نگرد. نزاع یاد شده، در میان متکلمان و اندیشه وران، در طول تاریخ پردامنه تفکر اسلامی نیز، همواره، در جریان بوده و هست. در این میان، تفوق انقلاب اسلامی و باورهای امام راحل، باعث شد که بسیاری از متفکران اسلامی،

بدون یادآوری آن نزاع، بر این باور اتفاق کنند که دین و تعالیم آن، علاوه بر راههای آسمان، راههای زمین را نیز بر ما مکشوف ساخته است و دوباره التیامی میان وجهه آخرتی دین و چهره دنیوی آن برقرار کردند که بارزترین وجه آن، در جدایی ندیدن میان دین و سیاست تجلی یافت و مصادیق کم رنگ تری نیز، در ابعاد مختلف ظهور کرد. کم کم، متفکران مذهبی ما، به علم اقتصاد، سیاست، مدیریت، جامعه شناسی، روان شناسی و بطور کلی، تمام علوم می که به کار و بار این جهان می آیند توجه جدی کردند و عناوینی چون: اقتصاد اسلامی، حکومت اسلامی، مدیریت و جامعه شناسی و روان شناسی اسلامی، مقوله هایی در خور قاعلم گردید. کوششهایی که در راه کشف و ضبط دیدگاههای مذهبی در موارد مزبور انجام شده، همگی، حکایت، از این داشت که ما مذهب را از جدول برنامه ریزی زندگی دنیوی کنار نگذاشته ایم و دین را که مدتها بر طاقچه آخرت خاک خورده بود و جز در مراسم تدفین و به خاک سپاری، یادی از آن در میان نمی آمد، امروز در هر صحنه ای حاضر می بینیم و با کنجکاوی و تفاخر از نظارت همیشگی و همه جانبه آن، بر شؤون مختلف حیا انسانی سخن می رانیم. شاید مهم ترین ویژگی انقلاب اسلامی ایران نیز، در همین باشد. اگر خواسته باشیم، ماهیت و ثمره مهم انقلاب را بازگوییم، لزوما باید به این نکته اشاره کنیم؛ یعنی، جابه جایی نقش دین در جدول افکار و اندیشه های ما. تا دیروز، دین در آن سوی مرزهای زندگی، حکومت و سلطه داشت و امروز در باور ما، سایه خویش را بر تمام شؤون حیات گسترده است. همان طور که مشاهده می کنید، روی کرد ما به دین، دقیقا عکس روی کردی است که غریبان نسبت به دین داشتند. آنان، دین را از صحنه خارج کردند و ما آن را وارد کردیم. آنان از مناصب و پستهای مذهب کاستند و ما بر آن

افزودیم. آنان از مذهب خود را بی نیاز دیدند و ما غنای خویش را در مذهب جستیم.

نگرش یاد شده، دستاورد و موهبت گرانبمایه ای برای ما محسوب می گشت، لیکن به همان میزان نیز، مشکلات را نیز پیش روی ما نهاد. یکی از آن مشکلات چنین است: غریبان می گویند: تمدن غرب، محصول نگرش و روی کرد جدید انسان غربی به مسائل این جهانی است. روی کردی درست در مقابل دیدگاه انسان متعصب قرون وسطی.

اگر غرب به این درجه از پیشرفت و تمدن رسیده است، به دلیل این است که توانسته مذهب را از صحنه تصمیمات این جهانی خارج سازد و ارزشها و باورهای جدیدی را در بدنه اجتماع تزریق کند، تا فراهم کننده زمینه توسعه و پیشرفت باشد. کنار گذاشتن قواعد اخلاقی، توسعه تفکر عقلانیت و فردگرایی محض، نفی تقدیر و سرنوشت محتوم از زندگی بشر، توجه به دنیا و آرمان شهر دنیاوی به معنای کامل آن، تزریق ارزشهایی چون آزادیهای گوناگون انسانی، فزون طلبی مطلق، رقابت و برتری جویی و... همگی چارچوبهای جدیدی برای زندگی انسان و بهینه کردن شرایط زیست دنیوی او بودند که به اعتقاد آنان، به هیچ عنوان با قالبهای مذهبی توافق و هماهنگی نداشتند. بنابراین، برخورد انسان غربی با مذهب به دو گونه بود. با مذهب را به کلی از صحنه زندگی خارج کرد و میعادگاه خود با آن را، حداکثر، به درون کلیساها و کنیسه ها و به ساعاتی چند از روزهای یکشنبه محدود کرد و یا آن مذهب را با ارزشهای جدید رنگ آمیزی کرد و به تعبیر ساده، به آن چهره ای این جهانی بخشید.

در رابطه با نحوه برخورد اول، دکتر سید حسین نصر، می نویسد:
(غرب، از قرون هفدهم، وحتى پیش از آن، از رنسانس به این سو، در جهت

غیر دینی کردن نگاه و نگرش مردمش وسست کردن علایق دینی در زندگی روزمره انشان سیر کرده است. و در نتیجه، امروزه در غرب کسان زیادی هستند که گرچه میراث داران مسیحیت و یهودیت اند، دیگر به معنای دقیق مسیحی یا یهودی نیستند... (وما امروز) بدون درک کردن نقش دین و نیز به محاق افتادن آن در غرب، در همه مراحل تکوین و تولد و رشد و گسترش دنیای متجدد در اروپا و آمریکا و سپس سرزمینهای دیگر، هرگز قادر (نخواهیم بود که دنیای متجدد را بفهمیم)).

همین نویسنده در جای دیگر چنین می گوید:

(از رنسانس تا به امروز، مسیحیت و نیز تا حدودی یهودیت در غرب، به نحوی بی امان با ایدئولوژیها، فلسفه ها، نهادها و کردارهایی که ماهیتا غیر دینی و دنیا گرایانه بوده و به چند و چون در اقتدار دینی و به واقع در اصل اعتبار و مشروعیت آن بر می آمده اند، مبارزه کرده است. شکل چالشهایی که با دین می شده از نظریات سیاسی مبتنی بر فکر اصالت دنیا و جدایی دین و دنیا از یکدیگر، تا انکار بنیاد دینی اخلاق و انکار فلسفی واقعیت خداوند و واقعیت حیات اخروی یا وحی و متون مقدس، متفاوت و متغیر بوده است)(۳۶۸).

رویکرد دوم را نیز در هماهنگی و سازگاری اخلاق پروتستانیزم و روحیه جدید تمدن غرب باز می یابیم. البته آنچه مسلم است، زمینی کردن مذهب، فواید بسیاری برای غربیان در برداشت، اما در مقابل، مذهب را از درون خالی کرد و هدف اصلی آن را به دست فراموشی سپرد و مهم تر از آن، این که مذهب را نه به عنوان یک اصل و هدف، بلکه به عنوان یک وسیله و آلت، مورد سوء استفاده قرار داد.

و امروز ما، با این مشکل بزرگ، رو به روییم. سخن ما این است: اگر مذهب

از درون و در طرح اصلی و ابتدایی آن نقشه ای برای این جهان خاکی انسان ترسیم نکرده باشد، نمی توان آن را با رنگ آمیزی دروغین، در امور این جهان دخالت داد. اگر چنین کنیم، در واقع، آن را از درون و محتوا تهی ساخته ایم و آنچه خود خواسته ایم بر آن تحمیل ساخته ایم. آیا به راستی چنین است؟ آیا مذهب به هیچ وجه در کار و بار این جهان انسان دخالتی نمی کند؟

آیا مذهب، راههای آسمان را فقط بر ما گشوده است؟ آیا افسار زندگی را بر دوش خود انسان افکنده است؟ آیا طرحی و چارچوبی برای زیست دنیوی انسان ارائه نکرده است؟ جواب روشن ما به این پرسشها، روشن است: ما در چارچوب تعالیم قویم اسلام آموخته ایم که میان این جهان و سرای باقی جدایی نبینیم. حساب دنیا و آخرت را از یکدیگر جدا نسازیم و تکالیف این دو را با یکدیگر مورد بررسی قرار دهیم. در میان متون دینی، مواضع بسیاری می توان یافت که از پیوند احکام دنیا و آخرت یا به گونه ای روشن و یا در ظرف اشاره، سخن رفته است که با تبیین آن موارد، می توان به تحلیلی واقع بینانه و در عین حال دینی، نسبت به مسائل این جهان انسان، دست یافت. تعداد این موارد، فراوان است.

در این مجال، موقعیت را مغتنم شمرده، تنها، با تحلیل دیدگاههای پیشوایان دین، در خصوص مسأله مدینه فاضله اسلامی به تحقیق سخنان بالا می پردازیم.

با تحقیق در این معنی، خواهیم دانست که تصویر صاحبان آن مکتب از آرمان شهر دینی چگونه خواهد بود.

آیا تصویر آنان از این بهشت موعود، یک بهشت آسمانی است، یا یک

بهشت زمینی و یا آمیخته ای از این دو.
آیا آن مدینه موعود، در نگاه آنان خصلتهای دنیایی دارد و یا دارای ویژگیهای آسمانی است؟
به راستی آن مذهب، نسبت به بهزیستی انسان در دنیا نیز نظری جدی داشته است، یا خیر؟
بالاخره توسعه و پیشرفت در اندیشه دینی چه شاخصه ها و مشخصه هایی دارد؟
به این ترتیب، با بررسی خصوصیات مدینه فاضله از منظر بحث (مهدویت و ظهور امام زمان) می توانیم به یک باره دو موضوع را به بوته بررسی بگذاریم.

۱. روی کرد مذهب نسبت به انسان و زندگی این جهانی او.

۲. ویژگیهای توسعه اسلامی.

اکنون، با توجه به فرازهای گذشته، در این نوشتار، فرصتی فرا رسیده که هر چند مختصر، مروری به ویژگیهای مدینه فاضله اسلامی، که تحقق آن را پس از ظهور منجی عالم بشریت (عجل الله فرجه) به ما وعده داده اند، داشته باشیم.

در این بررسی، توجه ما به مهمترین و برجسته ترین آن خصوصیات است.

ویژگیهای مدینه فاضله، در عصر ظهور

۱. مدینه عدل: عدالت، واژه ای غریب نیست، اما حقیقتی قریب هم نیست. سده ها و هزاره های بسیاری است که بشر با این رؤیا روز و شب کرده، لیکن جز زور و اختناق و ظلم و بیداد، نصیبی نبرده است. هنوز آهنگ سنگینی ناله های کودکانی که به بیگاری کشیده شده اند، مادرانی که شوی خود را به بی عدالتی قربان داده اند و مردانی که به جبر کمر در

برابر ظلم خم کرده اند در گوش تاریخ است. هنوز اشکهای ریزان و قلبهای داغ دیده، هراسهای قالب تهی کن و نفسهای در سینه حبس، ضجه های دردناک و دردهای بی تاوان، زخمهای بی مرهم و ناامیدیهای بی پایان، نگاه های خسته و بی سو، دستهای لرزان و بی رمق، لبهای خشک و چروکیده، بدنهای رنجور و زجر کشیده، انسان سراپا ظلم و ویداد دیده، هنوز این همه در خاطره تاریخ زنده است و اگر تاریخ با یادبود این حجم عظیم از نامردمی، هنوز پا بر جا ایستاده و قالب تهی نمی کند، به دلیل این است که می خواهد کسی را بیابد و تمام رنجهای مدفون در خویش را در گوش او نجوا کند.

دیدیم و مکرر شنیده ایم که در طول تاریخ، انسانهای بسیاری با اندیشه عدالت و فریاد دادخواهی انسانها، این حقیقت را زنده و جاودان ساخته اند، اما تلاش عملی آن خیراندیشان و نیک خواهان در راه برقراری عدالت، در بیشتر موارد کم ثمر و یا بی ثمر و عدالت در معنای حقیقی آن، همچنان در رؤیا. چقدر سخت و دشوار است تعبیر نشدن این رؤیای شیرین. رؤیایی که تمامی اجزای وجود انسان در تمام تاریخ، با آن عجین شده و نگاه پر انتظار او در تعبیر آن خسته و کم سو گشته. بارها و بارها با زنگ حوادث مختلف، تپش قلبش فزونی یافته، اما زمانی که پلک از این خواب شیرین برداشته، جز سیاهی و تباهی مستکبران و ظالمان چیزی در پیش روی ندیده. اما می دانیم، هر چه بر شماره اوراق تاریخ افزون گردد، از شماره انتظارمان خواهد کاست و این همان چراغ امیدی است که قرنهای و قرنهایست در دل انسانها به عشق آمدن آن منجی، روشن و فروزان است. به عشق او، که نامش (عدل) است (السلام علی... العدل المشتهر) کلامش عدل است و راهش عدل. او که حکومتش حکومت عدالت است و این گم شده

بشریت را در فرجام تاریخ بدو باز خواهد گرداند. در خصوصیات قیام و حکومت امام زمان (علیه السلام)، هیچ ویژگی به اندازه (عدالت و قسط) روشنی و نما ندارد. آن قدر که در روایات بر ویژگی عدالت گستری آن مولی تاءکید شده، بر سایر مسائل چنین ابرامی نرفته است و این، نشان از برجستگی این مهم در سازمان مدینه فاضله اسلامی در دوران ظهور دارد.

دهها و بلکه صدها روایت در کتابهای مختلف روایی، بویژه، در کتاب منتخب الاءثر و کمال الدین، شیخ صدوق، در مورد عدالت گستری آن حضرت وارد شده است. در بسیاری از این روایات، از آن امام همام، به عنوان مظهر و تجلی کامل عدالت یاد شده است. نام (عدل) که بر آن مولی نهاده اند در واقع ترجمان کامل رسالت اوست. صاحب مکیال المکارم، در اثر شریف خود، در این رابطه چنین می نویسد: (عدل، آشکارترین صفات نیک آن امام است. برای همین (آن بزرگوار) در دعای شبهای رمضان، (عدل) نامیده شده است: (اللهم وصل علی ولی امرک القائم المؤمل والعدل المنتظر). خداوندا به ولی امر خود که قیام کننده و... و عدل مورد انتظار همه است درود فرست (۳۶۹).

و در جای دیگر، همین عنوان را به گونه ای دیگر می یابیم: (اول العدل واخره) (۳۷۰).

(السلام علی القائم المنتظر والعدل المشتهر...) (۳۷۱).

در مدینه فاضله اسلامی و در بستر ظهور آن منجی نیز، همه جا سخن از عدالت و قسط است. سخن از لبریز شدن زمین از عدل و داد است. دامنه عدالت او، تا اقصی نقاط منازل و زوایای ناپیدای جامعه گسترده است، حتی

عدالت و دادگری همچون گرما و سرما در درون خانه های مردمان نفوذ می کند و ماعن و مسکن وجود آنان را سامان می بخشد (۳۷۲). و در روایات ظهور، عدالت، چنان عطش برانگیز و سیری ناپذیر و فراموش ناشدنی ترسیم گردیده است که انسان را در این گمان می افکند که اصولاً، جهان برای رسیدن به این نقطه و فرجام، باقی مانده است و برنامه و تنظیم متعمدانه الهی بر این است که آخرین سطور تاریخ، با برگهای دادخواهی به انجام رسد و خداوند چنان بر این مهم تاءکید دارد که اگر حتی یک روز از عمر دنیا باقی مانده باشد، او آن را چنان طولانی خواهد کرد (۳۷۳) تا آن رؤیای موعود مردمان از راه رسد و درخت عدالت را بر ضمیر آگاه تشنگان بکارد و جامعه بشری را با آن گمشده خویش رو به رو سازد، زمین را از عدل و قسط سیراب کند و آن قدر بر باده عدالت بیفزاید که جان آدمیان از آن مدهوش گردد.

در سایه این عدالت، هیچ انسانی در قید بندگی و بردگی باقی نمی ماند (۳۷۴).

حقوق به یغما رفته انسانها به آنها باز می گردد (۳۷۵).

بندهای پیدا و ناپیدای بندگی از سرو گردن انسانها باز می گردد و زمینه استثمار انسان از انسان به کلی برچیده می شود (۳۷۶).

کارگزاران ظلم و بیداد، مورد بازخواست قرار می گیرند. قاضیان و حاکمان کژ رفتار از مسؤولیت خویش، عزل می شوند و زمین، از هر نوع خیانت و نادرستی پاک می گردد (۳۷۷).

گردنکشان و مستکبران در هم کوبیده می شوند و محرومان و مستضعفان در استرجاع حق خویش کامیاب می گردند (۳۷۸). دیگر ناله هیچ مظلومی در گلو خفه نمی گردد، اشک و آه هیچ دلسوخته ای بلند نمی گردد، هیچ

انسانی گرسنه سر بر بالین نمی گذارد و هیچ محرومی با کینه و دغدغه نا امنی، روزگار سپری نمی کند. و اینها افسانه نیست، بلکه به راستی تمام آن چیزی است که بر ما وعده داده اند و ما را در انتظار آن به برترین عبادت فراخوانده اند که انتظار آمدن او، انتظار گامهای عدالت است.

۲. مدینه رفاه: مدینه فاضله اسلامی، مدینه رفاه و آسایش همگانی است. رفاه و تنعم بدان سان که دیگر نیازمند و صاحب حاجتی در سطح جامعه یافت نمی توان کرد. یک دلیل مهم بر این امر، توزیع عادلانه ثروتها و منابع است. در شهر عدالت، که حقوق انسانها محور توجه و برنامه ریزی است، بالطبع بذر این توجه، محصولی چون رفاه و برخورداری همگانی از مواهب الهی در پی خواهد داشت. هم در تعالیم دینی و هم در آموزه های علمی و تجربی بشر، به روشنی، به این واقعیت راه برده ایم که در صورتی جامعه از غنا و تجربی بشر، به روشنی، به این واقعیت راه برده ایم که در صورتی جامعه از غنا و بهره مند عمومی سرشار خواهد گشت که پیشاپیش از عدالت سیراب گردیده باشد و مشکل کشورها در حال حاضر و در قرون و اعصار متمادی، کمبود منابع و مواهب طبیعی بر گستره خاک نبوده، بلکه توزیع نا عادلانه آنها بوده است.

آنچه در روایات ظهور، در این خصوص آمده است، نشان می دهد که خواستها و آرزوهای مادی انسان، در جدول توجهات آرمان شهر اسلامی، نه تنها از یاد برده نشده، بلکه حتی در صدر توجه و عنایت قرار گرفته است و انسانها، به دلیل داشتن چنین خواستهایی، نه تنها مورد نکوهش قرار نگرفته اند، بلکه بر توجه خداوند در پاسخ به این خواهشها تاءکید فراوان رفته است:

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم می فرماید:
(در امت من، مهدی قیام کند... و در زمان او، مردم به چنان نعمت
وبرخورداری ورفاه دست یابند که در هیچ زمانی دست نیافته باشند. (واین
رفاه شامل تمامی انسانها خواهد بود چه) نیکوکار وچه بدکار. آسمان مکرر
بر آنان ببارد (کنایه از وفور مواهب طبیعی) و زمین چیزی از رویدنیهای
خود را پنهان نسازد)(۳۷۹).

در روایات دیگر سخن از کثرت مال (۳۸۰)، وفور نعمتها، بارانهای پی در
پی، سبکباری ورهایی از بارهای سنگین زندگی (۳۸۱)، آسودگی از رنج
طلب کردن و نیافتن، سخنی از ادای قرض تمام مقروضین و ادای دین تمام
صاحبان دین است، سخن از بی نیازی تمام انسانهاست و سخن از بذل
و بخشش امام علیه السلام بر همگان است، به طوری که از طلب مال
و بخشش دیگران بی نیاز گردند (۳۸۲). در آنجا سخن از عمران و آبادی
تمامی عرصه خاک است، به گونه ای که چون آن حضرت قیام کند، همه
خرابیها را آباد کند (۳۸۳)، تمامی سطح زمین را از سرسبزی و نشاط و طراوت
پیوشاند (۳۸۴)، گنجها و معادن زمین، همگانی مورد استخراج قرار گیرند
و زمین آنچه را که در درون مخفی داشته، برای رفاه و آسایش انسانها به
دست او خواهد سپرد (۳۸۵).

۳. مدینه امن و سلام: به اعتقاد روان شناس، از مهم ترین نیازهای اساسی بشر
که در هرم نیازهای وی جایگاه ویژه ای دارد، نیاز به امنیت است. البته
این نیاز در ابعاد مختلفی تجلی می یابد، امنیت اخلاقی، امنیت اقتصادی،
امنیت حقوقی، امنیت اجتماعی و خانوادگی و... آنچه از حجم زیادی از
روایات ظهور بر می آید، نشان می دهد که مدینه فاضله اسلامی، شهر امن
و سلام است، آن هم امنیت در معنای واقعی و در تمامی ابعاد آن.

در روایتی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه:
(وعد الله الذین امنوا منکم.... لیستخلفنهم فی الاعراض.... ولیبدلنهم من بعد
خوفهم امنا)
می فرماید:
(نزلت فی القائم واصحابه)(۳۸۶).

یعنی وعده خداوند، مبنی بر اینکه وحشت و خوف مؤمنان را به امنیت و سلام
تبدیل می کند، در زمان ظهور آن حضرت، معنی و مصداق کامل می یابد
وانسانها در آن موعد شریف است که می توانند با قلبی آسوده و فارغ از
هر گونه دغدغه اقتصادی، حقوقی، اخلاقی و اجتماعی سر بر بالین آرامش
بگذارند و زندگانی دنیا را دور از خطرهای دلهره آمیز همیشگی ببینند.
بنابراین، گردنه های پرخطر و پرنشیبی که در زندگی هر انسان به واسطه
روابط نادرست حاکم در اجتماع پدید می آید، در آرمان شهر اسلامی
جایی و جایگاهی ندارد. این نیز سعادت است زمینی در یک شهر آرمانی
و آسمانی.

۴. مدینه تربیت: پیش از این یادآور شدیم که تمدن غرب، اساس پیشرفت
خویش را بر مبنای توجه به انسان پایه گذاری کرده و انسان محوری
و انسان مداری، جزو نرم افزارهای اساسی در پیشرفت غرب محسوب می
گردد. اما همان انسان که مقصود و غایت پیشرفت تلقی شده، همان انسان
در تمامیت وجودیش، در این تمدن فراموش شده و بحران تمدن غرب، در
ابعاد مختلف: اخلاقی، اجتماعی و تربیتی آن مؤید صریح این غفلت
و ناکامی است.

انسانی که فقط از یک سو نظاره شد و تنها ابعاد مادی او، در محاسبه آمد،
انسانی است کاریکاتوری و ابتر و بالطبع، نمی توان او را در عالم خارج،

انسان نامید و مشکل غرب در همین سوء تفاهم کوچک است! چندین قرن است که برای آسایش تن، هر چه فرمول اقتصادی و سیاسی به یاد داشته اند و هر چه امکانات علمی و تکنیکی در اختیار داشته اند، به استخدام در آورده اند، تا شاید بتوانند آسایش این جهانی انسان را بدو باز گردانند، حال آن که او، پس از این همه تلاش، هیچ گونه آرامشی در خود نمی یابد، جهان را تنگ و تاریک و سرد می بیند و در آن احساس حقارت و پوچی می کند و این جریان، به اعتقاد منتقدین درون این نظام، جز به نابودی انسان نمی انجامد. و این آن چیزی است که باید آن را انسان مداری واژگونه، یا انسانگرایی نسیانگرانه نامید. همین معنی را از زبان یکی از منتقدان فرانسوی نظام غرب بازگو می کنیم:

(تمدن جدید که به هنگام حرکت آغازین خود می خواست (انسان گرا) باشد و به انسان آنچنان اصالتی داد که آغاز و انجام همه چیزش کرد، اکنون به ماجرائی این چنین شگفت دچار شده است. در روزگار ما، تار پود مفهوم انسان از هم گسسته است... به هر حال، تمدنی که خود را (انسانگرا) می نامید، نظامی از آب در آمده است که آدمی را تحقیر می کند و می فریبد و سرانجام نابودش می سازد.

تحقیر آدمی درین معنی و از این راه است که تمدن مذکور، انسان را به دستگاهی مرکب از یک سلسله وظایف کمی و مادی و به ماشینی منحصرآ تولید کننده و مصرف کننده تبدیل می نماید(۳۸۷).

اما در آرمان شهر اسلامی، همان گونه که ترسیم کردیم، فقط سخن از آسایش تن نیست. فقط سخن از وفور ثروت و رفاه مادی نیست، در تصویر مهندسان این مدینه، انسان فقط تن نیست، بلکه موجودی است دارای ابعاد مختلف که تکامل ورشد او، در گرو رشد متوازن تمامی آن ابعاد است و آن

بهشت زمینی تحقق نمی یابد مگر آن که بارقه ای از آسمان نیز در آن حلول کند. تربیت و پرورش روح انسانها و توجه به اختلال و فضائل روحی، که از اساسی ترین برنامه های ظهور است، در همین راستا معنی می یابد. مدینه فاضله، در عین حالی که شهر عدالت است، شهر رفاه است و شهر امنیت. در عین حالی که شهر تربیت است، شهر سجایا و فضایل انسانی است. در آن محیط، انسانهای صالح تربیت می یابند تا جامعه ای آرمانی و صالح بنا سازند. در آن جا، در کنار دست یابی انسانها به غنای مالی، از غنای قلبی و روحی بهره مند می گردند (۳۸۸) و در کنار اتمام نعمت و وفور ثروت، به کمال اخلاق و فضیلت های انسانی راه می یابند (۳۸۹). کینه های اخلاقی از قلبها ریش کن می گردد (۳۹۰) و دروغ و تزویر و نامردی، در روابط اجتماعی، جای خود را به یک رویی و یک رنگی می بخشد و به واقع، در چنین بستری است که رفاه و عدالت و امنیت نیز معنا و مفهوم و حقیقت خویش را باز می یابند و جز با این نگرش همه جانبه به انسان، و در کنار هم چیدن اجزای حقیقی او در برابر هم، نمی توان به تعبیر رویای همیشگی انسان در تاسیس آرمان شهر انسانی پرداخت.

۵. مدینه علم: دوره ظهور، دوران گسترش علم و دانایی است و مدینه فاضله اسلامی، مدینه العلم است. با آمدن آن منجی حقیقی، همان گونه که ظلم و بیداد جای خود را به عدل و دادگری می سپارد و همان گونه که نابسامانیهای مختلف اجتماعی به سامان می گراید، به همان ترتیب نیز، دانایی و فرزاندگی بدیل جهل و نادانی می گردد و جهان از نور عقل و دانش آکنده می گردد (۳۹۱).

او، می آید تا همان طور که جهان را لبریز از عدالت می سازد، از دانایی و فرزاندگی نیز سیراب سازد. نیروهای عقلانی توده ها را تمرکز بخشد

و خردها و دریافتهای آنان را به کمال رساند (۳۹۲). علوم و دانشهایی که در طول اعصار و قرون در پشت پرده ها، مکنون مانده، پراکنده سازد و مرزهای دانایی و یادگیری را تا سراپرده منازل و تا اعماق وجود تک تک انسانها، اعم از زن و مرد گسترش بخشد (۳۹۳).

۶. مدینه مستضعفان: از ویژگیهای بسیار مهم در عصر ظهور، جابجایی قدرت و تغییر در ساختار آن است. حکومت در مدینه فاضله بدست توده های محروم و مستضعف جامعه است. آنان که پیش از ظهور بار سنگین فقر و بیچارگی و نامردمی را تحمل کرده اند و اکنون در راستای اجرای عدالت باید به حق مسلم خویش در وراثت و پیشوایی زمین دست یابند (۳۹۴). بدین سان، بهشت زمینی در عالم خارج واقعیت می یابد. با سیراب شدن زمین از عدالت، با برخورداری همگان از رفاه و آسایش و امنیت، با اتساع وجودی انسان و بازیابی تمامی ابعاد وجودی وی در ظرف تربیت و پرورش، با گسترش علم و فرزاندگی، با مشارکت توده های محروم در امر تصمیم گیری و تغییر ساختار سیاسی جامعه و با...

آنچه گذشت، برجسته ترین ویژگیهای مدینه موعود در عصر ظهور است که می توان در فرصتهای بلندتر بر شمار عناوین اصلی و یا زیر مجموعه های آنها افزود، لیکن در این مجال، به همین مختصر بسنده می کنیم.

ختم

دانستیم که اندیشه (مدینه فاضله) در ظرف تفکر گذشتگان به هیچ وجه با ملاحظات انسانگرایانه همراه نبوده است. نه این که انسان در نمودار اندیشه آنان جایگاهی نداشته. بلکه به این معنی که او مرکز توجه و اعتنا نبوده است. بنابراین، مدینه فاضله در منظر دید آنان، بیش از آن که صبغه ای انسانی داشته باشد، چهره ای سیاسی، اخلاقی و یا فلسفی می یابد.

در قراءت عصر جدید، این معنی، کاملا واژگونه می گردد. از دوره رنسانس به این سو، که انسان، به عنوان مهم ترین آرمان تمدن جدید، محیط توجه واعتنا را می پوشاند، تفاسیر نوینی نیز نسبت به آرمان شهر انسانی ارائه می گردد. محور این تفاسیر را نوعی فلسفه انسانگرا تشکیل می دهد که از طرفی با اندیشه استغنا از مذهب و بلکه، اندیشه مذهب پیرایی همراه و قرین بوده و از طرف دیگر، تنها به بهزیستی دنیوی انسان توجه داشته و پیشرفت و تعالی وی را در بعد مادی می جوید. بنابراین، مدینه فاضله در نگاه متاخران، در واقع، شهر رفاه و آسایش انسان است، اما در راه کسب این مهم، فقط، به بعد خاکی انسان توجه می شود. پیشرفت و ترقی مادی به عنوان یک اصل مسلم شمرده می شود و همه چیز در ذیل آن، ملاحظه می گردد. این نوع اندیشه، چند قرن است که سیطره خویش را بر محیط باورهای انسان غربی گسترده است و اگر چه او، به واقع، به بسیاری از آنچه در صدد بوده، دست یافته است، اما، به هیچ وجه، رویای همیشگی خود را محقق نمی بیند. در مقابل مشاهده کردیم که در اندیشه جامع دینی، ما بر یگانگی دنیا و آخرت و جسم و جان انگشت تاءکید می نهیم و جایگاه واحکام این امور را از هم تفکیک نمی سازیم. به انسان، به عنوان یک واحد حقیقی نظر داریم و در هر طرح و برنامه، رشد موازی و متوازن او را پی می جوییم. در مدینه فاضله اسلامی، در سرلوحه طرح و برنامه آسمانی آن، با کمال شگفتی، با یک آرزوی زمینی روبرو می شویم، با عدالت و در کنار آن، رفاه و آسایش و امنیت و برخورداری از مواهب طبیعی.

حجم اعتنای تعالیم دینی به این مسائل، در مسأله ظهور و مهدویت، برای انسان مذهبی که همیشه بر تقابل و دوگانگی دنیا و آخرت، صمیمانه، پای می

فشرده، آن قدر با اهمیت و هیجان انگیز است که وی را دچار گیجی و تردید می سازد. اما، به واقع، چنین است. تعالیم دینی، در زندگی زمینی ما مصرانه ادعای دخالت و تصمیم گیری دارند و آرزوهای زمینی ما به طور جدی، مورد توجه آنهاست. اما این همه را در مصاحبت با دیگر ابعاد وجودی انسان می طلبند. بر این اساس است که مدینه فاضله اسلامی، علاوه بر این که مدینه عدالت، رفاه و امنیت است، مدینه علم، عقلانیت، تربیت و انسان پروری نیز هست. یعنی همان عناصری که نبود آنها در تفکر مذهب پیرای غربی، باعث پدید گشتن بحران جدید تمدن غرب گشته است و این تمدن را علی رغم پیشرفتهای چشمگیر مادی، در مسیر تحقق سعادت انسانی ناکام گذارده است.

ویل دوران تمدن نوین بزرگ غربی، در همین رابطه چنین می نویسد: (مدینه فاضله تحقق یافته است، ولی در عالم خارج (از ما)... ما قدرت خود را صد برابر کرده ایم و بر بالای خود صدها ذراع افزوده ایم، ولی طرحها و نقشه های ما به پستی و تنگی زمانی است که در جهل و آلودگی به سر می بردیم. ما از لحاظ روحی کوتاه قدانی هستیم در قالبهای بسیار بزرگ. مدینه فاضله در همه جا آمده است. به جز در روح انسان. با این همه، این مدینه فاضله کوچکی، که اکنون با رویای قابل اغماض می خواهیم بنا کنیم، نمی خواهد طبیعت را از نو بسازد و نمی خواهد تسلط انسان را بر طبیعت بگستراند (زیر این بهشت منظور نظر بیکن بود و تحقق یافته است) بلکه می خواهد که خود را از نو بسازیم و نفوس با اراده های درست کنیم که برای زندگی در عالم بهتری شایسته باشند و به صفای دانش ما و به نیروی قدرت ما باشند و چون مایه ویرانی مدینه فاضله (طبیعت بشری) و جهل انسانی است. ما نخست خواهیم خواست که دلها و نفوس خود را تصفیه کنیم؛ شاید امور

دیگر، در نتیجه به دنبال آن بیاید... (به طور کلی) معلوم شد که مقصود بنای یک مدینه فاضله مکانیکی یا بهشتی برای راهروان پیاده و مسافران هواپیما نیست، بلکه امر اساسی تری در نظر است و آن بالا بردن صفات اخلاقی و جسمی و معنوی مردم است. نسلی که محصول و نتیجه این اقدامات و پیشنهادها باشند می تواند مدینه فاضله را بنا کند) (۳۹۵).

در ارزیابی سخنان گذشته چنین می توان نتیجه گرفت که تفکر دینی نیز، یک تفکر انسانگر است. با این تفاوت که انسانگرایی دینی، متکی بر یک انسان شناسی قویم است؛ اما انسانگرایی غربی، متکی بر یک انسان شناسی ابتر و نادرست بود. به همین دلیل نیز بود که در بخشهای گذشته از تفکر مستتر در تمدن غرب، با عنوان (انسانگرایی نسیانگرایانه) یا (انسان مداری واژگونه) یاد کردیم.

در انتهای نوشتار، تاءکید می کنیم که بحث (توسعه اسلامی) به طور کامل می توان از ویژگیهایی که در مورد مدینه فاضله اسلامی بر شمردیم، استفاده کرد و اگر چه مطالب عنوان شده، بیشتر، جنبه کیفی داشت، لیکن می توان با مشارکت صاحب نظران در زمینه های مختلف، بویژه در زمینه جامعه شناسی و اقتصاد بر ظروف کمی آن نیز دست یافت.

زندگی دینی پیش از ظهور

عباس مخلصی

زیست منتظرانه، پیشینه ای دراز در تاریخ وافقی ناپیدا در آینده روزگار دارد. باور انتظار، نه تنها به پایان عصر حضور (۲۶۰ ق) که به دوران آغازین دین باز می گردد؛ چه، تاریخ اسلام، این سلوک را، در زندگی دینی آن روزگار، نشان می دهد.

در حقیقت، این باور، آن گاه بر اندیشه پرتو افکند که پیامبر اسلام (صلی

الله علیه وآله)، از ظهور دوباره دین و احیای سنت خویش، در آینده دور، سخن گفت و دینداران را بر تحقق کامل دین و عینیت یافتن آرمانهای نهایی اسلام، به وسیله یکی از فرزندان، دوازدهمین امام شیعیان، آگاه کرد (۳۹۶).

اینک، قرن‌ها از تجربه این اندیشه دینی می‌گذرد. زندگی مردمان را در عصر پایدار و بلند انتظار، با تاریخی روشن از نمودها و جلوه‌های فکری و عملی، مشاهده می‌کنیم. برخی بر آمده از باور راستین انتظار و پاره‌ای آمیخته به پیرایه‌ها و وام‌گرفته از سنتهای کهن بشر. این کوشش، توصیف و نمایه‌ای است از گونه زندگی دینداران در عصر انتظار.

چشم اندازهای گوناگون زندگی دینی: حیات دین، تفکر و اندیشه دینی و دینداری انسان منتظر نگریسته می‌شود، تا بایدها و نبایدها، راستیها از ناراستیها و اصلتهای دینی منتظران را باز شناسیم و سلامت و ژرفای این باور را، در اندیشه زلال معصومان (علیهم السلام) بنگریم. چگونه زندگی دینی، در عصر انتظار، با توجه به شاخصهایی که زوایای آن را به گونه جدای از یکدیگر، نشان دهد، می‌توان در دو محور نشان داد:

۱. شرح چگونگی اندیشه دینی.

۲. شاخصهای دینداری.

به باور ما، مطالعه منابع و متون، از زاویه فراخ و دریاچه گسترده این دو محور، تمامی مراحل تاریخ فرهنگ دینی را در مقیاسی بزرگ پیش چشم می‌آورد. اما آنچه در این کاوش می‌گنجد، شرح شاخصها و پدیدارهایی از زندگی دینی است که باور انتظار، آنها را در فرهنگ تشیع پدید آورده

ویا بر پایه سخنان معصومین (علیهم السلام) به تحقق و پیدایی آنها باور داریم.

شرح اندیشه دینی

با آغاز دوران غیبت، مسؤولیت و رسالت دینی امام (علیه السلام) در برابر حفظ مکتب و هدایت امت، بر عهده عالمان دین، به عنوان نایب و جانشین امام، نهاده شد. شرح و تفسیر دین، به منظور پاسخ گویی به نیازهای موجود دینداران و بازگویی و باز فهمی تعالیم به جای مانده از امامان (علیهم السلام)، به وسیله اینان آغاز شد و به تدریج سلسله عالمان دین در طول تاریخ انتظار، به وجود آمد.

عالمان، با به کار گرفتن آگاهیهای خود، از منابع اولیه دین: قرآن و سنت، و استناد به فهم علمی خویش از آنها، کوشیدند پاسخهای در خور عصر را بیابند و با عرضه آنها، مسؤولیت خویش را در روزگار غیبت به انجام رسانند. دینداران نیز، بر اساس این سخن امام (علیه السلام):
(واما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا) (۳۹۷).

وظیفه یافتند به عالمان دین مراجعه و موضع فکری و رفتاری خود را در رویدادهای زندگی، با رهنمودهای اجتهادی اینان هماهنگ کنند. این پیوند و ارتباط متقابل، میان عالمان و مردمان، سبب گردید، معارف دینی در پرتو تلاشهای دین شناسانه عالمان، در بخشهای گوناگون مکتب نموده شود و یا گذشت روزگار رشد و توسعه یابد.

دانشهای بسیاری، مانند: فقه، کلام، اصول، تفسیر، رجال، حدیث، فلسفه، عرفان و تاریخ، که اساس فکری آنها در عصر حضور امامان ارائه شده بود، مراحل تکامل را پیمود و میراث علمی ارزنده ای در این علوم پدید آمد. از جمله این تلاشها، تثبیت اندیشه غیبت در قرنهای چهارم و پنجم بود که

غیبت امام (علیه السلام) در روزگار نخستین، مورد انکار و مناقشه عالمان سنی قرار می گرفت. دانشوران شیعی، در استواری و درستی این باور اسلامی بجد کوشیدند و پرسشها و شبهات را پاسخ گفتند. عالمانی چونان: نعمانی (۳۹۸) شیخ صدوق (۳۹۹) (م: ۳۸۱)، شیخ مفید (۴۰۰) (م: ۴۱۳)، شیخ طوسی (۴۰۱) (م ۴۶۰) در خصوص مسائل غیبت امام (علیه السلام) و شرح فلسفه آن، کتابهای مستقل نگاشتند.

به هر روی، اندیشه دینی، با همه گسترده آن، در دوران غیبت، با ایثار و مجاهدت عالمان شیعی پاس داشته شد و فراروی دینداران قرار گرفت. نقش بزرگ اینان در حفظ و رشد این اندیشه و نیز شدت دغدغه دینمداری و پروای دینی که در تمامی دین پژوهیهای آنان مشاهده می شود، به هیچ روی جای تردید و انکار نیست.

البته وجود برخی کاستیها و نادرستیها، جای انکار ندارد، مانند: رشد یافتگی بخشی از معارف دینی و کنار نهاده شدن بخشهای دیگر، ذهنی اندیشی و دور بودن از واقعیتهای موجود و یا به وجود آمدن پاره ای افکار و آرای نادرست و تفسیرهای ناصواب درباره بعضی مفاهیم دینی، که مصداق آن را امروزه در افکار گروهی با عنوان (ولایتها) شاهدیم.

حتی در مطالعه تاریخ، افرادی بدعتگذار را می بینیم که توانسته اند در مقیاسی کوچک و محدود، اندیشه دینی را از مسیر اصیل آن خارج سازند و با دسیسه های درونی و یا خود فروشی، به فرقه سازی و دعوت های گمراه کننده دست یازند.

مطالعه سخنان معصومان (علیهم السلام)، نشان می دهد که در روزگاران غیبت، بعضی افراد مدعی علم دین، داده ها و مفاهیم دینی را بر اساس خواهشهای نفسانی تفسیر و تاویل می کنند و بدین گونه، دین و تعالیم دینی

قربانی خواسته های اینان می شود(۴۰۲).

همچنان که اکنون نیز، پاره ای از انحرافها و تفسیر به رایها را در افکار گروهی شاهدیم که به نام دین، همه تکالیف و مسؤولیتهای اجتماعی را در روزگار انتظار نفی می کنند و برای خود، هیچ گونه وظیفه اجتماعی که دین به آن حکم کرده باشد، نمی شناسند.

این افراد، در دوران غیبت، به گونه ای در باتلاق تاعویل و تحریف فرو می غلتند که گاه ظهور نیز، با امام (علیه السلام) برخورد می کنند و مورد انتقام قرار می گیرند:

علی (علیه السلام) می فرماید:

(اذا خرج القائم من اهل الفتوی بما لا یعلمون، فتعسا لهم ولا تبعهم)(۴۰۳). زمانی که قائم ظهور کند، از عالمانی که ندانسته فتوا می دهند انتقام می گیرد، اینان و پیروانشان را نگونسازی باد.

روایتهای دیگر نیز، از فساد و انحراف برخی متولیان اندیشه دینی روزگار غیبت خبر می دهد. همچنین از بخشی دیگر از روایتهایی که حرکتهای فکری و فرهنگی امام (علیه السلام) را در عصر ظهور بیان می کند، دانسته می شود که در این روزگار توجیهها و تاعویلهها و تحریفها و انحرافها و پیرایه ها، بسیاری از باورهای اسلام ناب و راستین را تهدید می کند و ساخته های ذهنی مدعیان دین، به عنوان باورهای دینی ترویج می شود. به برخی احادیث که بیانگر وقوع این احوال در حوزه اندیشه دینی است، اشاره می شود:

امام صادق (علیه السلام) درباره راه و روش مهدی (علیه السلام) می فرماید: (یصنع کما صنع رسول الله (صلی الله علیه وآله)، یهدم ما کان قبله کما قدم رسول الله (صلی الله علیه وآله) امر الجاهلیة، ویستأنف الاسلام

جدیداً(۴۰۴).

راه و روش او، چون پیامبر(صلی الله علیه وآله) است؛ یعنی هر چه را پیش از او باشد ویران می کند، چنان که پیامبر(صلی الله علیه وآله) جاهلیت را ویران ساخت و اسلام را از نو می نمایاند.

در بسیاری از روایتهای اسلامی: از تجدید دین و آمدن آیین جدید، توسط امام مهدی (علیه السلام)، سخن رفته است(۴۰۵). تجدید دین، به هر یک از این معانی تصور شود: تصحیح انحرافها و تحریفها، آشکار کردن فراموش شده های دینی، شرح احکام واقعی و فهم درست دین، متناسب با فرهنگ زمان و... همه اینها در تجدید حیات دین، از این حکایت می کند که پیش از ظهور، اندیشه دینی به گونه ای به کاستیها و پیرایه ها آمیخته خواهد شد که از حرکتهای مهم امام (علیه السلام)، پاکسازی و پیراستن ذهنها از رسوبات فکری گذشته و باز سازی فکر دینی و در نهایت، احیای دوباره تعالیم اسلام راستین، خواهد بود.

علی (علیه السلام) می فرماید:

(يعطف الهوى على الهدى اذا عطفوا الهدى على الهوى، ويعطف الراى

على القرآن اذا عطفوا القرآن على الراى)(۴۰۶).

هواپرستی را به خدا بازگرداند، پس از آن که خدا پرستی را به هوا پرستی بازگردانده باشند. راءیهها را به قرآن بازگرداند، پس از آن که قرآن را به راءیههای خود بازگردانده باشند.

این کلام علی (علیه السلام)، روشن می کند که اندیشه دینی، پیش از ظهور، در سطح وسیعی، بر اساس هواها و هوسها و منافع شخصی و گروهی، شکل می گیرد. عالمان دنیا مدار و نفس پرست، اصول و فروع دینی و آیات وحی را به دلخواه تفسیر و تاءویل می کنند، آن گونه که با آرزوهای دنیا

خواهانه آنان، هیچ تضادی پیدا نکند و چنانکه احادیث بسیار دیگر نیز، به این تصریح دارد، این کار، امری رایج خواهد بود. بدین روی، چون تعالیم حیاتبخش دین و چهره واقعی کتاب و سنت، زیر لایه های افکار و آرای نادرست، پنهان می شود، امام (علیه السلام) آنها را بیرون می کشد و آشکار می سازد:

علی (علیه السلام) می فرماید:

(ویحیی میت الكتاب والسنة) (۴۰۷).

مهدی (علیه السلام)، کتاب و سنت مرده و از میان رفته را زنده می کند. در این احادیث، امام (علیه السلام)، به صراحت از مردن کتاب و سنت سخن می گوید.

بی شک، اندیشه دینی که برخاسته از کتاب و سنت باشد و حقیقتاً آموزشهای این دو منبع اصلی شریعت را نشان دهد، در این حکم، همانند خواهد بود؛ یعنی اثر حیاتی و سازنده در جامعه و زندگی دینی نخواهد داشت؛ چرا که جز پندارها و ادعاهای دروغین به نام دین، حقیقت دیگری نخواهد داشت. روایتهایی که از پدید آمدن نارواییها و تیرگیها در حوزه تفکر دینی خبر میدهند، بسیارند. آنچه یاد شد، گزینشی اندک از آن بسیار بود. به راستی معصومان (علیهم السلام) چرا و به چه منظور از این حوادث خبر داده اند؟

بی شک، یک جهت مهم در بیان این سخنان، این است که از یک سوی، دینداران با عوامل انحراف دینی که در آینده جامعه را فرا می گیرد، آشنا شوند و در گرفتن معارف دینی، هوشیار باشند؛ و از دیگر سوی، خواسته اند به عالمان و متولیان اندیشه دینی هشدار دهند که زمینه های انحراف و کژ اندیشی را به نیکی بشناسند و از آنها پروا گیرند.

البته عوامل انحراف در اندیشه دینی، در همه زمانها بوده است، حتی در عصر حضور، افکار و تاءویلهای نادرست و عالمان منحرف وجود داشته اند. اما آنچه دوران غیبت را در برابر این رویداد حساس می کند این است که چون مفسر واقعی دین، حضور ندارد، معیاری مسلم و قطعی که شاخص بازشناسی اندیشه راستین از دروغین باشد. وجود ندارد. در عصر حضور، شیعیان، هنگام اختلاف یا تردید در فهم و یا اعتقاد درست از نادرست، به حضور امامان (علیهم السلام) می رسیدند و معارف دینی خویش را به داوری معصومانه ایشان می گذاشتند. اما در عصر غیبت، اگر چه قرآن، به طور کامل و بی هیچ کاستی در دسترس است، ولی محک زدن اندیشه ها به قرآن و داوری خواستن از قرآن باز به نوبه خود، استناد به فهمی از قرآن خواهد بود و هرگز قطعیت و معصومیت داوری معصومانه امام (علیه السلام) را نخواهد داشت. بی تردید، قرآن، معیار اصیل بازشناسی درستیه و راستیه در اندیشه دینی این دوران است، اما شناخت مراد قرآن، بدون دخالت فهم عالم در دسترس نیست؛ از همین روی، می بینیم برخی در استناد به قرآن، به دیدگاهی روی می آورند که حتی فهم ظواهر آن را حجت نمی دانند و معتقد می شوند که جز از طریق احادیث و سخنان معصومان (علیهم السلام)، نمی توان به مراد وحی دست یافت! خوب، آیا این دیدگاه را می توان معیار قرار داد؟ پاسخ منفی است، زیرا این خود فهمی است بشری و چه بسا خطا و دیگر آن که اساسا در تمسک و استناد به حدیث، امکان لغزش و فرو افتادن در خطا به مراتب بیشتر است، چه اگر به فرض، مشکل فهم درست آن را به سبب: تعارض، از میان رفتن قراین، پوشیده ماندن ظرف صدور و موقعیت مخاطب و... نادیده بگیریم باز با مشکلی بزرگ تر روبه رو، می شویم، یعنی پدیده جعل و وضع حدیث و تشخیص حدیث درست از

نادرست.

آیا رخ نمودن اندیشه های گوناگون در تاریخ اندیشه دینی را می توان در دایره پدیدار شدن انحرافها در فکر دینی زمان غیبت دانست؟ بی شک، اختلاف آرا و افکار در حوزه اندیشه دینی، به مقتضای اجتهادی بودن آن است و این، نزد دین پژوهان، اصلی پذیرفته و برخاسته از تعالیم دینی امامان (علیهم السلام) است. از این روی، باید بر اساس هماهنگی و ناهماهنگی و برابری و نابرابری ملاکهای درستی بر هر کدام از آنها، به داوری پرداخت. احادیث یاد شده، اندیشه هایی که بر پایه فهم و استنباط درست، یعنی با آگاهیهای لازم و شناخته شده برای اجتهاد، پدید آید و معیارهای مسلم اجتهاد دینی را متناسب با نیازمندیهای فرهنگ دینی زمان خود، دارا باشد، در بر نمی گیرند. اندیشه هایی که بی توجه به قانونمندیها و ضوابط کشف شده برای فهم درست دین، به وجود آیند و با اصول مسلم در تفکر دینی، ناسازگار و بیگانه باشند، روشن است که انحراف خواهند بود. بنابراین، اندیشه دینی در طول زمان غیبت، به تلاشی مشترک و پیوسته، از سوی دین شناسان خبره و آگاه، نیاز دارد، تا منابع، شیوه های فهم و تحقیق دینی برای بازیافت آموزشهای راستین و اصیل اسلام در هر زمان شناخته گردد. این، به توبه خود، تلاشی است بر آمده از روح و فرهنگ انتظار و ایجاد زمینه سازی برای تحقق اصلاح در تفکر دین که بزرگ ترین حرکت در انقلاب جهانی مهدی (علیه السلام) است.

شاخصهای دینداری

بسیاری از بایدها و شاخصهای بایسته ای که باور به دین را زندگی عصر انتظار می نمایانند، در روایات اسلامی، بیان شده است از این چشم انداز، به مطالعه پاره ای از آنها می پردازیم:

۱. انتظار فرج

به انتظار زیستن و منتظرانه دین داشتن، وظیفه ای است که شریعت اسلام، از مؤمنان خواسته است. چشم داشتن به ظهور منجی و حاکمیت دوازدهمین امام، از سلسله امامان معصوم (علیه السلام)، باور به تداوم امامت و عینیت رهبری دینی، در نهایت تاریخ زندگی است، نهایی دور، ولی در پیش، بسا امروز، فردا یا فردای دیگر.

عالمان دین، بر پایه احادیث معصومین (علیهم السلام) انتظار فرج را شاخص بزرگ انسان دیندار در عصر غیبت دانسته اند و همواره دینداران را به داشتن و دانستن این مهم، فرا خوانده اند:

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

(افضل اعمال امتی انتظار الفرغ من الله عزوجل) (۴۰۸).

انتظار فرج داشتن برترین عمل امت من است.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

(الا اءخبر کم بما لا یقبل الله عزوجل من العباد عملا الا به؟ فقلت بلی،

فقال):

(شهادة ان لا اله الا الله محمدا عبده ورسوله... والانتظار للقائم (علیه

السلام)) (۴۰۹).

خبر دهم شما را به چیزی که خداوند عمل بندگان را جز با آن نمی

پذیرد؟

گفتم آری.

امام فرمود: باور به خدای یکتا و بندگی و پیامبری محمد... و چشم داشتن به

ظهور قائم (علیه السلام).

مفهوم انتظار: انتظار، باوری است بارور به عمل، که در زندگی انسان منتظر،

در قالب کرداری خاص، تجسم می یابد. دست روی دست گذاردن و بی هیچ کنشی منتظرانه، خود را منتظر دانستن، تفسیری وارونه و منافقانه از انتظار است.

انتظار، اعتقادی است در گرو عمل، عمل کردن به آنچه که فرهنگ انتظار ایجاب می کند.

انتظار، چشم داشتن به حاکمیتی است که در آن، ناپاکان، ظالمان، متظاهران بی اعتقاد و معتقدان بی کردار، به شمشیر عدالت و دیانت سپرده می شوند. دین، از بدعتها و کجیها و نفاقها و نارواییهای بشری پیراسته می گردد.

نادرستیها و ناراستیها کنار می رود، کاخهای به ظلم افراشته تاریخ، سقوط می کنند، زنجیرهای جل و اسارت گسسته می شوند، نابخردیها و ناحقیها، پایان می یابند، دنیای ناراستان به فرجام می رسد.

شخص منتظر، خود ساخته ای است آماده پیوستن و در آمدن در صف نهضت و قیامی که نهمین سلاله حسین (علیه السلام)، آن را رهبری می کند و همه سنگرهای ظلم و ستم و پلیدی و نفاق و ناپاکی و بدعت را فرو می ریزد و حق و حق پرستی و درستی و راستی و عدالت را جایگزین آن می کند.

انتظار مکتب آمادگی: آمادگی همیشگی، جوهر اصلی انتظار است و وظیفه قطعی منتظران. انتظار قیام و ظهور مهدی (علیه السلام) را داشتن، آمادگی پیشین می خواهد، از جمله: پیراسته و پاک زیستن، صداقت در عقیده و عمل داشتن، دارا بودن توان روحی برای جهاد و مبارزه در رکاب امام مهدی (علیه السلام).

آنان که انتظار را به عنوان عقیده و باوری دینی در ذهن می پرورند، و بازتاب عملی آن را در بر پایي مجالس دعا و جشن می جویند، ولی با

الغای مبارزه و جهاد و باطل ستیزی نا آشنایند، در طول زندگی خود، کوچکترین صحنه برخورد با دشمنان دین تجربه نکرده اند و حتی از تصور آن نیز، بر خود می لرزند، چگونه می خواهند به صف مجاهدان در قیام توفنده و جهانی مهدی (علیه السلام) در آیند و با بزرگ ترین و بیشترین دشمنان رویاروی شوند؟ آیا اینان، تاریخی مکرر از پیروان موسی نخواهند بود که گاه نبرد گفتند:

(فأذهب اعنت وربك فقاتلا انا هيئنا قاعدون) (۴۱۰).

پس تو و پروردگارت بروید و بجنگید که ما در این جا نشسته ایم. پیوستن به جمع یاران مهدی (علیه السلام)، از منتظرانی ساخته است که روح جهاد و ستیز با باطل را، به روزگار غیبت، تجربه کرده باشند. بسا این گروه، بر این پندارند که قیام و انقلاب مهدی (علیه السلام)، به نیروی غیب و اعجاز است. مس وجودشان، به یک نظر طلای ناب می شود؟ شجاع، دلیر و شهادت خواه! در حقیقت، اینان چشم دوخته اند تا امام (علیه السلام) ظهور کند، اوضاع مادی و معنوی را به یک نگاه به سامان آورد و آن گاه اینان، به زندگی آرام و ایمن دست یابند.

ابو بصیر از امام صادق (علیه السلام) می پرسد:

(جعلت فداک متی الفرج؟ فقال: یا ابا بصیر و اعنت ممن یرید الدنیا؟ من عرف هذا الامر فقد فرج عنه لانتظاره) (۴۱۱).

فدایت شوم، فرج کی خواهد بود؟

امام فرمود: ای ابو بصیر؟ تو هم از کسانی هستی که دنیا را طلب می کنند! آن کس که قیام امام را بشناسد برای او، به جهت انتظارش فرج شده است. چون امام (علیه السلام)، متوجه است که ابو بصیر، با توجه به زندگی غمبار شیعیان، از فرج می پرسد، به گونه ای پاسخ او را می دهد که بفهمد، فرج

به معنای چشم داشتن به رهایی از سختیها و رسیدن به کامیابیهای زندگی نیست، بلکه فرج، در گرو شناخت حق و شناختن رهبر و امام حق و منتظر یاری رساندن به اوست. راوی می گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم:

مردم می گویند: مهدی که قیام کند، کارها خود بخود درست می شود، و به اندازه یک حجامت خون نمی ریزد.
امام (علیه السلام) فرمود:

(کلا، والذی نفسه بیده، لو استقامت لاءحد عفوا، لاءستقامت لرسول الله (صلی الله علیه وآله) حین اءدمیت رباعیته، وشج فی وجهه، کلا والذی نفسه بیده، حتی فسخ نحن واءنتم العرق والعلق)(۴۱۲).

هرگز چنین نیست. به خدای جان آفرین سوگند، اگر قرار بود کار برای کسی خود به خود درست شود، برای پیامبر (صلی الله علیه وآله) درست می شد، هنگامی که دندانش شکست و صورتش شکافت. هرگز چنین نیست که کار، خود به خود درست شود، به خدای جان آفرین سوگند، کار دست نخواهد شد تا این که ما و شما در عرق و خون غرق شویم.

بنابراین، از زاویه خواهشها و آرزوها و خواسته های بشری خویش، قیام امام (علیه السلام) را نگریستن و منتظر او بودن، به هیچ روی با تعالیم اسلامی سازگاری ندارد. در احادیث، کسی منتظر ویاور مهدی (علیه السلام) دانسته شده که در زندگی منتظرانه خود، دوره آمادگی را گذرانده و به مرتبه ایثار جان و مال در راه خدا رسیده باشد. برای شرکت در استقرار عدل بزرگ و نجات بشر مظلوم و انسانیت محروم، گامهای خود را به ایمان و ایثار استوار سازد و آن گاه برای یاری کردن نهضتی که می خواهد ریشه ظلم را در جهان بکند و عدل و قسط را به جای آن بنشاند، بی صبرانه منتظر جهاد

باشد.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

(ليعدن احدكم لخروج القائم ولو سهما، فاعن الله اذا علم ذلك من نيته رجوت لآعن ينسى في عمره حتى يدرکه ويكون من اءعوانه واءنصاره)(۴۱۳).

باید هر یک از شما برای خروج قائم اسلحه آماده کند. چون وقتی خداوند ببیند کسی به نیت یاری مهدی اسلحه تهیه کرده، امید می رود خداوند، عمر او را دراز کند، تا ظهور را درک کند و از یاوران مهدی باشد. آماده بودن و سلاح تهیه کردن، بیش از هر چیز، نیرو و روح سلحشوری و ستیز لازم دارد. منتظر مسلح، وقتی می تواند در صف جهاد گران قیام، قرار گیرد، دست به سلاح ببرد و در رکاب امام حق، نقش بیافریند که در صحنه نبرد، پیروزی یا شهادت در نظر او یکسان باشد. در صحنه شعله و خون، عاشقانه خود را برای امام و آرمانهای او بخواهد، نه امام را برای آرزوهای خویش و این، میسر نمی شود مگر آن که همواره روح حماسه و اقدام و سلحشوری و مقاومت و شهادت و ایثار را در خود پیرووراند و هر آن آمادگی خود را برای چنین امری بیازماید.

علی (علیه السلام) می فرماید:

(المنتظر لامرنا کالمتشطح بدمه فی سبیل الله)(۴۱۴).

منتظر امر ما، بسان کسی است که در راه خدا به خون خود، غلتیده باشد. این سخن، انسان منتظر را فردی مهیا برای جهاد و شهادت معرفی می کند و به او، این باور را می دهد که سلوک منتظرانه، مسؤولیتی است بسان جهاد، سخت و چه بسا همراه بذل جان، از این روی، منتظر باید خود را فدیة ای ببیند در راه اعتلای دین، بی هراس از شهادت و پذیرای هر گونه

فداکاری و ایثار.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

(من مات منكم وهو منتظر لهذا الامر كمن هو مع القائم في فسطاطه، قال: ثم مكث هنيهة ثم قال: لا بل كمن قارع معه بسيفه، ثم قال: لا والله الا كم استشهد مع رسول الله) (۴۱۵).

هر کس به انتظار بزید و بمیرد، چون کسی است که قائم را یآوری کرده است.

پس از لحظه ای درنگ، فرمود:

نه، بلکه بسان کسی است که با آن حضرت شمشیر زند.

و سپس فرمود:

نه، به خدا، به حتم، همچون کسی است که در رکاب رسول خدا شهید شده باشد.

بهای کدام زندگی، چون بهای یآوری و شمشیر زدن در خدمت حضرت را می تواند داشته باشد؟ چگونه زیستنی است که فرجامش بسان شهادت است؟

بی شک، زیستی که در نتیجه و اثر، با شهادت و جهاد یکسان باشد، زیستنی که آگاهی بخشد، شور و اشتیاق دینی بیافریند، ارزشها را بگسترده و در جهت تحقق هدفهای مکتب، باشد بله، در عصر انتظار، بدین سان زیستن، یآوری امام قائم است.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

(من عرف امامه ثم مات قبل ان يقوم صاحب هذا الامر، كان بمنزلة من كان قاعدا في عسكرة) (۴۱۶).

هر کس امام خود را بشناسد و پیش از قیام او بمیرد، مانند کسی که در

گروه سربازانش نشسته باشد.

انسان منتظر، باید به گونه ای بزید که اگر ظهور و قیام مهدی (علیه السلام) را در حیات خویش درک نکند، باز در آن سهمیم باشد و این در گرو آن است که از نظر فکر و عمل، در صف حق جویان و باطل ستیزان روزگار خویش باشد و سلوک اجتماعی اش، در جهت زمینه سازی و آمادگی هر چه بیشتر خود و جامعه، برای پذیرش این قیام باشد.

چنین انسانی، همواره جهادی بزرگ را فرا روی خود می نگرد و آزمون پایداری به دین و عقیده را که لازمه این جهاد است، در سراسر دوران زندگی به اجرا می آورد و پیوسته با آزمونهای کوچک تر، میزان موفقیت و شایستگی خود را در آن آزمون بزرگ می افزایش دهد.

انتظار مکتب تعهد و تکلیف: نزد همگان، جاودانگی شریعت و احکام آن، اصلی بی تردید است و در تمامی عصرها، پیروی از دستورها و تعالیم دینی و پیاده کردن آنها در متن زندگی واجب است. بر پایه این اصل پذیرفته و مسلم، دینداران، برای همیشه به حضور در صحنه و به انجام همه تکلیفهای فردی و اجتماعی وظیفه دارند. انجام تکلیفهای دینی، تعطیل بردار نیست. آیا غیبت امام و چشم به ظهور او داشتن، می تواند مجوز برداشتن تکلیف در بخشی از احکام دینی باشد؟

در این صورت، جاودانگی شریعت اسلام، به عنوان یک دستگاه فکری و حقوقی و ارزشی به هم پیوسته، چگونه تفسیر خواهد شد؟

مثلا در روایتهای بسیاری از گسترش ظلم و فساد و انحراف، در عصر غیبت، سخن رفته است که اکنون شاهد آن هستیم، آیا انسان دیندار که در این روزگار می زیست، در برابر اینها رها و بی تکلیف است؟ یا تکلیف مبارزه با ظلمها و فسادهای فردی و اجتماعی و اصلاح جامعه و جهاد در راه دفاع از

مکتب وامت، همچنان باقی و جاوید است؟

هیچ کدام از فقیهان و دین شناسان به رها شدن بخشی از احکام دین فتوا نداده اند، آن هم احکامی که نگهداشت دین به عمل کردن به آنها وابسته است. برای اجرای حکم امر به معروف و نهی از منکر، شرایطی از جمله: شناخت معروف و منکر و نتیجه بخش بودن آن، بیان کرده اند، اما این به معنای برداشتن تکلیف نیست.

آیا می توان گفت: در عصر غیبت به سبب حاضر نبودن امام (علیه السلام)، با وجود این همه ظلم و فساد، شرایط امر به معروف و نهی از منکر تحقق نمی یابد و یا هجومی صورت نمی گیرد؟ اگر چنین است، پس چرا فقیهان در مباحث فقهی خود، در طول دوران غیبت، برای این موضوع، کتابی اختصاص داده و در چگونگی آن به تفصیل سخن گفته اند. آیا بیهوده بحث کرده اند؟!

جای تأسف است که شاهد باشیم گروهی نا آشنا به مسائل دین، انتظار را به گونه ای تفسیر کنند که اصل جاودانگی تکلیف و تعهد دینی انسان دیندار در این بخش از دستور دینی نادیده انگاشته شود.

به راستی بسامان آوردن نابسامانیهای دینی در اجتماع و دست یازیدن به حرکتهای اصلاحی و احیاءگری در عصر انتظار، با فرهنگ انتظار ناسازگار است و زنده نگاهداشتن سنت دعوت دینی حرام و ناروا؟

امام سجاد(علیه السلام) می فرماید:

(ان اهل زمان غیبه، القائلین بامامته والمنتظرین لظهوره... الدعاء الی دین الله عزوجل سرا وجهرا)(۴۱۷).

معتقدان به مهدی (علیه السلام) و منتظران ظهور او در عصر غیبت... در پنهان و آشکار مردمان را به دین خدا فرا می خوانند.

همان گونه می نگرید، امام (علیه السلام) منتظران معتقد و راستین را در روزگار غیبت، دعوت کنندگان به دین خدا معرفی می کند. اگر انتظار را به معنی برداشته شدن تکلیفهای اجتماعی و نبودن مسؤولیتهای اصلاحی در جامعه بدانیم، پس دعوت به دین در این سخن امام معصوم (علیه السلام) چگونه تفسیر می شود؟

آیا مبارزه با فسادهای اجتماعی، با ظلم و بی عدالتی و با حرکتهای ضد انسانی و ضد دینی مستبدان و مستکبران، که بقای آنها، محور دین و باورهای دینی را در پی دارد، دعوت به دین خدا نیست؟
آیا تحقق و استقرار حاکمیت دین و احیای نماز و حج و ولایت و امامت در جامعه و برقراری عدالت اسلامی به قدر توان، دعوت به دین نیست؟ تلاش در راه اصلاح بنیادهای مادی و معنوی اجتماع و برآوردن سلامت دینداری، دعوت به دین نیست؟

پس، انتظار، باوری نیست که با آن تعهد اجتماعی انسان منتظر نفی شود، یا سکوت و سازش با ستم بارگان و ظالمان توجیه گردد.
با چه تفسیری از دین، می توان از دست رفتن عزت دینی و تحمل انواع ذلتها و مشاهده فسادها و ظلمها و هیچ نگفتن و انزوا گزیدن را، دینداری دانست؟

سرنوشت میلیونها انسان دیندار را در دست فاسدان و جنایت پیشگان و ظالمان دید و از میان رفتن ارکان و ارزشها و اصالتهای دین و دینداران را، به دست این شیطان صفتان، شاهد بود و در برابر، خود را دینداری بی تکلیف دانست؟ راستی امام زمان (علیه السلام) از این دینداری راضی است؟ این گونه تفسیر از انتظار، با کدام اصل دینی سازگار است؟
البته دست زدن به مبارزه و مقاومت منفی که در برخی روایتها (۴۱۸) به آن

اشاره شده، پذیرفته است؛ زیرا در پاره ای شرایط زمانها، این موضعی است پسندیده و خرد ورزانه، ولی باید مقتضای زمانی واجتماعی جامعه را شناخت و تاءثیر این موضوع را در موفقیت دعوت دینی، ارزیابی کرد و سنجیده و هوشمندانه عمل کرد. پس به هر روی، تکلیف و تعهد دینی باقی و جاوید است.

۲. نگهداشت ایمان دینی

در روایتهای بسیاری از امتحان دینداران در دوره غیبت سخن گفته شده است. ایمان و دینداری، در بوته آزمایش گذاشته می شود و مردمان به اصالت ایمان و استواری در نگهداشتن دین خود، سنجیده می شوند. آزمایشهای دینی، برای همه ایمان آورندگان در همه زمانها، قانون الهی است:

(۴۱۹) (حسب الناس اءن یترکوا ان یقولوا اءنا وهم لا یفتنون).

اما این قانون، در روزگار غیبت به دو جهت، مورد تاءکید است:

آن که امام (علیه السلام) از نظرها پنهان است و منتظران، منتظر اویند

و چون این امر، به درازا می کشد، افکار و دعوتهای باطل، در میان مسلمانان

پدید می آید و گروهی گمراه می شوند:

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

(ان لصاحب هذا الامر غیبتین احدیهما تطول حتی یقول بعضهم: مات،

وبعضهم یقول: قتل، وبعضهم یقول: ذهب، فلا یتقی علی ءمره من ءصحابه

الا نفر یسیر) (۴۲۰).

به راستی مهدی (علیه السلام)، دو غیبت دارد. دوم آن، به اندازه ای به

درازای می کشد که گروهی می پندارند: وی، مرده است و گروهی می

پندارند: کشته شده و گروهی می پندارند: (ظهور او) گذشته است. پس بر

پیروی از او، کسی باقی نماند، مگر مردمانی اندک.
علی (علیه السلام) می فرماید:

(يكون له حيرةٌ وغيبةٌ تضل فيها اءقوام ويهتدى فيها اخرون).

به سبب غیبت مهدی (علیه السلام)، سردرگمی به وجود می آید می آید که گروهی گمراه می شوند و گروهی دیگر بر هدایت می مانند. در این دوران، شرایطی به وجود می آید و اوضاعی بر جوامع دینی حاکم می شود که نگاهداشتن دین، بسیار دشوار می شود. بیشترین مردمان، به انگیزه های گوناگون، ایمان دینی خویش را در زندگی از دست می دهند و دینداری را کنار می نهند:

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

(وراءيت الناس قد استووا في ترك الاعمر بالمعروف والنهي عن المنكر
وترك الدين به) (۴۲۱).

مردمان را می نگری که در کنار نهادن امر به معروف و نهی از منکر همراه می شوند و نسبت به آن ناباورند.

مهم ترین انگیزه ای که سبب می گردد در این دوران، دینداران به

آزمایشهای اعتقادی و عملی بسیار، رو به رو گردند، عبارتند از:

گسترش زمینه های ناباوری: از یک سو، آشکار شدن اختلافها و فتنه های فکری و پیدایش آرا و مسلکهای گوناگون در حوزه اندیشه و باورهای دینی، تردیدها و یاعسها را می آفریند و سستی در گرایشها و باورها را پدید می آورد:

امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

(واختلاف شديد بين الناس وتشتت في دينهم) (۴۲۲).

واختلاف شديد میان مردمان رخ دهد و در دین خود، پراکنده می شوند.

از سوی دیگر، رواج مرامها و مسلکهای ناروا و فساد انگیز، در میان مردمان، روح دینداری را در جامعه از بین می برد و پیروی از تعالیم شریعت ناچیز می شود.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

(وراءیت الناس ینظر بعضهم الی بعض، ویقتدون بآهل الشرور، وراءیت مسلک الخیر وطریقہ خالیاً لا یسلکہ احد) (۴۲۳).

مردمان را می نگری که به پیروی از مرام یکدیگر می پردازند و به بدکرداران اقتدا می کنند، و باور حق و راه آن را می نگری که بی رهروست.

افزایش انگیزه های انحراف و گریز از دین: دینداری، به سبب گذر از تاریخی طولانی، به تیرگیها و پیرایه ها و خرافه ها و سننهای بشری می آمیزد و بسیاری فهمها و عملکردها و جهتگیریهای نادرست و نابخردانه و ارتجاعی و انحرافی و آفت زده به حساب دین گذاشته می شود و در نتیجه، چهره روشن و فطری دین، زیر این لایه های تیره پنهان می گردد و بدین روی، ارزش و اصالت واقعی رویکرد به دین و دیانت از میان می رود و مردمان از آن می رمند:

علی (علیه السلام) می فرماید:

(ایها الناس سیاءتی علیکم زمان یکفاء فیہ الاسلام کما یکفاء الاناء بمافیه) (۴۲۴).

ای مردم! به زودی بر شما روزگاری خواهد آمد که اسلام را از حقیقت آن پردازد، همچون ظرفی که واژگونش کنند و آن از آنچه درون دارد تهی سازند.

یا می فرماید:

(ولبس الاسلام لبس الفرو مقلوبا).

واسلام پوستین باژگونه پوشد.

ستیزه جویبها با دینداری: خودپرستان و خودکامگان و پیروان باطل، که همواره به دنبال هدفهای دنیا پرستانه اند، چون فرهنگ اصیل دینداری را مانعی بزرگ برای رسیدن به هدفهای خود می بینند، به استفاده از تمامی امکانات و به کار گیری همه راهها و شیوه های ممکن، به ستیز با دین و دینداران می پردازند و ایشان را در تنگنا و سختی می گذارند:

(وراءیت اهل الباطل قد استعلوا علی اهل الحق وراءیت الشر ظاهرا لا ینهی عنه و یعذر اصحابه... وراءیت الفاسق فیما لا یحب الله قویا محمودا، وراءیت اصحاب الآیات یحقرن و یحتقر من یحبهم)(۴۲۵).

اهل باطل را می نگری که بر اهل حق چیره شده و بدیها آشکار گشته از آن نهی نمی شود و پیروان آن در امانند... و فاسق را می نگری که به کردار ناپسندش توانا و مورد تحسین است و مردان حق و پیروان آنان را می نگری که کوچک و ذلیل شمرده می شوند.

وجود این عوامل در محیط دینی دوران غیبت، بویژه فزونی و شدت یافتن آنها در روزگار نزدیک به ظهور، دینداری را بسیار سخت و مشکل می کند تا آن جا که:

پیامبر(صلی الله علیه و آله) می فرماید:

(لأعددهم أعداء بقیة علی دینه من خرط القتاد فی اللیلة الظلماء، اءو کالقباض علی جمر الغضا)(۴۲۶).

هر یک از آنان اعتقاد و دین خویش را با هر سختی نگاه می دارد، چنان که گویی درخت خار مغیلان را در شب تاریک با دست پوست می کند، یا آتش پر دوام را در دست نگاه می دارد.

از همین روی آنان که برای نگهداشتن ایمان دینی خود، در برابر این رخدادها، استقامت نورزند و با اراده قوی سختیها و تنگناها را تحمل نکنند و یا از دیانت خویش بینش و شعور درستی نداشته باشند، از زمره دینداران و منتظران واقعی خارج خواهند شد:

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

(لا بد للناس من اءن یمحصوا، ویمیزوا، ویغربلوا ویخرج فی الغربال خلق کثیر)(۴۲۷).

ناگزیر، مردمان امتحان می شوند و از هم تمیز می یابند و غربال می شوند و بسیاری از غربال بیرون می روند (در امتحان، موفق نمی شوند).

در آن روزگار، انسان دیندار باید هوشیارانه و ژرف بینانه اصول خالص دیانت را بیابد و وسوسه های ناهنجار و انگیزه های دور ساز ایمان را از خود دور سازد و این گوهر را در طول زندگی، از آسیب و انحراف نگاه دارد: امام صادق (علیه السلام)، از رواج بسیاری نارواییهای دینی در میان مردمان سخن می گوید و در پایان سفارش می فرماید:

(فکن علی حذر، واطلب من الله عزوجل النجاء،... فکن مترقبا! واجتهد

لیراک الله عزوجل فی خلاف ما هم علیه)(۴۲۸).

خود بر بر حذر دار و از خدا رهایی بخواه... هوشیار باش و بکوش تا خدا تو را در راهی غیر از گمراهیهایی که مردمان در آنند، ببیند.

برای انسان دینداری که در برابر حوادث و پیشامدهای زندگی، بجد تصمیم می گیرد و متناسب با اندیشه ها و باورهای خود، موضع مثبت یا منفی بر می گزیند، بروز حوادث دگرگون ساز، در شکفته شدن استعدادها و وجود او اثری سازنده دارد.

چنین شخصی، وقتی در زندگی دینی با حادثه ای رو به رو می شود که با

دینداری اش پیوند دارد، ناگزیر است درباره آن بیندیشد و از میان آنچه به نظرش می آید بر پایه اندیشه ای قانع کننده، موضعی جدید برگزیند. هر چه از این گونه حوادث تکرار شود، اندیشه و موضع جدید نیز، پی در پی جریان می یابد. در این روند است که شخصیت و هویت مستقل فردی و اجتماعی شخص شکل می گیرد و دارای موضع فکری و عملی ویژه ای می شود که همواره خود را در حفظ و دفاع از آن، متعهد و مسؤول می بیند.

در عصر غیبت، آزمایشها، درست همین نقش را برای شکل گیری شخصیت و آشکار شدن موضع دینی متدینان، ایفا می کنند. انسان دیندار، به هر اندازه که بتواند موضع زندگی دینی خود را، در ظرف حوادث و رویدادها، با آموزشها و تعالیم اصیل دینی هماهنگ کند، به همان میزان در آزمایش دینی خود پیروز شده است و آمادگی شرکت در تحقیق عدالت جهانی و برقراری حکومت مهدی (علیه السلام) را پیدا خواهد کرد. بنابراین، قانون آزمایش غربال شدن مؤمنان، در ظرف زمانی غیبت که گمراهیها و ستمها، هجوم می آورند، در شکوفا شدن حق جویی و خلوص دینی دینداران و شایستگی برای حضور در جهادی فراگیر سخت در رکاب مهدی (علیه السلام) نقشی اساسی و زیربنایی دارد.

به فرموده پیامبر (صلی الله علیه و آله):

(انتظار الفرج بالصبر عبادة) (۴۲۹).

چشم به راه فرج داشتن، همراه با صبر و استقامت، عبادت است. زیرا در مکتب انتظار و امتحان و تمرین مقاومت، انسانهایی ساخته می شوند که حاملان اصلی ترین اعتقاد و دارندگان راستین ترین و استوارترین موضع حق هستند.

امام صادق (علیه السلام) در وصف آنان می فرماید:

(رجال كائن قلوبهم زبر الحديد لا يشوبها شك في ذات الله، اءشد من الحجر، لو حملوا على الجبال لاءزالوها)(۴۳۰).

یاران مهدی (علیه السلام)، مردانی هستند پولاد دل و همه وجودشان یقین به خدا، مردانی سخت تر از صخره ها. اگر به کوهها روی آرند آنها را از جای بر کنند.

۳. ارزش دینداری

ویژگیهای دینی در عصر غیبت، که به برخی از آنها اشاره شد، سبب می شود دینداران در این روزگار، رتبه و مقامی والا بیابند که اینک به پاره ای از آن رتبه ها اشاره می کنیم:

تکامل در بینش دینی: امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

(قال النبي (صلى الله عليه وآله) لعلی (علیه السلام): يا علی! واءعلم ان اءظم الناس یقینا قوم یكونون فی اءخر الزمان، لم یلحقوا النبی وحبب عنهم الحجة فامنوا بسواد فی بیاض)(۴۳۱).

پیامبر (صلی الله علیه وآله)، به علی (علیه السلام) فرمود: یا علی! بزرگ ترین مردمان در ایمان و یقین کسانی هستند که در واپسین روزگار می زیند، پیامبرشان را مشاهده نکرده و امامشان پنهان است، پس به سبب خواندن خطی بر روی کاغذ، ایمان می آورند.

انسان دیندار، در صدر اسلام، عقاید و باورهای دینی از پیامبر می گیرد و تعالیم خالص دین را با دریافت مستقیم از مفسر واقعی وحی، دریافت می کند، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را می بیند و از روش و منش و سیره او الهام می گیرد و پایه باورهای خود را استوار می سازد و... این امور در آسان کرده پذیرش حق، نقش بسزایی دارند.

اما انسان دیندار در این عصر، از تمامی این دریافتهای حسی به دور است و تنها بر اساس درک عقلی و تاریخی، پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امامان (علیهم السلام) را می شناسد و به رسالت و امامت ایشان ایمان می آورد. پیامبر (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

(ولکن اخوانی الذین ساتون من بعدکم، یومنون بی و یحبونی و ینصرونی و یصدقونی، وما راونی) (۴۳۲).

برادران من کسانی هستند که پس از شما (اصحاب) می زیند. به من ایمان می آورند و مرا دوست می دارند و یاری می رسانند و به من ایمان می آورند، در حالی که مرا ندیده اند.

بی گمان، دیندار بودن به روزگار غیب افزون تری را می طلبد، چرا که ایمان به وجود پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امامان معصوم (علیهم السلام) و غیبت مهدی (علیه السلام)، به نوبه خود، ایمان به غیب است (۴۳۳).

و چونان ایمان به مبداء و معاد، نیازمند تعقل و تفکر است؛ از این روی، باور داشتن در این روزگار، بصیرت دینی بیشتری می خواهد. امام سجاد (علیه السلام) می فرماید:

(ان اهل زمان غیبتہ، القادلون بامامتہ، المنتظرون لظہورہ افضل اهل کل زمان، لان الله تعالی ذکرہ اعطاهم من العقول والافہام والمعرفۃ ما صارت بہ الغیبہ عندهم بمنزلہ المشاہدہ... اولئک المخلصون حقا) (۴۳۴).

به درستی که مردمان زمان غیب مهدی (علیه السلام) که امامتش را باور دارند و منتظر ظهور اویند، از مردمان همه زمانها برترند؛ زیرا خدا چنان عقلا و فهمها و شناخت آنان را قوت بخشیده است که غیبت نزد آنان همچون دیدن باشد... آنان به حق اخلاص ورزانند.

دینداری در این روزگار، نیازمند بینشی است که انسان دیندار در پرتو آن،

توان یابد تا در برابر تحریفها و مسخها و شبهه ها و تردیدها و تزلزلها و گریز و آویزها و سر کوفتها از درون و بیرون حوزه دین، همچنان رویکرد دینی خود را نگاه دارد و با هیچ یک از این عوامل، خلوص دینی و دینداری را در فکر و عمل از دست ندهد. در حالی که دینداری در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، با این گونه مسائل همراه نبوده است. شکیبایی در دین: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: (سیاتی قوم من بعدکم، الرجل الواحد منهم له اجر خمسين منکم، قالوا: یا رسول الله نحن کنا معک بدر واحد وحنین، و نزل فینا القران، فقال: انکم لو تحملو الما حملو الم تصبروا صبرهم) (۴۳۵). به زودی پس از شما، کسانی می آیند که یک نفر آنان پاداش پنجاه نفر از شما را دارد. گفتند: ای رسول خدا! ما در جنگ بدر واحد وحنین در رکاب شما جهاد کرده ایم و دربارہ ما آیه قرآن نازل شده است! پیامبر فرمود: زیرا اگر آنچه از آزارهای ورنجها که بر آنان می رسد بر شما آید، بسان آنان، شکیبایی نخواهید داشت. پایداری بر دین، در روزگار غیب، به پذیرش سختیها و بیمها و محرومیتها و تنگنایهای مادی، که اجمالی از آن پیشتر یاد شد، خلاصه نمی شود، بلکه تحمل فشارهای سخت روحی و معنوی نیز، بر آنها افزوده می گردد و چنانچه دینداری با صبر و شکیبایی درست و آگاهانه توأم نباشد، به تدریج ناامیدیا روی می آورد و باور را از روح و فکر می سترد. در نتیجه عینیت زندگی انسان دیندار، که بیشترین مردمان آن روزگارند. با توجه به نابسامانیهای دینی و اجتماعی در روزگار غیبت، می توان فشارهای روحی و یاعس آوری را که ممکن است انسان دیندار را مورد هجوم قرار دهد، از دو ناحیه دانست:

۱. از ناحیه مسخ فرهنگ دینی، که به وسیله متولیان دین و در قالب دین شناسیهای نابخردانه و جاهلانه صورت می گیرد واصلت دینداری را در جامعه از میان می برد.

۲. از ناحیه مدعیان دینداری که در انواع فسادها و تباهیها و ذلتها و ظلمها و دین فروشها و... فرو افتاده اند و عزت و تعالی زندگی دینی را از میان برده اند.

بی تردید، مشاهده این گونه امور برای انسان دینداری که در هر شرایطی، به سلامت دینی خود و جامعه و امت می اندیشد، بسیار دردناک ورنج آور است. به امید روزی که با ظهور مهدی (علیه السلام) این درد ورنج نیز، پایان یابد.

بررسی نشانه های ظهور

اسماعیل اسماعیلی

اعتقاد به آمدن مصلح کل در آخرالزمان، ریشه در دل تاریخ دارد و مخصوص به اسلام و تشیع نیست. کم و بیش. کم و بیش، همه ادیان الهی، صرف نظر از نوع جهان بینی و اختلافاتی که در ویژگیهای منجی موعود دارند، نوید آمدن وی را داده اند و برای او، نشانه هایی یاد کرده اند. کلیت این مسأله، آن قدر روشن است که آیینهای قدیمی: برهمنائی، بودایی و... انتظار ظهور منجی دارند و نشانه هایی را بر نزدیک بودن ظهور وی، در کتابهای خویش بیان کرده اند. با این حال، هیچ کدام از این آیینها و مسلکها، تصویر روشنی از چگونگی قیام و آثار و نشانه های نزدیک شدن ظهور، ارائه نداده اند (۴۳۶).

در اسلام، بویژه تشیع، بر خلاف ادیان و مذاهب دیگر، از ظهور مهدی موعود (علیه السلام) تفسیر روشنی ارائه شده و چگونگی قیام و رخدادهایی

که به عنوان نشانه نزدیکی ظهور رخ خواهد داد. به شرح بیان شده است. اکنون این پرسشها مطرح است:

آیا برای پیدایش این انقلاب بزرگ، که همه جهان را فرا می گیرد، نشانه ای وجود دارد؟

مردم از کجا و چگونه مهدی موعود را بشناسند و بر چه اساس و با چه وسیله ای مدعیان دروغین را از مهدی حقیقی باز شناسند؟ چه بسا افرادی به انگیزه های مادی و دست یافتن به حکومت و قدرت، به دروغ به چنین ادعایی دست زنند، چنانکه در طول دوره هزار و چند صد ساله غیبت، بارها چنین مدعیانی پیدا شده اند.

از این گذشته مردمی که بی صبرانه در انتظار قائم (عجل الله فرجه) و نجات بشر از ظلم و ستم، به سر می برند، وظیفه دارند خود را برای یاری آن حضرت، آماده سازند، از کجا بفهمند که زمان موعود نزدیک شده و هنگام ظهور فرا رسیده است؟

آیا این انقلاب بزرگ، ناگهانی و بدون مقدمه خواهد بود، یا با حوادث و جریانهایی، کم کم زمینه آن را فراهم می گردد، برای آن که مسلمانان پاسخ روشنی از این پرسشها داشته باشند و مهدی موعود را به درستی بشناسند، لازم بود: خصوصیات وی، بستر زمانی ظهور، چگونگی قیام، مخالفان، یاران، رخدادهایی که پیش و یا در آستانه ظهور رخ می دهد، میزان ارتباط آنها، موضع گیری مردم در برابر آنها و... به درستی روشن گردد، تا مردم با بیداری و هوشیاری کامل، منتظر قیام مهدی (علیه السلام) بمانند و یاران و دشمنان وی را به خوبی بشناسند و فریب مدعیان دروغین را نخورند (۴۳۷).

بر این اساس، ما در این نوشتار نگاهی داریم به نشانه های ظهور مهدی

(علیه السلام) و بررسی میزان اعتبار و چگونگی تحقق آنها، ولی پیش از آن، یادآوری چند نکته را لازم می دانیم:

۱. منظور از نشانه های ظهور

آن دسته از رخدادها، که بر اساس پیش بینی معصومان (علیهم السلام) پیش ویا در آستانه ظهور حضرت مهدی (علیه السلام)، پدید خواهند آمد، نشانه های ظهورند. تحقق هر یک از این نشانه ها، نویدی از نزدیک تر شدن ظهور قائم است، به گونه ای که با تحقق مجموعه رخدادها، پیشگویی شده و به دنبال آخرین نشانه ظهور، حضرت مهدی (علیه السلام) قیام خواهد کرد.

پس پدیدار شدن یک ویا چند نشانه از مجموعه نشانه های ظهور، چیزی جز نزدیک تر شدن زمان ظهور را نمی رساند. البته بسیاری از حوادث و تحولاتی را که امامان (علیهم السلام) وقوع آنها را در دوران غیبت کبری پیش بینی کرده اند، یا شماری از آنها به عنوان نشانه ظهور معرفی کرده اند، به وقوع پیوسته اند.

مثلا، در روایات، از اختلاف در میان امت اسلام (۴۳۸)، انحراف بنی عباس و از هم گسستن حکومت آنان (۴۳۹)، جنگهای صلیبی (۴۴۰)، فتح قسطنطنیه به دست مسلمانان (۴۴۱)، در آمدن پرچمهای سیاه از ناحیه خراسان (۴۴۲)، خروج مغربی در مصر و تشکیل دولت فاطمیان (۴۴۳) النهرین و عراق امروزی (۴۴۴)، وارد شدن رومیان در منطقه رمله و شام، رها شدن کشورهای عرب از قید استعمار، بالا آمدن آب دجله و سرازیر شدن آن به کوچه های کوفه (۴۴۵)، بسته شدن پل بر روی دجله، بین بغداد و کرج، اختلاف بی شرق و غرب و جنگ و خون ریزی فراوان (۴۴۶) بین آنان و... (۴۴۷) خبر داده شده که ظاهرا همه، یا بسیاری از آنها تا به کنون، رخ

داده اند. اما باید توجه داشت که:

اولا، معلوم نیست که مراد از این حوادث، همان حوادثی باشد که در روایات آمده است.

ثانیا، پیش بینی چنین اموری، به معنای آن نیست که اینها نشانه حتمی ظهورند، بلکه همه ویا بسیاری از آنها، صرفا، رخدادهایی هستند که امامان (علیهم السلام) از وقوع آنها در آینده خبر داده اند.

ثالثا، بر فرض، در روایات از برخی از اینها به عنوان نشانه ظهور یاد شده باشد، از کجا معلوم که منظور ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) باشد؟

۲. منظور از قائم

پیشگویی های معصومان (علیهم السلام) در مورد رخدادهای دوران حکومت های بنی امیه و بنی عباس و چگونگی فروپاشی آنها و حرکتهایی که علیه آنها شکل می گیرد و... گرچه، گاه به عنوان نشانه های ظهور بیان شده، ولی الزاما منظور از ظهور، ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) نیست، بلکه نشانه ظهور فرج و گشایش در کار شیعه و زندگی آنان است، چنانکه تعبیر (قائم) در همه جا، به معنای قیام حضرت مهدی (علیه السلام) نیست، بلکه در شرایط اختناق و دیکتاتوری خشن بنی امیه و بنی عباس و چیرگی افرادی که از سر عناد بر اولاد پیامبر (صلی الله علیه و آله)، از هیچ شکنجه ای کوتاهی نمی کردند، مجالی برای ائمه (علیهم السلام) و شیعیان آنان نبود که به وظایف خویش، در جهت احیای اسلام و مسلمانان اقدام کنند. در این شرایط، ایجاد رخنه و اختلاف بین آنان و شکل گیری حرکتهای علیه آنها و در نتیجه ضعف، یا فروپاشی آنان، به منزله گشایشی بود که برای شیعیان پیش می آمد، تا برای مدتی، گرچه اندک آسوده شوند و از فشارها و زندانها و تعقیبها در امان بمانند. امامان نیز، این فرصت را می یافتند، با به

سازماندهی شیعیان و احیای فرهنگ و میراث اهل بیت پردازند.

یادآوری: در دوران سیاه حاکمیت بنی امیه و بنی عباس، ده ها قیام و انقلاب کوچک و بزرگ توسط شیعیان و طرفداران اهل بیت و بیشتر علویان، علیه آنان، به وقوع پیوست که برخی از آنها، همچون قیام زید بن علی به گونه ای مورد تاءیید امامان (علیهم السلام) واقع شد.

از روایات استفاده می شود که تعبیر (قائما) بر برخی از این قیامها و یا حرکتهایی که خود ائمه (علیهم السلام) زمینه آن را فراهم می ساخته اند، اطلاق شده است و از پیش گویی این گونه حوادث، به عنوان (علامات فرج) یاد شده است (۴۴۸).

بر این اساس، منظور از (قائم) در بسیاری از این روایات، ظاهرا، مهدی موعود (علیه السلام) نیست، بلکه مراد قیام کننده بحق است.

ثقه الاسلام کلینی در کافی، بابی را گشوده با این عنوان: (فی ان الائمة (علیهم السلام) کلهم قائمون باءمر الله (۴۴۹) که بیانگر آن است که لفظ (قائم) مخصوص و منحصر به امام زمان (علیه السلام) نیست.

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه (یوم ندعوا کل اناس بامامهم) (۴۵۰) می فرماید:

(امامهم الذی بین اظهرهم وهو قائم اهل زمانه) (۴۵۱).

پیشوای آنان که در پیشاپیش آنان حرکت می کند، و او قیام کننده اهل زمان خود است.

یا می فرماید:

(کلنا قائم باءمر الله واحد بعد واحد، حتی یجئنی صاحب السیف، فاذا جاء صاحب السیف جاء ماعمر غیر الذی کان) (۴۵۲).

همه ما، یکی پس از دیگری قیام کننده به حکم خداییم، تا وقتی که

صاحب شمشیر بیاید. پس آن گاه که صاحب شمشیر آمد، با حکمی غیر از آنچه بوده، بیاید.

از تعبیرهای (هو قائم اهل زمانه)، (کلنا قائم باءمر الله) و... در این روایات استفاده می شود که لفظ (قائم) لزوماً ویژه حضرت مهدی (علیه السلام) نیست و شامل هر قیام کننده ای می شود، هر کس که انقلاب کند و مردم را به قیام علیه ظلم و بیداد فرا خواند (قائم) است (۴۵۳).
از برخی روایات نیز استفاده می شود که بسیاری از امامان (علیهم السلام) خود در صدد قیام بوده اند و به تدارک مقدمات حرکت و تهیه لوازم آن می پرداخته اند.

امام صادق (علیه السلام) به مؤمن طاق می فرماید:
(فو الله لقد قرب هذا الاعمير ثلاث مرات، فاءذعموه، فاءخره الله) (۴۵۴).
به خدا سوگند! این امر (قیام) سه مرتبه نزدیک بود آغاز گردد و شما آن را تباه ساختید. پس خداوند آن را به تاخیر انداخت.

ظاهراً منظور از جمله (هذا الاعمير) قیام علیه حاکمان بنی امیه و یا بنی عباس است که شرایط آن فراهم می شد، ولی سستی اصحاب و عدم رازداری آنان و یا بروز مشکلات دیگر، سبب به تاخیر افتادن آن شد.
یا امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه ای حوادث و وقایع دوران بنی امیه و بنی عباس را بر شمرد و یاران خویش را از چیزهایی که پس از وی، تا هنگام ظهور قائم (علیه السلام) واقع می شوند، با خبر ساخت و آن گاه فرمود:

(اذا قام القائم بخراسان و غلب علی ارض کوفان (کرمان) و الملتان و جاز جزیره بنی کاوان، و قام منا قائم بخیلان و اءجابه الابر و الدیلم... ثم یقوم القائم المءمول... (۴۵۵))

هنگامی که قائم در خراسان قیام کند و بر سرزمین کوفه یا کرمان و ملتان (۴۵۶) چیره شود و از منطقه جزیره بنی کاوان (۴۵۷) نیز بگذرد و قیام کننده ای از ما در سرزمین گیلان قیام کند ساکنان سرزمینهای (ابر) (۴۵۸) و (دیلیم) دعوت وی را اجابت کنند... آن گاه قائم مورد امید و انتظار ما قیام خواهد کرد.

در این حدیث، چند بار کلمه (قائم) به کار رفته و روشن است که منظور از (قائم بخراسان) و (قائم بگیلان) مهدی موعود نیست، چه آن که برابر این روایت، پس از قیام اینها، قائم اصلی، حضرت مهدی (علیه السلام) ظهور می کند.

جالب این جاست که از قیام کننده در منطقه گیلان، که احتمال می رود اشاره به حرکت های علویان و شیعیان در آن منطقه باشد، به عنوان: (قام منا قائم) یاد شده است.

بر این اساس، گروهی از عالمان شیعه، احتمال داده اند: چنگیز خان مغول که از منطقه خراسان بزرگ خروج کرد و بخش های زیادی از سرزمینهای تحت سیطره خوارزمشاهیان و بن عباس را به تصرف خویش در آورد (۴۵۹) و نیز نواده وی، هلاکوخان، که در سال ۶۵۶ هـ ق بر مرکز خلافت عباسیان هجوم برد و خلیفه عباسی مستعصم را کشت، در بغداد قتل عام کرد و خلافت عباسیان را برای همیشه بر انداخت (۴۶۰) همان فردی است که در روایت از قیام وی در خراسان خبر داده شده.

یا شاه اسماعیل صفوی را، که بنیان گذار سلسله صفویه است و در سال ۹۰۸ هـ ق حکومت را به دست گرفت و به ترویج مذهب شیعه پرداخت (قائم بگیلان) دانسته اند (۴۶۱).

به باور اینان، از آن جهت که شاه صفوی در آن شرایط سخت حاکمیت

حاکمان متعصب سنی مذهب و در روزگار غربت تشیع، به حمایت از مذهب شیعه پرداخت و خود نیز از تبار علویان بود، به عنوان (قائم منا) ذکر شده است.

بنابراین بسیاری از حوادث که در روایات از وقوع آن خبر داده شده، به ویژه رخدادهای دوران بنی امیه و بنی عباس، در حقیقت نشانه های (فرج) در کار شیعیان و قیام امامان (علیهم السلام) و یا سرداران علوی و... است، نه ظهور حضرت مهدی (علیه السلام).

۳. نشانه های بر پایی قیامت

در منابع روایتی، از برخی از نشانه های ظهور، به عنوان نشانه های بر پایی قیامت و (اشراط الساعة) یاد شده است: خروج دجال، آشکار شدن خورشید در ناحیه مغرب، نزول عیسی (علیه السلام) از آسمان و... این، روایات اهل سنت، بیشتر به چشم می خورد (۴۶۲). به نظر می رسد روایاتی که نشانه های ظهور را و روایاتی که نشانه های بر پایی قیامت را بر می شمارند، در هم آمیخته شده باشند و در برخی موارد جابجایی پیش آمده باشد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

(عشر قبل الساعة لا بد فيها، السفیانی، والدجال والدخان والدابة، وخروج القائم وطلوع الشمس من مغربها، ونزول عیسی (علیه السلام) وخسف بالشرق وخسف بجزیره العرب ونار تخرج من قعر عدن تسوق الناس الی الحشر) (۴۶۳).

ده چیز، پیش از برپایی قیامت، به ناگزیر رخ خواهد داد: خروج سفیانی و دجال، پیدا شدن دود و چهارپا، خروج قائم، طلوع خورشید از مغرب و فرود آمدن حضرت عیسی (علیه السلام) از آسمان و فرو رفتن (در زمین در

ناحیه مشرق و فرو رفتن در منطقه جزیره العرب و آتشی که از انتهای عدن بر می خیزد و مردمان را به سوی صحرای محشر می کشاند. برابر این حدیث، خروج سفیانی و دجال و طلوع خورشید از مغرب و فرود آمدن مسیح (علیه السلام) از آسمان و... از نشانه های قیامت است و حال آن که در روایات دیگر، آنها به روشنی از نشانه های ظهور معرفی شده اند. البته نشانه هایی، همچون خروج دجال و سفیانی، بیشتر در منابع عامه به عنوان علامت قیامت و در منابع شیعه، به عنوان علامت ظهور قائم آمده است.

روشن است که مشروط کردن بر پایی قیامت به پدیدار شدن این حوادث و قرار دادن نشانه ظهور از نشانه های بر پایی قیامت، به مقصود ما ضرری نمی زند؛ زیرا همه این رخدادها، که از وقوع آنها خبر داده شده، چه به عنوان نشانه های ظهور و چه به عنوان نشانه های قیامت، پیش از برپایی قیامت، هر چند با فاصله زیاد، واقع خواهند شد، با این حساب، آنچه در طول دوره غیبت کبری، واقع شود، به طور طبیعی، پیش از برپایی قیامت، واقع شده و در نتیجه، از نشانه های قیامت است (۴۶۴).

بر این اساس، همه نشانه های ظهور، به گونه ای، نشانه های قیامت هم هستند، ولی همه نشانه های قیامت نشانه های ظهور نمی توانند باشند؛ زیرا ممکن است، برخی از آنها پس از ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) واقع شوند.

برخی برای بازشناسی نشانه های ظهور از نشانه های قیامت، با استناد به این که دوره غیبت، روزگار سختی و محنت است و پس از ظهور، برابر روایات قطعی، جهان پر از عدل و داد می شود و دوران رفاه و امنیت و عدالت فرا می رسد و تا بر پایی قیامت، ادامه می یابد، قاعده ایی بیان کرده اند:

قاعده کلی آن است که حوادث مربوط به دوران فتنه وانحراف ناشی از امتحان الهی وخالص ساختن مردم وپیامدهای آن، مقدم بر ظهور است. بر این اساس، هر روایتی که نشان دهنده روزگار خوبی وعدالت وتاءمین رفاه وآسایش باشد، مربوط به دوران پس از ظهور ونشانه برپایی قیامت است واز نشانه های نزدیک شدن ظهور قائم (علیه السلام)، نمی تواند باشد(۴۶۵).

از این روی برابر این قاعده، بسیاری از رخدادها ونشانه ها که در منابع روایی، به ویژه منابع روایی اهل سنت ودر کتابهای (ملاحم وفتن)، تحت عنوان: (اشراط الساعة) بیان شده(۴۶۶) وحاکی از وقوع جنگها، آشفتهگیاها، نابسامانیها ودر هم ریخته شدنهاست، می باید پیش از ظهور مهدی (علیه السلام) واقع شوند: زیرا آنها پیش از این که علامت قیامت باشند، علامت ظهورند.

۴. احتمال جعل وتحریف

حدیثهای فراوانی در مورد نشانه های ظهور، در منابع روایی وجود دارد. اسناد این روایات، بیشتر ضعیف وغیر قابل اعتمادند. از نظر دلالت نیز، هماهنگی وانسجام لازم را ندارند وپاره ای از آنها مصحف ومغلوط هستند. به نظر می رسد، اهمیت بسیار مسأله مهدویت از یک سو، وعلاقه مندی شدید مسلمانان به آگاهی از چگونگی رخدادهای آینده وپدیدار شدن نشانه های ظهور مهدی علیه السلام، از سوی دیگر، سبب شده که دشمنان وبدخواهان، به ویژه حاکمان ستم، وسوسه شوند که در جهت برآوردن منافع سیاسی خویش، تغییرهایی را در روایات به وجود آورند. به ویژه وجود این واقعیت که اساسا، افراد عادی ومعمولی، در برابر اموری که دور از حیطه قدرت آنان وبه مظاهر غیبی ومربوط به سرنوشت آنان است، هر

چند ساختگی و دروغ هم باشند، جرات و جسارت تفکر و مخالفت با آن را ندارند و جز تسلیم در برابر اموری که به شکلی بر آنان مجهول است، راهی برای خود نمی بینند (۴۶۷). برخی نیز برای موجه جلوه دادن کار خویش و این که فعالیتها و ادعاهای آنان پیش بینی شده، دست به جعل و تحریف زده اند. مثلا در تاریخ به افرادی بر می خوریم که به همین انگیزه، خود را سفیانی معرفی کرده اند، چنانکه علی بن عبد الله بن خالد، در سال ۱۵۹ هـ ق. ادعا کرد که همان سفیانی موعود، اوست (۴۶۸) و در سال ۲۹۴ هـ ق نیز فرد دیگری مدعی شد که سفیانی است (۴۶۹) و هر یک، برای درست جلوه دادن ادعای خویش، دست به شورشهایی نیز زده اند.

از این روی، گروهی از اهل نظر، روایات سفیانی را که از نشانه های ظهور است، مجعول دست خالد بن یزید دانسته و گفته اند: چون وی، می خواست زمینه را برای حکومت فرزندش فراهم کند و حکومت را که به چنگ مروانیان افتاده بود، دوباره به خاندان معاویه باز گرداند، دست به جعل چنین روایاتی زد.

خالد بن یزید، از این که می دید به آسانی پیش از وی، خلافت به دست بنی مروان افتاده است، سخت آزرده خاطر بود، از این روی ادعای سفیانی بودن فردی از تیره خویش را راهی به سوی دستیابی مجدد به قدرت و نیز موجب تسلی دل خویش و روحیه دادن به بنی سفیان می دانست.

او، تصور می کرد که مردم، چون خروج سفیانی را از نشانه های ظهور و امری حتمی الوقوع، می دانند، ناگزیر در برابر ادعای چنین امری، تسلیم می گردند.

در منابع عامه، روایتی است که می گوید:

(سفیانی، از فرزندان خالد بن یزید است) (۴۷۰).
به احتمال زیاد، این روایت، توسط خود وی جعل شده، تا مستمسکی برای طرح ادعای نوه اش، علی بن عبدالله، باشد.
ابوالفرج اصفهانی، تصریح می کند: خالد بن یزید، مردی عالم و شاعر بوده و در باره اش گفته شده: (جاعل روایت سفیانی است) (۴۷۱).
چنین ادعاهایی، به خوبی نشان می دهد که تا چه حد مسأله سوء استفاده از نشانه های ظهور و جعل و تحریف آنها، مطرح بوده است.
نمونه دیگر، داستان کشتن، نفس زکیه است. خاندان بنی عباس، بویژه منصور و برادرش سفاح، تلاش فراوان کردند تا از وجود محمد بن عبدالله، معروف به نفس زکیه، بهره برداری سیاسی کنند و برای خویش، در میان مردم موقعیت و قدرتی دست و پا کنند. در نظر منصور و برادرش سفاح، دامن زدن به شایعه مهدویت وی، و برابر کردن نشانه های ظهور بر وی، تنها راه غلبه بر بنی امیه بود.
ابوالفرج اصفهانی روایتی به به نقل از ابوهریره آورده که می گوید:
(نامش (نام مهدی (عجل الله فرجه) محمد بن عبدالله است و در زبانش کندی ولکنت است) (۴۷۲).
این روایت، به احتمال زیاد بدان خاطر جعل شده که محمد بن عبدالله، یا همان نفس زکیه، به کندی و دشواری سخن می گفته و نمی توانسته همه کلمات را خوب ادا کند.
وجود جمله (اسم ایبه اسم ابی) در برخی از کتابهای عامه، در ضمن روایت معروف (یملاء الارض قسطا و عدلا ظلما و جورا) (۴۷۳)، به این معنی که نام پدر حضرت مهدی (علیه السلام)، (عبدالله) است، به احتمال زیاد، از ترفندهای حاکمان بنی عباس باشد که در راستای همان هدفهای سیاسی

جعل شده است.

زیرا نام پدر مهدی (علیهما السلام) به طور، قطع (حسن) است و در این، هیچ ابهام و تردیدی نیست. با توجه به این که در نقلهای گوناگون عامه و خاصه، جمله: (واسم ایبه اسم ابی)، در روایت وجود ندارد (۴۷۴). اینک، با انبوهی از روایات صحیح و غیر صحیح در زمینه نشانه های ظهور، رو به روییم که دست کم، شماری از آنها از آفت جعل و تحریف مصون نمانده است. متأسفانه در میان حجم عظیمی از کتابهایی که در مورد مهدویت و نشانه های ظهور تألیف شده اند (۴۷۵)، کتابهای وجود دارد که از سر جهل و دلسوزی و یا به عمد و از روی غرض، به این امر دامن زده اند. سید جعفر مرتضی عاملی، برخی از این کتابها را با نمودن برخی موارد تحریف آشکار در آنها، نشان داده است (۴۷۶). البته برخی با گردآوری این روایات خواسته اند، که اصل این روایات بمانند و نیز بنمایانند که همگان، در اصل ظهور مهدی (علیه السلام) اتفاق دارند.

علامه مجلسی در ذیل روایت طولانی که در مورد نشانه های ظهور آورده، می نویسد:

(انما اوردت هذا الخبر مع كونه مصحفا مغلوطا وكون سنده متتها الى شرح خلق الله عمر بن سعد لعنه الله، لاءشتماله على الاخبار بالقائم (عليه السلام) ليعلم تواطؤ المخالف والمؤالف عليه صلوات الله) (۴۷۷). این روایت را، با آن که متن آن تغییر یافته و اشتباه دارد و سند آن، به بدترین خلق خدا عمر بن سعد لعنه الله علیه، منتهی می گردد، آوردم؛ زیرا در برگیرنده اخباری از حضرت مهدی (علیه السلام) است، تا آن که اتفاق مخالف و موافق در مورد وی دانسته گردد.

همان گونه که مرحوم مجلسی تصریح کرده، در سلسله اسناد این روایات، بیشتر روایانی قرار دارند که ناشناخته، ضعیف و دروغگو و جعل کننده اند و روایات آنان، اعتباری ندارد. افزون بر این، بسیاری از نشانه ها در روایات مرسله بیان شده که نمی تواند مستند قرار گیرد، با این حال، در دسته ای از نشانه ها بویژه، نشانه های حتمی و متصل به ظهور، شمار روایات، به قدری زیاد است که برخی ادعای مستفیض و متواتر بودن آنها را کرده اند (۴۷۸). از این روی اصل وجود این دسته از نشانه ها اجمالا مسلم است، هر چند جزئیات آنها جای بحث و تامل دارد؛ زیرا گاه، برخی از آنها و حتی برخی از نشانه ها، به گونه ای بیان شده اند که با قواعد علمی، ساز نمی آیند. صاحب (کشف الغمه) پس از آن که عبارت شیخ مفید را در مورد بر شمردن شمار زیادی از نشانه های ظهور آورده، می نویسد:

(لا ریب ان هذه الحوادث فیها ما یحیله العقل و فیها یحیله المنجمون، و لهذا اعتذر الشیخ المفید رحمه الله فی آخر ایراده لها، و الذی اعراه انه اذا صحت طرق نقلها و کانت منقولة عن النبی (صلی الله علیه و آله) و الامام (علیه السلام) فحقها ان تتلقى بالقبول لاءنها معجزات و المعجزات خوارق للعادات کانشقاق القمر و انقلاب العصا ثعبانا و الله اعلم) (۴۷۹).

تردید نیست که در بین این نشانه ها، حوادثی وجود دارد که عقلا محال می نماید و یا از نظر منجمان تحقق آنها غیر ممکن است. از این روی، شیخ مفید، در پایان سخن عذر آورده است.

اگر راههای این روایات و اسناد آنها، صحیح باشد و از پیامبر و امام هم روایت شده باشند، حق مطلب آن است که آنها را تلقی به قبول کنیم، چون معجزه اند و معجزات خوارق العاده هستند، همچون شکافته شدن ماه (به دست پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تبدیل عصا به اژدها) (به دست حضرت

موسی (علیه السلام) و خدا بهتر می داند.
ظاهرا منظور از عذر آوردن شیخ مفید، اشاره به این جمله وی باشد که می نویسد:

(خداوند به آنچه هست، آگاه تر است و ما فقط بر اساس این که در اصول روایی آمده است، نشانه ها را ذکر کردیم)(۴۸۰).

از عبارت شیخ مفید استفاده می شود که وی اطمینان به درستی همه این نشانه ها، نداشته، از این روی با تاءکید بر این که: (ما فقط این روایات را آورده ایم و خدا بهتر می داند) در حقیقت خویش را از التزام به آن، به دور داشته است.

صاحب (کشف الغمه)، با توجه به تزلزل شیخ مفید، می گوید: باید اسناد این روایات مورد بررسی قرار گیرد، اگر مسلم شد از معصوم صادر شده و راویان آنها مورد اعتمادند، پذیرفته شود و آنهایی که ظاهرا محال به نظر می آید، حمل بر معجزه شوند.

بنابراین التزام به درستی همه این روایات مشکل است و در بررسی نشانه های ظهور، احتمال جعل و تحریف و دسیسه های دستهای پنهان سیاست را نباید نادیده گرفت.

البته یادآوری این نکته نیز بایسته می نماید که وجود مواردی از جعل و تحریف، در نشانه های ظهور و یا وجود مدعیان دروغین، به عنوان نمونه نشانه ها، هیچ گاه دلیل این نمی شود که همه روایات از اعتبار بیفتند و یا اصل همه نشانه ها زیرا سؤال برود. خیر، همان گونه که اشاره کردیم، دسته ای از این نشانه ها مسلم هستند و از آنها سخن خواهیم گفت.

همچنین وجود پاره ای اشکالات وضعفا در نشانه های ظهور و احتمال تغییر و تحریف آنها از سوی دشمنان و یا ادعاهای واهی برخی شیادان در مورد

سفیانی و یا اصل مهدویت، هیچ گاه به اصل مهدویت و اعتقاد به ظهور قائم (علیه السلام)، آسیبی نمی رساند، زیرا اعتقاد به مهدویت و ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) مورد اتفاق فریقین است و با تواتر ثابت شده و سخن علامه مجلسی که بدان اشاره کردیم نیز، مؤید این مطلب است.

۵. مشخص نبودن زمان ظهور

گرچه اصل ظهور و نشانه های نزدیک شدن آن، از امور مسلم و قطعی است، ولی بنا به مصالحی، زمان ظهور، مشخص نشده است و هیچ کس، جز خداوند از وقت دقیق آن آگاه نیست. بارها اصحاب از امامان (علیهم السلام) در مورد زمان خروج قائم (عجل الله فرجه) پرسیده اند، ولی آنان به صراحت از مشخص کردن آن نهی کرده اند و زمان ظهور را همچون علم به قیامت، منحصر به خداوند دانسته اند (۴۸۱).

(و اما وقت خروج (علیه السلام) فلیس بمعلوم لنا علی وجه التفصیل، بل هو مغیب عنا الی اءن یاءذن الله بالفرج) (۴۸۲).

و اما زمان ظهور مهدی (علیه السلام)، به روشنی و به شرح برای ما مشخص نشده است، بلکه او تا آن گاه که خداوند اجازه خروج بدهد، از دیدگان ما پنهان است.

فضیل از امام باقر (علیه السلام) پرسید که آیا برای ظهور وقتی معین شده است؟

امام (علیه السلام) سه بار فرمود (کذب الوقاتون) (۴۸۳).

یا، کمیت از آن حضرت پرسید که چه وقت حضرت مهدی (عجل الله فرجه) ظهور می کند، امام (علیه السلام) فرمود:

(لقد سئل رسول الله (صلی الله علیه وآله) عن ذلك فقال انما مثله كمثل ساعة لا تاءتیکم الا بغتة) (۴۸۴).

از پیامبر (صلی الله علیه وآله) همین مطلب پرسیده شد. حضرت فرمود: مثل ظهور مهدی (علیه السلام)، همچون بر پایی قیامت است (کسی جز خدا از وقت آن آگاه نیست) مهدی نمی آید مگر ناگهانی.

مقتضای این احادیث و احادیث دیگر نظیر آنه (۴۸۵) آن است که به هیچ روی، نمی توان وقتی برای ظهور مهدی (عجل الله فرجه) معین کرد. با توجه به این اصل مسلم، نشانه های ظهور، تنها بیانگر نزدیک شدن زمان ظهورند و بیش از آن، دلالتی ندارند. اگر روایتی باشد که زمان ظهور را مشخص سازد، باید آن را توجیه کرد و یا به کناری نهاد.

در برخی روایات، به گونه سربسته و مجمل، به زمان ظهور اشاره شده، ولی بر فرض درستی آنها، ناسازگاری با قاعده فوق ندارند، زیرا در حقیقت آنها نیز وقتی معین نمی کنند، بلکه به گونه ای نشانه های ظهور را بیان می کنند. مثلاً در حدیثی آمده:

(مهدی (علیه السلام) قیام نمی کند، مگر در سالهای فرد: سال اول، سوم، پنجم، هفتم و یا نهم، و یا روز شنبه دهم محرم).
یا:

(در ۲۳ رمضان منادی ندا می دهد و مردم را به سوی مهدی (علیه السلام) فرا می خواند) (۴۸۶).

در این روایات، گرچه به گونه ای به زمان ظهور اشاره شده، ولی با این حال، به صورت جزمی و دقیق زمان ظهور مشخص نشده است. در حقیقت ویژگیهای آن زمان، بیان شده است نه وقت دقیق زمان ظهور، بنابراین، روایات، ناسازگاری با اصل قاعده مشخص نبوده زمان ظهور ندارد. البته در برخی روایات، که سند آنها معتبر نیست، به زمان دقیق ظهور اشاره شده، ولی علما، به آن اعتنا نکرده و یا آنها را توجیه کرده اند.

اکنون پس از یادآوری این امور، می پردازیم به تبیین و بررسی نشانه های ظهور و آن را در چند محور پی می گیریم:

شمار نشانه های ظهور

در منابع دینی، انبوهی از رخدادهای طبیعی و غیر طبیعی و دگرگونیهای سیاسی و اجتماعی، به عنوان نشانه ظهور یاد شده اند. نعمانی، شیخ صدوق (م: ۳۸۱ هـ ق) شیخ مفید (۴۱۳ هـ ق)، شیخ طوسی (۴۶۰ هـ ق) و طبرسی (۵۴۸ هـ ق) از پیشینیان شیعه و بسیاری نیز از پسینیان و معاصران، اخبار مربوط به نشانه های ظهور را در کتابهای خود گرد آورده اند (۴۸۷).

شیخ مفید، در آغاز باب (علامات قیام القائم)، با اشاره به اخبار و آثاری که در این مورد از معصومان (علیهم السلام) رسیده است، بیش از پنجاه نشانه را یاد کرده (۴۸۸) و علامه مجلسی در بحارالانوار، شمار بیشتری را بر شمرده است (۴۸۹).

علمای عامه نیز، از جمله: علاء الدین هندی، ابن حجر، سیوطی و... نشانه های ظهور مهدی (علیه السلام) را در کتابهای خویش بر شمرده اند (۴۹۰). روشن است که درجه اعتبار و درستی همه این نشانه ها، یکسان نیست، برخی در منابع معتبر آمده و از جهت سند و دلالت استوارند و برخی در کتابهای عامه و منابع دست دوم یاد شده اند که اعتبار زیادی ندارند. برخی از این نشانه ها، تنها نشانه ظهورند و برخی، هم نشانه ظهورند و هم برپایی قیامت. برخی نشانه های کلی و محوریند و برخی، بیانگر مسائل ریز و جزئی که گاه، همه آنها را می توان در عنوان واحدی گرد آورد (۴۹۱).

بنابراین، نمی توان مشخص کرد که نشانه های ظهور چه مقدارند. به فرض که مشخص هم باشد، اهمیتی ندارد. مهم این است که فراوانی روایات، به ما این مشخص هم باشد، اهمیتی ندارد. مهم این است که فراوانی روایات،

به ما این اطمینان را می دهند که در آستانه ظهور مهدی موعود، حوادثی رخ خواهد داد.

شناخت موارد اصلی و مهم این حوادث، به ویژه نشانه های حتمی و چگونگی تحقق و دلالت آنها بر ظهور و مسائل مربوط به آن، چیزی است که ما در این مقال در پی آن هستیم.
نعمانی، در این باره می نویسد:

(هذه العلامات التي ذكرها الاثمة (عليهم السلام) مع كثرتها واتصال الروايات بها وتواترها واتفاقها موجبة الا يظهر القائم الا بعد مجيئها وكونها اذا كانوا قد اخبروا عن لا بد منها وهم الصادقون... ثم حققوا كون العلامات الخمس التي اعظم الدلائل والبراهين على ظهور الحق بعدها كما ابطلوا امر التوقيت... (٤٩٢)).

این نشانه هایی که امامان (علیهم السلام) فرموده اند، با توجه به شمار زیاد آنها و این که سلسله اسناد این روایات، به آنان می رسد و نیز توجه به این که روایات متواترند و مورد اتفاق، سبب می گردد که ظهوری در کار نباشد، مگر پس از پدیدار شدن این نشانه ها؛ زیرا امامان (علیهم السلام) از مسلم بودن پدید آمدن آنها خبر داده اند و آنان راستگویند... سپس نشانه های پنجگانه را که از بزرگ ترین نشانه ها بر آشکار شدن حق است، مورد تاءکید قرار داده اند، چنانکه از مشخص ساختن زمان ظهور، نهی کرده اند. در این سخن، نعمانی به فراوانی نشانه های ظهور و روایاتی که در این باب رسیده، اشاره می کند. و در مجموع با توجه به اسناد آنها به معصومان (علیهم السلام) تحقق آنها را پیش از ظهور مهدی (علیه السلام) امری مسلم می داند و بر تواتر آنها و مورد اتفاق بودن اخبار نشانه های ظهور تاءکید می ورزد.

انواع نشانه های ظهور

همانگونه که پیش از این اشاره کردیم، نشانه های ظهور گوناگون اند: کلی، جزئی، خاص، مجمل و کنایی، مقید و مشروط به تحقق شرایط دیگر، منفصل و متصل، عادی و غیر عادی.

بر شمردن همه این اقسام، نه چندان مفید است و نه لازم؛ چه آن که بسیاری از آنها، نشانه های قطعی ظهور نیستند. افزون، بر این، از نظر سند و محتوا اشکال دارند و درستی و نادرستی آنها، خیلی روشن نیست. از این روی، ما، به چند نوع از اقسام نشانه های ظهور که مهم ترین آنها، به ویژه نشانه های حتمی و متصل به ظهور می پردازیم. و در پایان به اشکالها و شبهه هایی که به نشانه های ظهور و پیش گویی آنها در روایات شده است، پاسخ خواهیم گفت.

۱- نشانه های حتمی

در میان نشانه ها شماری از آنها به روشنی به عنوان: (علائم حتمی ظهور)، یاد شده اند. منظور از نشانه های حتمی در مقابل غیر حتمی، ظاهرا آن است که تحقق پدیدار شدن آنها، بدون هیچ قید و شرطی، قطعی و الزامی خواهد بود، به گونه ای که تا آنها واقع نگردند، حضرت مهدی (علیه السلام) ظاهر نخواهد شد. اگر کسی پیش از واقع شدن نشانه های حتمی، ادعای ظهور مهدی (علیه السلام) را بکند، ادعایی است نادرست. در برابر اینها نشانه های غیر حتمی است، یعنی مقید و مشروط به اموری هستند که در صورت تحقق آنها، به عنوان نشانه، پدید می آیند. به عبارت دیگر، نشانه های غیر حتمی، شاید پدید آیند و شاید پدید نیایند و امام زمان (علیه السلام) ظهور کند. امامان معصوم (علیهم السلام) به خاطر مصالحی، از پدید آمدن آنها در دوره غیبت، خبر داده اند.

گروهی، نشانه های حتمی را نشانه هایی دانسته اند که در آنها (بداء) حاصل نمی شود. بر خلاف نشانه های غیر حتمی که ممکن است (بداء) حاصل شود و تغییر یابند و یا به کلی حذف شوند.

(ولعل المراد بالمحتوم ما لا بد من وقوعه ولا يمكن ان يلحقه البداء). شاید منظور از حتمی آن باشد که از پدید آمدن آن گریزی نیست و امکان ندارد که (بداء) در مورد آن حاصل شود.

در روایتی (محتوم) در برابر (موقوف) به کار رفته است (۴۹۳). امام باقر (علیه السلام) در تفسیر آیه شریفه:

(ثم قضی اءجلا و اءجل مسمی عنده) (۴۹۴). می فرماید:

(انهما اءجلان، اءجل محتوم و اءجل موقوف.

قال له حمران: ما لمحتوم؟

قال: الذی لا یكون غیره.

قال: وما الموقوف؟

قال: هو الذی لله فیہ مشیة (۴۹۵) (...)

آنها دو هنگامند: هنگام محتوم و هنگام موقوف.

حمران از آن حضرت پرسید: محتوم چیست؟

فرمود: آن که غیر از آن نمی بوده باشد؟

عرض کرد: موقوف چیست؟

فرمود: آن (رخدادهایی است) که در آنها مشیتی از خداوند است. شاید پدید آیند و شاید نیابند).

از ظاهر این روایت و روایات به این مضمون، استفاده می شود که منظور از (حتمی)، یعنی قطعی و مسلم که خداوند تغییر و تبدیل آنها را اراده نکرده

است.

البته باید توجه داشت که حتمی و یا مسلم و قطعی بودن وقوع این نشانه ها، به این معنی نیست که پدید نیامدن آنها محال است، بلکه به حسب فراهم بودن شرایط و مقتضیات و نبودن بازدارنده ها، پدید آمدن آنها اگر خداوند اراده کند، قطعی خواهد بود.

برای روشن شدن این مطلب، بایسته می نماید شرح دهیم که رخدادهایی که از پدید آمدن آنها خبر داده شده سه حالت دارند:

۱. برخی از امور مسلم، به همان گونه که خبر داده اند، پدید می آیند و هیچ تغییری در آنها داده نمی شود. این دسته از امور، حوادثی هستند که شرایط اقتضای آنها فراهم است و مانعی در کار نیست. چنین اموری را هر چند خداوند قادر است تغییر دهد و یا آنها را اصلاً بر دارد، ولی چون مخالفت و تغییر و حذف آنها با اصول مسلم: (عدالت) (حکمت) و (لطف) خداوند ناسازگار است، تغییر آنها از سوی خداوند، محال خواهد بود. مانند ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) که امکان ندارد تغییر کند، یا اصلاً برداشته شود، چنانکه خداوند، توان به انجام ظلم را دارد، ولی انجام آنها بر وی محال است.

۲. دسته ای از رخدادها، مانند حالت نخست، اموری حتمی و قطعی هستند، ولی تبدیل و برداشتن آنها ناسازگاری با حکمت و عدالت خداوند ندارد. این امور، هر چند از جهت این که اسباب و شرایط ایجاد آنها، وجود دارد و باز دارنده ای هم بر سر راه پیدایش آنها نیست و از این جهت، حتمی هستند، ولی هیچ اشکالی ندارد که اراده خداوند آنها را تغییر دهد، یا آن را بردارد. نشانه های حتمی ظهور، از این گونه اند یعنی از نظر فراهم بودن شرایط و مقتضیات در آن زمان، پیش بینی شده با نبودن باز دارنده بر

سر راه پدید آمدن آن، تحقق آن قطعی و الزامی خواهد بود. با این حال، امکان دارد به اراده خداوند تغییر کنند و یا محقق نشوند، پس حتمی بودن، به معنای آن نیست که محال است رخ ندهند.

۳. دسته ای از رخدادها، آنهایی هستند که پدید آمدن آنها، در صورتی که بازدارنده ای پیش نیاید و یا مقتضیات آنها موجود باشد، واقع خواهند شد. شمار زیادی از نشانه های ظهور که در روایات، پدیدار شدن آنها در طول دوره غیبت، پیش بینی شده است و به عنوان نشانه های غیر حتمی شمرده می شوند، از این گونه اند؛ از این روی امکان دارد، پدید نیایند. بنابراین، می توان نتیجه گرفت که نشانه های حتمی، از جهت فراهم بودن شرایط و نبودن بازدارنده ها، پدید خواهند آمد. ولی محال نیست که خداوند آنها را تغییر دهد.

از آن جا که در روایات فراوانی، امامان (علیهم السلام)، بر مسلم بودن پدید آمدن آنها تأکید کرده اند، می توان گفت که اراده خداوند، بر پدید آمدن آنهاست (۴۹۶).

این نشانه های حتمی به چه مقدارند؟ در روایات اختلاف است. در شماری از اخبار، نشانه های حتمی ظهور، پنج عدد شده اند.

عمر بن حنظله می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شده اند.

عمر بن حنظله می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمود:

(لا یخرج المهدي حتى تطلع مع الشمس آية) (۴۹۷).

در این روایت، گرچه تعبیر (حتمی) به کار نرفته، ولی از سیاق آن پیداست که تا چنین نشانه ای با خورشید ظاهر نشود، حضرت مهدی (عجل الله فرجه) ظهور نخواهد کرد.

در میان نشانه هایی که بدانها اشاره کردیم، حتمی بودن نشانه های پنجگانه:

خروج سفیانی، خروج یمانی، صیحه آسمانی، قتل نفس زکیه و خسف در بیداء روشن است، زیرا از روایات فراوانی که در میان آنها روایات صحیح نیز وجود دارد، حتمی بودن آنها استفاده می شود. نعمانی می نویسد:

(...ثم حققوا كون العلامات الخمس التي اعظم الدلائل والبراهين على ظهور الحق بعدها، كما بطلوا امر التوقيت)(۴۹۸). (العلامة النهائية). سپس نشانه های پنجگانه را که بزرگ ترین دلیل و نشانه بر آشکار شدن حق است، ثابت کرده اند همانگونه که مسأله مشخص کردن زمان معین را برای ظهور، باطل کرده اند.

نعمانی، در این سخن، ضمن آن که بر مسلم بودن علائم پنجگانه تاکید می ورزد، آنها را بزرگ ترین و مهم ترین نشانه های ظهور نیز می داند. ولی حتمی بودن سایر نشانه ها مورد اشکال است؛ زیرا نشانه هایی همچون طلوع خورشید از مغرب، نداء و اختلاف بین حاکمان بنی عباس، از روایاتی مانند روایت ابی حمزه استفاده می شوند که مرسله است و نمی توان بر آن اعتماد کرد. افزون بر این، چنانکه خواهیم گفت، احتمال می رود منظور از (نداء)، همان صیحه آسمانی باشد که از نشانه های پنجگانه بود و (طلوع خورشید از مغرب) نیز، گذشته از ضعف سند آن، بر ظهور خود حضرت مهدی (علیه السلام) تطبیق شده است. از آن جا که این نشانه ها در برخی روایات در ردیف (و خروج القائم من المحتوم) آمده این احتمال وجود دارد که از نشانه های حتمی بر پایی قیامت، باشند نه نشانه های ظهور. همچنین روایت (ظاهر شدن دستی با خورشید) اولاً، زیاد بن مروان (۴۹۹) در سند روایت توثیق نشده، ثانیاً، در برخی از نسخه ها، به جای (كف يطلع من السماء)، (كسف يطلع من السماء) است؛ از این روی، احتمال دارد، مراد

پدید آمدن کسوف باشد(۵۰۰).

(ظاهر شدن نشانه ای با خورشید)، که به عنوان نشانه حتمی ذکر شده، سخن معصوم (علیه السلام) نیست، سخن ابن عباس است.

غیر از این مواردی که یاد کردیم، موارد دیگری نیز در کتابهای روایی، به عنوان نشانه های حتمی آمده، ولی با توجه به اسناد ضعیف آنها، نمی توان به حتمی بودن آنها، بلکه به اصل نشانه بودن آنها مطمئن شد بر همین اساس، شیخ مفید، اصل تقسیم نشانه ها به حتمی و غیر حتمی را امری مسلم دانسته، ولی بر این باور است که حتمی بودن همه آنها روشن نیست(۵۰۱). بنابراین ظاهراً علائم حتمی ظهور همان پنج تا است که در ادامه مقاله آنها را مورد بحث قرار خواهیم داد.

۲- نشانه های متصل به ظهور

برابر روایات، شماری از علائم ظهور، متصل به ظهور خواهند بود، به گونه ای که بین آنها و ظهور فاصله زیادی نباشد. البته این که فاصله آن نشانه ها، تا ظهور چه مدت و یا چند روز است. به راستی روشن نیست. ولی قدر مسلم آن است که فاصله زیاد نیست و احتمالاً، مجموعه نشانه های متصل به ظهور، در همان سال ظهور، یا سال پیش از آن رخ می دهند. از پدیدار شدن نخستین نشانه متصل، تا ظهور مهدی نشانه ها همچون حلقه های زنجیر بدون فاصله پی در پی پدید می آیند، چنانکه در روایتی، محمد بن صامت از امام صادق (علیه السلام)، پس از آن که برخی نشانه ها را امام (علیه السلام) بیان کرده بود، پرسید: فدایت شوم می ترسم این امر (تحقق نشانه های ظهور مهدی) به طول انجامید؟ امام (علیه السلام) فرمود:

(لا، انما هو) کنظام الخرز يتبع بعضه بعضاً(۵۰۲).

نه محققا، همچون مهره های تسبیح، یکی پس از دیگری می آید. حتی در مورد برخی از نشانه های متصل به ظهور، مقدار فاصله آن با ظهور نیز، بیان شده است. امام باقر (علیه السلام) درباره قتل نفس زکیه، فرمود: (لیس بین قیام القائم (علیه السلام) وقتل النفس الزکیة اکثر من خمس عشرة لیلۃ) (۵۰۳).

فاصله میان کشته شدن نفس زکیه و قیام قائم بیش از ۱۵ شب نیست. خروج سفیانی و یمانان نیز، برابر آنچه از روایات استفاده می شود (۵۰۴). در یک محدوده زمانی در آستانه ظهور صورت می گیرد و فاصله آن تا قیام قائم (علیه السلام)، از پانزده ماه، بیشتر نخواهد بود (۵۰۵). در روایات، فاصله یک سال، ۹ ماه (۵۰۶) و هشتم ماه هم گفته شده است (۵۰۷). بر این اساس، تردیدی نیست که شماری از نشانه های ظهور، که بیشتر نشانه های حتمی نیز هستند، نزدیک ظهور و متصل به آن واقع می شوند. در برابر، نشانه های فراوانی وجود دارند که از پیدایش آنها در عصر غیبت خبر داده شده، ولی پیوستگی به ظهور معلوم نیست. چه بسا، با فاصله زیاد، از ظهور مهدی (علیه السلام) واقع شوند. چنانکه شماری از نشانه ها، همچون از هم گسستن بنی امیه و بنی عباس، خروج ابومسلم خراسانی، اختلاف بین مسلمانان و بین بنی عباس و اشغال منطقه جزیره، توسط ترکها و بسته شدن پل بر روی دجله و... بر فرض نشانه بودن آنها، سالها، بلکه قرنهاست که از وقوع آنها می گذرد.

۳ - نشانه های غیر عادی

تحقق نشانه های ظهور، همچون واقع شدن سایر پدیده ها، به روال طبیعی و عادی است، ولی پیش گویی برخی از آنها، به گونه ای در اخبار بازتاب یافته، که به نظر میرسد، واقع شدن آنها به طور عادی، غیر ممکن می نماید

و تحقق آنها، به صورت غیر طبیعی و در چهار چوب معجزه خواهد بود. مثلا، (طلوع خورشید از مغرب)، (ظاهر شدن دست و یا نشانه ای با خورشید در آسمان) (صیحه آسمانی) و... اگر همان معنای ظاهری آنها مراد باشد، باید به گونه معجزه رخ دهند، زیرا پدیدار شدن چنین اموری، عادتاً ممکن نیست. البته شاید برخی از این نشانه ها معنای کنایی و رمزی داشته باشند و اشاره به رخدادهایی که پیدایش آنها، عادتاً، امکان دارد (۵۰۸). و برخی از آنها نشانه نباشند و در درستی آنها تردید باشد که در جای خود به آنها اشاره خواهیم کرد. با این حال، بخشی از نشانه های ظهور و یا دست کم، شمار اندکی از آنها، به گونه معجزه رخ خواهند داد.

اکنون، باید دید آیا تحقق هر امری غیر عادی، می تواند معجزه باشد؟ آیا هر حادثه ای که ظاهراً ممکن نیست، حتماً معجزه است؟ فرقی نمی کند بین نوع حوادث؟

از باب نمونه، از خروج دجال و صیحه آسمانی به گونه ای خبر داده شده که در ظاهر تحقق آنها، ممکن نیست. آیا می توان پدیدار شدن این گونه نشانه ها را معجزه دانست؟

یا این که فرق است بین حوادث مثبت و منفی و فرق است بین اموری که در جهت باطل و تاءید آن صورت می گیرد و اموری که برای اثبات حقانیت حق و اقامه حجت بر آن واقع می شوند؟

معجزه چهار چوب خاصی دارد. تحقق هر امری را صرفاً غیر عادی باشد، نمی توان معجزه دانست؛ زیرا معجزه، با انگیزه های صحیح و الهی و در شرایط خاص صورت می گیرد و بر این اساس، تنها نشانه هایی که در راستای تقویت حق و تاءید ظهور و قیام مهدی علیه السلام باشد و تحقق آنها به صورت عادی ممکن نباشد، معجزه خواهند بود، نه هر حادثه غیر عادی،

تا چه رسد به حوادثی که سبب تقویت باطل شود.

قانون معجزه

معجزه قانون خاص خویش را دارد. تمام معجزه هایی که به دست پیامبران الهی واقع شده اند، در محدوده همین قانون صورت پذیرفته اند. سنت الهی، بر این جاری است که حتما باید معجزه در مسیر اقامه برهان و تایید حق باشد و این، در هر زمان و به دست هر فردی باشد فرق نمی کند، چه از ناحیه فردی که نماینده حق است صورت گیرد و چه از جانب فردی که طرفدار باطل، بدین معنی که به دست نماینده باطل، معجزه ای رخ دهد، تا بطلان ادعا و دروغگویی را آشکار سازد. بر اساس این تحقق هر امری و هر حادثه ای، به صورت غیر عادی، تنها وقتی معجزه است که در مسیر اقامه دلیل برای حق و تاءیید آن باشد. البته این که معجزه ای به دست نماینده باطل، اتفاق افتد، بسیار کم است، ولی در هر صورت اگر در مسیر حق و برای تقویت آن باشد، مانعی ندارد.

و آنچه خارج از این چارچوب باشد، معجزه نیست، چه توسط فردی خوب و حامی حق واقع شود و چه توسط نماینده باطل و طاغوت؛ زیرا صدور معجزه ای که بخواهد به تقویت باطل و تشویق مسیر انحراف و خط شیطانی منجر شود، محال خواهد بود. خداوند حکیمی که همه را به سوی حق می خواند، محال است امری را حادث کند که سبب گمراهی و انحراف مردم از حق شود:

(هر گاه ظاهر روایتی، حاکی از آن باشد که نشانه ها به صورت معجزه روی خواهند داد، ناچاریم آنها را توجیه کنیم و در صورت امکان، حمل بر معنای کنایی و رمزی آن کنیم؛ زیرا این کار بهتر است، از این که تمام و یا قسمتی از این روایت را به دور افکنیم و تکذیب کنیم. از این گذشته، اسلوب

شماری از این اخبار، به گونه ای است که از آنها تحقق معجزه به گونه مستقیم فهمیده نمی شود، هر چند ظاهر آنها، بیانگر وقوع آن حوادث، به گونه معجزه باشد و به ذهن شنونده، در ابتدا، چنین معنایی خطور کند (۵۰۹).

بنابراین، اگر نپذیرفتیم که تحقق برخی از نشانه های ظهور، به گونه معجزه خواهد بود، چنانکه ظاهر روایات نشان می دهد، باید رد محدوده تقویت حق واقعه برهان بر آن و در چهارچوب قانون معجزه پدید آیند. با توجه به این که حرکت دجال، در جهت فریب و انحراف مردم و باز داشتن آنان از مسیر حق است و به صورت طاغوتی در برابر مهدی علیه السلام می ایستد، نمی تواند معجزه باشد. اگر درستی روایات آن پذیرفته شود، باید به گونه ای توجیه کرد.

اینک، شماری از نشانه های را به بوته بررسی می نهیم: نشانه های حتمی و غیر حتمی.

۱ - خروج سفیانی

پیش از قیام قائم علیه السلام، مردی از نسل ابوسفیان، در منطقه شام، خروج می کند و با تظاهر به دینداری، گروه زیادی از مسلمانان را می فریبد و به گرد خود، می آورد و بخش گسترده ای از سرزمینهای اسلام را به تصرف خویش در می آورد و بر مناطق پنجگانه: شام، حمص، فلسطین، اردن، قنسرین (۵۱۰) و منطقه عراق، سیطره می یابد و در کوفه و نجف، به قتل عام شیعیان می پردازد. و برای کشتن و یافتن آنها جایزه تعیین می کند (۵۱۱).

سفیانی، با این که از خبیث ترین و پلیدترین مردمان است، ولی همواره ذکر یارب یارب بر زبانش جاری است (۵۱۲).

حکومت دودمان بنی عباس به دست وی از هم گسسته می شود.

وی، آن گاه که از ظهور مهدی علیه السلام با خبر می گردد و با سپاهی عظیم به جنگ وی می رود و در منطقه بیداء بین مکه و مدینه، با سپاه امام علیه السلام برخورد می کند و به امر خدا، همه لشکریان وی، به جز چند نفر، در زمین فرو می روند و هلاک می شوند (۵۱۳).

این خلاصه از ویژگیهای سفیانی است که در منابع دینی و کتابهای معتبر به عنوان نشانه ظهور آمده است: غیبت شیخ طوسی و نعمانی، ارشاد شیخ مفید، کمال الدین صدوق و... روایات مربوط به خروج سفیانی، به اندازه ای است که برخی آنها را متواتر و برای اثبات سفیانی، کافی دانسته (۵۱۴).

بنابراین، اصل خروج سفیانی، صرف نظر از ویژگیها و قضایای جزئی امری مسلم است. پیش از این گفتیم که خروج سفیانی، از نشانه های حتمی ظهور است. ولی این که سفیانی کیست و چه ویژگیهایی دارد و چگونه شورش می کند و... چندان روشن نیست. از برخی روایات، استفاده می شود که نام وی عثمان بن عسبه است و از خاندان ابوسفیان، که در دوره غیبت خروج می کند. این احتمال درست نیست، زیرا، سند این روایات ضعیف است (۵۱۵). در منابع شیعه، گویا فقط دو روایت در این مورد وجود دارد که در سند یکی، محمد بن علی الکوفی (۵۱۶) قرار دارد که توثق نشده و روایت دوم هم، مرسله است (۵۱۷).

افزون بر این در برخی از روایات، از امام علیه السلام در مورد نام سفیانی پرسیده شده و آن حضرت، از بیان آن خودداری کرده اند (۵۱۸). حال آن که اگر نام وی مشخص بود، دلیلی نداشت که از بردن نام وی، خودداری کند. به نظر می رسد، سفیانی فرد مشخصی نیست، بلکه فردی است با ویژگیهای ابوسفیان، که در آستانه ظهور مهدی عجل بر طرفداران از باطل، خروج می کند و مسلمانان را به انحراف می کشاند.

در حقیقت، ابوسفیان، به عنوان سر سلسله سفیانیان، سمبل پلیدی است. او غارتگری بود که بار رباخواری و زور گویی و چپاول اموال مردم، ثروتهای هنگفتی به چنگ آورده بود و از راه فریب و تحمیق توده های ستم کشیده و ترویج خرافات و دامن زدن به نظام طبقاتی جاهلی، قدرت فراوانی به دست آورده بود.

ابوسفیان، به عنوان سردمدار شرک و بت پرستی و سرمایه داری طاغوتی، هر نوع حرکت و جنبشی را که دم از عدالت، برادری، آزادی می زد دشمن شماره یک خود می دانست و با قدرت تمام در برابر آن به مبارزه بر می خاست.

سفیانی، فردی است با این ویژگیها که در برابر انقلاب بزرگ جهانی حضرت مهدی علیه السلام خروج می کند و تلاشهای فراوانی برای رودرویی با آن به عمل می آورد.

بر این اساس، در حقیقت سفیانی یک جریان است، نه یک شخص. نهضت پیامبران و اولیای الهی همواره با واکنش منفی و مخالفتها و کارشکنیهای سران شرک و نفاق بوده است. و در برابر هر مصلحی، فرد یا افرادی، با ویژگیهای سفیانی ایستاده اند.

امام سجاد می فرماید:

(ان امر القائم حتم من الله و امر السفیانی حتم من الله ولا یكون قائم الا بسفیانی)(۵۱۹).

ظهور قائم علیه السلام، از ناحیه خداوند قطعی و خروج سفیانی نیز، از جانب خداوند قطعی است. در برابر هر قیام کننده و مصلحی، یک سفیانی وجود دارد.

سخن امام، بیانگر آن است که سفیانی، جنبه شخصی ندارد. بنابراین، هر که

در برابر حق خروج کند و دارای ویژگیهای ابوسفیان باشد، سفیانی است. اکنون برای زدودن هر گونه ابهام و شبهه ای یاد آوری چند نکته را لازم می دانیم:

الف. امکان دارد گفته شود، لازمه این سخن آن است که در زمانهای مختلف و یا حتی در یک زمان، سفیانیهای فراوانی وجود داشته باشند و حال آن که ظاهر روایات، نشان می دهد که فردی که به عنوان سفیانی در آستانه ظهور، خروج می کند، یک فرد بیشتر نیست؟

پاسخ: اشکالی ندارد که در بستر تاریخ سفیانیهای متعدد باشند، چنانکه فرا خوانندگان به حق و مصلحان بسیارند. ولی سفیانی اصلی، که سرآمد همه سفیانیهاست در خباثت و شیطنت، در آستانه ظهور مهدی علیه السلام خروج می کند و سرانجام او نیز، همچون همه سفیانیهای تاریخ، در برابر انقلاب جهانی آن حضرت به زانو در خواهد آمد.

ب. برابر برخی روایات، سفیانی، از نسل ابوسفیان است و حال آن که بر اساس این نظریه، چنین تقیدی نیست هر کسی با این ویژگیها باشد، سفیانی است؟

پاسخ: اولاً، مراد روایات این نیست. احتمال می رود، منظور این باشد که سفیانی از نظر ویژگیها و خصلتهای استکبار و ضد انسانی، بسان ابوسفیان است، نه این که از نسل وی باشد.

ثانیاً، بر فرض که وی از نسل ابوسفیان هم باشد، هیچ اشکالی ندارد که آخرین حلقه از جریان باطل، شرک و نفاق، افزون بر ویژگیهای صنفی، از نظر شخصی نیز از تبار ابوسفیان باشد، تا ترسیم این دو جریان عینی تر و ملموس تر و نمودی از دشمنی خاندان ابوسفیان با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

خاندان ابوسفیان، با خاندان پیامبر و امیرالمؤمنین علیه السلام دو قطب متضاد حق و باطل بوده اند و دشمنی سفیانی با حضرت مهدی علیه السلام شاید استمرار همین جریان باشد.

امام صادق در این باره می فرماید:

(انا و آل ابی سفیان بیتین، تعادینا فی الله، قلنا، صدق الله، وقالوا کذب الله، قاتل ابوسفیان رسول الله (صلی الله علیه وآله) وقاتل معاویه علی بن ابی طالب (علیه السلام) وقاتل یزید بن معاویه الحسین بن علی (علیه السلام)، والسفیان یقاتل القائم (علیه السلام)) (۵۲۰).

ما و خاندان ابوسفیان، دو خاندانی هستیم که بر سر دین خدا با هم دشمنی داریم. ما سخن خداوند را تصدیق کردیم و آنان تکذیب کردند. ابوسفیان، با پیامبر (صلی الله علیه وآله) مبارزه کرد و معاویه با علی (علیه السلام) و یزید با حسین بن علی (علیه السلام) به مخالفت برخاستند و سفیانی نیز، با قائم (علیه السلام) خواهد جنگید.

بنابراین، سفیانی جریان باطل در بستر تاریخ است و رو در رویی بین حق و باطل، در این دو خانواده، نمونه بارزی از جریان این دو خط است. بنابراین، بر فرض که سفیانی را از نسل ابوسفیان هم بدانیم، اشکالی به وجود نمی آید و آخرین مهره این زنجیره، همان سفیانی است که در آستانه ظهور قائم (علیه السلام) خروج می کند.

این که همزمان با خروج سفیانی از منطقه شام، یمانی و خراسانی، به طرفداری از حق در ناحیه خراسان و یمن، قیام می کنند نیز، موید این نظر می تواند باشد (۵۲۱).

ح. در برخی روایات، از مساله جنگ سفیانی با حاکمان بنی عباس فرورپاشی حکومت عباسیان به دست وی سخن به میان آمده است و این با خروج

وی، در آستانه ظهور و جنگ وی با حضرت مهدی (علیه السلام) که در روایات بسیاری به آن تصریح شده، منافات دارد (۵۲۲). برخی به توجیه و تاءویل این روایات پرداخته و احتمالاتی همچون: روی کار آمدن دوباره بنی عباس در آستانه ظهور و مانند آن را مطرح کرده اند (۵۲۳). آنچه مسلم است، مراد از (بنی عباس) در این روایات حکومت بنی عباس در سده های نخستین نمی تواند باشد؛ زیرا خروج سفیانی از نشانه های متصل به ظهور است و شورش وی، به دست حضرت مهدی سرکوب می گردد و حال آن که از فروپاشی خلافت عباسی در سال ۶۵۶ هـ.ق. اکنون قرنها می گذرد.

در مورد روی کار آمدن مجدد حاکمان بنی عباس و تجدید دولت آنان در آستانه ظهور، هر چند ظاهر برخی از روایات، حاکی از آن است (۵۲۴)، با این حال، اطمینان به این که پس از قرنها دوباره حاکمیت بنی عباس باز گردد، مشکل است و نمی توان به استناد چنین روایتی به آن ملتزم شد، زیرا، (سند روایت ضعیف (۵۲۵) و مخالف ظاهر روایات دیگر است (۵۲۶). بنابراین، ارتباط خروج سفیانی با خلافت بنی عباس، مشکل است، به ویژه اگر مراد از سفیانی را چنانکه گفتیم، معنای کنایی و رمزی بدانیم. در این صورت، مخالفت وی با بنی عباس و از هم گسستن آنان نیز معنایی کنایی خواهد داشت.

ممکن است بگوییم سفیانی به جنگ، دودمانی پرسابقه و مسلط بر کشورهای اسلامی و دارای ویژگیهایی همچون ویژگیهای حاکمان بنی عباس، مستبد و خشن و مردم فریب و... می رود و با غلبه بر آن، بر ممالک شام و عراق مسلط می گردد. بر این اساس، نه مراد از سفیانی شخص خاصی است و نه مراد از بنی عباس، همان حاکمان عباسی در سده های گذشته.

۲. خسف در بیداء

واژه (خسف)، به معنای فرو رفتن و پنهان شدن است (۵۲۷) و (بیداء)، نام سرزمینی است بین مکه و مدینه. ظاهراً منظور از (خسف در بیداء) آن است که سفیانی، با لشکری عظیم، به قصد جنگ با مهدی (علیه السلام) عازم مکه می شود، در بین مکه و مدینه و در محلی که به سرزمین (بیداء) معروف است، به گونه معجزه، به امر خداوند، در دل زمین فرو می روند (۵۲۸). این حادثه، در روایات بسیاری از عامه و خاصه، به عنوان نشانه ظهور بیان شده در شماری از آنها بر حتمی بودن آن نیز تاءکید شده (۵۲۹) است. صاحب منتخب الاثر، پس از ذکر این نشانه تصریح می کند که روایات آن، به حد تواتر می رسد (۵۳۰). اینک، دو نمونه از آن روایات:

علی (علیه السلام) در تفسیر آیه شریفه (ولوتری اذفوعوا فلافوت واخذمن کان قریب) (۵۳۱).

(قبیل قائمنا المهدی یخرج السفیانی.... ویاتی المدینه جیشه حتی اذا انتهى الی البیداء خسف الله به) (۵۳۲).

در آستانه ظهور قائم ما، مهدی (علیه السلام) خروج می کند... سپاه وی، به سوی مدینه حرکت می کند و چون به سرزمین بیداء می رسند، خداوند آنها را در کام زمین فرو می برد.

یا می فرماید:

(ویخرج رجل من اهل بیتی فی الحرم فیبلغ السفیانی، فیبعث الیه جندا من جنده فیهم مهم فیسیر الیه السفیانی بمن معه، حتی اذا

جاوزوا بیداء من الارض، خسف بهم، فلاینجوا منهم الا المخبر عنهم) (۵۳۳).

مردی از خاندان من، در سرزمین حرم قیام می کند، چون خبر ظهور وی به سفیانی می رسد، وی، سپاهی از لشکریان خود را برای جنگ، به سوی او

می فرستد، ولی (سپاه مهدی) آنان را شکست می دهد، آنگاه خود سفیانی با لشکریان همراه، به جنگ وی می روند و چون از سرزمین بیداء می گذرند، در زمین فرو می روند و جز یک نفر، که خبر آنان را می آورد همگی هلاک می شوند.

گر چه حادثه (خسف) در منطقه (بیداء) و در مورد لشکر سفیانی واقع می شود، ولی در برخی روایات، غیر از خسف در بیداء، از خسف در مشرق و خسف در مغرب نیز یاد شده است (۵۳۴). و این نشانگر آن است که در سایر نقاط زمین نیز، چنین حوادثی رخ می دهد و به امر خداوند دشمنان مهدی (عجل الله فرجه)، بدین وسیله نابود می گردند.

۳. خروج یمانی

سرداری از یمین قیام می کند و مردم را به حق و عدل دعوت می کند. این نشانه، در منابع عامه نیست. ولی در مصادر شیعه، روایات فراوان در این باره وجود دارد، به گونه ای که برخی آنها را مستفیض دانسته اند (۵۳۵). و همان گونه که قبلا اشاره کردیم، خروج یمانی از نشانه های حتمی و متصل به ظهور است.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

(خروج الثلاثه، الخراسانی و السفیانی و الیمانی فی سنه واحده فی شهر واحد، فی یوم واحد و لیس فیها رایه باءهدی من رایه الیمانی یهدی الی الحق) (۵۳۶).

قیام خراسانی و سفیانی و یمانی، در یک سال و در یک ماه و یک روز خواهد بود و در این میان، هیچ پرچمی به اندازه یمانی، دعوت به حق و هدایت نمی کند.

و در روایت دیگری می خوانیم:

(والیمانی من المحتوم)(۵۳۷).

در برخی روایات، افزون بر قیام یمانی و خراسانی، از قیام مصری همزمان با قیام آنان، خبر داده شده است(۵۳۸). گرچه تصریح نشده که پرچمدار مصری نیز، همچون یمانی و خراسانی دعوت به حق می کند، ولی به نظر می رسد که وی نیز، همزمان با آنان، در آن سوی دنیای اسلام، به حمایت از امام بر می خیزد.

بنابراین، خروج یمانی، اجمالا از نشانه های حتمی ظهور است، هر چند جزئیات و چگونگی قیام وی روشن نیست، خروج خراسانی و مصری نیز، گرچه در برخی روایات در کنار یمانی آمده اند، ولی حتمی بودن آنان مسلم نیست.

۴. قتل نفس زکیه

نفس زکیه، یعنی فرد بی گناه، پاک، کسی که قتل انجام نداده است و جرمی ندارد.

حضرت موسی در اعتراض به کار خضر می فرماید:
(اقتل نفسا زکیه بغیر نفس)(۵۳۹).

آیا جان پاک را بی آن که قتل انجام داده باشد، می کشی؟

گویا در آستانه ظهور مهدی (عجل الله فرجه)، درگیر و دار مبارزات زمینه ساز انقلاب مهدی (علیه السلام)، فردی پاکبخته و مخلص، مخلصانه در راه امام (علیه السلام) می کوشد و مظلومانه به قتل می رسد. فرد یاد شده، از اولاد امام حسن مجتبی است که در روایات، گاهی از او به عنوان: (نفس زکیه)، (سید حسنی) یاد شده است.

قتل نفس زکیه، چنانکه قبلا یاد کردیم از نشانه های حتمی و متصل به ظهور است. هر چند در منابع عامه، نامی از آن برده نشده، ولی در منابع شیعه،

روایات آن فراوان و بلکه متواتر است (۵۴۰) از این روی، در اصل تحقق چنین حادثه ای به عنوان علامت ظهور، شکی نیست، هر چند جزئیات آن و نیز زمان و مکان تحقق آن و ویژگیهای مقتول، مشکل است.

برخی (۵۴۱) احتمال داده اند که مراد از نفس زکیه، محمد بن عبدالله بن حسن، معروف به نفس زکیه است که در زمان امام صادق (علیه السلام) در منطقه (احجاز زیت) در نزدیکی مدینه کشته شد.

این احتمال درست نیست، به چند دلیل:

۱. لازمه اش این است که پیش از تولد مهدی (علیه السلام)، بلکه پیش از آن که امامان (علیهم السلام) از آن خبر دهند، این نشانه رخ داده باشد.

۲. در روایات تصریح شده که نفس زکیه، بین رکن و مقام کشته می شود و حال آن که محمد بن عبدالله بن حسن، در منطقه (احجاز زیت) در نزدیکی مدینه کشته شده است.

۳. همان گونه که پیش از این اشاره کردیم، برابر روایات قتل نفس زکیه، از نشانه های حتمی و متصل به ظهور است، حال آن که محمد بن عبدالله، سالها پیش از تولد مهدی (علیه السلام) به قتل رسیده است.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

(لیس بین قیام القائم (علیه السلام) وقتل النفس الزکیه اکثر من خمس عشر ليله) (۵۴۲).

بین ظهور مهدی (علیه السلام) و کشته شدن نفس زکیه، بیش از پانزده شبانه روز فاصله نیست.

محمد بن عبدالله بن حسن، معروف به نفس زکیه، در زمان امام صادق (علیه السلام) و در سال ۱۴۵ هـ.ق. به قتل رسیده و از آن هنگام تا به حال، بیش از ده قرن می گذرد و نمی تواند علامت متصل به ظهور باشد.

به نظر می رسد، اموری چون همانمی وی و پدرش با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و پدر گرامی ایشان، شباهت ظاهری، بودن وی از خاندانی شریف و بزرگوار امام حسن مجتبی (علیه السلام)، وجود برخی نشانه ها، چون داشتن خالی سیاه بر روی کتف راست، قیام وی در شرایط سخت و در اوج خشونت بنی امیه و از همه مهمتر، شیطنتها و تحریفهای بنی عباس، سبب گشته بود که مردم به اشتباه بیفتند و گروهی او را مهدی تصور کنند. علاوه بر این، از برخی قرائن استفاده می شود که خود (نفس زکیه) و پدرش عبدالله محض، که شیخ بنی هاشم در آن عصر به شمار می رفت و نیز برادرش ابراهیم، به ایجاد و تقویت این شبهه در بین مردم دامن می زدند و چنین وا می نمودند که گویا مهدی ایشان، همان مهدی موعود است. آنان می خواستند از این راه، در رسیدن به قدرت و پیروزی انقلاب خویش و در هم شکستن بنی امیه کمک بگیرند. امام صادق (علیه السلام) در همان هنگام، آنان را از این کار بازداشت (۵۴۳).

۵. صیحه آسمانی

منظور از صیحه آسمانی، ظاهرا صدایی است که در آستانه ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) از آسمان شنیده می شود (۵۴۴) و همه مردم، آن را می شنوند.

در روایات، تعبیرهای (نداء) و (صوت) نیز به کار رفته که ظاهر آنها نشان می دهد که هر یک از آنها، نشانه جداگانه ای است که پیش از ظهور واقع می شود (۵۴۵)، لکن به نظر می رسد که اینها تعبیرهای گوناگون از یک حادثه و یا دست کم، اشکال گوناگون یک حادثه باشند. مراد از همه آنها، همان بلند شدن صدایی در آسمان است، ولی به اعتبار این که صدای عظیم بیدارباشی است که همه را متوجه خود می کند و نیز موجب وحشت

عمومی و ایجاد دلهره و اضطراب می گردد، به آن صیحه، فزعه، صوت و نداء، که هر یک بیانگر ویژگی از آن حادثه اند، اطلاق شده است. این احتمال نیز وجود دارد که آنها سه رخداد جدای از هم باشند که در یک زمان رخ می دهند، به این گونه که ابتدا صدایی عظیم و هولناک به گوش جهانیان می رسد که همه را متوجه می کند (صیحه) و به دنبال آن، صدای مهیب و هولناکی شنیده می شود که دلهای مردم را به وحشت می اندازد (فزعه) و آن گاه از آسمان صدایی شنیده می شود که مردم را به سوی مهدی (علیه السلام) فرا می خواند (نداء).

روایاتی که در مورد این نشانه ها از طریق شیعه و سنی رسیده فراوان هستند، بلکه متواتر (۵۴۶).

امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

(... ینادی مناد من السماء باسم القائم (علیه السلام) فیسمع من بالشرق ومن المغرب لایبقی راقدا الا استیقظ ولا قائم الا قعدو ولا قاعد الا قام علی رجليه فزعا من ذلك الصوت، فرحم الله من اعتبر بذلك الصوت فاجاب، فان الصوت الاول هو صوت جبرئیل الروح الامین. ثم قال: یكون الصوت فی شهر رمضان فی ليله جمعه، ليله ثلاث وعشرين، فلاتشکوا فی ذلك، واسمعوا واطيعوا.

وفی آخر النهار صوت ابلیس ینادی الا ان فلانا مظلوما لیشک الناس ویفتنهم) (۵۴۷).

ندا کننده ای از آسمان، نام قائم را ندا می کند. پس هر که شرق و غرب است، آن را می شنود، از وحشت این صدا، خوابیده ها بیدار، ایستادگان نشسته و نشنگان بر دو پای خویش می ایستند. رحمت خدا بر کسی که از این صدا عبرت گیرد و ندای وی را اجابت کند، زیرا صدای نخست، صدای

جبرئیل روح الاعمین است.

آن گاه، می فرماید: این صدا، در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان خواهد بود. در این هیچ شک نکنید و فرمان برید. در آخر روز، شیطان فریاد می زند که (فلانی مظلومانه کشته شد) تا مردم را بفریبد و به شک اندازد.

یا امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

(ینادی مناد من السماء اول النهار، یسمعه کل قوم بالستهم، الا ان الحق فی علی وشیعته، ثم ینادی ابلیس لعنه الله فی آخر النهار من الارض، الا ان الحق فی عثمان وشیعته، فعند ذلك یرتاب المبتلون)(۵۴۸).

در ابتدای روز، گوینده ای در آسمان ندا می دهد که آگاه باشید که حق با علی وشیعیان اوست. پس از آن، در پایان روز، شیطان که لعنت خدا بر او باد، از روی زمین فریاد می کند که حق با عثمان وپیروان اوست، پس در این هنگام، باطل گرایان به شک می افتند.

(اذا نادی مناد من السماء ان الحق فی آل محمد(صلی الله علیه وآله) فعند ذلك یشهر المهدی علی افواه الناس ویشربون حبه، ولا یكون لهم ذکر غیره)(۵۴۹).

هر گاه گوینده ای از آسمان صدا بزند که حق با اولاد محمد(صلی الله علیه وآله) است، در آن هنگام، ظهور مهدی (علیه السلام) به سر زبانها می افتد، به گونه ای که غیر از او، یاد نمی کنند.

افزون بر اینها، روایات دیگری نیز به همین مضمون (۵۵۰) وجود دارد که از مجموع آنها چند نکته را می توان استفاده کرد:

۱. (صیحه)، از نشانه های حتمی ظهور شمرده شده است وشیخ طوسی، شیخ مفید، صدوق، نعمانی و... حتمی بودن آن اشاره کرده اند(۵۵۱).

۲. این صدا از آسمان شنیده می شود، به گونه ای که همه مردم روی کره زمین، در شرق و غرب، آن را می شنوند و به خود می آیند.
۳. محتوای این پیام آسمانی، دعوت به حق و حمایت و بیعت با مهدی (علیه السلام) است، با تعبیرهای: (ان الحق لعلی وشیعته)، (ان الحق فی آل محمد).
۴. همزمان با شنیده شدن این صدا از آسمان و یا کمی پس از آن، در روی زمین نیز صدایی شنیده می شود. ندا دهنده شیطان است که مردم را به گمراهی فرا می خواند و تلاش می کند با ایجاد تردید در مردم، آنان را از حمایت مهدی (علیه السلام) و اجابت دعوت آسمانی، باز دارند.
۵. جبرئیل، مردم را به حق فرا می خواند و شیطان و نیروهای شیطانی و پیروان سفیانی به باطل. ظاهر شدن این نشانه، همزمان با خروج سفیانی و صیحه آسمانی است.
۶. در برخی روایات، زمان آن، شب جمعه ۲۳ ماه رمضان معین شده است. با توجه به این که در روایات دیگری، خبر از ظهور حضرت در روز عاشورا، داده شده، می توان نتیجه گرفت که واقع شدن ندای آسمانی، در همان رمضان، پیش از محرم است که فاصله آن تا ظهور، ۳ ماه و ۱۷ روز بیشتر نخواهد بود. ناگفته نماند که تعیین وقت مشخص برای ظهور، با ظاهر روایاتی که به روشنی از تعیین هر گونه وقتی برای ظهور منع می کند ناسازگار است.
- افزون بر این، اسناد بیشتر آنها ضعیف است، از این روی بیشترین چیزی که می توان گفت آن است که: صیحه و یا ندای آسمانی از نشانه های ظهور است.
- اکنون باید دید که صیحه آسمانی، طبیعی خواهد بود، یا غیر طبیعی.

از ظاهر روایات، با توجه به ویژگیهایی که برای آن بیان شده، فهمیده می شود که تحقق آن، طبیعی نخواهد بود. خداوند، برای آن که شروع این انقلاب جهانی را اعلان بکند و به همگان برساند که انقلابی بزرگ در حال شکل گیری است و حق بودن مهدی (عجل الله فرجه) را بنمایاند و به یاران و دوستان و علاقه مندان به چنین رستاخیزی خبر بدهد، تا به یاری وی بشتابند، صیحه آسمانی را معجزه آسا به گوش همگان می رساند. اشکال هم ندارد و با قانون معجزه هم هماهنگ است.

یادآوری چند نکته

۱. گرچه پدیدار شدن ندای آسمانی، به گونه معجزه، مانعی ندارد، ولی تحقق آن به طور طبیعی هم، امکان دارد و لزومی ندارد که آن را پیچیده و حمل بر معجزه کنیم در عصر صدور این روایات، پیش بینی چنین حوادثی، فوق العاده، عجیب و تحقق عادی آن غیر ممکن می نموده، ولی در جهان امروز، واقع شدن چنین پدیده ای امری بسیار طبیعی و عادی است. با استفاده از ماهواره ها و ابزارهای پیشرفته صوتی و تصویری فرستنده های قوی و مدرن تلویزیونی، رادیویی و وسایل و ابزار پیشرفته تری که امکان دارد در آینده به کار گرفته شود. به آسانی و همزمان، می توان فریاد حق را به گوش همه جهانیان رساند.

بر این اساس، منظور از جبرئیل که در برخی از روایات آمده سخن گوی حق به مراد از شیطان سخن گوی باطل است، امروز، استکبار جهانی، با استفاده از همین ابزار، در گمراهی مردم و ادامه سلطه خویش بهره می برد و سرسختانه مردم را به حمایت از باطل دعوت می کند.

این که در روایات از دعوت به حق، تعبیر به (صدای آسمانی) و از دعوت به باطل تعبیر به (صدای زمینی) شده است، ظاهراً کنایه از بزرگی و عظمت

وسیادت جبهه حق است، در مقابل جبهه باطل که حقیر و پست و زمینی است. در هر صورت، وقوع چنین پدیده ای، در زمان ما، چه رسد به زمانهای آینده، امری بسیار عادی و طبیعی است و نیازی به توجیه آن و حمل کردن آن بر معجزه نیست.

۲. بر فرض که پدیدار شدن این نشانه را به گونه معجزه بدانیم، مسلم، محدود به همان ندای حق و دعوت به حمایت از امام (علیه السلام) است، نه صدای شیطان، که مردم را به باطل فرا می خواند، زیرا اگر صدای شیطان، معجزه آسا، به گوش جهانیان برسد، با هدف اصلی معجزه، که اقامه حجت برای تاءید و تقویت حق است، سازگاری ندارد و امکان ندارد معجزه برای تقویت باطل صورت گیرد، این که در برخی روایات آمده (ندای به باطل) برای ما ثابت نیست و دلیلی بر آن نداریم.

۳. در برخی روایات، سخن از (نداء) در کنار کعبه به میان آمده است، از جمله، امام صادق می فرماید:

(کافی بالقائم یوم عاشورا یوم السبت قائما بین الرکن والمقام، بین یدیه جبرئیل (علیه السلام) ینادی البیعه لله...)(۵۵۲).

گویا می بینم که حضرت قائم (عجل الله فرجه)، در روز شنبه، عاشورا، هنگام ظهر، بین رکن و مقام، در کنار کعبه ایستاده است و در پیش او، جبرئیل صدا می زند: بیعت برای خداست....

گویا این (نداء) غیر از ندای آسمانی و صیحه است که به عنوان نشانه ظهور بیان شده، زیرا این (نداء)، در زمین و پس از ظهور است و (نداء) در آسمان و در آغاز روز صورت می گیرد ولی احتمال هم دارد که همان صدای آسمانی که به گوش همه جهانیان می رسد، توسط سخن گوی حق، جبرئیل از کنار کعبه بلند شود و با وسایل پیشرفته، در همه جهان شنیده

شود. و(هنگام ظهر) نیز منافاتی با روایات قبل ندارد، زیرا امکان دارد، در وقت های مختلف این دعوت تکرار شود.

۶. خروج دجال

این نشانه، در کتابهای اهل سنت، از نشانه بر پایی قیامت دانسته شده است(۵۵۳)، ولی، در منابع روایی شیعه، از نشانه های ظهور(۵۵۴). برابر آنچه پیش از این یادآور شدیم، هیچ اشکالی ندارد که رخدادهایی چون خروج دجال هم، نشانه ظهور باشند وهم نشانه قیامت، بدین معنی که این رخداد پیش از ظهور ودر دوره غیبت واقع گردد. به هر حال بر اساس آنچه از ظاهر اخبار استفاده می شود، دجال فردی است که در آخر الزمان وپیش از قیام مهدی (علیه السلام) خروج می کند و غیر عادی است و با انجام کارهای شگفت انگیز جمع زیادی از مردم را می فریبد و سر انجام به دست عیسی مسیح (علیه السلام) در

کنار دروازه (لد) در منطقه شام، به هلاکت می رسد.

آیا دجال دارای ویژگیها و صفات غیر عادی است؟ آیا دجال شخص است، یا جریان الحادی؟

بر فرض که دجال، دارای چنان ویژگیهایی باشد، تحقق آن را چگونه می توان تصور کرد: معجزه یا غیر معجزه؟ اینها، پرسشهایی است که در این بخش به بررسی آن می پردازیم.

در مورد اصل دجال، صرف نظر از ویژگیهای او، چند احتمال وجود دارد: الف. دجال، نام شخص معینی نیست. هر کسی که با ادعاهای پوچ و بی اساس و با توسل به حيله گری و نیرنگ، در صدد فریب مردم باشد، دجال است، بر این اساس (دجال)ها خواهند بود. این که در روایات از

(دجال)های فراوان سخن به میان آمده این احتمال را تقویت می کند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

(لا تقوم الساعة حتى يخرج المهدي من ولدي، ولا يخرج المهدي حتى يخرج ستون كذابا كلهم يقول: (انا نبي)) (۵۵۵).

قیامت، بر پا نمی شود، تا وقتی که مهدی (علیه السلام) از فرزندانم قیام کند و مهدی (علیه السلام) قیام نمی کند، تا وقتی که شصت دروغگو خروج کنند و هر کدام بگویند: من پیامبرم.

(دجال)، از ریشه (دجل) به معنای دروغگوی حيله گر است. در روایات، از این (دجال)ها و دروغگویان فراوان نام برده شده است. در برخی، دوازده و در برخی سی، شصت و هفتاد دجال آمده است (۵۵۶). از میان این (دجال)ها، فردی که در دروغگویی و حيله گری و مردم فریبی سر آمد همه دجالان و فتنه او از همه بزرگتر است، نشانه ظهور مهدی (علیه السلام) و یا بر پائی قیامت است. بر این اساس، باید گفت: ما دو نوع داریم: یکی همان دجال حقیقی و واقعی است که پس از همه (دجال)ها می آید و دیگری گروهی شاید و دروغگویند که دست به فریبکاری و تحمیق و گمراهی مردم می زنند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

(یکون قبل خروج الدجال نيف على سبعين دجالا) (۵۵۷).

پیش از خروج دجال، بیش از هفتاد دجال خروج خواهد کرد. یا می فرماید:

(ان بين يدي الساعة الدجال وبين يد الدجال كذابون ثلاثون او اكثر) (۵۵۸).

پیشاپیش برپایی قیامت، خروج دجال است و پیش از دجال، سی دروغگو،

یابیشتر، خواهند بود.

یا می فرماید:

(تکون امام الدجال ستون خداعه...)(۵۵۹).

پیش از خروج دجال، شصت نیرنگ خواهد بود.

با توجه به معنای لغوی دجال و نیز فراوانی آنان در روایات، فرد خاصی منظور نیست، بلکه هر آدم حقه باز دروغگویی که با فریفتن مردم، به فتنه انگیزی پردازد، دجال است، منتهی ممکن است یکی از آنان که تبلور این صفات در وی، از همه بیشتر است، نشانه ظهور باشد.

در حقیقت داستان دجال، بیانگر این واقعیت است که در آستانه هر انقلابی، افراد فریبکار و منافق، که معتقد به نظامهای پوشالی گذشته و پاسدار سنتهای و ضد ارزشهایند، برای نگهداشتن فرهنگ و نظام جاهلی گذشته، همه تلاش خود را به کار می گیرند و با سوء استفاده از زمینه های فکری و اجتماعی و احساسات مردم، دست به تزویر و حيله گری می زنند، تا مردم را نسبت به اصالت و تحقق انقلاب و استواری رهبران آن، دلسرد و دو دل کنند و در نهایت با شیطنت، آنان را به کژ راهه برند.

پس، حرکت مزورانه (دجال)ها، همواره بزرگترین خطری است که به ثمر رسیدن انقلاب را تهدید می کند و تنها هوشیاری مردم و شناخت به موقع است که می تواند توطئه ها را خنثی کند.

در انقلاب جهانی حضرت مهدی (علیه السلام)، نیز، چنین خطری پیش بینی شده است. چون انقلاب مهدی (علیه السلام)، از همه انقلابهای تاریخ بزرگ تر و گسترده تر است، خطر فریبکاران دجال صفت نیز، به مراتب بیشتر و گسترده تر است. در آستانه ظهور مهدی (علیه السلام) و انقلاب بزرگ، آنان همه تلاش خویش را به کار خواهند گرفت که مردم را بفریبند و آنان

را نسبت به نتیجه آن دلسرد و ناامید سازند و بالاخره، از پیروزی حتمی آن جلوگیری کنند.

امامان (علیهم السلام)، از پیش، این خطر را گوشزد کرده اند و پیدایش حرکت‌های انحرافی را پیش بینی کرده اند، تا مردم با هوشیاری کامل، به استقبال چنین حوادثی بروند و در دام شیادان گرفتار نشوند. این که در روایت تاءکید شده است: (هر پیامبری، امت خویش را از خطر دجال بر حذر داشته) به خوبی نشان می‌دهد که در برابر نهضت همه انبیا، (دجال)‌هایی خروج کرده اند و گاهی تا سر حد انحراف امت‌های آنان و تنها گذاشتن پیام آوران آسمانی، پیش رفته اند، ولی در نهایت، به خاک مذلت افتاده اند و با رسوایی تمام، شکست خورده اند.

ب. احتمال دوم آن است که فردی معین و مشخص، به عنوان (دجال) در دوره غیبت، با همان ویژگی‌هایی که برای وی بیان شده، خروج می‌کند و مردم را به انحراف می‌کشاند.

ظاهر بسیاری از روایات، بیانگر این احتمال است، ولی تقریباً هیچ کدام از این روایات، سند معتبری که بشود بر آن اعتماد کرد، ندارند. مستند این نشانه، در منابع شیعه، دو روایت است که شیخ صدوق، آنها را در (کمال الدین) آورده است و سند هر دوی آنها ضعیف است و در محتوای آنها نیز ناهماهنگی وضعف‌های فراوانی دیده می‌شود، چنانکه شیخ صدوق، بدان اشاره کرده است.

با توجه به روایات زیاد در منابع عامه، اصل قضیه دجال، بعید نیست صحیح باشد، ولی تعریف و توضیحاتی که درباره اش گفته اند، نمی‌تواند درست باشد؛ زیرا خروج دجال، با او اوصافی که بدانها اشاره کردیم، به صورت طبیعی، تقریباً، غیر ممکن است و بیشتر، به افسانه شباهت دارد، تا واقعیت و به

صورت معجزه نیز، با توجه به توضیحی که پیش از این، در مورد قانون معجزه آوردیم، نمی تواند واقع شود، زیرا معجزه بودن چنین پدیده هایی مستقیماً، در جهت تقویت و تاءیید باطل است و موجب انحراف بیشتر مردم می گردد، مگر این که بگوییم صدور معجزه از دجال، به رسوایی وی منجر می شود که بعید است.

نکته در خور یادآوری این که: اصل داستان (دجال)، در کتابهای مقدس مسیحیان آمده است. در انجیل، واژه (دجال) بارها به کار رفته و از کسانی که منکر حضرت مسیح باشند، و یا (پدر و پسر را) انکار کنند، به عنوان دجال یاد شده است:

(دروغگو کیست؟ جز آن که مسیح بودن عیسی را انکار کند. آن دجال است که پسر و پدر را انکار کند)(۵۶۰).

کلمه دجال، در کتابهای مقدس و منابع دینی مسیحیان، به زبان انگلیسی انتی کریست (chris Anti) آمده است، یعنی دروغگو و حيله گر.

بنابراین، خروج دجال، به این گونه که بیان کردیم، مشکل است، مگر این که بگوییم، خروج دجال، کنایه است.

ج. این احتمال نیز وجود دارد که مراد از (دجال)، همان سفیانی باشد که در کتابهای عامه، بیشتر به عنوان (دجال) و در کتابهای خاصه به عنوان (سفیانی) آمده است (۵۶۱).

گرچه از بعضی جهات، خروج دجال و سفیانی، یکسانند و هر دو دعوت به باطل می کنند و با توسل به حيله گری و تزویر، مردم را می فریبند، به مبارزه با جناح حق بر می خیزند و سرانجام به هلاکت می رسند و... ولی با دقت در روایات خروج سفیانی و روایات مربوط به خروج دجال، در می یابیم که بین این دو فرقهای زیادی وجود دارد و اگر اصل خروج دجال را

امری مسلم بدانیم، ناچار باید فردی غیر از سفیانی باشد. مثلا، دجال، ادعای ربوبیت می کند و کافر است، ولی دلیلی بر کفر سفیانی نداریم. فقط در روایتی اشاره شده که وی، صلیبی بر گردن دارد که اگر درست باشد، مسیحی است، ولی روایت از معصوم (علیه السلام) نیست (۵۶۲) و ارزشی ندارد.

افزون بر این، در روایات آمده که سفیانی ریاکارانه تظاهر به دینداری و تقدس می کند و مدام ذکر (یا رب یا رب) بر زبان وی جاری است. خروج سفیانی، همزمان است با قیام سردارانی از خراسان و یمن و مصر که به حق و عدالت فرا می خوانند و زمینه را برای انقلاب بزرگ مهدی، مهیا می سازند.

خروج سفیانی، منطقه نسبتا محدودی را فرا می گیرد، در حالی که دجال، به جز مکه و مدینه، به همه جای زمین می رود و فتنه وی، همه جا را می گیرد. در شکل و قیافه هم، با یکدیگر، فرق دارند. پس دجال نمی تواند، همان سفیانی باشد.

ه. دجال، کنایه از کفر جهانی و سیطره فرهنگ مادی بر همه جهان است. استکبار، با ظاهری فریبنده، مردم را، بویژه مسلمانان را می فریبد و با قدرت مادی و صنعتی و فنی عظیمی که در اختیار دارد، آنان را به شدت مرعوب خویش می سازد، به گونه ای که مسلمانان احساس خودباختگی می کنند. قدرت مادی استکبار، بیش از آنچه که هست در نظر آنان بزرگ جلوه می کند، تا آن جا که می پندارند آب و نان آنها به دست اوست.

پیامبران امتهای خویش را از فتنه دجال بیم داده اند، در حقیقت آنان را از افتادن به دام مادیت و ورطه حاکمیت طاغوت و استکبار جهانی بر حذر داشته اند:

(ما بعث الله نبيا الا وقد اءنذر قومه الدجال...) (۵۶۳).

پس بعید نیست که منظور از دجال، با آن شرایط و اوصاف، قدرتهای بزرگ و اهریمنی باشند.

برخی از اهل نظر، این احتمال را تقویت کرده اند و همه ویژگیهایی که برای دجال بیان شده با ویژگیهای استکبار برابر دانسته اند. مثلا در اوصاف دجال گفته شده: (کوهی از طعام و شهری از آب به همراه دارد) کنایه از امکانات عظیم و گسترده ای است که استکبار در اختیار دارد.

گفته شده: دجال، به همه جای زمین سفر می کند و... می تواند اشاره به ابزار و وسایل پیچیده تبلیغاتی و مخابراتی و تجهیزات مدرن مبادله پیام ماهواره ای و نیز استفاده از ابزار پیشرفته حمل و نقل و هواپیماهای مافوق صوت برای مسافرت از جایی، به جای دیگر باشد.

سیطره استکبار جهانی بر جهان سوم، در واقع، با استفاده از شگرد ویژه است: طرفداری از حقوق بشر، صلح، امنیت، کمکهای بشر دوستانه و... استکبار، به معنای واقعی، دجال است. استکبار خود را قیم ملتها می داند و با تکیه به ثروت انبوه و قدرت عظیمی که در اختیار دارد، در همه جای زمین دخالت می کند و همه را به زیر سلطه خویش می آورد (۵۶۴).

۷. در آمدن پرچمهای سیاه از خراسان

این حادثه نیز، در منابع دینی به عنوان نشانه ظهور بیان شده و در مورد آن، روایاتی از معصومان (علیهم السلام) رسیده است. مضمون این روایات آن است که پیش از ظهور مهدی (علیه السلام) در منطقه خراسان (خراسان قدیم: قسمتهای زیادی از ایران، افغانستان، ترکمنستان، تاجیکستان و ازبکستان) انقلابی برپا می شود و مردم در حالی که پرچمهای سیاه را به اهتزاز در آورده اند، به حرکت در می آیند (۵۶۵).

ظاهرا، پدیدار شدن این نشانه در آستانه ظهور ویا اندکی پیش از آن است، به گونه ای که در زمان ظهور، آنان هستند، و حضرت مهدی آنان را به سوی خویش فرا می خواند.

امام باقر می فرماید:

(تنزل الرايات السود التي تخرج من خراسان الى الكوفة، فاذا ظهر المهدي (عليه السلام) بعث اليه بالبيعة) (۵۶۶).

بیرقهای سیاهی از خراسان بیرون می آید و به جانب کوفه به حرکت در می آیند. پس چون مهدی (علیه السلام) ظاهر شود، اینان وی را دعوت به بیعت می کنند.

غیر از روایت فوق روایات دیگری نیز وجود دارد که نشان می دهد، خروج پرچمهای سیاه از خراسان قیامی است که در آینده و در آستان ظهور برپا می شود. در حقیقت، آن پرچمهای سیاه را یاران مهدی (علیه السلام) به همراه خواهند آورد) (۵۶۷).

برخی احتمال داده اند که منظور از خروج پرچمهای سیاه از خراسان، همان قیام ابومسلم خراسانی در سال ۱۴۰ هـ. ق. علیه حاکمیت هزار ماهه بنی امیه است (۵۶۸) که به از هم گسستن حکومت بنی امیه و روی کار آمدن بنی عباس انجامید.

مستند اینان، روایت زکار از امام صادق (علیه السلام) و برخی قرائن و مؤیدات تاریخی است. در این روایت، با اشاره به نام و مشخصات ابو مسلم خراسانی، از وی به عنوان صاحب پرچمهای سیاه، یاد شده است (۵۶۹). ولی این احتمال درست نیست، زیرا روایت زکار، که مهم ترین مستند و دلیل آن به شمار می رود، از نظر سند ضعیف و غیر قابل اعتماد است. افزون بر این، تطبیق این نشانه بر شورش ابومسلم خراسانی در پیش از یک

قرن قبل از تولد مهدی (علیه السلام) و نشانه ظهور دانستن آن، بسیار بعید است.

به نظر می رسد تبیین حوادث و وقایع دوران بنی امیه و بنی عباس، در برخی روایات، به منظور هوشیار ساختن مسلمانان و آگاهی دادن به آنها نسبت به وظایف حساس خویش در آن دوران است نه تبیین علام ظهور. پیش گویی این حوادث، به خاطر اهمیت فوق العاده آن برای مسلمانان آن زمان و نسلهای آینده بود.

این نکته نیز در خور توجه است که حاکمان بنی عباس تلاش می کردند، قدرت را از دست بنی امیه بگیرند، از این روی، (نفس زکیه) را مهدی معرفی می کردند و از جانب دیگر سعی می کردند شورش ابومسلم خراسانی را در راستای قیام مهدی (علیه السلام) و نشانه ظهور وی قلمداد کنند. بر این اساس، همان گونه که پیش از این هم یاد آور شدیم، بعید نیست حاکمان بنی عباس، به دلخواه خویش، در این روایات دست برده باشند و آنها را با خود تطبیق کرده باشند.

۸. خسوف و کسوف

از نشانه های ظهور، کسوف در نیمه ماه رمضان و خسوف در آخر و یا اول همان ماه است.

کسوف در روزهای نخست و روزهای آخر ماه و خسوف در روزهای میانی ماه، طبیعی و عادی است و در طول تاریخ، بارها و بارها، رخ داده و از نظر علمی خسوف و کسوف در روزهای یاد شد، پدیده عادی به حساب می آید و از دیرباز، منجمان، بر اساس محاسبه های دقیق ریاضی و نجومی، زمان گرفتن خورشید، یا ماه را در طول سال، پیش بینی می کرده اند، ولی خورشید گرفتگی در وسط ماه یا ماه گرفتگی در اول و یا آخر آن، ظاهراً

امری غیر عادی ورؤیت آن، امکان ندارد. البته در خود روایات هم، به غیر عادی بودن تحقق این نشانه تصریح شده است:

امام باقر(علیه السلام) می فرماید:

(آیتان تكون قبل القائم لم تكونا منذ هبط آدم (علیه السلام) الى الارض، تنكسف الشمس في النصف من شهر رمضان والقمر في آخره، فقال رجل يا بن رسول الله تنكسف الشمس في آخر الشهر والقمر في النصف؟ فقال ابو جعفر(علیه السلام): اني لاعلم بما تقول ولكنها آیتان لم تكونا منذ هبط آدم (علیه السلام)(۵۷۰).

دو نشانه، پیش از قیام مهدی (علیه السلام) پدید خواهد آمد که از زمان هبوط آدم (علیه السلام) در زمین بی سابقه است: گرفتن خورشید نیمه ماه رمضان و گرفتن ماه در آخر آن.

مردی به امام عرض کرد: ای پسر رسول خدا! کسوف در وسط و خسوف در آخر ماه؟

حضرت فرمود: (آری) من به آنچه می گویی داناترم، ولی آن دو نشانه اند که واقع شدن آنها از زمان هبوط آدم (علیه السلام) سابقه ندارد.

این که سؤال کننده، از سخن امام (علیه السلام)، در شگفت می شود و نیز تاءکید و تصریح امام (علیه السلام) به این که وقوع این دو نشانه، به گونه ای است که از ابتدای خلقت، سابقه ندارد، ولی با این حال، واقع خواهند شد. به روشنی گویا این نکته است که تحقق خسوف و کسوف، به گونه ای که یاد شد، خارج از چهارچوب، امور عادی به صورت معجزه خواهد بود. یا می فرمود:

(ان لمهدینا لم یكونا منذ خلق الله السموات والارض، ینكسف القمر الاول لیلۃ من رمضان وتنكسف الشمس فی النصف منه، ولم یكونا منذ خلق الله

السموات والارض)(۵۷۱).

برای مهدی ما، دو نشانه است که از هنگامی که خداوند آسمانها وزمین را خلق فرمود، سابقه ندارد: خسوف در اول ماه رمضان و کسوف در نیمه همان ماه.

در این روایت، زمان کسوف به جای آخر ماه، اول ماه و به جای هبوط آدم، خلقت زمین و آسمانها آمده است. در برخی روایات، کسوف در سیزدهم و چهاردهم ماه نیز آمده است (۵۷۲). کسوف، افزون بر اول و آخر ماه رمضان که در دو روایت گذشته بود، در ۵ و ۲۵ ماه نیز پیش گویی شده است (۵۷۳). این اختلاف اندک، اثر چندانی در مساءله ندارد، زیرا گرفتن ماه، در شبهایی که ماه در محاق است، دیده نمی شود، حالا چه اول ماه و چه آخر ماه و چه شبهای نزدیک به آخر، هر چند در شب پنجم و بیست و پنجم، احتمال وقوع آن بعید نیست.

به نظر می رسد که وقوع این دو پدیده، به صورت غیر عادی، به خاطر آن است که اهمیت مساءله ظهور، نمایانده بشود و مردم از خواب غفلت بیدار شوند و خود را مهیای مشارکت در آن نهضت عظیم سازند.

به عبارت دیگر، خداوند در آستانه ظهور، برای اقامه حجت بر مردم و مطمئن ساختن یاران حضرت مهدی (علیه السلام)، به ظهور آن حضرت، چنین پدیده هایی را بر خلاف معمول و به گونه معجزه محقق می گرداند. برخی بر این باورند که خسوف و کسوف، به گونه ای که یاد شده، در چهارچوب حوادث طبیعی و عادی نیز قابل بررسی و تبیین است و برای آن، احتمالات و توجیه هایی را یاد کرده اند، ولی نیاز به این توجیه ها نیست، زیرا هیچ اشکالی ندارد که پدیدار شدن آنها به صورت معجزه باشد، زیرا در جهت اقامه حجت و تقویت حق و هدایت مردم است و با قانون معجزه

ناسازگاری ندارد. البته یادآوری این نکته لازم است که اگر چه در روایات فراوانی، در منابع شیعه و سنی، به پدید آمدن این نشانه در آستانه ظهور تصریح شده است (۵۷۴)، ولی این نشانه از نشانه های حتمی ظهور نیست و در روایات، به ناگزیر بودن آن اشاره نشده است، از این روی خسوف و کسوف را از نشانه های قطعی و مسلم ظهور نمی توان به حساب آورد.

۹. فراگیر شدن جهان از ظلم و جور

فراگیر شدن ظلم و جور، از نشانه های معروف ظهور حضرت مهدی به شمار است. این نشانه، در روایات بسیار، به چشم می خورد. در بعضی به همین عنوان کلی، مورد اشاره قرار گرفته، چنانکه در روایت معروفی که با سندهای گوناگون نقل شده آمده:

(یملاء الله به الارض قسطا بعد ما ملئت ظلما وجورا) (۵۷۵).

خداوند، به وسیله ظهور مهدی علیه السلام زمین را پر از عدل و داد می سازد، پس از آن که از ظلم و ستم پر شده باشد.

یا از حضرت مهدی (عجل الله فرجه) نقل شده:

(علامة ظهوری کثره الهرج والمرج والفتن...) (۵۷۶).

نشانه آشکار شدن من، زیاد شدن هرج و مرج و فتنه ها و آشوبهاست.

گاهی نیز، زیاد شدن گناهان و مفسد اخلاقی و اجتماعی در میان مسلمانان، به عنوان نشانه هایی نزدیک شدن ظهور پیش گویی است.

علامه مجلسی در باب نشانه های ظهور، روایتی را از امام صادق آورده که

در آن، بیش از یکصد نوع گناه و انحراف اخلاقی، اجتماعی، اعتقادی

و فرهنگی که در دوران عیبت، دامن گیر جوامع اسلامی می شود، پیش

گویی شده است (۵۷۷)، از جمله: رشوه خواری، قماربازی، شراب خواری،

زیاد شدن زنا، لواط، قطع صلح رحم، سنگ دل شدن مردمان، اهتمام

مردم تنها به شهوت و شکم، از میان رفتن شرم، نپرداختن زکات و خمس، کم فروشی، بی اعتنایی به اوقات نماز، آراستن مساجد به زیورآلات، گزاردن حج به انگیزه های مادی و برای غیر خدا، رعایت نکردن احترام بزرگترها، پیروی از ثروتمندان، صرف کردن سرمایه های عظیم در فساد و ابتذال و بی دینی، چاپلوسی و تملق گویی و....

زیاد شدن این فسادها و آلودگیها در میان مردم، در واقع، نوعی از فراگیر شدن ظلم و جور روی زمین است. البته فساد و گناه، کم و بیش، در میان مردم بوده، مهم، فراگیر شدن آن است، به گونه ای که بدیها بر خوبیها، ضدا ارزشها، بر ارزشها، غلبه می یابد و لهیب آتش فساد و تباهی، دامن همه را می گیرد و جامعه انسانی در باتلاق فساد و انحطاط فرو می رود.

افزون بر این، گسترش حاکمیت استکبار در روی زمین در استضعاف و محرومیت قرار گرفتن پیروان حق، که بر اساس پیش گویی امامان (علیهم السلام) در آستانه ظهور پیش خواهد آمد، نمود دیگری از بی عدالتی و زیاد شدن ظلم و جور است.

در زمان حاضر، سلطه ستمگرانه و غارتگرانه استکبار جهانی و استثمار به غارت ثروت های ملتهای محروم، طلیعه ای از تحقق این نشانه و فراگیر شدن ظلم و جور است.

یادآوری: سخن از زیاد شدن ظلم و جور و گناه و کم شدن افراد صالح است، نه این که همه مردم کافر شوند، یا افراد صالح هیچ نباشند. در همان زمان، که همه جا را تباهی فرا گرفته و ابرهای تیره گناه سایه افکنده، افراد پاکباخته، متعهد و صالحی که زمینه قیام آن حضرت را آماده می سازند و در حمایت از آن منجی بزرگ، به جهاد برمی خیزند.

در روایات، در حالی که از زیاد شدن ستم، به عنوان نشانه ظهور یاد شده،

به این نکته اشاره شده که جامعه منتظر مهدی، باید در به پا داشتن ارزشها و مبارزه با ضد ارزشها، تلاش جدی بکند و منتظران، به تهذیب نفس پردازند و....

شهید مرتضی مطهری، روایتی از شیخ صدوق می آورد مبنی بر این که: منظور از فراگیر شدن ستم، آن است که هر یک از شقی وسعید، گروه حق و باطل، به نهایت کار خود می رسند. ستمکاران و بدکاران، به نهایت درجه بدی و نابکاری می رسند و لهیب آتش آنان همه را فرا می گیرد. در این هنگام، که صالحان در مظلومیت و استضعاف به سر می برند و همه راههای چاره بر آنان بسته می شود، مهدی (علیه السلام) ظهور می کند و دنیا را پر از عدل و داد می کند (۵۷۸).

۱۰- زمینه سازان

انقلاب حضرت مهدی علیه السلام همچون دیگر انقلابها، بدون مقایسه و زمینه سازی، به وجود نمی آید، بلکه در آستانه ظهور، حرکتهایی پا می گیرد و زمینه را برای ظهور آن حضرت فراهم می آورد. این سلسله قیامها و انقلابها که از سوی حق پویان صورت می گیرد، بر اساس آنچه در برخی روایات آمده، زمینه را برای حرکت جهانی مهدی (عجل الله فرجه) آماده می کند.

پیشگویی تحقیق این نشانه ها، به تعبیرهای گوناگونی در روایات آمده که به چند نمونه از آن اشاره می کنیم:

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:
(یخرج ناس المشرق فیوطنون سلطانه) (۵۷۹).

گروهی از ناحیه مشرق، قد برمی افرازند و زمینه حکومت مهدی (علیه السلام) را فراهم می سازند.

یا می فرماید:

(تجیء الرايات السود من قبل المشرق كان قلوبهم زبر الحديد فمن سمع بهم فلياءتهم فبايعهم ولو حبوا على الثلج) (۵۸۰).

افرادی با بیرقهای سیاه، از ناحیه مشرق می آیند که دل‌های آنان مانند قطعه های فولاد، محکم است. پس هر کس قیام آنان را شنید، برای بیعت به سوی آنان بشتابد، هر چند لازم باشد، با سینه بر روی برف برود. امام باقر علیه السلام می فرماید:

(كأنی بقوم قد خرجوا بالمشرق، يطلبون الحق فلا يعطونه، ثم يطلبونه فلا يعطونه، فاذا راوا ذلك، وضعوا سيوفهم على عواتقهم فيعطون ماسالوا فلا يقبلونه حتى يقوموا، ولا يدفعوا الا الى صاحبكم قتلاهم شهداء، اما انى لو ادرت ذلك لابقيت نفسى لصاحب الأمر) (۵۸۱).

گویی قومی را می بینیم که از مشرق در طلب حق قیام کرده اند، ولی بدانان نمی دهند و باز مطالبه می کنند، ولی بدانها نمی دهند، پس چون چنین می بینند، شمشیرهای خویش را بر دوش می گیرند (آماده نبرد می شوند) پس در آن هنگام، آنچه را می خواهند به آنان می دهند، ولی نمی پذیرند تا این که پیروز می شوند و آن را جز به حضرت صاحب الامر (علیه السلام) تسلیم نمی کنند. کشتگان آنان شهیدند. اگر من آنان را درک کنم، جانم را برای صاحب الامر می گذارم.

در این روایات، به روشنی از برپایی قیامها و انقلابی در آستانه ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) خبر داده شده است. افزون بر اینها، روایات فراوان دیگری نیز وجود دارد که صرف نظر از موارد اختلاف اندکی که در جزئیات آن هست، در مجموع، همه آنها بر این نکته اتفاق دارند که پیش از ظهور مهدی (علیه السلام)، حکومتی به رهبری یکی از صالحان، که

گمان می رود از فرزندان، پیامبر هم باشد، در ناحیه مشرق تشکیل می گردد و زمینه ظهور را مهیا می سازد. و این حکومت، تا ظاهر شدن مهدی (علیه السلام) و تسلیم آن به حضرت ایشان، ادامه می یابد. بر همین اساس، برخی، تشکیل دولت شیعی مذهب صفویه را، که پس از قرنها استیلای حاکمان مستبد و متعصب عامی مذهب، روی کار آمد، همان دولتی دانسته اند که در روایات، از جمله زمینه سازان حکومت مهدی (علیه السلام) به شمار آمده است (۵۸۲).

در این زمان ما نیز، برخی با استناد به ویژگیهایی که در روایت آمده، انقلاب اسلامی ایران را که در سال ۱۳۵۷ هـ. ش به رهبری امام خمینی به پیروزی رسید، همان دولتی دانسته اند که زمینه را برای ظهور و قیام مهدی (علیه السلام) آماده می کند و ان شاء الله تا ظهور آن حضرت ادامه می یابد (۵۸۳).

به باور اینان، بسیاری از نشانه ها که در روایات آمده، بر انقلاب اسلامی ایران تطبیق می کند، به ویژه در برخی روایات، به رهبری مقام، که سیدی از اولاد پیغمبر است و از قم قیام می کند و یاران او، بدون ترس و وا همه در برابر طاغوت پدیدارند، اشاره شده است که همگی آنها به انقلاب اسلامی، صدق می کند (۵۸۴).

در هر صورت، گرچه قرائن فراوانی این احتمال را قوت می بخشد، ولی دلیل قطعی و صحیحی که ثابت کند منظور از حکومت زمینه ساز که ائمه (علیهم السلام) از آن خبر داده اند، انقلاب اسلامی، به رهبری امام خمینی است، در دست نیست.

البته این، نخستین باری نیست که علمای شیعه، چنین احتمالی را مطرح ساخته اند. پیش از این نیز، هرگاه حرکت و انقلابی از ناحیه شرق، بویژه

منطقه خراسان صورت می گرفت، این احتمال قوت می گرفت. ولی، ناگفته نماند، هیچ یک از آن حرکتها به اندازه انقلاب اسلامی، زمینه ساز انقلاب مهدی (علیه السلام) نبوده اند. بکله اصلا مقایسه آنها با انقلاب اسلامی باطل است، از این روی احتمال این که مراد از (دولت زمینه ساز) از جمله انقلاب اسلامی ایران باشد و تا ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) تداوم یابد، بسیار است.

بالآخره، چه این احتمالات درست باشد و چه نباشد، با توجه به روایات بسیاری که در این بخش رسیده، در دوره غیبت و در آستانه ظهور مهدی، دولتهایی به حمایت از حق روی کار می آیند و انقلابهایی به حمایت از آن پا می گیرند و زمینه را برای ظهور مهدی (علیه السلام) آماده می سازند و این، از نشانه های ظهور است.

۱۱- بارانهای پیاپی

در سال ظهور، بارانهای پیاپی، زمین را آباد و سرسبز می کند و وضع مردم، بهتر می شود. امامان (علیهم السلام) در تبیین نشانه های ظهور و خبر دادن از رخدادهای آن روزگار، از این واقعه نیز، یاد کرده اند که به چند نمونه از احادیثی که در این باره رسیده اشاره می کنیم:

شیخ مفید، با بهره گیری از روایات، می نویسد:
(ثم یختم ذلک بأربع وعشرین مطرة متصل فتحی بها الارض بعد موتها و تعرف برکاتها)(۵۸۵).

پس پایان می گیرد این (پدید آمدن نشانه ها) با بیست و چهار باران پیاپی که زمین را پس از آن که مرده بود، زنده می کند و برکات آن را می شناساند.

شیخ طوسی از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند:

(ان قدام القائم لسنة غيداقة، يفسد التمر في النخل فلا تشكوا في ذلك)(۵۸۶).

در آستانه قیام مهدی (علیه السلام)، سالی پر باران خواهد بود که در اثر آن، خرما بر روی نخل می پوسد. پس در این، تردیدی به خود راه ندهید. یا امام صادق می فرماید:

(واذا آن قیامه، مطر الناس فی جمادی الآخرة وعشرة ايام من رجب، مطرا لم یر الناس مثله، فینبت الله به لحوم المؤمنین فی ابدانهم فی قبورهم...)(۵۸۷).

وچون هنگام ظهور مهدی (علیه السلام) نزدیک شود، در تمام ماه جمادی الآخر وده روز نخست ماه رجب، بارانی بر مردم بیارد که تا آن هنگام، مانند آن را ندیده باشند. پس خداوند، به وسیله آن، گوشت بر بدن مؤمنان، که در قبرهایشان خفته اند، برویاند.

بارش این مقدار باران، آن هم پیاپی، کم سابقه و یا بی سابقه است. با این حال، حمل آن بر معجزه، وجهی ندارد، زیرا وقوع آن به گونه عادی ممکن است. البته احتمال دیگری نیز وجود دارد که این بارانها، همزمان ودر همه جای زمین بیارد که در این صورت، می تواند جنبه اعجاز داشته باشد(۵۸۸).

این نشانه را گرچه بزرگانی مانند: شیخ مفید، شیخ طوسی و طبرسی در ردیف نشانه های ظهور آورده اند، ولی باید توجه داشت: اولاً، روایت طبرسی و مفید مرسله است.

ثانیا، جمله (فینبت الله به لحوم المؤمنین) در ذیل روایت طبرسی، نشان می دهد که مربوط به برپایی قیامت وزنده شدن مردگان است.

وثالثا، روایت شیخ طوسی نیز ضعیف است، زیرا در سند آن علی بن ابی

حمزه (۵۸۹) قرار دارد که از واقفیه است. بنابراین، اثبات چنین نشانه ای برای ظهور، به استناد این گونه روایات، مشکل است. البته از مجموع این روایات و سخنانی که در این باب گفته اند، با توجه به این که دوران ظهور، آغاز سامان یافتن امور واز بین رفتن مشکلات است، احتمال می رود که از نظر طبیعی، شرایط مساعدی پیش می آید، تا سال ظهور سالی پر باران و آبادان باشد.

۱۲- جنگهای خونین

در منابع دینی، از جنگ های خونین و کشتارهای بزرگ نیز، به عنوان نشانه های ظهور یاد شده است (۵۹۰). گویا این جنگها بین اهل باطل، بر سر رقابتهای مادی و سیاسی روی می دهد که در نهایت، بدون پیروزی هیچ یک از دو گروه و پس از بر جای گذاشتن. انبوهی از کشته ها، پایان می یابد. بروز چنین فاجعه ای بزرگ، نتیجه طبیعی فساد زمین و فراگیر شدن ظلم و جور است. از برخی روایات، استفاده می شود که در منطقه (قرقیا) جنگ عظیمی بین بنی عباس و مردانی رخ می دهد که نوجوانان زورمند، فرسوده و پیر می گردد و لاشه های کشته های بر روی هم انباشته می گردد. از قرائن و شواهد برمی آید که این خون ریزیهای بزرگ، در همان واقعه خروج سفیانی و آشوبهای آن زمان است و حادثه جداگانه ای نیست. این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این روایات، در هم کوبیدن مستکبران و دشمنان حق و عدالت باشد که در زمان ظهور و به دست مهدی (علیه السلام) انجام می شود، بنابراین از وقایع دوران ظهور است، نه نشانه ظهور.

۱۳- خروج یاجوج و ماجوج

در برخی روایات، خروج یاجوج و ماجوج از نشانه های ظهور، دانسته

شده (۵۹۱) که با دقت در این روایات، روشن می شود که ارتباطی به مسأله ظهور ندارند، بلکه بیشتر آنها، ناظر به برپایی قیامت هستند. دو موردی که در قرآن از خروج یاجوج و ماجوج یاد شده هم (۵۹۲)، هیچ دلالتی بر این قضیه ندارد. این، افزون بر ضعف سند روایات این باب و ضعف دلالت و نارسایی و گاه تناقض آنهاست.

۱۴- طلوع خورشید از مغرب

از جمله نشانه های ظهور که در روایات به آن اشاره شده، طلوع خورشید از مغرب است، وقوع چنین پدیده ای، اگر معنای ظاهری آن مراد باشد، مستلزم در هم ریختن و از هم پاشیدن نظم جهان و تغییر در حرکت منظومه شمسی خواهد بود و این، با اصول حاکم بر نظام طبیعت، ناسازگاری دارد. به طور قطع حضرت مهدی (علیه السلام)، بر روی همین زمین، حکومت جهانی خویش را تشکیل می دهد (۵۹۳).

بر این اساس تحقق این نشانه به گونه معجزه، چنانکه برخی پنداشته اند، میسر نیست، زیرا معجزه در محدوده نظام حاکم بر طبیعت و جهان صورت می گیرد (۵۹۴).

به نظر می رسد، منظور از طلوع خورشید از مغرب، حضرت مهدی است. فیض کاشانی در توضیح روایاتی در این زمینه می نویسد:
(و كأنه کنی بطلوع الشمس من مغربها فی الحدیث عن ظهوره (علیه السلام) كما یظهر من بعض الاخبار) (۵۹۵).

گویا، طلوع خورشید از مغرب، کنایه از ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) است، همان گونه که از برخی اخبار هم استفاده می شود. همان گونه که مرحوم فیض اشاره کرده، از برخی روایات نیز این مطلب

استفاده می شود. در ذیل روایات صعصعه، که این حادثه را به عنوان نشانه ظهور معرفی می کند، جمله ای است که روشنگر این معناست. صعصعه در پاسخ فردی که از منظور امیرالمؤمنین (علیه السلام) از جمله (لا تساءلونی عما یکون بعد ذلک...) پرسیده بود، گفت:

(ان الذی یصلی خلفه عیسی بن مریم هو الثانی عشر من العتره التاسع من ولد الحسین بن علی (علیهم السلام) وهو الشمس الطالعه من مغربه) (۵۹۶). کسی که حضرت عیسی (علیه السلام)، پشت سر وی نماز می گزارد، دوازدهمین نفر از خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) ونهمین نفر از فرزندان حسین بن علی است وهم اوست خورشیدی که از غروبگاهش طلوع می کند.

بر این اساس، طلوع خورشید از مغرب، معنای کنایی دارد و در حقیقت تشبیه شده است ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) به طلوع خورشید از غروبگاهش. همان گونه که خورشید، پس از آن که چهره در نقاب شب فرو می کشد، دوباره پرده های سیاهی را می برد و طلیعه روشن آن از کرانه های افق پرتوافشانی می کند، حضرت مهدی (علیه السلام) نیز، پس از طی دوران محنت و محرومیت و سپری شدن روزگار غیبت و انتظار، ظهور می کند بسان خورشیدی، جهان فتنه عدالت و بستوه آمده از ظلم و ستم و بی عدالتی را با پرتو حیاتبخش عدالت، زنده و روشن می کند.

یادآوری:

اکنون که برخی از نشانه های ظهور را مورد بررسی قرار دادیم و به میزان صحت هر یک و نیز اقسام آن اشاره کردیم، یادآوری این نکته را نیز لازم می دانیم که در باب نشانه ظهور، گاهی اشکالاتی مطرح شده است که بد نیست در این جا به آنها اشاره کنیم.

۱- دلسردی و یأس

با توجه به این که نشانه ها بر اساس پیش بینی معصومان (علیهم السلام)، در طول دوره غیبت واقع می شوند، مسلمانان چاره ای ندارند جز آن منتظر تحقق آنها بمانند و در برابر رخدادها تسلیم باشند. روشن است که این، سبب دلسردی و یأس آنان می شود و در نتیجه از تعقیب اهداف بلند اسلامی و انجام وظایف و مسؤولیتهای خویش، دلسرد می شوند (۵۹۷). این اشکال درست نیست، زیرا همان گونه که پیش از این اشاره کردیم، نشانه های ظهور، چه حتمی و چه غیر حتمی، اموری نیستند که تغییرناپذیر باشند و بدون هیچ تغییری و به گونه خود کار، در موقع مقرر واقع گردند، بلکه آنها بر اساس پیش بینی معصومان (علیهم السلام) در صورتی که اوضاع واحوال، به همان روال که پیش بینی شد، جلو رود واقع می شوند و تنها بیانگر نزدیک تر شدن ظهورند، نه چیز دیگر.

در میان این همه نشانه ای که برای ظهور بیان شد، تنها شمار اندکی از نشانه ها، ناگزیرند و بر اساس تفسیری که از ناگزیر بدون آنها ارائه شد، آنها نیز، اموری جبری و تغییرناپذیر نیستند و ممکن است به اراده خداوند، تغییر کنند و یا پیش و پس داشته شوند.

افزون بر این، نشانه های حتمی ظهور، نشانه های در آستانه ظهور واقع می شوند. بنابراین، پیش بینی و تبیین نشانه های ظهور، نه تنها مایه دلسردی و سستی مؤمنان نمی گردد که چراغ امید را در دل آنان روشن نگه می دارد و آنان را در به عهده گرفتن نقشهای اساسی دلگرم می کند.

۲- آگاه شدن مخالفان

تشریح نشانه های ظهور، به همان نسبت که برای مؤمنان و دوستان آن حضرت ره گشاست و موجب می گردد که آنان با درک و بینش صحیح از

زمان، خویش را برای پیوستن به جبهه حق و کمک ویاری امام (علیه السلام) آماده سازند، برای غیر مسلمانان و دشمنان حضرت مهدی (علیه السلام) نیز می تواند، هشداری باشد تا به هنگام، خود را برای مخالفت و موضع گیری در برابر آن حضرت مهیا سازند و به تهیه ساز و برگ جنگی و اقدامات پیشگیرانه پردازند؟ بویژه آن که وقتی دسته ای از این نشانه ها در زمان واحدی و در نزدیکی ظهور واقع شود، چه بسا اسباب آن شود که دشمنان از واقع امر مطلع شوند و به سرعت اقدامات لازم را برای رو در رویی با وی به عمل آورند و مشکلات جدی بر سر راه انقلاب امام (علیه السلام) به وجود آورند؟ بنابراین، بیان نشانه های ظهور، چه بسا به زیان قیام امام (علیه السلام) و یاران وی تمام شود! در پاسخ به این اشکال چند نکته را یاد آور می شویم:

الف. مخالفان از دو حال خارج نیستند:

۱. گروهی اصلا منکر وجود مهدی (عجل الله فرجه) و مسأله ظهورند و به هیچ یک از این نشانه ها، اعتقادی ندارند، مانند کافران، مشرکان و...
۲- گروهی، ظهور مصلح کلی را در آخر الزمان، قبول دارند، ولی این که آن منجی، حضرت مهدی (علیه السلام) باشد، با ویژگیهای و نشانه هایی که ما معتقدیم، قبول ندارند. مانند مسیحیان و یهودیان و...
روشن است که هر دو گروه، اصل ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) و نشانه هایی را که ما برای نشان دادن نزدیکی ظهور معتقدیم، قبول ندارند و همه را از اساس منکرند، بنابراین معنی ندارد که آنها مترصد باشند که به محض تحقق نشانه ها، آماده مخالفت و کارشکنی شوند.

ب. بر فرض که دشمنان، حضرت مهدی (علیه السلام) نشانه های ظهور را هم بشناسند و بدانند، باز هم نمی توانند جلوی حرکت او را بگیرند، زیرا

مسأله ظهور امری اتوماتیکی نیست که تا آن نشانه ها آشکار شد، بدون فاصله محقق شود و در نتیجه آنها بتوانند ابراز مخالفت و کارشکنی بکنند. بلکه ظهور به اراده خداوند است هر گاه زمینه را مهیا دید، به آن حضرت اذن ظهور می دهد.

ج. نکته مهم تر این که، به موجب روایات، ظهور حضرت مهدی (عجل الله فرجه) در شرایطی صورت می گیرد که به اراده خداوند، حيله گری و توطئه دشمنان، آشکار و خنثی می گردد و دشمنان آن حضرت از رویارویی با وی ناتوان می شوند و هر کاری بکنند نمی توانند به هدفهای شوم خویش دست یابند. از این روی، اگر همه را به درستی بشناسند، باز هم نمی توانند از نشانه ها سوء استفاده بکنند و...

د. خداوندی که ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) را در آخرالزمان و در شرایطی که دنیا در آتش ظلم و تباهی می سوزد، مقرر داشته، خود ضامن فراهم شدن شرایط و خنثی کردن توطئه دشمنان و محافظت از آن حضرت است. انقلاب حضرت مهدی، انقلاب عادی نیست، بلکه انقلابی است که به اراده تحقق می یابد و خداوند، بهترین پشتیبان و نگهدارنده آن است. ه. از این نکته نیز نباید غافل بود که عقاید انحرافی و باطل و دید مادی مخالفان و دشمنان حضرت مهدی (عجل الله فرجه)، سبب می شود که برای همه این مسائل توجیحات مادی داشته باشند و از واقعیتها و حقایق، هیچگاه آگاه نشوند:

(وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا فاعغشیناهم فهم لا یبصرون)(۵۹۸).

نگاهی به تولد و زندگی امام زمان علیه السلام

ابوالقاسم یعقوبی

ولادت و زندگی مهدی موعود (عجل الله فرجه)، از رخداد‌های مهم است و ریشه در باور دینی مسلمانان دارد. اعتقاد به تولد، حیات طولانی، ظهور و امامت آن حضرت، مسأله ای است اساسی که نقش سرنوشت ساز و جهت بخشی را به زندگی و رفتار دین باوران، بویژه شیعیان داده است. احادیث فراوانی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان معصوم (علیهم السلام) از طریق سنی و شیعه رسیده که بیانگر ویژگیهای شخصی امام زمان (عجل الله فرجه) است: از خاندان رسالت، از فرزندان فاطمه (علیها السلام)، نهمین فرزند امام حسین (علیه السلام)، دوازدهمین پیشوای شیعیان و... (۵۹۹).

گزارشگران تاریخ نیز، چه آنان که پیش از ولادت وی می زیسته اند و چه آنان که در زمان ولادت و پس از آن بوده اند، از این ولادت پربرکت خبر داده اند و برخی از آنان که توفیق دیدار و مشاهده مهدی (عجل الله فرجه) را داشته اند از شمای و اوصاف آن امام سخن گفته اند (۶۰۰).

با وجود این شواهد و قراین، که در درستی آنها تردیدی نیست، هنوز درباره زندگی و شخص آن حضرت، مسایل و مطالبی مطرح است که بحث و بررسی بیشتر و دقیق تری را می طلبد.

در این نوشتار، بر آنیم که ضمن اشاره گذرا به سیر طبیعی زندگی امام عصر (عجل الله فرجه)، از آغاز تولد تا عصر ظهور، به اندازه توان و مجال، به برخی از پرسشها پاسخ بدهیم.

چگونگی ولادت

حضرت مهدی (عجل الله فرجه)، ولادت استثنایی داشته و این، برای بسیاری سؤال انگیز بوده و هست.

از این روی، ترسیم و تصویر و شرح مقدمات و برخورد مخالفان و دشمنان

اهل بیت (علیهم السلام)، در برابر این پدیده، ضرور می نمود. جریان امامت پیشوایان معصوم (علیه السلام)، پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فراز و فرودهای گوناگون پیدا کرد. امامان (علیهم السلام)، با حفظ استراتژی کلی و خطوط اساسی امامت، در رابطه با حفظ مکتب و ارزشهای آن، تاکتیکها و روشهای گونه گونی را در برابر ستم پیشگان، در پیش گرفتند. این فراز و نشیبها، تا زمان امامت علی بن موسی الرضا (علیه السلام)، استمرار داشت و امامان اهل بیت، هر یک به تناسب زمان و مکان و ارزیابی شرایط و اوضاع سیاسی و اجتماعی، موضعی خاص انتخاب می کردند. پس از امام رضا (علیه السلام)، جریان امامت شکل دیگری یافت. امام جواد، و امام هادی و امام حسن عسکری (علیه السلام)، در برابر دستگاه حاکم و خلفای عباسی موضعی یگانه برگزیدند. از آن جا که این بزرگواران، زیر نظر مستقیم و مراقبت شدید خلیفه وقت، در حصر و حبس به سر می بردند، حرکتها، هدایتها و رهبریهای آنان محدود شد و فرصت هر گونه حکومت سیاسی، از آنان سلب گردید. این محاصره و سخت گیری، نسبت به امامان سه گانه، از تزویج دختر خلیفه به امام جواد (علیه السلام) آغاز شد (۶۰۱) و با فراخوانی امام هادی (علیه السلام) و فرزندش امام حسن (علیه السلام) به مرکز خلافت (سامراء) و سکونت دادن آنان در محله (عسکر) ادامه یافت (۶۰۲).

گزارشهای جاسوسان خلیفه از مدینه به وی رسید که امام هادی محور و ملجاء شیعیان و دوستان اهل بیت گردیده است. اگر این مرز و بوم را می خواهی اقدام کن.

متوکل عباسی، پیامی به والی مدینه نوشت و افرادی را برای آوردن امام، به سامراء گسیل داشت.

به این اقدام هم بسنده نکرد، پس از اقامت امام در سامرا، گاه و بی گاه مأموران خود را به خانه امام می فرستاد. بارها و بارها آن حضرت را به پیش خلیفه بردند، و مورد آزار و اذیت قرار دادند (۶۰۳).

روز به روز، حلقه محاصره تنگ تر می شد. وملاقات شیعیان با امام دشوارتر. البته علت اصلی این سخت گیریها، از ناحیه حکومت، بیم از انقلاب و شورش مردم علیه آنان و جلوگیری از رسیدن وجوه شرعی واموال به امام (علیه السلام) و مسائلی از این دست بود.

پس از امام هادی (علیه السلام) و در زمان امامت امام حسن (علیه السلام)، این فشارها به اوج رسید و دشمن، با تمام توان وتلاش، در برابر آن حضرت موضع گرفت وارتباط شیعیان با امام (علیه السلام) را به پایین ترین حد رساند. آزار وشکنجه وزندانهای مکرر آن حضرت، گویای این حقیقت است، بویژه این که دشمن احساس کرده بود آنچه را که از آن نگران است، در شرف تکوین ووقوع قرار گرفته از این روی، می کوشید تا واقعه را پیش از وقوع آن علاج کند.

تولد مهدی موعود (عجل الله فرجه)، به عنوان دوازدهمین پیشوای شیعیان، با نشانه هایی چون، نهمین فرزند امام حسین (علیه السلام)، چهارمین فرزند امام رضا (علیه السلام) و... مشهور شده بود ومسلمانان حتی حاکمان، آن را بارها از زبان راویان ومحدثان شنیده بودند ومی دانستند که تولد این نوزاد با این ویژگیها، از این خانواده، بویژه خانواده امام حسن عسکری (علیه السلام) بیرون نیست وروزی فرزندی از آن خانواده به دنیا خواهد آمد که حکومت عدل وداد برپا خواهد کرد وضمن فرمانروایی بر شرق وغرب، بنیاد ظلم را بر خواهد انداخت.

از این روی بر فشارها وسخت گیری های خود نسبت به امام حسن عسکری

(علیه السلام)، می افزاید، مگر بتوانند با نابودی ایشان از تولد مهدی و تداوم امامت جلو بگیرند (۶۰۴) اما بر خلاف برنامه ریزیها و پیشگیریهای دقیق و پی در پی آنان، مقدمات ولادت امام زمان (عجل الله فرجه) آماده شد و توطئه های دشمنان، راه به جایی نبرد.

امام هادی (علیه السلام)، در زمان حیات خویش می دانست که آخرین حجت خدا در زمین از نسل اوست. از این روی در مسأله ازدواج فرزند برومند خود، حسن بن علی اهتمام تام داشت و برای رویدن ورشد آن شجره طیبه، به دنبال سرزمینی طیب و طاهر می گشت. داستان ازدواج امام حسن (علیه السلام) به دو گونه روایت شده است، لکن آنچه با قرائن و روند طبیعی مسأله سازگاتر می آید آن است که: خواهر امام هادی (علیه السلام)، حکیمه خاتون، کنیزان فراوان داشت. امام هادی (علیه السلام) یکی از آنان را به نام (نرجس)، که از آغاز زیر نظر وی فرائض و معارف دینی را به درستی فرا گرفته بود، به نامزدی فرزندش در آورد و با مقدماتی که در کتابهای تاریخی آمده است، به عقد ازدواج امام حسن (علیه السلام) در آورد (۶۰۵).

مدتی از این ازدواج مبارک گذشت دوستان و شیعیان در انتظار ولادت آخرین ستاره امامت، روز شماری می کردند و نگران آینده بودند. امام حسن (علیه السلام)، گه گاه، نوید مولودش را به یاران می داد: (... سیرزنی الله ولدا بمنه و لطفه) (۶۰۶).

به زودی خداوند به من فرزندی خواهد داد و لطف و عنایتش را شامل من خواهد کرد.

با تلاوت مکرر آیه شریفه:

(یریدون لیطفنوا نورالله باءفواهمم والله متم نوره ولو کره الکافرین) (۶۰۷).

به یاران امید و بشارت می داد که هیچ نقشه و مکر نمی تواند جلو این قدرت و حکمت خداوندی را بگیرد و روزی این وعده به تحقق می رسد. از آن سو، دشمن نیز، آنچه در توان داشت به کار گرفت، تا این وعده بزرگ الهی، تحقق نیابد: قابله های فراوانی در خانواده های منسوب به امام حسن (علیه السلام)، بویژه در منزل امام (علیه السلام) گمارد، امام را بارها به زندان افکند، مأموران را گمارد که اگر فرزندی پسر در خانه امام دیدند، نابودش کنند و... (۶۰۸).

اما بر خلاف این تلاشها، نرجس خاتون حامل نور امامت شد و جز امام حسن (علیه السلام) و افراد خاصی از وابستگان و شیعیان آن حضرت، از این امر، آگاه نشدند (۶۰۹).

تقدیر الهی بر تدبیر شیطانی ستمگران پیروز شد و در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ هـ. ق. آن مولود مسعود، قدم به عرصه وجود نهاد و نوید امامت مستضعفان و حاکمیت صالحان را داد (۶۱۰).

امام حسن (علیه السلام) که آرزوی خود را بر آورده دید، فرمود: (زعمت الظلمة انهم يقتلونی لیقطعوا هذا النسل فکیف راءوا قدره الله...) (۶۱۱).

ستمگران بر این پندار بودند که مرا بکشند، تا نسل امامت منقطع گردد، اما از قدرت خداوند غافل بودند.

بدین ترتیب، در آن شرایط رعب و وحشت و در آن فضای اختناق و حاکمیت خلفای جور، دوازدهمین ستاره فروزان امامت و ولایت طلوع کرد و با تولدش، غروب و افول ستمگران و حاکمیت ستمدیدگان را اعلام کرد (۶۱۲).

یاد آوری دو نکته:

۱. ولادت پنهانی

معمولا کسی که دارای فرزند می شود، خویشان، دوستان و همسایگان از آن آگاه می شوند، بویژه اگر شخصی دارای موقعیت اجتماعی باشد، این مسأله از کسی پوشیده نمی ماند. چگونه می توان تصور کرد که برای امام حسن (علیه السلام) نوزادی به دنیا بیاید و مخالفان، با آن همه دقت و حساسیت و گماردن جاسوسهای فراوان در منزل امام و وابستگان آن حضرت، از تولد نوزاد آگاه نگردند.

آیا این مسأله عادی و طبیعی بود، یا اعجاز و خرق عادت؟
پاسخ: امام حسن (علیه السلام)، از پیش گویها آگاه بود و اهمیت و عظمت آن مولود را نیز به درستی می دانست و از حساسیت دشمنان درباره تولد این نوزاد، غافل نبود و اوضاع سیاسی و شرایط اجتماعی را کاملا می شناخت، از این روی، به گونه ای، مقدمات و پیش زمینه های ولادت فرزندش را فراهم ساخت که نه تنها دشمنان، بلکه بسیاری از دوستان هم از این امر آگاه نشدند. بنابراین، می توان گفت: تدبیر و کیاست و حزم و دوراندیشی امام حسن (علیه السلام) ایجاب می کرد تا آن حضرت به گونه ای این مأموریت را به انجام رساند که دشمنان در صدفهای شوم خود، ناکام بمانند و چنین هم شد.

به همین جهت، شیخ طوسی، ولادت پنهانی امام زمان (علیه السلام) را امری عادی و معمولی دانسته و می نویسد:

(این نخستین و آخرین حادثه نبوده است و در طول تاریخ بشری، نمونه های فراوان داشته است) (۶۱۳).

اشاره دارد، به: ولادت پنهانی ابراهیم (علیه السلام)، به دور از چشم نمرودیان (۶۱۴) و ولادت پنهانی موسی (علیه السلام) به دور از چشم

فرعونیان (۶۱۵).

۲. مکان تولد و نگهداری

در این باره، چند احتمال وجود دارد:

الف. در سامرا به دنیا آمد و تا آخر عمر پدر بزرگوارش، در آن جا زیست.

ب. در سامرا متولد شد و پیش از درگذشت پدر، به مکه فرستاده شد.

ج. در سامرا قدم به عرصه وجود نهاد و برای حفاظت ورشد، او را به مدینه بردند.

د. در مدینه زاده شد و در همان جا ادامه حیات داد.

برای هر یک از این احتمالات شواهد و قرائنی است که به نقد و بررسی آنها می پردازیم.

دلایل احتمال اول

۱. برای احتمال اول، دسته ای از روایات را که بیانگر تبریک و تهنیت

شیعیان، بر امام حسن (علیه السلام) است، شاهد آورده اند، از جمله:

ابوالفضل الحسین بن الحسن العلوی گوید:

(دخلت علی ابی محمد (علیه السلام) بسر من راعی فهناء ته بسیدنا صاحب

الزمان علیه السلام لما ولد) (۶۱۶).

در سامرا، به منزل امام حسن (علیه السلام) رفتم و ولادت سرورمان، صاحب

الزمان (علیه السلام) را به وی تبریک گفتم.

این گونه روایات، می رساند: گروهی از شیعیان سامرا که از تولد فرزند

امام حسن (علیه السلام) باخبر شده اند، برای عرض تبریک، به خدمت

ایشان رسیده اند.

به نظر ما، این گونه روایات، دلالتی ندارند بر این که مهدی (علیه السلام)،

در منزل امام (علیه السلام) به دنیا آمده، یا خیر، زیرا امکان دارد، در محل

دیگری به دنیا آمده و خبر ولادت وی، به اصحاب و یاران خاص رسیده است و آنان برای تبریک، به منزل امام (علیه السلام) در سامرا رفته اند. ۲. روایاتی که به عبارت گوناگون، از زبان حکیمه خاتون، نقل شده است، از جمله: دعوت امام حسن (علیه السلام)، از ایشان در شب ولادت مهدی (علیه السلام)، برای کمک به نرجس خاتون و مشاهده وی، امام زمان (علیه السلام) را به هنگام ولادت و پس از آن، در سامرا (۶۱۷). به این دسته از روایات هم نمی توان اعتماد کرد، زیرا، در برابر این دسته از روایات، روایت دیگری است که تعارض دارد با آنها. نقل کرده اند: (شخصی پس از وفات امام حسن (علیه السلام) در مدینه به خدمت حکیمه خاتون می رسد و از ایشان می پرسد: امام پس از امام حسن کیست؟ ایشان پاسخ می دهد: زمین خالی از حجت نیست و فرزند امام حسن جانشین اوست.

راوی می پرسید: که شما فرزند ایشان را دیده اید یا شنیده اید. می گوید: شنیده ام) (۶۱۸).

اصولا، روایاتی که از طریق حکیمه در این باره رسیده است، اضطراب دارند و روشن نیستند. و نمی توان بر آنها برای اثبات این احتمال، استدلال کرد.

۳. روایاتی که بیانگر دیدن امام زمان، توسط گروهی از اصحاب، در منزل امام حسن عسکری (علیه السلام) است.

امام، در پاسخ آنان که در خواست دین جانشین وی را دارند، می فرماید: (...هذا امامکم من بعدی و خلیفتی علیکم، اطیعوه ولا تنفروا من بعدی فتهلکوا فی ادیانکم، اما انکم لا ترونه بعد یومکم هذا. قالوا: فخر جنا من عنده فما مضت الا ایام قلائل حتی مضی ابو محمد (علیه السلام)) (۶۱۹).

پس از من، این پسر، امام شماسست و خلیفه من است در میان شما. امر او را اطاعت کنید از گرد رهبری او پراکنده نشوید که هلاک می گردید و دیتان تباه می شود. این را هم بدانید که شما او را پس از امروز، نخواهید دید.

آن جمع گفتند: از نزد امام بیرون آمدیم، و روزی چند نگذشت تا اینکه امام حسن (علیه السلام) درگذشت.

از این قبیل است ملاقات احمد بن اسحاق و سعد با امام حسن (علیه السلام). احمد بن اسحاق می گوید: برای آن حضرت مقداری وجوه شرعی از طرف مردم بردم. در پایان خواستم پرسشهایی مطرح کنم. امام حسن فرمود:

(... والمسائل التي اردت ان تساءله فاساءل قرء عینی واوماء الی الغلام فساءل سعد الغلام المسائل، ورد علیه باء حسن اجوبه، ثم قال مولانا الحسن بن علی الی الصلاة مع الغلام وجعلنا نختلف بعد ذلك الی منزل مولانا(علیه السلام) فلا نری الغلام بین یدیه)(۶۲۰).

پرسشهایی که داری از نور چشم من (اشاره فرمود به مهدی (علیه السلام) بپرس. سعد آنچه خواست پرسید و آن پسر، با بهترین شیوه پاسخ داد. سپس امام یازدهم فرمود: نماز را با وی بخوانید. از آن پس به خانه امام رفت و آمد داشتیم. لکن آن حضرت را ندیدیم. مردی از شیعیان از اهل فارس می گوید: (به سامرا رفتیم. جلو منزل امام حسن (علیه السلام) رسیدم، بدون این که اذن بطلبیم، امام (علیه السلام) مرا به داخل خانه فرا خواند. هنگامی که وارد شدم و بر وی سلام کردم از افرادی احوال پرسی کرد. سپس فرمود: بنشین و پرسید به چه انگیزه ای به این جا آمدی؟

عرض کردم: برای خدمت به شما.

فرمود: در خانه ما باش.

از آن روز به بعد، با سایر خدمتگزاران در خدمت امام (علیه السلام) بودم. گاهی مسؤولیت بازار و خرید اجناس و لوازم، به عهده من بود. مدتی گذشت که با افراد، انس گرفتیم. روزی از روزها، بر امام حسن (علیه السلام) وارد شدم و ایشان در اتاق مردان بودند.

صدایی شنیدم که به من فرمود: سر جای ت بایست. ایستادم. ناگهان کنیزی را دیدم که چیزی خدمت امام (علیه السلام) آورد و روی آن پوشیده بود. امام (علیه السلام) مرا به نزدیک فرا خواند، به خدمتش رفتم. سپس آن کنیز را صدا زد و او برگشت. به او فرمود: روپوش را کنار بزن و او چنین کرد. پسر بچه ای را دیدم زیبا صورت گندمگون و...

آنگاه فرمود: هذا صاحبکم. سپس دستور داد، وی را بردند و دیگر آن مولود را ندیدم تا امام یازدهم از دنیا رفت (۶۲۱).

در این نمونه از روایات چند نکته است:

۱. اشخاصی که حضرت را در خانه امام یازدهم دیده اند، بیش از یکمرتبه دیدار نداشته اند و در رفت و آمدهای بعدی، آن حضرت را ندیده اند. احتمال دارد که امام حسن (علیه السلام)، برای اتمام حجت و این که بعد از ایشان، حضرت مهدی (علیه السلام) امام شیعیان است، دستور داده آن حضرت را به سامرا بیاورند و سپس به محلی که در آن زندگی می کرد و نگهداری می شد، برگردانند.

۲. اگر امام مهدی (علیه السلام) در سامرا می زیست و اصحاب مورد وثوق هم رفت و آمد داشتند، چه مانعی داشت که آن حضرت را بار دیگر ببینند و اطمینان بیشتری بیابند.

۳. در روایت اولی آمده است که آن چهل نفر گفتند چند روزی از ملاقات ما با امام زمان (علیه السلام) نگذشت که امام حسن (علیه السلام) در گذشت. معلوم می شود آن ملاقات در آخر عمر امام یازدهم صورت گرفته است و این، منافات ندارد که در هنگام ولادت و یا بعد آن، در سامرا نمی زیسته و اواخر عمر امام حسن (علیه السلام)، برای تحویل امور امامت و خلافت و نیز اتمام حجت، به سامرا آمده باشد.

دلایل احتمال دوم

برخی بر این باورند که حضرت مهدی (علیه السلام)، مدتی پس از ولادت، از سامرا هجرت کرد، و تا رحلت پدر بزرگوارشان در مکه مکرمه زندگی می کرد.

مسعودی در اثبات الوصیه، از حمیری و او از احمد بن اسحاق نقل می کند که گفت:

(دخلت علی ابی محمد (علیه السلام) فقال لی: ما کان حالکم فیما کان الناس فیہ من الشک والارتیاب؟ قلت یا سیدی لما ورد الکتاب بخبر سیدنا ومولده لم یبق لنا رجل ولا امرأه ولا غلام بلغ الفهم الا قال بالحق، فقال اما علمتم ان الارض لا تخلو من حجة الله ثم امر ابو محمد والدته بالحج فی سنة تسع وخمسين ومائتین وعرفها ما یناله فی سنة السنین، واحضر الصاحب (علیه السلام) فاعوصی الیه وسلم الاءسم الاءعظم والموارث والسلاح الیه وخرجت ام ابی محمد مع الصاحب جمیعا الی مکه... (۶۲۲). بر امام حسن عسکری (علیه السلام) وارد شدم.

فرمود: چگونه اید در مسأله ای که مردم در آن تردید دارند؟

گفتم سرور من! وقتی خبر ولادت سید و مولای ما، به ما رسیدن مرد وزن و کوچک و بزرگ ما، آن را پذیرفتند.

امام فرمود: آیا نمی دانید که زمین از حجت خدا هرگز خالی نمی ماند. پس از این، امام حسن (علیه السلام) در سال ۲۵۹ امام مهدی (علیه السلام) را همراه با مادر خود (مادر امام حسن) به سوی مکه وحج فرستاد و سفارشهای لازم را کرد و امور مربوط به امامت را به وی وا گذاشت و به مادرش از حوادث سال آینده (سال ۲۶۰) خبر داد. از این روایت چند نکته به دست می آید:

۱. خبر ولادت حضرت مهدی (علیه السلام)، به بسیاری از شیعیان داده شده بود و آنان به وسیله نامه و یا افراد مطمئن، از این مسأله خبردار شده بودند.
۲. شیعیان درباره تولد حضرت مهدی (علیه السلام) در حیرت و تردید بودند و بسیاری به واسطه همین مسأله دچار لغزش و انحراف شدند.
۳. مدتی پس از ولادت، امام مهدی (علیه السلام) در سامرا بوده است.
۴. امام مهدی (علیه السلام) در برابر این نقل، چهار سالگی و یک سال پیش از درگذشت پدر بزرگوارشان، شهر سامرا را ترک کرده و سفارشها و اسرار امامت را در همان زمان از پدر دریافت کرده و از آن پس، امام حسن را ملاقات نکرده است.

۵. آن حضرت، به همراهی جده خود، به سوی مکه رفته اند و در آن وادی امن، رحل اقامت افکنده اند.

مؤید این احتمال، روایاتی است که مکان و مسکن حضرت مهدی (علیه السلام) را (ذی طوی)، محلی در نزدیکی مکه، دانسته اند.

دلایل احتمال سوم و چهارم

حضرت مهدی (علیه السلام) یا در سامرا به دنیا آمد و به مدینه فرستاده شد و یا در مدینه به دنیا قدم نهاد و در همانجا ماندگار شد.

بر این دو احتمال، می توان روایات و گزارشات تاریخی اقامه کرد که به

برخی از آنها اشاره می کنیم:

ابی هاشم جعفری می گوید:

(قلت لآبى محمد(عليه السلام) جلالتك تمنعنى من مساءلتك فتاءذن لى ان اساءلك؟ فقال: سل. قلت: يا سیدی هل لك ولد؟ فقال نعم، فقلت فان حدث بك حدث فآین اساءل عنه؟ قال: بالمدينة(۶۲۳).

به امام حسن عسکری (علیه السلام) عرض کردیم: پرشی دارم، ولی بزرگواری شما مانع پرسیدن من است. اجازه می دهید آن را مطرح سازم؟ امام فرمود: پرس. گفتیم: سرورم، آیا شما را فرزندی هست؟ فرمود: آری. گفتیم: اگر پیش آمدی شد کجا می توان او را یافت؟ فرمود: مدینه.

ظاهر این صحیحه آن است که در زمان حیات امام حسن (علیه السلام)، مهدی (عجل الله فرجه) به دنیا آمده و در سامرا نبوده است. ابی هاشم هم از کسانی نبوده است که امام (علیه السلام) از او تقیه کند. این که امام (علیه السلام) فرمود: در مدینه است، به این معنی نیست که بعد از درگذشت من سراغ او را در مدینه بگیرید؛ زیرا سؤال کننده می دانست که زمین خالی از حجت نیست و وجود حجت بعد از امام یازدهم ضروری است، امام (علیه السلام) هم در جواب فرمود: آن حجت، در مدینه نگهداری می شود و نگران آینده نباشید. شاید این اشکال به ذهن بیاید که از کلمه (المدینه) نمی توان فهمید که همان مدینه رسول الله (صلی الله علیه وآله) است که پیش از آن، یثرب نام داشت، بلکه هر شهری را شامل می شود. در نتیجه، با وجود این احتمال، استدلال به روایت ناتمام خواهد بود؟

پاسخ: گرچه بعضی از بزرگان نیز این احتمال را داده اند، ولی برخی

دیگر، مدینه را به همان مدینه منوره معنی کرده اند. مؤیدات دیگری هم از روایات بر این احتمال می توان اقامه کرد. علامه مجلسی می نویسد:

(قال بالمدينة الطيبة المعروفة او لعله علم انه يدركه او خبرا منه في المدينة، وقيل اللام للعهد والمراد بها سر من راعى يعني ان سفراؤه من اهل سر من راعى يعرفونه فسلمهم عنه)(۶۲۴).

مقصود امام علیه السلام از مدینه، همان مدینه طيبة است. شاید امام علیه السلام می دانست که شخص سؤال کننده، مهدی علیه السلام و یا خبر او را در مدینه خواهد یافت.

برخی گفته اند: الف و لام کلمه (المدینه) برای عهد است و مقصود سامراست. به این معنی که سفیران و نمایندگان خاص حضرت حجت علیه السلام که در سامرا هستند، او را می شناسند. از آنان راجع به فرزند من، پرس.

علامه مجلسی، در آغاز نظر خود را نسبت به این روایت، به صراحت اعلام می دارد و مدینه را به همان مدینه معروف و مشهور تفسیر می کند و قول دیگر را با تعبیر (قیل) می آورد که حکایت از آن دارد که مورد تاءید وی نیست.

مؤید این احتمال (که مدینه همان مدینه طيبة باشد) روایتی است که از امام جواد علیه السلام رسیده.

راوی می گوید از ایشان پرسیدم:

(...من الخلف بعدك؟ فقال: ابني علي وابنا علي، ثم اعطرق مليا، ثم رفع راعسه، ثم قال: انها ستكون حيرة، قلت: فاذا كان ذلك فالي اين؟ فسكت، ثم قال: لا اين - حتى قالها ثلاثا فاعدت عليه، فقال: الي المدينة، فقلت:

ای المدن؟ فقال: مدینتا هذه وهل مدینة غیرها)(۶۲۵).
جانشین شما کیست؟

امام علیه السلام فرمود: فرزندم علی و فرزند او (حسن بن علی) سپس چند لحظه ای ساکت شد و بعد فرمود: به زودی شما دچار حیرت خواهید شد.

گفتم: در این دوران حیرت چه کنیم و کجا برویم؟ امام علیه السلام ساکت شد، سپس سه مرتبه فرمود: جایی نیست.
باز از ایشان پرسیدم.
در پایان فرمود: مدینه.
گفتم کدام مدینه؟

فرمود همین مدینه (طیبه) و آیا غیر از این مدینه ای هست؟
قرائن و شواهد تاریخی آن زمان نیز، این احتمال را تأیید می کند.
نمونه زیر، بیانگر آن است که شیعیان، امام مهدی را در مدینه طیبه می جستند. محمد بن حسن (۲۳۶ - ۳۱۶) از کسانی است که برای تحقیق و بررسی مسأله غیبت به مدینه رسول رفت. در این باره نوشته اند:
(وکان من محله فی الشیعة انه کان الوافد عنهم الی المدینة عند وقوع الغیبة سنة ستین وماءتین واءقام بها سنة، وعاد وقد ظهر له من امر الصاحب علیه السلام ما احتاج الیه)(۶۲۶).

محمد بن حسن، در میان شیعیان، موقعیت ویژه ای داشت. در سال ۲۶۰ هجری به عنوان تحقیق و بررسی مسأله غیبت امام مهدی علیه السلام وارد مدینه شد و یک سال در آن جا، بماند و سپس برگشت و آنچه درباره امام زمان علیه السلام بدان نیاز بود، بروی، روشن شد (و شیعیان را در جریان قرار داد).

در این نقل تاریخی، هیچ اشاره ای به سامرا نشده، معلوم می شود که در نزد گروهی از شیعیان آن زمان، مسلم بوده است که امام علیه السلام در مدینه زندگی می کند، یا از آن جهت که حضرت در آن به دنیا آمده و بزرگ شده است، و یا این که پس از ولادت در سامرا، به مدینه آورده شده، تا از دست مأموران خونخوار خلیفه در امان باشد. اگر قرار بر این بود که حضرت حجت علیه السلام از دست توطئه گران و مخالفان در امان بماند و به گونه طبیعی دوران کودکی و رشد خود را پشت سر بگذارد، بهترین جا برای این دوران، مدینه بوده است؛ زیرا هم از مرکز خلافت (سامراء) به دور بوده و هم خانواده بنی هاشم، در مدینه از پایگاه و موقعیت ویژه ای برخوردار بودند و می توانستند از این مولود مسعود، به بهترین وجه محافظت کنند، تا از گزند حوادث و آفات مصون بماند. و این، با اصل این که آن حضرت (خفی الولاده و المنشاء) (۶۲۷) نیز، سازگاری دارد.

از سوی دیگر، حضور حضرت در سامرا، به گونه عادی و معمولی، با توجه به کنترل شدید دشمن نسبت به خانه امام علیه السلام، غیر ممکن بوده و لزومی هم ندارد که همه چیز را با اصل معجزه و کرامت حل کنیم. پذیرفتن این نکته که امام علیه السلام در مدینه متولد شده و یا دست کم، پس از ولادت، به آن جا انتقال یافته و در آن جا دوران رشد و کودکی را پشت سر نهاده، با اصول امنیتی، بیشتر سازگار است.

از وفات امام حسن علیه السلام تا پایان غیبت صغری

برهه دوم زندگی امام عصر علیه السلام، از زمانی شروع شد که سایه پدر را از دست داد و خود عهده دار منصب امامت گردید. این دوران، که می توان آن را دوران حیرت و محنت (۶۲۸) شیعیان نامید،

بر دوستداران اهل بیت علیه السلام بسیار سخت گذشت و آنان، آزمون سرنوشت سازی را پشت سر گذاشتند. از یک سو، فرقه ها و نحله های گوناگونی پیدا شدند که در رابطه با امامت، افکار و اندیشه های متضادی داشتند و مردم را به شبهه و تردید می انداختند و شیعیان، به دنبال ملجاء و مرجعی می گشتند (۶۲۹)، تا بتوانند در این عرصه خطرناک، در پناه او بمانند و از افکار اندیشه خود به دفاع برخیزند.

این مسأله، به اندازه ای شدت یافته بود که مسعودی می نویسد: (مردم، پس از امام حسن علیه السلام بیست طایفه شدند و هر یک، بر باور و عقیده ای بودند) (۶۳۰).

از سوی دیگر، دشمن احساس کرده بود که امام یازدهم علیه السلام فرزندی دارد، از این روی در صدد دستگیری و نابودی وی برآمده بود. مجموعه این حوادث، فضای حیرت و سرگردانی را دو چندان می ساخت و به فرموده امام رضا علیه السلام:

(... و لا بد من فتنه صماء صیلم یسقط فیها کل ولیجة و بطانه و ذلک بعد فقدان الشیعة الثالث من ولدی) (۶۳۱).

بعد از درگذشت سومین فرزندم (امام حسن) فتنه فراگیر و طاقت فرسایی فرا می رسد که بسیاری از خوبان و نخبگان در آن فرو می افتند. در این برهه از زندگانی مهدی موعود علیه السلام، مسائل و حوادثی پیش آمد که جای بحث و بررسی دارد:

۱. امامت در خردسالی

از آنچه تاکنون آوردیم، روشن شد که امام یازدهم علیه السلام از آغاز ولادت مهدی علیه السلام دو وظیفه اساسی و حساس را عهده دار شد و از آنجا آن نیز به درستی به در آمد.

حمایت و حفاظت از امام زمان علیه السلام در برابر حکومت خون آشام عباسی.

اثبات وجود امام واعلام امامت او به عنوان امام دوازدهم.

حفظ این دو موقف بزرگ، با توجه به سلطه دستگاه جبار عباسی، بسیار دشوار بود. امام حسن علیه السلام با تدبیر و تعهدی که داشت، مهدی علیه السلام را از هرگونه خطر و حادثه ای مصون نگاهداشت و در فرصتهای مناسب، به یاران و دوستان ویژه و مطمئن، امامت و جانشینی او را اعلام کرد. پرسشی که در این جا مطرح می شود آن است که چگونه مهدی علیه السلام در پنج سالگی به امامت رسید و عهده دار این مسؤولیت خطیر و بزرگ گردید. آیا این مسأله جنبه استثنائی داشت، یا امری بود معمولی و عادی؟

در باور ما شیعیان، امامت در سنین کم، محذوری ندارد و نمونه های دیگری نیز داشته است.

قرآن مجید، به عنوان محکم ترین سند معارف دینی، از افرادی نام می برد که در خردسالی دارای حکمت و نبوت شدند. این نشانگر آن است که در میراث پیام آوران الهی، مسأله پیشوایی در کودکی پدیده نوظهور نبوده و نیست:

(یا یحیی خذا الكتاب بقوة و آتیناه الحکم صیب)(۶۳۲).

ای یحیی! کتاب را به نیرومندی بگیر و در کودکی به او دانایی عطا کردیم. درباره نبوت حضرت عیسی علیه السلام می فرماید:

(فاءشارت الیه قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صیبا. قال انی عبدالله آتانی الكتاب وجعلنی نبیا)(۶۳۳).

به فرزند اشاره کردند، پس گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است

سخن بگوییم.

کودک گفت: من بنده خدایم. به من کتاب داده و مرا پیامبر گردانیده است.

بنابراین، مسأله امامت در سن کودکی، نخستین بار نبوده است که مورد اعتراض واقع شده بلکه پیش از امام زمان، در بین انبیا نمونه های فراوان داشته و نیز امامان قبل از حضرت: امام جواد و امام هادی علیه السلام هم در خردسالی عهده دار امامت شده بودند.

۲. نماز بر پیکر پدر

امام حسن علیه السلام در آستانه ارتحال قرار گرفت. چند روزی کسالت شدید پیدا کرد. خلیفه از این امر آگاه شد. و به دستوری وی، گروهی از سران دولت و گروهی از پزشکان، به منزل امام یازدهم رفتند، تا ضمن مداوای حضرت و کسب وجهه عمومی، اوضاع و شرایط را زیر نظر بگیرند و رفت و آمدها را به کنترل در بیاورند اگر صحنه مشکوکی در رابطه با جانشینی و امامت پس از امام حسن علیه السلام دیدند، آن را گزارش کنند (۶۳۴).

تا این که در تاریخ هشتم ربیع الثانی، سال ۲۶۰ هـ.ق. امام حسن علیه السلام در شهر سامرا، چشم از گیتی فرو بست و به جوار حق شتافت. شیخ مفید می نویسد:

(فلما ذاع خبر وفاته صارت سر من راعی ضجّة واحده عطلت الاعسواق و ركب بنوهاشم والقواد وسائر الناس الی جنازته فکانت سر من راعی یومئذ شبیها بالقیامه فلما فرغوا من تهیئته بعث السلطان الی ابی عیسی ابن المتوکل یأمره بالصلاة علیه) (۶۳۵).

زمانی که خبر وفات امام حسن علیه السلام پخش گردید، سامرا غرق در عزا

شد، بازارها تعطیل گردید، بنی هاشم و مأموران دولت و سایر مردم به سوی خانه امام حرکت کردند. در آن روز، گویی قیامتی برپا شد... هنگامی که مقدمات غسل و تشییع تمام شد، حاکم عباسی به فرزند متوکل (ابو عیسی) دستور داد بر جنازه امام یازدهم نماز بگذارد. نقل دیگر آن است که پس از درگذشت امام حسن علیه السلام و غسل و کفن وی، جعفر (برادر امام) در کنار جنازه حاضر شد، تا بروی نماز بگذارد، ناگهان کودکی از لابه لای جمعیت به جلو آمد و جعفر را از کنار پیکر پدر کنار زد و خود بروی نماز گزارد (۶۳۶).

بین این و نقل می توان این گونه جمع کرد که بگوییم دو نماز بر جنازه امام حسن عسکری گزارده شده، در جمع و آشکارا و در خلوت و نهانی. و این نکته را می توان از روایت پیشین که بدان اشارت رفت استفاده کرد، راوی می گوید:

(... فلما صرنا فی الدار اذا نحن بالحسن بن علی علیه السلام علی نعشه مکفنا فتقدم جعفر بن علی لیصلی علی اخیه، فلما هم بالتکبیر خرج صبی... فجذب برداء جعفر بن علی وقال: تاءخر یاعم فانا احق بالصلاة علی ابی فتاءخر جعفر و قد ار بدوجهه واصغر...) (۶۳۷).

(ابوالاعدیان) می گوید: هنگامی که به خانه امام حسن علیه السلام رسیدیم وی را در حالی دیدیم که کفن شده بود. برادرش جعفر جلو افتاد تا بر جنازه امام نماز بخواند. هنوز تکبیر را نگفته بود که کودکی بیرون آمد و لباس جعفر را گرفت و او را از جنازه کنار زد و فرمود: ای عمو کنار بایست که من از تو برای نماز گزاردن بر پدرم شایسته ترم. جعفر نیز در حالی که رنگ از چهره اش پریده بود، کنار رفت. از این روایت استفاده می شود نمازی که امام مهدی علیه السلام بر بدن

امام حسن خوانده در خانه امام و در میان افراد خاص برگزار شده و این با نماز ابو عیسی که در میان جمع و نماز رسمی بوده است، ناسازگاری ندارد. البته این جمع بندی در صورتی است که بخواهیم مسأله را از جنبه عادی و معمولی بررسی کنیم. و اما در فرض اعجاز و غیر عادی بودن، نیازی به این مباحث نیست.

آغاز غیبت و داستان سرداب

پس از در گذشت و یا شهادت امام حسن علیه السلام، ماءموران خلیفه عباسی حرکت گسترده ای را آغاز کردند و به جست و جوی فرزند و جانشین آن حضرت پرداختند (۶۳۸). در هر جا که احتمال وجود امام زمان علیه السلام را می دادند، حضور می یافتند. هدف آنان از هجوم به منزل امام حسن علیه السلام و اذیت و آزار بنی هاشم، دستگیری و قتل فرزند امام حسن علیه السلام بود. این پیگیری خطری بزرگ برای آینده امامت بود، که با قدرت و حکمت پروردگار مهدی علیه السلام از نظرها پنهان گردید و از خطرها به دور ماند.

در آغاز غیبت، میان علما و دانشمندان اختلاف است. سه نظر در آن وجود دارد:

۱. گروهی مانند شیخ مفید (رحمه الله) آغاز غیبت صغرا را از هنگام ولادت حضرت مهدی علیه السلام به شمار آورده اند (۶۳۹)؛ زیرا از همان سالهای آغاز ولادت، آن حضرت غیبت نسبی داشت و شماری اندک از یاران، وی را مشاهده کردند.

بنابراین نظر، دوره غیبت صغرا تقریباً ۷۴ سال می شود، یعنی از آغاز ولادت، تا پایان سفارت آخرین سفیر حضرت.

۲. برخی بر آنند که غیبت صغرا، از سال ۲۶۰ ه.ق. یعنی سال در گذشت

امام حسن علیه السلام آغاز شد و این مدت، تا شروع غیبت کبرا، دوران آمادگی شیعیان و انس آنان به جدایی از امام زمان علیه السلام نام گرفت. این دوره تقریباً هفتاد ساله، غیبت همه جانبه نبود. سفیرانی رابط بین امام و مردم بودند و مردم با واسطه، پرسشهای دینی و دنیای خود را از آن حضرت دریافت می کردند.

۳- گروهی آغاز غیبت امام علیه السلام را از زمانی می دانند که مأموران خلیفه به منزل حضرت در سامرا، هجوم آوردند، تا وی را دستگیر کنند و آن حضرت در هنگام، در سرداب و همان جا، از دیده ها پنهان شد و تاکنون، در آن جا، بدون آب و غذا زندگی می کند و روزی از آن جا ظهور خواهد کرد.

این داستان چنان شهرت یافته که وی را (صاحب سرداب) لقب داده اند (۶۴۰).

در پاسخ این سخنان باید گفت: در منابع شیعی و کتابهای امامیه، هیچ نامی از (سرداب) نیست. نویسندگان اهل سنت در نوشته های خود بر این نظر اصرار می ورزند و متأسفانه این مسأله دستاویز حمله ناآگاهانه برخی از آنان به تشیع گردیده است (۶۴۱). پنداشته اند که شیعیان در میانه سرداب، امام خود را می جویند و ظهورش را از آن نقطه انتظار می کشند؛ از این روی، تهمتهایی به شیعه زده اند و زحمت مراجعه به منابع شیعی را در این زمینه به خود نداده اند.

البته داستان حمله مأموران معتضد عباسی به منزل امام علیه السلام و برخورد آنان با آب فراوان و دیدن فردی که در گوشه ای نشسته و عبادت می کند و سپس هجوم به طرف وی و ناکام شدن آنان از دستگیری وی، در برخی از منابع شیعی آمده است، اما در این نقل، بر فرض صحت سند

ودلالت آن: اولاً، از (سرداب) نامی برده نشده است ثانیاً، حمله دیگری که از ناحیه معتضد صورت گرفته خلاف آن چیزی را که اهل سنت می گویند، ثابت می کند زیرا بنابراین نقل، امام علیه السلام آن محل را ترک کرد و از پیش چشم مأموران گریخت و در نتیجه، در سرداب نیست (۶۴۲). منشاء خرده گیریهای ناآگاهانه برخی به شیعه، در این زمینه، آن است که شیعیان به بخشی از حرم عسکرین در سامرا، یعنی (سرداب) احترام و توجه خاصی دارند و آن را زیارت می کنند. خاطره های امامان خویش را گرامی می دارند و آن مکان را مورد عنایت قرار می دهند. و این نه به خاطر آن است که امام زمان علیه السلام درین جا مسکن گزیده است و زندگی می کند، بلکه از آن جهت که زمانی مرکز عبادت و سکونت چند تن از امامان راستین تشیع بوده است.

وما حب ال دیار شققن قلبی * * * ولکن حب من سکن ال دیار
گذشته از این، براساس احادیث فراوانی که در منابع شیعی وجود دارد، شیعیان بر این باورند که امام زمان علیه السلام در میان مردم در رفت و آمد است و در مراسم حج و مانند آن شرکت می جوید و مانند یوسف که برادرانش را می شناخت و آنان وی را نمی شناختند، دوستان خویش را می شناسد و... (۶۴۳) بنابراین، داستان غیبت حضرت مهدی علیه السلام در سرداب سامرا و زندگی کردن حضرت در آن مکان، بهتان و دروغی بیش نیست و هیچ یک از بزرگان شیعه، چنین باوری نداشته و ندارند.

دوره غیبت کبرا

سومین بخش از زندگی امام زمان را دوران غیبت کبرا تشکیل می دهد. پس از آن که شیعه با مسأله غیبت امام عصر علیه السلام مأنوس شد و زمینه غیبت دراز مدت فراهم آمد گشت. ابتدای این بخش از زندگی حضرت، با

فوت آخرین سفیر از سفرای چهارگانه حضرت شروع شد و پایان آن را کسی جز پروردگار آگاه نیست.

در این قسمت از زندگی حضرت مهدی علیه السلام نیز، نکاتی است که به آن اشاره می کنیم: از آن جا که تجربه طولانی امامت در پیش روی بود و بیم آن می رفت که حضور عادی امام در میان مردم، به شهادت وی بانجامد و در نتیجه امامت ورهبری، که رمز تحرک و حیات شیعه است، در اهدافش ناکام بماند، این غیبت طولانی آغاز شد، تا امام زمان علیه السلام به عنوان محور و مصدر اول باقی بماند و روزی به رهبری او، دین حق، جهان گستر و فراگیر گردد. به این علت و علت های دیگری که در فلسفه غیبت نهفته است (۶۴۴)، حجت خدا در پشت پرده غیبت قرار گرفت و خورشید گونه از پس ابرها، نور افشانی خواهد کرد (۶۴۵).

راز طول عمر

پرسشی که از دیر باز در این باره مطرح بوده و ذهنها را به خود مشغول داشته است (۶۴۶) و در این زمان نیز گاهی رخ می نماید، این است که راز عمر طولانی آن حضرت چیست؟ آیا این امر در راستای قوانین طبیعی عالم است، یا جنبه غیبی و اعجازی دارد؟

آیا امکان دارد از نظر ظاهری، فردی در این عالم، عمری طولانی را سپری کند و شاداب و با طراوت باقی بماند؟ اصولاً چه می شد اگر امام زمان علیه السلام در ظرف زمانی ظهورش به دنیا می آمد و در همان زمان، سیاست خود را به انجام می رسانید.

برای رسیدن به پاسخ این پرسش، توجه به چند اصل کلی لازم است:

۱. طول عمر، از شاخه های مسأله عمومی تری به نام (حیات) است.

حقیقت و ماهیت حیات، هنوز بر بشر مجهول است و شاید بشر، هیچ گاه هم

از این راز سر در نیاورد. بشری که این اندازه ناتوان است و موضوع حیات را درست نمی شناسد و از ویژگیهای آن، آگاهی کامل و همه جانبه ندارد، چگونه می خواهد مسأله طول عمر و استبعاد آن را مطرح سازد و به دیه تردید به آن بنگرد؟

۲. اگر پیری را عارض بر حیات بدانیم و یا آن را قانونی طبیعی بشناسیم که بر بافت و اندام موجودات زنده، از درون، عامل نیستی را نهفته دارد و به مرور زمان، موجود زنده را خواه ناخواه، به مرحله فرسودگی و مرگ می رساند، باز معنایش آن نیست که این پدیده، قابل انعطاف پذیری و در نتیجه تاخیر نباشد. بر همین اساس، دانش بشری، گامهای مؤثری درباره درمان پیری برداشته و هنوز هم بر این مهم پای می فشرده ورشته های تخصصی برای این مسأله به وجود آورده است.

در اواخر قرن نوزدهم، بر اثر پیشرفتهای علمی، امید به زندگی طولانی تر رونق بیشتری یافت و شاید در آینده نه چندان دور، این رؤیای شیرین به واقعیت پیوندد (۶۴۷).

در مجموع، دانش بشری در زمینه عقب انداختن پیری، موفقیت‌های چشمگیری به دست آورده و از رابطه تنگاتنگی بین اسرار تغذیه در مقابله با پیری و فرسودگی ارائه داده است.

در پرتو آنچه اشارت شد، می توان گفت: درباره عمر طولانی مهدی موعود علیه السلام هیچ گونه شگفتی باقی نمی ماند و امکان علمی و نظری آن، جای تردید ندارد او، با دانش خدادادی، بر اسرار خوراکیها، آگاهی دارد و بعدی ندارد که با استفاده از روشهای طبیعی و علمی، بتواند مدتی دراز در این دنیا بماند و آثار فرسودگی و پیری، در وی پدیدار نگردد.

۳. اصولاً، وجود استثناها در هر امری، از جمله امور طبیعی این عالم، مسأله

ایست روشن وانکار ناپذیر. گیاهان، درختان، جاندارانی که در دامن طبیعت پرورده می شوند و از سابقه کهن وزیستی طولانی برخوردارند، کم نیستند. چه استبعادی دارد که در عالم انسانی هم، برای نگهداری یک انسان و حجت خدا، به عنوان ذخیره وپشتوانه اجرای عدالت ونفی وطرده ظلم وظالمان، قائل به استثنا شویم و او را موجودی فراتر از عوامل طبیعی واسباب وعلل وظاهری بدانیم که قوانین طبیعت، در برابرش انعطاف پذیری دارند و او بر آنها تفوق وبرتری. این امری است ممکن، گرچه عادی ومعمولی نباشد. به گفته علامه طباطبائی:

(نوع زندگی امام غائب را به طریق خرق عادت (می توان پذیرفت). البته خرق عادت، غیر از محال است و از راه علم، هرگز نمی توان خرق عادت را نفی کرد. زیرا هرگز نمی توان اثبات کرد که اسباب وعواملی که در جهان کار می کنند، تنها همانها هستند که ما آنها را ندیده ایم، یا نفهمیده ایم، وجود ندارد؛ از این روی، ممکن است در فردی ویا افرادی از بشر، اسباب وعواملی به وجود آید که عمری بسیار طولانی، هزار یا چندین هزار ساله برای ایشان تاعمین نماید(۶۴۸).

۴. از دیدگاه تاریخی، معمرین ودراز عمران فراوانی با نام ونشان بوده اند که هر یک چند برابر افراد معمولی زمان خویش، زیسته اند. روشن ترین ودر عین حال، مستندترین آن، حضرت نوح علیه السلام است. قرآن تصریح می کند که ۹۵۰ سال فقط پیامبر بوده است(۶۴۹) وحتما عمر وی بیش از این بوده است. داستان خضر پیامبر نیز، مصداقی دیگر از این اصل کلی است(۶۵۰).

با توجه به این نمونه هاست که می توان برخورداری حجت خدا را از عمری طولانی پذیرفت ودلیل امکان آن را وجود انسانهای دراز عمر در

تاریخ دانست که تا هزاران سال گفته شده است (۶۵۱).

۵. از همه اینها گذشته، اگر از زاویه ایمان به غیب، به این پدیده بنگریم، پاسخ همه اعتراضها و اشکالها داده می شود و نیازی به فلسفه بافی و ارائه شواهد دیگر نیست.

تأثیر گذاری علل و عوامل طبیعی، به دست خداوند است: (لا مؤثر فی الوجود الا الله).

واوست که اگر بخواهد شیشه را در بغل سنگ نگه می دارد، چگونه از حفاظت وجود نازنین حجت خدا و ذخیره عالم آفرینش ناتوان است. کریمی که جهان پاینده دارد * * * * * تواند حجتی را زنده دارد به گفته شیخ طوسی:

(بر اساس آیه شریفه: (یمحوالله ما یشاء ویثبت وعنده ام الكتاب) هر آنی که مصلحت در تأخیر، تا زمان دیگر باشد، تداوم عمر آن حضرت، ضرورت می یابد و این امر، تا آخرین زمان لازم، ادامه دارد و راز و رمز آن، به دست کسی است که مفاتیح غیب و ام الكتاب در نزد اوست) (۶۵۲).
پروردگاری که درباره حضرت یونس پیامبر، به هنگامی که در شکم ماهی قرار داشت، می فرماید:

(ولو لانه کان من المسبحین للبت فی بطنه الی یوم یبعثون) (۶۵۳).
پس اگر نه از تسبیح گویان می بود، تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند. می تواند بر اساس قدرت و مشیت مطلقه اش، مقدمات و عوامل زنده ماندن امام زمان (علیه السلام) را در این عالم آماده سازد و او را تا روز معین و معلومی نگه دارد. بر اساس این اصل، طول عمر امام عصر (علیه السلام)، در باور مسلمانان جنبه اعجاز دارد. و قانون معجزه، حاکم بر قوانین طبیعی در این عالم است و نمونه های فراوان دارد:

دریا برای موسی شکافته می شود (۶۵۴).

آتش برابر ابراهیم سر دو سلامت می گردد (۶۵۵).

در مورد حضرت عیسی، کار بر رومیان مشتبه می گردد و می پندارند که وی را دستگیر کردند که چنان نبوده است (۶۵۶).

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از میان حلقه محاصره قریشیان که ساعتها در کمین او بوده اند، بیرون می رود (۶۵۷).

هر یک از این موارد و نمونه های دیگر، نشانگر تعطیل شدن یکی از قانونهای طبیعی است که به قدرت و لطف خداوند رخ داده است.

پاسداری از حجت خدا در مدتی طولانی نیز، از مصادیق همین اصل کلی و باور ایمانی است.

بنابراین طول عمر آن حضرت استبعادی ندارد و با دلایل طبیعی و مادی و غیبی و معنوی قابل پذیرش و اثبات است.

اما اینکه چرا آن حضرت، در ظرف زمانی ظهور، به دنیا نیامد و ایفای نقش نکرد.

اولا، در باور ما مسلمانان، بویژه شیعیان، زمین، هیچ گاه خالی از حجت نیست، چه آشکار و چه پنهان (۶۵۸) همواره باید آسیای وجود بر قطب و مدار امام و حجت بچرخد. اگر امام زمان (علیه السلام)، در آن عصر به دنیا نیامده بود و بعد قدم به دنیا می گذاشت، در این فترت، زمین بی حجت و امام می ماند و این با ادله قاطع و باور ما مسلمانان سازگار نیست (۶۵۹).

ثانیا، شخصی که می خواهد دنیا را متحول سازد و دست به اصلاحی همه جانبه و فراگیر بزند، عدل را بگستراند و ظلم و ستم را در همه اشکال و انواع آن، برچیند، تمدن بشری را که بر اساس زر و زور و تزویر بنا گردیده ویران سازد و تمدنی همه جانبه و بر اساس ارزشهای الهی و معنوی ایجاد کند، باید

دارای عده وعده فراوان باشد، با ابزار مدرن و پیشرفته آشنا باشد، فراز و فرود تمدنها را بشناسد و بالاخره، از علل سقوط و صعود ملتها تجربه بیندوزد، تا بتواند حرکتی اساسی و بنیادی را آغاز و رهبری کند و موانع را از سر راه بشر بردارد.

این امر ممکن نیست مگر از کسی که طلوع و غروب تمدنها را دیده و با کوله باری از تجربه و شناخت به میدان آمده باشد.

بدین سان، امام زمان (علیه السلام) در دوران طولانی غیبت، راههای ایجاد جامعه صالح را در مقایسه با دنیای فاسد، پایه گذاری می کند و با آگاهی و اقتدار و در زمانی مناسب به اذن خدا، ظهور می کند و بر همه تاکتیکها و روشهای دنیایی بشری محیط است و راه مقابله با آن را به درستی می شناسد و این مسأله، در دوران طولانی امامت و غیبت، تا ظهور، برای آن حضرت، ممکن می گردد. غیبت و طول عمر، باعث می شود که آن رهبر ذخیره شده، به گونه ای نیکوتر و فراگیرتر رهبری خویش را آغاز کند. لازمه انقلابی آن چنان بزرگ و عمیق، موقعیت روحی ویژه ای است که رهبر مکتبی از آن باید برخوردار باشد. مقدار توانایی روحی، بستگی دارد به نشیب و فرازها و دگرگونیهایی که آن رهبر به خود دیده است. مهدی (علیه السلام)، در دل تاریخ فرو رفته و از موقعیت امامت و برتری خویش بر تاریخ پرتو افکنده، با آزمودگی و تجربه ای که در این مدت طولانی کسب کرده است، توانایی دگرگونی اساسی جهان را نخواهد داشت و به اصلاح همه جانبه دست خواهد زد. ان شاء الله.

مکان و مسکن (۶۶۰)

از مسائلی که درباره زندگی امام زمان (علیه السلام)، مورد بحث گفت و گوست، مکان و محل سکونت ایشان است. آیا آن حضرت، در مکان

خاصی سکونت دارد، یا نه؟ اگر در مکان ویژه ای است آن مکان کجاست؟ اگر مسکن خاصی ندارد، پس چگونه زندگی می کند و شناخته نمی شود؟ روایات و اخباری که در این زمینه است گوناگون و گاه، مخالف یکدیگرند. پیش از بررسی این احادیث، یادآوری یک نکته ضروری است:

آیا منظور از غیبت حضرت حجت (علیه السلام)، غیبت شخصی است، یا غیبت عنوانی؟ به عبارت دیگر، آیا آن حضرت، به گونه ای زندگی می کند که هیچ گاه با مردم در تماس نیست و امکان ندارد کسی مکان ایشان را پیدا کند؟ یا این که آن حضرت با مردم در حشر و نشر است، با آنان زندگی می کند و معاشرت دارد، لکن به گونه ناشناس. او، مردم را می شناسد، ولی مردم ایشان را نمی شناسند. در عین حال، مکانی را برای سکونت برگزیده است. بحث از مکان و مسکن آن حضرت، در هر دو فرض قابل بررسی است. روایاتی که در این زمینه وجود دارد چند دسته اند:

۱. برخی از آنها محل خاصی را تعیین نمی کند و جایگاه حضرت را در بیابانها و کوهها معرفی می کند. از آن جمله حضرت مهدی (علیه السلام)، به پسر مهزیار می فرماید:

(یا بن المازیار ابی ابو محمد عهد الی... وامرنی ان لا اءسکن من الجبال الا وعرها ومن البلاد الا عفرها و...) (۶۶۱)

فرزند مهزیار! پدرم امام حسن (علیه السلام)، از من پیمان گرفت... و فرمان داد که برای سکونت کوههای سخت و سرزمینهای خشک و دور دست را برگزینم.

این بخش از روایات، گویای آن است که حضرت از حوزه دسترسی مردم به دور است و به سختی و دشواری زندگی می کند و کسی از محل سکونت وی آگاه نیست. این که در کدام منطقه و کدام سرزمین است، مشخص

نیست.

۲. دسته دوم روایاتی است که منطقه خاصی را به عنوان محل سکونت آن حضرت، نام می برند و محدوده آن را نیز تعیین می کنند. مدینه و پیرامون آن: ابی بصیر می گوید از امام باقر (علیه السلام) شنیدم که فرمود:

(لابد لصاحب هذا الامر من عزلة و لا بد فی عزلته من قوة و ما بثلاثین من وحشة، و نعم المنزل طيبة) (۶۶۲).

صاحب الزمان (علیه السلام) را عزلت و غیبتی است که در آن، غیبت، نیرومند است به سی نفری که با حضرت هستند و وحشت و تنهایی را از وی دور می کنند. (وبه قوت وی می افزایند) و خوب جایگاهی است (مدینه) طيبة.

از ظاهر روایت استفاده می شود که حضرت در مدینه منوره، منزل دارد و افرادی هم همواره با ایشان هستند، به صورت ناشناس. البته این مسأله با غیبت عنوانی سازگارتر است، تا غیبت شخصی. امام (علیه السلام) مانند سایر مردم زندگی می کند، لکن کسی او را نمی شناسد و افراد خاصی با او در ارتباط هستند. ولی جمله: (سی نفر با حضرت هستند) با فلسفه غیبت ناسازگار است؛ چه این که از این چند نفر، اگر کوچک ترین سخنی در رابطه با مکان و منزل حضرت شنیده شود، به تدریج، آن راز معلوم می گردد و فلسفه غیبت از بین می رود. روایت دیگری است که مکان حضرت را کوه (رضوی) در اطراف مدینه، نام می برد. عبدالاعلی آل سام می گوید:

(با امام صادق (علیه السلام) از مدینه خارج شدیم، به روحاء (اطراف مدینه) که رسیدیم حضرت نگاهش را به کوهی دوخت و مدت زمانی ادامه داد...

و فرمود: این کوه (رضوی) نام دارد. خوب پناهگاهی است برای خائف (امام زمان) در غیبت صغرا و کبرا (۶۶۳).

صاحب مراد الاطلاع، می نویسد:

(رضوی، کوهی است بین مکه و مدینه، در نزدیکی ينبع، دارای آب فراوان و درختان زیاد. کیسانیه می پندارند که محمد حنیفه، در آن جا زنده و مقیم است) (۶۶۴).

رجالی معاصر علامه شوشتری نیز می گوید در نصوص معتبره رسیده است که جایگاه حضرت، در غیبت صغری و کبری کوه (رضوی) است. و اما این که (کیسانیه) کوه رضوی را مقر محمد حنیفه می دانند، لازمه اش این نیست که جایگاه حضرت مهدی (علیه السلام) نباشد، چون (کیسانیه) اخباری که از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شنیده بودند و به تواتر ثابت شده بود که مهدی (علیه السلام) غیبتی دارد، آن را بر محمد حنیفه تطبیق کردند و گفتند مکان او در کوه رضوی است. اصولا، هر انحراف و شبهه ای منشاءش، مطلب حقی است که مورد سوء استفاده قرار می گیرد (۶۶۵).

مکه و پیرامون آن: از برخی روایات، استفاده می شود که آن حضرت در مکانی به نام: (ذی طوی) پیرامون مکه زندگی می کند و از همان جا نیز همراه یارانش قیام خواهد کرد، از آن جمله: امام باقر می فرماید: (یکون لصاحب هذا الامر غیبة فی بعض الشعاب او ماء بیده الی ناحیه ذی طوی...) (۶۶۶).

امام زمان (علیه السلام) را غیبتی است در بعضی از دره ها و اشاره کرد به منطقه (ذی طوی). در ادامه این روایت و روایات دیگر، محل ظهور و خروج آن حضرت و مرکز تجمع یاران و دوستان وی نیز، همین منطقه یاد شده است (۶۶۷).

۳. دسته سوم اخباری است که مانند دسته اول، جایگاه خاصی را نام نمی برد، ولی از وی به عنوان فردی که با مردم حشر و نشر دارد و به گونه ناشناس زندگی می کند، نام برده است. امام صادق می فرماید:

(ان فی صاحب هذا الامر لشبها من یوسف الی ان قال فما تنکر هذه الامة ان ینکون الله ینفعل بحبته ما فعل بیوسف وان ینکون صاحبکم المظلوم المحجور حقه صاحب الامر ینتردد بینهم یمشی فی اسواقهم ویطاء فرشهم ولا ینرفونه حتی یناذن الله له ان ینرفهم نفسه کما اذن لیوسف حین قال له اخوته انک لانت یوسف؟ قال: انا یوسف)(۶۶۸).

صاحب الامر (علیه السلام) شباهتی نیز به یوسف پیامبر (علیه السلام) دارد... جای انکار نیست که خداوند با حجت خود، همان کاری را انجام دهد که با یوسف داد. صاحب الزمان (علیه السلام)، آن مظلوم حق از دست داده، در میان مردم رفت و آمد می کند در بازار قدم می نهد و گاهی بر فرش منزلهای دوستان می نشیند، لکن او را نمی شناسند تا زمانی که خداوند به وی اذن دهد تا وی خود را معرفی کند، آن گونه که یوسف (علیه السلام) را اجازه داد هنگامی که برادرانش گفتند: تو یوسفی؟ گفت: آری، من یوسفم.

این روایت، صراحت در این معنی دارد که غیبت حضرت حجت (علیه السلام)، غیبتی است عنوانی. در میان جمع و جامعه است، با مردم حشر و نشر دارد، زندگی طبیعی و معمولی را می گذراند، در مراسم مذهبی و مناسک حج شرکت می جوید، ولی ناشناخته است و این امری است که سابقه داشته و دارد. فردی سالها در محلی زندگی می کند و با مردم نشست و برخاست و رفت و آمد دارد، لکن او را به گونه ای می شناسند که در واقع آن نیست

و هیچ مشکلی هم به وجود نمی آید.

این سه دسته از روایات را چگونه می توان پذیرفت و آیا راه جمعی بین آنها هم هست یا نه؟ به نظر می رسد، اصل اولی که با عقل و عرف سازگار است، زندگی به شیوه عادی و معمولی است؛ زیرا این گونه زندگی، حساسیت برانگیز نیست و برای حضرت نیز، آسان تر و طبیعی تر است. البته این منافات ندارد که آن حضرت در بیشتر وقتها، ویا در روزگار ویژه، در مکه و مدینه حضور داشته باشد.

طبیعی است که گاهی شرایطی پیش آید که زندگی معمولی خطر آفرین شود و با فلسفه غیبت منافات داشته باشد. در این صورت، عزلت و دوری گزیدن از جامعه ضروری می نماید و شاید دستور امام حسن (علیه السلام) به فرزندش که کوهها و بیابانها را برگزین (به قرینه ذیل روایت) در آن مواردی باشد که نیاز به این شکل زندگی کردن پیش آید.

بنابراین، بین این سه دسته از روایات، تضاد و تنافی نیست و نام بردن مکانی خاص، با زندگی به شکل ناشناس قابل جمع است. انتخاب کوهها و مکانهای دست نیافتنی در حال ضرورت و نیاز نیز، امری است طبیعی و موافق با اصل تقیه.

زن و فرزند

محور دیگری که پیرامون زندگی شخصی و کیفیت معیشت امام عصر (علیه السلام) نیاز به بررسی دارد، مسأله زن و فرزند آن حضرت است آیا با توجه به فلسفه غیبت و این که آن حضرت به شیوه ناشناس زندگی می کند و کسی از مکان وی آگاه نیست، ازدواج و داشتن فرزند، با این مسأله سازگار است؟

منابعی که در اختیار است، یا اشکال سندی دارند ویا ابهام دلالتی و نظر

قاطعاً را ارائه نمی دهند. در این جا، سه احتمال وجود دارد:

۱. اساساً حضرت مهدی (علیه السلام) ازدواج نکرده است.

۲. ازدواج انجام گرفته، ولی اولاد ندارد.

۳. ازدواج کرده و دارای فرزندان نیز هست.

اگر احتمال اول را بپذیریم، لازمه اش این است که امام معصوم (علیه السلام) یکی از سنتهای مهم اسلامی را ترک کرده باشد و این با شاعن امام سازگار نیست. اما از طرفی دیگر چون مسأله غیبت، اهم است و ازدواج مهم، ترک ازدواج، با توجه به آن امر مهم تر، اشکالی را ایجاد نمی کند و گاهی برای مصلحت بالاتر، لازم و واجب نیز هست.

اما احتمال دوم که اصل ازدواج را بپذیریم بدون داشتن اولاد، جمع می کند بین انجام سنت اسلامی و عدم انتشار مکان و موقعیت حضرت. اما باز این اشکال باقی است که اگر قرار باشد، آن حضرت شخصی را به عنوان همسر برگزیند، یا باید بگوییم که عمر او نیز مانند عمر حضرت طولانی است که بر این امر دلیلی نداریم، با این که بگوییم مدتی با حضرت زندگی کرده و از دنیا رفته است که در این صورت، حضرت به سنت حسنه ازدواج عمل کرده و پس از آن، تنها و بدون زن و فرزند زندگی را ادامه می دهد. احتمال سوم آن است که آن حضرت ازدواج کرده و دارای اولاد نیز هست و اولاد آن حضرت نیز فرزندان دارند و...

این مسأله، افزون بر آن که دلیل محکمی ندارد، اشکال اساسی آن این است که این همه اولاد و اعقاب، بالاخره روزی در جست و جوی اصل خویش می افتند و همین کنجکاوی و جست و جو، مسأله را به جایی باریک می کشاند که با فلسفه غیبت حضرت، نمی سازد.

البته برخی خواسته اند از روایات و بعضی از ادعیه، بر این احتمال اقامه

دلیل کنند که اشاره ای به ادله آنان می کنیم:

۱. مفضل بن عمر گوید از امام باقر (علیه السلام) شنیدم که فرمود:

(ان لصاحب هذا الامر غیبتین احدهما تطول حتی یقول بعضهم مات ویقول بعضهم قتل ویقول بعضهم ذهب حتی لایبقی علی امره من اصحابه الا نفر یرسیر ولا یطلع علی موضعه احد من ولده ولا غیر الا المولی الذی یلی امره) (۶۶۹).

صاحب الزمان (علیه السلام) را دو غیبت است: یکی از آن دو، به اندازه ای طولانی شود که بعضی گویند آن حضرت از دنیا رفته و برخی گویند کشته شده است و بعضی نیز بر این باور باشند که جز اندکی از یاران بر امامت وی ماندگار نماندند و کسی هم از مکان و جایگاه زندگی آن حضرت، آگاه نیست نه از فرزندان و نه دیگری، جز آن کسی که امور وی را پی می گیرد. استدلال برای اثبات زن و فرزند برای حضرت، به جمله اخیر روایت است: (ولایطلع علی موضعه احد من ولده...) اما این استدلال از چند جهت اشکال دارد:

الف. این روایت را نعمانی در کتاب غیبت خود، نقل کرده و به جای کلمه (ولد) کلمه (ولی) آورده است، به این شکل: (ولا یطلع علی موضعه احد من ولی ولا غیره) (۶۷۰) بنابراین، اعتمادی بر آن روایت، با توجه به این نقل نیست. دست کم، با وجود این احتمال، استدلال تمام نیست.

ب. در روایت نیامده است که الان امام زمان (علیه السلام) دارای زن و فرزند است و از این جهت، اجمال دارد. شاید به فرزندان که بعداً در آستانه ظهور و یا بعد از آن به دنیا خواهند آمد اشاره داشته باشد.

ج. شاید از باب مبالغه در خفاء باشد. یعنی اگر بر فرض آن حضرت اولاد هم می داشت، از جایگاه و سر غیبت او، آگاه نمی شدند (۶۷۱). با این

احتمال نیز، استدلال به روایت برای اثبات اولاد برای امام زمان (علیه السلام)، نا تمام است.

۲. دلیل دیگر بر اثبات فرزند برای حضرت، روایتی است که ابن طاووس از امام رضا (علیه السلام) نقل کرده است:
(... اللهم اعطه فی نفسه واهله وولده وذریته وجميع رعیتہ ما تقر به عینہ و تسر به نفسه...) (۶۷۲).

الها! مایه چشم روشنی و خوشحالی امام زمان (علیه السلام) را در او و خانواده و فرزندان و ذریه و تمام پیروانش فراهم فرما.
به این روایت هم نمی توان استدلال کرد، چون:
الف. از جهت سند قابل اعتماد نیست.

ب. به زمان ولادت فرزندان اشاره ندارد که پیش از ظهور است یا بعد از آن.
از این جهت مجمل است.

۳. روایت دیگری نیز از ابن طاووس از امام رضا (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود:
(اللهم صل علی ولاء والائمة من ولده).

این روایت، بنابر تصریح ابن طاووس، متن دیگری دارد به این شکل:
(اللهم صل علی ولاء عهده والائمة من بعده) (۶۷۳).

بنابراین، روشن نیست که مقصود فرزندان بعد از او مراد است، یا امامان پس از او. علاوه بر این که این دو روایت مربوط به بعد از ظهور حضرت است نه پیش از آن.

۴. امام صادق می فرماید:

(... کاعنی اری نزول القائم فی مسجد السهله باءهله وعیاله) (۶۷۴).

این روایت نیز گذشته از ضعف سند، دلالتی بر اثبات فرزند برای امام زمان (علیه السلام) پیش از ظهور ندارد. بنابراین، این گونه از روایات که بدان اشارت کردیم، در حدی نیستند که وجود زن و فرزند را برای امام زمان (علیه السلام) پیش از ظهور اثبات کنند. از سوی دیگر، روایاتی داریم که با صراحت، وجود فرزند را از آن حضرت نفی می کند از آن جمله: مسعودی نقل می کند: علی بن حمزه، ابن سراج وابن ابی سعید مکاری بر امام رضا (علیه السلام) وارد شدند، علی بن حمزه به حضرت عرض کرد: از پدران نقل کرده ایم که هیچ امامی از دنیا نمی رود، تا فرزندش را ببیند؟ امام رضا فرمود:

(آیا در این حدیث، روایت کرده اید: مگر قائم)(۶۷۵).

برخی خواسته اند با تمسک به داستان (جزیره خضراء) بگویند که امام عصر (علیه السلام)، فرزندی دارد و بر آن جزیره، زیر نظری وی، جامعه نمونه و تمام اعیار اسلامی را تشکیل داده اند(۶۷۶).

لکن با بررسیهای گسترده ای که انجام گرفته، جزیره خضراء، افسانه ای بیش نیست و هیچ واقعیت ندارد(۶۷۷).

علامه مجلسی این داستان را جداگانه در نوا در بحار نقل کرده و می نویسد:

(چون در کتابهای معتبر بر آن دست نیافتیم، آن را در فصلی جداگانه آوردم)(۶۷۸).

شیخ آقا بزرگ تهرانی این داستان را داستانی تخیلی و رمانتیک شمرده است(۶۷۹).

افزون بر این، داستان به گونه ای است که نمی توان آن را پذیرفت: تناقضات فراوان، سخنان بی اساس و... در سلسله سند آن، افراد ناشناخته

ای وجود دارند که نمی توان بر آنان اعتماد کرد (۶۸۰). بنابراین، از این راه نمی توان زن و اولادی برای حضرت مهدی (علیه السلام) ثابت کرد.

سرانجام

پرسی در این جا مطرح می شود که حضرت مهدی (علیه السلام) چه مدت پس از ظهور زندگی می کند و چگونه از دنیا می رود. آنچه مسلم است، مدت حکومت و حاکمیت مهدی (علیه السلام)، باید به اندازه ای باشد که پایه های ظلم و ستمگری ویران گردد و بر جای آن بنیاد عدل و داد استوار گردد بدون تردید، این مسأله اساسی، زمان می طلبد و فرصت می خواهد. کاری است کارستان و بنا نیست که همه امور را آن حضرت بر اساس معجزه و روش غیر عادی به پیش ببرد، بنابراین عقل و شواهد دیگری اقتضا می کند که آن حضرت مدتی طولانی حیات داشته باشد تا بتواند در این دنیای گسترده، تحولی همه جانبه و فراگیر، ایجاد کند و جهان را به اسلام و ارزشهای اسلامی آشنا سازد. اما این مدت چه اندازه به طول می انجامد، خیلی روشن نیست، روایات وارده از طریق عامه و خاصه، گوناگون است: پنج، بیست، سی و چهل سال، در منابع اهل سنت (۶۸۱). نوزده، بیست، سیصد و نه سال، در منابع شیعی (۶۸۲). اما این که چگونه از این جهان خواهد رفت، به مرگ طبیعی یا غیر طبیعی؟ اختلافهایی در روایات به چشم می خورد. برخی از روایات می گویند که آن حضرت مدتی حکومت خواهد کرد سپس وفات می کند و مسلمانان بر او نماز می گذارند (۶۸۳). از بعضی از روایات استفاده می شود که مرگ آن حضرت طبیعی نخواهد بود و به دست جنایتکاران، با مشخصاتی که برای آنان در روایات ذکر شده،

به شهادت می رسد(۶۸۴).

بررسی وقضاوت در این امر مبتنی بر دو مسأله است:

۱. آیا همه امامان معصوم (علیه السلام) شهید می شوند، یا امکان دارد که به مرگ طبیعی از دنیا بروند. در فرض اول، دلیل ومستند آن چیست؟
۲. اگر در سایر ائمه (علیهم السلام) پذیرفتم که همه به شهادت رسیده اند، نسبت به امام زمان (علیه السلام) چه خواهد شد؟ اجل طبیعی یا شهادت؟ بدون تردید، امامان معصوم (علیهم السلام) تا زمان امام عصر (علیه السلام)، همگی معاصر با سردمداران پلید و حاکمان قسی القلب و خون آشامی بوده اند، آسایش و آرامش نداشته اند.

اما آیا همه آن بزرگواران، به شهادت رسیده اند، یا خیر، برخی از آنان به مرگ طبیعی از دنیا رفته اند، بین علمای شیعی نزدیک به زمان معصوم، اختلاف است:

شیخ صدوق بر این باور است:

(همه معصومین (علیهم السلام)، به اجل غیر طبیعی از دنیا رفته اند... کسی که چنین عقیده نداشته باشد از ما نیست)(۶۸۵).

شیخ مفید، در جواب صدوق می نویسد:

(فاما ما ذكره ابو جعفر، رضی الله عنه، من مضی نبینا والائمة (علیهم السلام) بالسم والقتل فممنه ثابت ومنه مالم یثبت والمقطوع به ان امیر المؤمنین (علیه السلام) الحسن (علیه السلام) والحسین (علیه السلام) خرجوا من الدنيا بالقتل ولم یمت احدهم حتف انفه وممن مضی بعدهم مسموما موسی بن جعفر و یقوی فی النفس امر الرضا (علیه السلام) وان كان فیه شك، فلا طریق الی الحكم فیمن عداهم بانهم سمو او اغتیلوا او قتلوا صبرا، فالخبر بذلك، یجری مجری الا رجاف ولیس بتیقنه سبیل)(۶۸۶).

آنچه را که شیخ صدوق در رابطه با درگذشت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امامان معصوم (علیهم السلام) به ستم و قتل گفته، برخی از آنها ثابت است و برخی مشکوک. اما شهادت امیرالمؤمنین علی و امام حسن و امام حسین (علیه السلام) به قتل حتمی و قطعی است. پس از ایشان، مسمومیت و شهادت موسی بن جعفر (علیه السلام) نیز قطعی و مسلم است. درباره امام رضا (علیه السلام) نیز قول قوی مسمومیت و شهادت ایشان است، گرچه جای تردید هست. اما در دیگر ائمه (علیهم السلام) راهی برای اثبات این که آنان به وسیله ستم یا ترور و یا قتل صبر، به شهادت رسیده اند، در دست نیست. آنچه از راه احساسات گفته می شود، یقین آور نخواهد بود.

علامه مجلسی پس از آن که روایات را زیر عنوان: (انهم علیهم السلام لایموتون الا بالشهادة) می آورد، نظر شیخ مفید را مورد نقد و بررسی قرار می دهد و می نویسد:

(با توجه به اخبار فراوانی که مبنی بر شهادت ائمه (علیهم السلام) در دست است و نیز نمونه های خاصی که در برخی از آنان وجود دارد، نمی توان آن را نفی کرد. البته غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین و موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا (علیه السلام) که دلیل قطعی بر شهادت آنان دادیم در دیگر ائمه (علیهم السلام) چنین دلیل قطعی نداریم، اما دلیل بر نفی هم نداریم و قرائن و شواهد تاریخی مؤید شهادت آنان نیز هست. شاید مقصود شیخ مفید هم نفی قطع و تواتر است، نه رد دومی و نفی اصل مسأله) (۶۸۷).

بزرگانی که به شهادت همه امامان معصوم (علیهم السلام)، به دست جنایتکاران قاتل هستند دلایلی دارند، از جمله: امام رضا می فرماید: (ما منا الا مقتول).

یا امام حسن مجتبی (علیه السلام) می فرماید:

والله لقد عهد الينا رسول الله (صلى الله عليه وآله) ان هذا الامر عليكم اثنا عشر اماما من ولد علي وفاطمة، ما منا الا مسموم او مقتول (٦٨٨).
به خدا سوگند، پیامبر (صلى الله عليه وآله) به ما این عهد و وعده را داد که امر امامت را دوازده تن از فرزندان علی و فاطمه (علیهما السلام) به دست خواهند گرفت و هر یک از آنان، مسموم یا مقتول خواهند شد.
قائلین به شهادت ائمه، اصل کلی را از این روایات استفاده کرده اند و بر این نظرند که ساختار بدنی پیامبر (صلى الله عليه وآله) و امامان (علیهم السلام) به گونه ای است که زمینه و ظرفیت حیات و عمر طولانی را دارند، مگر عارضه و حادثه ای از خارج بر آنان تحمیل شود (٦٨٩).
ولی برخی از بزرگان کلیت این احادیث: (ما منا الا مسموم او مقتول) را نپذیرفته اند.

طبرسی می نویسد:

(بسیاری از اصحاب ما، بر این باورند که امام حسن عسکری (علیه السلام) و سایر ائمه (علیهم السلام) با شهادت از دنیا رفته اند و بر این معنی به روایتی از امام صادق (علیه السلام) استدلال کرده اند که: (ما منا الا مقتول او شهید) والله اعلم بحقیقه ذلك (٦٩٠).

جمله اخیر ایشان گویای این معنی است که شهادت همه ائمه (علیهم السلام) در نظر ایشان قطعی و مسلم نبوده است.

با توجه به نکات یاد شده روشن شد که اگر نظر شیخ صدوق را بپذیریم و به روایات (ما منا الا مسموم او مقتول) پایبند باشیم و آنها را از نظر سند بپذیریم، امام زمان (علیه السلام) به دست جنایتکاران به شهادت می رسد. ولی اگر قول شیخ مفید را بپذیریم و به روایات: (ما منا الا مسموم او مقتول)

پایبند نباشیم باید بگوییم که چگونگی مرگ آن عزیز، روشن نیست. والله اعلم.

موافقان ومخالفان مهدی علیه السلام

سید عباس رضوی

انقلابها، هرچه با عظمت باشند، دوستان ودشمنان بیشتری دارند. نهضتهای توحیدی، شکوهمندترین حرکت تاریخ بوده وجریانهای موافق ومخالف نیرومندی داشته اند.

بازتاب نهضت مهدی، بیش از نهضتهای رهایی بخش پیشین خواهد بود. آرمانهای بلند، شرک ستیزی وعدالت گستری بی مرز وجهان شمول آن، هم شور در دل مردمان محروم خواهد آفرید وهم دشمنان توحید وعدل را بر خواهد انگیخت.

آن فرشته رحمت وغضب، همان گونه که دوستانی یکدل وبا صفا در کنار دارد، دشمنانی کینه ورز وخطرناکی نیز در برابر خواهد داشت. باید دید همراهان حضرت کیانند، شمارشان چند است وخواستگاه اجتماعیشان کدام است وچه نقشی در پیشبرد نهضت دارند. دشمنان را در کدامین جناح وخط فکری باید جست وجو کرد وشیوه برخورد امام، با مخالفان چگونه خواهد بود.

شناخت معیارها وموازن یاران، ما را کمک خواهد کرد راه را بهتر شناخته ودر صف منتظران با بصیرت قرار گیریم.

یاران امام

یاران امام، سنگهای زیرین انقلاب جهانی اند. همان گونه که پیامبر با همراهی مهاجران وانصار، رسالت شکوهمندش را به انجام رساند وعلی (علیه السلام) با مجاهدات افسران رشیدش، حماسه های بزرگ آفرید،

فریاد رس موعود نیز، با همکاری مردان نمونه و خود ساخته عدالت را به جهان باز خواهد آورد وراثت را به محرومان زمین خواهد بخشید.

منابع دینی ما، بر جایگاه والای آن جوانمردان اشارتها دارد (۶۹۱). امامان، همواره آرزومند همراهی آن حضرت بوده اند و یآوری آن چهره پنهان کرده را به دوستان خویش، همه گاه، یادآوری می فرموده اند:

(خدایا، درود بفرست بر مولا و سرورم صاحب الزمان و مرا از یاران و پیروان و حامیان او قرار داده و از آنان که در رکابش، شربت شهادت می نوشند، با شوق و رغبت بی هیچ گونه کراهت) (۶۹۲).

عدد یاران، سیصد و سیزده نفر یاد شده است:

در موثقه مفضل بن عمر از امام صادق:

(کانی انظر الی القائم علی منبر الکوفه و حوله اصحابه ثلاث مائه و ثلاث عشر رجلا علی هذه اهل البدر) (۶۹۳).

گویا می نگرم قائم را بر منبر کوفه و سیصد و سیزده نفر یارانش، که پیرامونش گرد آمده اند، به شمار اهل بدر.

این مضمون، به طور مستفیض از ائمه به ما رسیده است، از جمله: روایت محمد حنیفه از علی (علیه السلام) (۶۹۴) روایت عبدالاعلی (۶۹۵) و ابی الجارود (۶۹۶) و ابی بصیر از امام باقر (۶۹۷) و روایت ابی خالد (۶۹۸) و ابن حزمی (۶۹۹) و ابان بن تغلب (۷۰۰) و مفضل بن عمرو (۷۰۱) از امام صادق و...

در متون عامه نیز، در عدد یاران مهدی، شمار یاد شده، بارها و بارها یاد شده است، از جمله: روایت ام سلمه از پیامبر (۷۰۲) و روایت سیوطی از امام باقر (علیه السلام) (۷۰۳).

محمد حنیفه از علی (علیه السلام) (۷۰۴). روایت عبدالاعلی (۷۰۵) و ابی

الجارود (۷۰۶) و ابی بصیر از امام باقر (۷۰۷) و روایت ابی خالد (۷۰۸) و ابن
حضر می (۷۰۹) و ابان بن تغلب (۷۱۰) و مفضل بن عمرو (۷۱۱) از امام صادق
و...

متون عامه نیز، در عدد یاران مهدی، شمار یاد شده، بارها و بارها یاد شده
است، از جمله: روایت ام سلمه از پیامبر (۷۱۲) و روایت سیوطی از امام باقر
(علیه السلام) (۷۱۳).

در برخی از روایات، یاران مهدی ده هزار نفر یاد شده و تا آنان گرد نیابند
قیام صورت نمی گیرد.

در صحیح ابی بصیر از امام صادق:

(لا يخرج القائم (علیه السلام) حتی یكون تکلمة الحلقة. قلت: کم تکلمة
الحلقة. قال: عشرة آلاف) (۷۱۴).

تا حلقه کامل نگردد، قائم خروج نمی کند.

گفتم: کامل شدن حلقه به چند است؟

فرمود: ده هزار نفر.

در روایات دیگر، به جای کامل شدن حلقه، از کامل شدن (العقد) (۷۱۵)
و (فته) (۷۱۶) سخن به میان آمده است که با گرد آمدن ده هزار نفر تکمیل
می شوند.

در نقلهای دیگر، از شمار کمتر و در برخی فزونتر از پیش نیز، یاد شده است.
از جمله، ابن رزین غافقی از علی (علیه السلام) روایت می کند.

(مهدی، در میان دوازده تا پانزده هزار یاور قیام خواهد کرد) (۷۱۷).

در روایت ابن مسعود، شمار بیعت کنندگان، بیش از پنج هزار نفر ذکر شده
است (۷۱۸).

در احادیث دیگر به توده های انبوهی اشاره شده است که از نقاط

گوناگون جهان، بویژه مشرق زمین به کمک امام می شتابند (۷۱۹). چه بسا بشود گفت: سه دسته گزارشهای یاد شده، با یکدیگر تعارض ندارند، بلکه در طول یکدیگرند. در مجموع، نشانگر سیر شکل یاراند. سیصد و سیزده نفر نخستین گروندگان هستند که در انتظار ظهور موعود در مکه بوده اند. با گرد آمدن این گروه، دعوت آغاز می شود، پس از انتشار خبر و گزارش آن به محرمان، ده یا دوازده هزار نفر، که ستونهای اصلی نیروهای انقلاب را تشکیل می دهند، به سرعت به امام می پیوندند. با اجتماع آنان، پاکسازی حجاز آغاز می شود. در ادامه نهضت، توده های انبوه، از سراسر جهان، به حضرت می پیوندند و درگیری بزرگ و خونبار با مستکبران شروع می شود.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

(سیصد و سیزده نفر یاران با او بیعت می کنند. او تا هنگام کامل شدن ده هزار نفر در مکه اقامت کرده سپس رهسپار مدینه می گردد) (۷۲۰). امام صادق علیه السلام در پاسخ شخصی که گمان می برد، یاران مهدی تنها اندک شمارند و حضرت، تنها با نیروی آنان، به اصلاح جهان خواهد کوشید، فرمود خروج مهدی به فراهم شدن امکانات بستگی دارد: (عن ابی بصیر قال قال رجل من اهل الكوفه ابا عبدالله عليه السلام كم يخرج مع القائم عليه السلام فانهم يقولون انه يخرج معه مثل عدد اهل بدر ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلا). قال: وما يخرج الا في اولي القوه وما يكون اولي القوه اقل من عشرة آلاف) (۷۲۱).

مردی از کوفیان، از امام صادق پرسید: همراهان قائم چند نفرند؟ مردم می گویند: بمانند اهل بدر، سیصد و سیزده نفر بیش نیستند.

فرمود: جز به همراهی افراد قدرتمند قیام نکند، آنان هم، کمتر از ده هزار

نفر نباشند. علامه مجلسی، همین معنی را از روایات استنباط کرده و می نویسد: (یاران مهدی، منحصر به سیصد و سیزده نفر نیستند، بلکه این شمار یارانی هستند که حضرت به کمک آنان حرکت را آغاز می کند)(۷۲۲). شاهد بر مطلب این که در برخی از روایات، به جای (اصحابه) (من اصحابه)(۷۲۳) آمده که نشان می دهد شمار یاد شده، طلایه یاران امام را تشکیل می دهند که خود را به حضرت می رسانند و نهضت را می آغازند و در مقابل دشمنان مکی، به دفاع از آقا می پردازند(۷۲۴). احتمال می رود این گروه اندک، فرماندهان و وزیران امام باشند که در آغاز هسته های اصلی نیروها را بر عهده دارند و پس از پیروزی، برای ارشاد و دادرسی و کارگزاری به سرزمینهای دور و نزدیک فرستاده می شوند. امام صادق می فرماید:

(گویا می نگرم به قائم بر فراز منبر کوفه، یارانش در پیرامون او حلقه زده اند. آنان پرچمداران لشکرها و کارگزاران امام بر روی زمین هستند)(۷۲۵). از این گروه، به (نقباء، خواص) و (ذخر الله) تعبیر شده است(۷۲۶).

خاستگاه یاران

یاران مهدی، از صنف و نژاد ویژه ای نیستند، بلکه از گروهها و نژادهای گوناگون و از سرتاسر جهان هستند. مردمی که به یاری امام می شتابند، (من اقالیم الارض) (من اقصی البلادند). در این حرکت عظیم، مردمان عجم، نقش پر اهمیتی در خدمتگزاری امام بر عهده دارند(۷۲۷). حضرت در سن جوانان ظاهر می شود. یاران وی را نیز، بیشتر جوانان پر تحرک و پر نشاط تشکیل می دهند و پیران در میانشان اندک شمارند: (ان اصحاب القائم شباب لا کهل معهم الا کالکحل فی العین او کالملح فی الزاد و اقل الزاد الملح)(۷۲۸).

یاران قائم، جوانانند و پیران اندک بسان سرمه در چشم یا نمک در طعام و کمترین چیز در غذا نمک است.

این جوانانند که با شنیدن خبر ظهور امام، شبانه حرکت می کنند. رخت استراحت در هم می پیچند، شتابان راه حجاز پیش می گیرند و به حضرت می پیوندند. زنان نیز، در این نهضت بزرگ جایگاه شکوهمندی دارند و در همه مراحل انقلاب حضور فعال خواهند داشت. زنان در تهیه مقدمات حرکت، شرکت دارند پس از پیروزی، در اداره کارها، به امام کمک می کنند

امام باقر می فرماید:

(ویجی و الله ثلاث مائه و بضعة عشر رجلا فيهم خمسون امرئة يجتمعون على غير ميعاد) (۷۲۹).

سوگند به خدا، سیصد و اندی نفر، بدون وعده پیشین گرد می آیند در میان آنان پنجاه زن است.

وجود زنان در میان خواص و وزیران مهدی، نشانگر اوج وعظمت والای بانوان در انقلاب جهانی است. کلمه (رجل) که در روایات به کار رفته علامت تغلیب است، نه حصر. در روایات عامه نیز از وجود زنان در نهضت مهدی یاد شده است (۷۳۰).

گزینش یاران

همه انبیاء و مصلحان الهی، هسته های اصلی نهضت خویش را با آزمایش برگزیده اند؛ چرا که راه دشوار است و آمیخته با رنجها و بدون داشتن یارانی یارانی آب دیده، سرد و گرم چشیده، فداکار و با وفا، نمی توان خطر کرد. یاران بی وفا و نامطمئن، نه تنها حرکت را به جلو نمی برند که آن را به شکست خواهند کشاند.

طالوت، که در روایات، یاران مهدی به یاران او تشبیه شده اند، در نبرد با جالوت، لشکریانش را با تشنگی آزمود. تن پروران و ناشکیبایان نظم را بر هم زدند، حریصانه به آب افتادند، ولی صبور مردان از آن لب تر نکردند. از این راه، روشن شد که گروه نخست ارزش و توان همراهی با طالوت را ندارند و سرانجام، در رویارویی با سپاه دشمن، وحشت آنان را فرا گرفت و از جنگیدن، باز ماندند، ولی گروه دوم که ایمان فکری و بصیرت واقعی داشتند، همه پیروزی را در اختیار خدا دیدند و صبورانه مقاومت ورزیدند. یاران مهدی نیز، برای رسیدن به درجه شایستگی همراهی، از غربالهای گونه گون گذر داده می شوند و پس از پیمودن مراحل دشوار، به قله رفیع (نصرت) بالا می روند.

راز نزدیک شدن به امام، نه خویشاوندی، که کامیابی در آزمونهای الهی است. پاره ای از آزمایشها، پیش از قیام صورت می گیرد و پاره ای پس از آن. طولانی شدن غیبت، فتنه ها، فریبندگیها، افکار باطل، جاه و مقام، جلوه فروشان، محراب داران، دین به دنیا فروشان عالم نمایان و... بسیاری از منتظران را از راه باز می دارند مگر آنان را که خدا راه نماید. عاشقان راستین،

چنگ زندگان به ولایت، جهادگران در راه خدا، مخلصان و بریدگان از دنیای دنی.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

(دوران غیبت قائم، چنان به درازا خواهد کشید، تا حق در خلوص خود رخ نماید و ایمانهای خالص از ناخالص، جدا شود، کسانی که سرشت ناپاک داشته و ترس آن است که به هنگام پیروزی دولت قائم، منافقانه خود را در صف مؤمنان جای دهند، پیش از قیام مهدی از آن جدا شوند) (۷۳۱).

به میزان درجات ایمان و گذر از آزمونها متمایز می شوند و به میزان مایه های ایمانی، دریاری امام، بر یکدیگر پیشی می جویند.
به فرموده امام صادق:

(منهم من یفقد عن فراشه لیلا فیصبح بمکه ومنهم یری سیر فی السحاب نهارا.... قلت جعلت فداک ایهم اعظم ایمانا؟ قال: الذی سیر فی السحاب نهارا...)(۷۳۲).

در وقت ظهور، برخی یاران شب در بستر ناپدید می شدند و فردای آن در مکه اند و گروهی، روز در آسمان ره می سپارند. گفتیم: فدایت شوم کدام یک ایمانشان بیشتر است؟ فرمود: آن که در آسمان حرکت می کند. پس از گرد آمدن نیروها، آزمونها، سخت تر می شود. امام، با آزمونهای جسمی و روانی، باورها را به آزمایش می گذارد. از جمله، همانند طالوت که سپاهیان را با تشنگی آزمود، یاران امام نیز، با تشنگی امتحان خواهند شد(۷۳۳).

فرا تر از آن، امام بی پروا به باورهای خرافی و عوامانه حمله می برد و معارف به دور از دسترس و پوشانده شده در غبار فراموشی و رازناک را آشکار می سازد. در این تکانهای فکری، صاحبان بصیرت و معرفت، تزلزلی به خود راه نداده و استوار بر جای می مانند. ولی آنان که در باورهای خود، ناخالصی دارند و اندیشه را از سر سرچشمه نگرفته اند. و به جای شاهراه، به کوره راه رفته اند در حقانیت امام تردید کرده اند از پیرامون حضرت، پراکنده می شوند. در سخنرانی امام در مسجد کوفه(۷۳۴) تخریب دیوار مسجد پیامبر، تفاوتهای فکری و بینش همراهان به بوته آزمایش در می آید و درجه و رتبه یاران در پیروی فرامین امام ارزیابی می شود(۷۳۵).

ویژگیهای همراهان مهدی (۷۳۶)

۱. خداجویی: خداجویی و توحید، سرلوحه عقاید و خصال یاران مهدی است. آنان خدا را به شایستگی شناخته و همه وجودشان غرق جلوه نور ایزدی است. همه چیز را جوله او دیده و جز یاد او، سخن دیگران در نظرشان بی لطف و جاذبه است. غیب را چونان شهود دیده و از صفای روحانی عالم معنی نوش کرده اند. ایمانی خالصانه در سینه دارند که شک و تردید با آن بیگانه است (۷۳۷) در شناخت حقیقت، به مرتبه یقین رسیده اند و حقایق را بدون پرده مشاهده می کنند (۷۳۸).

کمال معرفت و آشنایی با حقایق آنان را به مرحله عالی خشیت نائل کرده و از کوتاهی در انجام وظیفه، هراس دارند. زیرا آن کس که به خدا نزدیکتر است و به عزت و قدرت بی پایان او، بیشتر آگاهی دارد ترسش از خدا فزون تر است و در انجام وظیفه شکیباتر.

شوق دیدار محبوب، دلهایشان را به وجد آورده و در اشتیاق وصل او، شب و روز نمی شناسند.

امام صادق علیه السلام درباره اینان می فرماید:

(رجال کان قلوبهم زبر الحديد لا يشوبها شك في ذات الله... كالمصايح
کان قلوبهم القنادیل وهم من خشیه الله مشفقون یدعون بالشهادہ یتمنون
ان یقتلوا فی سبیل الله) (۷۳۹).

مردانی که گویا دلهایشان پاره های آهن است. غبار تردید در ذات مقدس خدای، خاطرشان را نمی آلود... همانند چراغهای فروزانند، گویا دلهایشان نور باران است. از ناخشنودی پروردگارشان هراس دارند. برای شهادت دعا می کنند و آرزومند کشته شدن در راه خدایند.

امیر المومنان یاران مهدی را گنجهایی می داند آکنده از معرفت خدایی.

(بخ بخ للطالقان فان الله تعالى که کنوز لیست من ذهب ولافضه ولكن بها رجال مومنون عرفوا الله حق معرفته وهم ایضا انصار المهدي فی آخر الزمان)(۷۴۰).

خوشا به حال طالقان که خدای بزرگ در آن گنجای نهفته دارد برتر از طلا و نقره. آن گنجها، مردانی مومناند که خدای را به شایستگی شناخته اند. آنان، یاران مهدی در آخر الزمان هستند.

۲. بصیرت و آگاهی: شناخت مقصد چراغ راه است، راه را بر رونده آشکار و آسان می سازد. در دو راهیها، او را از سرگردانی رهایی می بخشد. مردان حقیقت آشنا، از دوری راه، ناامید نمی گردند و در بحر آنها، کمر خم نمی کنند. پیچ و خمهای زندگی و کژیها، آنان را به بیراهه نمی کشاند. چراغی فرا روی دارند و بردبارانه به سوی آن راه می گشایند(۷۴۱).

علی علیه السلام رویارویی با فتنه های کور و رطه های هراس انگیز. چون جنگیدن با مسلمانان بی شعور و جاهلان پینه بر پیشانی بسته را، نه در صلاحیت هر کس که در توان دلیر مردانی می بیند کار کشته و ژرف نگر، که در ظواهر درنگ کرده و از ورای همه موانع پایان را تماشا کنند و اسلام ناب محمدی را از اسلام ناخالص و شرک آلود متمایز سازند.

حضرت در آغاز درگیری با مسلمانان مقدس نمای پیمان شکن، خطاب به یاران، فرمود:

(وقد فتح باب الحرب بینکم و بین اهل القبلة، ولا یحمل هذا العلم الا اهل البصر والصبر والعلم بمواقع الحق)(۷۴۲).

میان شما و اهل قبله در جنگ گشوده شد و این علم را بر ندارد مگر آن کس که بینا و شکیبیا باشد و داند که حق در کجا است.

یاران مهدی، در بصیرت، رایت و خردمندی سرآمدند. در فتنه هایی که

زیرکان در آن فرو می مانند، هوشیارانه راه جویند و حق را از باطل باز شناسند.

چنان از جامهای حکمت سیرابند و آماده کار که:

(حتی اذا وافق القضاء انقطاع مده البلاء حملوا بصائرهم علی اسیافهم و دانوا لربهم بامر واعظهم) (۷۴۳).

چون فرمان خدا آزمایش را به سر آورد، شمیرها در راه حق آختند و بصیرتی را که در کار دین داشتند آشکار کردند. طاعت پروردگارشان را پذیرفتند و فرمان واعظشان را شنیدند.

بصیرت و آگاهی عمیق از هدفها و راهها و شناخت دوستان و دشمنان اسلام، سبب می شود که در احیای سنت و مبارزه با بدعت درنگ نکنند و در پی رسالت شرکت زدایی، به همراه امام خود، تیر بر دارند و بت شکنی کنند، پیرایه هایی که به اسم دین در ذهنای جای گرفته و با گذشت زمان مقدس یافته اند نابود سازند و اسلام را در صفا و خلوص نخستین خود عرضه بدارند.

۳. عبادت و بندگی: یاران مهدی، مردان عبادتند و نیایش، شیران روز و نیایش گران شب.

آن هم نه عبادتی عادت گونه و یا چون پرستش مزدوران و تاجران، بلکه نیایشی عارفانه و پاکبازانه، پیوند روح با ابدیت، عالی ترین عکس العمل سپاسگزارانه انسان در برابر خدا. عبادت آزادگان. نیایش پر جوش و خروش و سیر و سلوک. روح بندگی و راز و نیاز با جانسان در هم آمیخته، همواره خود را در محضر خدا می بیند و از یاد او لحظه ای غفلت نمی ورزند. از ترس خداوند، نیمه شب، چونان مادران فرزند مرده می گریند. شب زنده داران و روزه داران (۷۴۴).

بهگفته فضیل بن یسار:

(رجال لاینامون اللیل لهم دوی فی صلاتهم کدوی النحل یبیتون قیاما علی اطرافهم رهبان بالیل اسد بالنهار)(۷۴۵).

مردانی که سبک خوابند و در نماز، بسان زنبور عسل، زمزمه کنان. امام، در سفر و حضر، جنگ و صلح یاران را به تعبد و تضرع سفارش می کند، تا مقصد فراموش نگردد و پیروزیهای پیاپی، آنان را به غفلت و غرور دچار نسازد. همواره پیروزی را از جانب خدا ببینند و مناجات و نماز را کلید نصرت او.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

(حتی اذا سعد النجف قال لاصحابه؛ تعبدو لیلکم فیبیتون بین راکع وساجد یتضرعون الی الله)(۷۴۶).

چون بر فراز نجف برآید، به یاران خطاب کند. امشب را به عبادت به روز آورید آنان برخی در رکوع و برخی در سجده شب را به سحر می رسانند و به درگاه خدا تضرع می کنند.

یا می فرماید:

(گویا، قائم و یارانش را در نجف اشرف می نگریم، توشه هایشان به پایان رسیده و لباسهایشان مندرس گشته است. جای سجده بر پیشانیهایشان نمایان است. شیران روزند و راهبان شب)(۷۴۷).

۴. حافظان حدود خدا: اسلام، دین مرزهاست و همه چیز در آن، قانون دارد. واجبات و محرمات مرزهای دین خدایند حرکت در مرز، حرکت در راه است و تجاوز از آن، بیراهه و گمراهی. یاران مهدی، مرزبان دین خدایند و حافظان حدود او. در اجرای فرمانهای حق، سخت و پی گیر و استوارند و در انجام دستورها و وظیفه ها، دستخوش احساسات و دوستیهای بی مورد واقع نمی شوند. قدرت و حشمت آنان را مغرور نمی کند

وسنگدلی دشمنان، ایشان را به افراط نمی کشاند. جنگهای مهیب و دشواریهایی نبرد، آنان را در عبادت سهل انگار نمی کند و تهی دستی ایشان را به مال اندوزی و تجاوز و نمی دارد. نخستین شرط بیعت امام با یاران، حافظت حدود خدا است.

علی علیه السلام می فرماید:

(یاران با این شرائط با امامشان بیعت می کنند که دست پاک باشند و پاکدامن زبان به دشنام نگشایند و خون کس، به ناحق نریزند. به سکونتگاه مردم هجوم نبرند و کس را به ناحق نیازارند. بر مرکبهای ممتاز سوار نشوند و لباسهای فاخر نپوشند. مسجدی را خراب نکنند و بر مردم راه نبندند. به یتیم ستم روا ندارند و راهی را ناامن نکنند. شاهد باز نبوده و شراب ننوشند. در امانت، خیانت نکرده و پیمان شکن نباشند. احتکار نکنند و پناهنده را نکشند. فراریان را دنبال نکرده، مجروح را نکشند. ساده بزیند و در راه خدا به شایستگی جهاد کنند.

امام نیز، متعهد می شود، بسان همراهان زندگی کند، دربان و حاجت برای خود نگیرد. به اندک قانع باشد و به یاری خدا در راه استقرار عدالت بکوشد و خدا را به شایستگی عبادت کند (۷۴۸).

امام، بر رفتار کرا گزاران خود و مواظبت آنان بر اجرای وظایف خود نظارت دو چندان دارد (۷۴۹).

باید چنین باشد، زیرا ایجاد حکومت اسلامی، در گرو حفظ حد خداست و ایجاد جامعه آرمانی، جز با تربیت استوانه های پولادین ممکن نمی گردد. اگر کار گزاران نظام توحیدی، با فضیلت باشند و وظیفه شناس، مردم نیز حرمت دین نگه دارند و پیاپیش بر کاروان عدالت راه گشایند. پیروزی حق و شکست باطل در گرو تعهد و پای مردی پرچمداران آن است.

۵. شجاعت: یاران مهدی، دلیر مردند و جنگاوران میدانها نبرد. دل‌هایی چون پولاد دارند و از انبوه دشمن، هراسی به دل راه نمی دهند. ایمان به هدف، همه وجودشان را تسخیر کرده و عشق به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) به بازوانشان قوت بخشیده است. اراده جنگیدن، سرشار از شجاعتی بی همانند، آنان را به رزمگاه می کشاند. دل مردن دارند و عشق به شهادت. عزت نفس و بلندی همت، آنان را از کوه بلند پایه تر کرده و هیبتشان را در سینه ستمکاران دو چندان. غیور مردانند و ترسویان و زبونان، در جمعشان راه ندارند.

مولایشان، اندامی پهلوانانه دارد، سینه ای ستر و بازوان پولادین و ورزیده (۷۵۰). یارانش قوت چهل مرد دارند. شیران میدان رزمند و جانهایشان از خارا سنگ، محکم تر (۷۵۱).

شجاعت بی بدلیشان، ترس را بر دل‌های مستکبران چیره ساخته و پیشاپیش راه گریز پیش می گیرند.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

(کافی انظر اليهم مصعدین من نجف الکوفه ثلاث مائه و بضعه عشر رجلا کان قلوبهم زبر الحديد... یسیر الرعب امامه شهرا و خلفه شهر) (۷۵۲).

گویا، آنان را می نگریم، سیصد و اندی مرد بر بلندای نجف کوفه ایستاده اند.

دل‌هایی چون پولاد دارند. در هر سو، تا مسافت یک ماه راه، ترس بر دل‌های دشمنان سایه می افکند.

در سوار کاری و تیر اندازی بی نظیرند: (خیر الفوارس). در رزمگاه نشان شجاعان بر تن دارند و چونان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در نبرد بدر، نشانه ویژه بر سر نهاده اند (۷۵۳).

دلیری، ویژه باران برگزیده نیست، همه خدا جویان و مستضعفان از پدیدار شدن طلایه حق و عدالت قوی دل می گردند و حیاتی دوباره می یابند. ترس را کنار می نهند و به صف رزم آوران می پیوندند.

۶. فرمانبری: یاران امام، عاشقان مولای خودند و پاکبازان راه او. از وی چونان فرزندان خلیف، فرمان می برند و بهتر از بنده ای گوش به فرمان، از حضرت، پیروی می کنند. در انجام دستورهای وی، بر یکدیگر، پیشی می گیرند.

به فرموده پیامبر (صلی الله علیه و آله):
(کدادون مجدون فی طاعته) (۷۵۴).
تلاش گر و کوشا در پیروی از اویند.

پیروی از امام، نه برخاسته از زور، که ناخالصان را به زور در ضیافت اهل وفا در نیاورند و در خلوت جوانمردان، ناپاکان حضور نیابند. بلکه عشق و علاقه قلبی به مهدی، آنان را به فرمانبری وا می دارد. بسان پروانه، به دور شمع وجودش، در گردشند. جاذبه سازنده و پر قدرتش، آنان را مجذوب کرده است. لبخند او را، جلوه رضای خدا و عتابش را تازیانه خشم خدا می شمردند. او، را بیش از هر کس، دوست می دارند و پیروی از او را، بدون قید و شرط، بر خود لازم می شمارند. یادگار پیامبر را در میان دارند و از هر چه پیرامون او وجود دارد، نشان یار جسته و به آن تبرک می جویند.

(کان علی خیولهم العقبان، یتمسحون بسرج الامام یطلبون بذلک البر که ویحفون به ویقونه بانفسهم فی الحروب ویکفونه ما یرید منهم) (۷۵۵).
سوارانی با نشان و پرچم، برای تبرک دست بر زین مرکب امام می ساینند و در گرد امام در چرخشند. با جان و دل، او را در جنگها یاری کرده و آنچه طلب می کند. کفایت می کنند.

دوستان خدایند و خدا دوست. به جای ناشکیبایی بزدلان و راحت طلبان، یاریش می کنند و در برابر نافرمانی نمک ناشناسان، پاکبازان تسلیم اویند (۷۵۶).

امام حسن عسکری (علیه السلام) در سخنانی که در آخرین روزهای عمر، به فرزند خود فرموده، از یاران مخلص مهدی یاد کرده و فرزند را با یاد آن مردان با وفا دلداری داده است:

(...روزی را می بینم که پرچمهای زرد و سفید در کنار کعبه، به اهتزاز در آمده، دستها برای بیعت تو، پی در پی صف کشیده اند. دوستان با صفا، کارها را چنان به نظم و ترتیب در آورده اند که همچون دانه های در گرانها که در رشته ای قرار گیرند، شمع وجودت را احاطه کرده اند و دستهایشان برای بیعت تو، در کنار حجر الاسود. به هم می خورد. قومی به آستانه ات گرد آیند که خداوند آنان را از سرشتی پاک و ریشه ای پاکیزه و گرانها آفریده است. دلهایشان از آلودگی نفاق و پلیدی شقاق پاکیزه است. به فرمانهای دینی فروتند و دلهایشان از کینه و دشمنی پیراسته، رخسارشان برای پذیرش حق آماده است و سیمایشان با نور فضل و کمال آراسته. آیین حق را می پرستند و از اهل حق پیروی می کنند (۷۵۷).

۷. ایثار و مواسات: از ویژگیهای بارز همراهان مهدی، ایثار و مواسات است. وحدت مقصد و اخلاص نیت، دلهایشان را با هم پیوند داده و یار و غمخوار یکدیگرند. آنان برای یکدیگر خود را به رنج افکنند و در بهره گیری از زیباییهای زندگی، دیگران را بر خود پیش دارند و باید چنین باشند آن کس که خود ساخته نباشد، نمی تواند سازندگی کند و آن که بر دوست خود، مهر نورزد، دیگران را شایسته ترحم نبیند. پیروزی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در گرو یاران ایثارگر و فداکار بود و همه قیامهای

اصلاحگرانه تاریخ اسلام از چشمه مواسات بهره گرفت.

از آن سو، از عوامل خانه نشین شدن امامان، اندک بودن یاران موافق و فداکار بوده است (۷۵۸).

برید عجلی نقل می کند:

(قیل لابی جعفر) علیه السلام ان اصحابنا بالكوفه جماعه كثيره فلو امرتهم

لاطاعوك واتبعوك؟ فقال: يجيئني احدهم الي كيس اخيه فياخذ منه

حاجته؟ فقال لا. قال: فهم بدمائهم ابخل، ثم قال: ان الناس في هدنه

نناكهم ونوارثهم ونقيم عليهم الحدود وتودي اماناتهم حتى اذا قام القائم

جاءت المزامله وياءتي الرجل الي كيس اخيه فياخذ حاجته لايمنه) (۷۵۹).

به امام باقر گفته شد: یارانمان در کوفه بسیارند. اگر فرمان دهی از تو

اطاعت خواهند کرد. فرمود: چنان هستند که کس بدون اجازه برادر

دینی، از مال او نیازمندی خود را بر طرف کند؟ گفت خیر.

فرمود: پس آنان که از بذل مال دریغ کنند، در نثار جان بخیل ترند. سپس

افزود: مردم در صلح اند با آنان ازدواج کرده واز ایشان ارث بریم

وبرایشان اقامه حدود کرده وامانات آنان را اداء کنیم. زمان قیام قائم

دوران رفاقت فرا رسد. مرد به سراغ مال برادر رفته حاجت خود برگیرد

و کس او را منع نکند.

در روایات، از یاران مهدی علاوه بر تعبیر (مزامله) به رفقا، نیز نام برده شده

اند (۷۶۰)، به معنای دوستان همدل و همراز، با لطف و صفا، دوستان بزم

ورزم، دوستیشان، چنان محکم است که گویا برادران تنی اند. وهمه شان از

یک پدر و مادرند.

(کانما ربا هم اب واحد وام واحده قلوبهم مجتمعه بالمحبه والنصيحه) (۷۶۱).

گویا یک پدر و مادر آنان را پروریده اند. دلهای آنان از محبت و خیر

خواهی به یکدیگر آکنده است.

۸. زهد و ساده زیستی: زهد و ساده زیستی، زینت کارگزاران مهدی است. آرمانش رساندن جامعه به قله رفیع توحید و عدالت است و خوشکامی و نیک بختی را در آرامش دیگران می جویند. غذایشان ساده و لباسشان بی پرایه است. زندگیشان از معیشت درویشان فراتر نمی رود. با دردهای جامعه آشنا ورنجهای بشر در احساس لطیفشان، بازتاب دارد. نمی توانند تن به آسایش و شادکامی سپارند و از احوال مردمان غافل شوند و نام مصلح جهان بر خویش نهند؛ چرا که آن که با عشرت طلبان همسو شود و دل در گرو آز و طمع بندد، نمی تواند مروج دین باشد و کارگزاری شایسته برای حکومت عدل و داد (۷۶۲).

امام صادق (علیه السلام) به کسانی که برای رسیدن به نان و نام در آرزوی حکومت اهل بیت بودند، می فرمود: (اینک، هنگام آرامش ماست. اگر به قدرت دست یابیم، همراهان ما زندگی دشوارتری از دیگران خواهند داشت. رسم کشور داری ایجاب خواهد کرد که پشتوانه درویشان و بینوایان باشیم. تواضع و فروتنی را پیشه سازیم و در ناگواریهای روزگار شریک آنان باشیم، تا مردم از ما الگو گیرند و تلخی زمانه در کامشان گران نیاید (۷۶۳).

امام صادق (علیه السلام) در برابر پافشاری دوستان برای قیام و شتاب در خروج قائم فرمود:

(ما تستعجلون به خروج القائم، فوالله ما لباسه الا الغیظ ولا طعامه الا الجشب وما هو الا السیف والموت تحت ظل السیف) (۷۶۴).

چرا در خروج قائم شتاب می ورزید. به خدا سوگند، لباسش درشت و غذایش ناچیز است. زندگی در حکومت او، جنگیدن است و مرگ در

سایه شمشیر.

ستمدیدگان جهان، آزادی خود را در دست آن پاکبازان دیده و از سراسر گیتی به یاریشان می شتابند. درستی گفتار و شعارشان را در کردارشان می جویند و در پی دیدن نشانه های اخلاص و صداقت به درگاهش سر می سپارند.

در حجاز، فرودستان وینوایان در انتظار ظهور مهدی لحظه می شمارند (۷۶۵) و در سایر سرزمینها نیز، غیر مسلمانان برای رهایی از ستم بیدادگران، امام را می جویند به دست مهر او به آستان اسلام، پیشانی می ساینند (۷۶۶).

۹. نظم و انضباط: نظم در زندگی و کار، از ارزشهای انسانی و از رموز کامیابی است. انسانهای موفق. برنامه دارند و بر اساس اصول مشخص، حرکت می کنند. انقلابهای رهایی بخش و سازمان یافته، کمتر با شکست روبه رو می شوند. پیامبر اسلام، سمبل نظم بود. در زندگی شخصی، اوقات خود را تقسیم می کرد و عبادت و استراحت و روابط خانوادگی و اجتماعی حضرت، بر اساس نظمی روشن شده بود (۷۶۷). علی (علیه السلام) نیز، با نظم بود و به هنگامی مرگ فرزندان و پیروان خود را به نظم در کارها سفارش فرمود (۷۶۸).

یاران امام زمان نیز، دارای نظم و تشکیلاتی مناسب با حکومت جهانی اند. با این که روابط گرمی با مردم دارند، بسان پدر و فرزند، ولی کارها را بر اساس اصولی محکم و روشن پیش می برند و تشکیلاتی بر اساس معیارهای اسلامی در میانشان برقرار است.

از یاران امام برخی سمت نقابت و نمایندگی دارند (۷۶۹).
دیگران، در اختیار این گروهند.

سپاهیان امام، لباس یکسان استفاده می کنند. نیروهای متحدالشکل و منظم مهدی، منظم ترین نیروهای رزمی جهانند. علی (علیه السلام) آنان را این گونه می ستاید: (کافی انظر اليهم والزی واحد والقد واحد والجمال واحد واللباس واحد)(۷۷۰).

گویا آنان را می نگریم، زی و هیأتی یکسان، قد و قامت برابر، در جمال و برازندگی همانند وهم لباسند.

در آغاز و انجام کارها، سازماندهی دارند و در بیعت با امام و دعوت به قیام و جهاد با دشمنان هماهنگ عمل می کنند. دوستانی با صفایند و کارها را ماهرانه به نظم و ردیف در آورده اند و پیشاپیش، مقدمات حرکت را برای امام فراهم می کنند (۷۷۱).

مخالفان مهدی

امام، دشمنان سخت گیر و کینه توزی نیز در برابر خواهد داشت. معارضاتی که در مقدمات نهضت اخلاص می کنند و پس از پیروزی نیز. در نابودی آن خواهند کوشید.

کند و کاو درباره مخالفان، نشان می دهد سوای مستکبران بیدادگر که در سر لوحه قهر سپاه مهدی قرار دارند، بیشترین کارشکنیها، از جانب کسانی است که ادعای موافقت با امام دارند و خود را از منتظران مهدی می دانند. اینان، امام را نه به خاطر پیاده کردن اسلام اصیل، بلکه برای همراه کردن امام با آروزها و هوسهای خود می خواهند. پس از پیوستن به امام، چون کارها را بر وفق مراد خود نمی بینند و ناچارند از منافع نامشروع خود در گذرند. به توجیه اهداف خود روی می آورند و با سلاح دین و مذهب، به جنگ امام می روند که به فرموده امام صادق:

چه بسیار از کسانی که ادعای پیروی او را دارند، ولی پس از ظهور حضرت، از او روی می گردانند)(۷۷۲).

در این بخش، به برخی از این افراد ویا گروهها اشاره می کنیم.
۱. راحت طلبان:

راحت طلبی ریشه در خود پرستی دارد و خودخواهی، منشاء همه مفسد است. لذت طلبی حالتی را در انسان ایجاد می کند که همه معیارهای اعتقادی و اخلاقی او را دگرگون می سازد.

لذت طلب، دین را به گونه ای توجیه می کند که با رفاه او در تراحم نباشد. او بیشتر به دنبال آن دسته از احکام ساده و بدون دردسر است که دنیای او در خطر نیفتد. جمعی از مسلمانان مکه، پیش از هجرت به مدینه، خدمت پیامبر رسیده ابراز می داشتند: مورد آزار دشمنانیم، اگر اجازه دهی با دشمنان می جنگیم.

پیامبر می فرمود: اکنون مأمور به مبارزه نیستیم. دست نگاه دارید. نماز بخوانید و زکات بدهید.

پس از هجرت به مدینه و ایجاد آرامشی نسبی در آن شهر، پس از آنکه دستور جهاد نازل گشت زبان به اعتراض گشودند که خدایا، چرا فرمان نبرد دادی و آن را مدتی به تاخیر نینداختی. قرآن، ریشه ترس و وحشت آنان را راحت طلبی می شمرد و مردم را نسبت به فرجام آن هشدار می دهد(۷۷۳).

انقلاب جهانی امام زمان، بدون گذشتن از آتش و خون به پیروزی نمی رسد. در نبرد محرومان با مستکبران، برق تیغ بلا، ایمانها را به آزمایش در می آورد.

مومنان راستین پیشاپیش به استقبال رفته و خود را برای بلایا آماده می

کنند، ولی راحت طلبان با دستاویز قرار دادن مذهب، در پس توجیه وضع و پایگاه خویش هستند. در دوران انتظار، بیش از همه چیز، در فکر زندگی خودند و انتظار را بیشتر در دعا و.... می جویند.

از برابر آیات جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ستم، بی تفاوت می گذرند. این گروه نجات بشر و عمل به این گونه دستورها را مربوط به زمان ظهور می دانند و مبارزه در زمان غیبت را نامشروع می پندارند. امام خمینی در طرز تفکر این گروه می گوید:

(می گویند: اگر حضرت صاحب، خودشان مقتضی می دانند، برای جهاد و مبارزه، تشریف بیاورند، من که دلم برای اسلام بیشتر از آن حضرت نسوخته است و حضرت هم که اینها را می بیند، خودشان بیایند، چرا من این کار را بکنم (۷۷۴)).

از برهان لطف، این نتیجه می گیرند که حضرت، نسبت به کسایه های جامعه از ما داناتر است و تواناتر، تاخیر حضرت در ظهور، برخاسته از مصلحتی بوده و نیاز به اقدام ما نیست. با کند و کاو بیشتر در منطق و روش زندگی این گروه، متوجه می شویم که همه این گفته ها، پوششی است برای راحت طلبی و در واقع انحراف اخلاقی، سرمنشاء این عقاید است، نه بینش دینی و بصیرت اعتقادی و....

امام خمینی درباره اینان می گوید:

(از صدر اسلام تا کنون، دو طریقه، دو خط بوده است: یک خط، اشخاص راحت طلب که تمام همشان به این است که یک طعمه ای پیدا بکنند و بخورند و بخوابند و عبادت خدا را هم، آنهایی که مسلمان بودند می کردند. اما مقدم بر هر چیزی در نظر آنان، راحت طلبی بود.... از اول نهضت اسلامی، ما شاهد اشخاص که.... راحت را بر هر چیزی مقدم می

داشتند (بوده ایم) تکلیف را در این می دانستند که نمازی بخوانند و روزه ای بگیرند (۷۷۵).

این گروه که در دوران غیبت، راحت طلبی سبب همدستی آنان با کفر و ستم شده است، به هنگام ظهور امام نیز، نمی توانند شیوه زندگی را تغییر دهند. برای ادامه زندگی، بدون دردسر و به دور از غوغا و مبارزه، با حضرت همراه نمی شوند. در پاسخ دعوت امام به جهاد با مستکبران، آیات تقیه را می خوانند. امام زمان در مقابله با توجیه های کژاندیشانه آنان به قرآن استدلال می کند و حق را بدون پرده آشکار می سازد و سرانجام، راحت طلبان را در ردیف منافقان کیفر می دهد.

امام صادق می فرماید:

(انما جعلت التقیه لیحقن بها الدم. فاذا بلغت التقیه الدم فلا تقیه وایم الله لودعیتم لتنصرونا لقلتم لانفعل انما نتقی ولکانت التقیه احب الیکم من آبائکم وامهاتکم ولو قد قام القائم ما احتاج الی مسائلتکم عن ذلک ولاقام فی کثیر منکم من اهل الانفاق حدلله (۷۷۶).

فلسفه تشریح تقیه، حفظ خونهاست. اگر تقیه، به مرز خون رسد. جای تقیه نیست. به خدای سوگند، اگر شما برای یاری ما دعوت شوید، خواهید گفت: ما در تقیه هستیم و نمی توانیم شما را یاری دهیم. همانا تقیه از پدران و مادران برایتان عزیزتر است. اگر قائم ما بپا خیزد، به یاوه گویهای شما گوش نخواهد داد و در حق بسیاری از شما مردم منافق، حدود خداوند را جاری خواهد ساخت.

۲. جمود اندیشان:

از بامداد اسلام، ظاهر گرایان از مهم ترین موانع احیای دین و تحولات اجتماعی بوده اند، کسانی که به باطن و روح و هدف دین توجه نکرده

وافق در کشان فراتر از پوست و قالب را نمی نگرد. دور بودن از واقعیت‌های عینی، آنان را کوتاه بین کرده و به خود محوری دچار. محدود بودن در کشان نسبت به دین، موجب می شود که در زمانهای حساس، تکلیف را نشاسند و به رویارویی پیامبر و امامان کشانده شوند. در جریان نزول آیه روزه و نماز مسافر، پیامبر در سفر، دستورافطار دادند و خود روزه گشودند، ولی گروهی که به خیال مقدس مآبانه خود، هر سختی ثواب دارد، به روزه ادامه دادند. پیامبر با آنان برخورد کرد و بدیشان لقب گناهکار داد (۷۷۷).

وجود پیامبر و مخالفت صریح با این گروه، به آنان عرصه میداناری نمی داد. پس از پیامبر، تفکر قشری و ظاهر بینی در لوای حراست از سنت و جماعت، در میان مردم رایج شد و ورود نحله های گوناگون فکری به فرهنگ اسلامی، بویژه در دوران غیبت، آن را تشدید کرد. فرقه های گوناگون در عالم اسلام پیدا شد. ارباب مذاهب و فرق، به اسلام به عنوان دینی جامع و حیات بخش توجه نکردند و با یکسو نگری به برخی از جوانب دین، زمینه ناتوانی سایر اجزاء آن را فراهم کردند.

عالم تشیع نیز، از این خوان بی نصیب نماند. غیبت امام و دور کردن شیعه از عرصه سیاست و اجتماع، سبب شد که حرکت اجتهاد بیشتر در حل مسائل فردی متمرکز شود و دستورات اسلام به عنوان یک سیستم اجتماعی و اقتصادی و... کمتر در کار تحقیق و تدریس قرار گیرد (۷۷۸).

سایه انداختن تفکر اخباری گری بر افکار گروهی از علما مساله را تشدید کرد و سبب شد که نوعی جمود و گذشته گرایی در محافل علمی شیعه رسوخ کند. و مراکز فرهنگي آن، بویژه در سده های اخیر، در برخورد با مسائل نو ظهور کمتر واکنش مثبت نشان دهند. ریشه معارضه برخی از

متدینین در برابر اندیشه های ناب امام امت را باید در گذشته گرای
ویکسو نگری در مسائل اسلام، جست و جو کرد.
به هنگام ظهور امام، تحجر در اندیشه ها و رفتار اجتماعی، نه تنها از میان
رفته که در لفافه های نو ظهور جلوه های دیگر می یابد.
امام، احیاگر دین است در همه مسائل فکری و کاربردی اسلام، به
دگرگونیهای وسیعی دست می زند و دستوراتی را که در طی روزگاران
دراز، بر توده مردم پنهان مانده و مردم ناشیانه به آن عمل می کنند، آشکار
می سازد (۷۷۹).
حضرت، برای ایجاد عدالت عمومی، اموال نامشروع را مصادره می کند،
قطایع وزمینهایی که حکومتها به ناروا به افراد واگذار کرده اند، به بیت
المال بر می گرداند (۷۸۰). دست حرامخواران را از اموال عمومی کوتاه
می کند و نقبهای نامریی به بیت المال را مسدود می کند (۷۸۱).
در اجرای عدالت، تا آن جا پیش می رود که راه را بر افرادی که به
زیارت مستحبی خانه خدا می روند بسته و حج واجب را در اولویت قرار
می دهد (۷۸۲).
شیوه حرمسازی و مسجد نمایی را نمی پسندد و مساجد را از تزئینات غیر
ضروری پاک می سازد (۷۸۳). در حرم پیامبر و مسجد الحرام تغییرات مهمی
را به اجراء می گذارد. در قضاوت، شیوه داودی را پیش می گیرد و با
معیارها و موازین نوینی که در اختیار دارد، کشف حقیقت می کند و تنها به
شیوه قضایی گذشته، یعنی بینه و سوگند اکتفا نمی کند (۷۸۴).
در تفسیر قرآن، اسرار پنهانی و رموزی که بر مردم پنهان مانده را آشکار
ساخته و درهای حکمت و معرفت را بر مردم می گشاید. تاءویل قرآن
و مصادیق بارز و پنهان آیات آن را بر مردم آشکار می سازد (۷۸۵).

امام زمان، احکامی که پیامبر و امامان پیشین، به سبب نبودن شرایط، نتوانسته اند اجرا کنند، جاری می کند و اسلام را با همه شرایط و ویژگیها، در جهان حاکم می سازد.

تحولات مهم فرهنگی و اجتماعی و سیره امام در حکومت و قضاوت، با ذهنیتی که مردم از دین دارند و تحجر اندیشان القا کرده اند، جدید جلوه می کند و روش امام را با معتقدات خود بیگانه می بینند.
(اذا قام القائم استأنف دعاء جدیداً كما دعاء رسول الله) (۷۸۶).

امام، نه مشرع است و نه دین ساز، بلکه جدید بودن روش حضرت در ارتباط با شناخت واژگونه مردم آن دوره از دین است، که کارهای امام را جدید جلوه می دهد، گویی دین جدید آورده است. گروهی که با اسلام اصیل بیگانه بوده و تنها بر ظواهر گذشته جمود دارند. روش امام را با سیرت نیاکان خود ناشناخته دیده، زبان به اعتراض می گشایند و با سلاح مذهب، به مقابله امام می شتابند.

گروهی که از فهم بطون و معانی بلند قرآن عاجزند، به ظواهر قرآن، علیه امام استشهاد می کنند و عده ای با استدلال به سیره ای از پیامبر که در خیال دارند، به تحولات اجتماعی و اقتصادی امام انتقاد می کنند.
امام زمان، در بیرون کردن این گروه از صحنه اجتماعی و افکار عمومی، پیش از جدش پیامبر به زحمت می افتد. پیامبر، با کافران بی پرده، رو به رو بود که از اعلان دشمنی ابایی نداشتند و آشکار با اسلام و پیامبر می جنگیدند. ولی این دسته از معارضان مهدی، پینه بر پیشانی دارند و در میان مردم، به زهد و ورع مشهورند و با سلاح دین، به جنگ امام می روند. بی کمترین تردید، به تیر تکفیرش می زنند و با ایجاد شایعه و جنگ روانی افکار عمومی را علیه او بسیج می کنند.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

(ان قائمنا اذا قام استقبال من جهلة الناس مما استقبله رسول الله (صلى الله عليه وآله) من جهال الجاهلية).
(فقلت: وكيف ذاك).

(قال: ان رسول الله (صلى الله عليه وآله) اتى الناس وهم يعبدون الحجاره والصخور والعيوان والخشب المنحوتة وان قائمنا اذا قام اتى الناس وكلهم يتاول عليه كتاب الله ويحتج عليه به. ثم قال: اما والله ليدخلن عليهم عدل جوف بيوتهم كما يدخل الحر والقر)(۷۸۷). آزرده گيهايي كه مهدي ما از سوي نادانان روزگار خود متحمل مي شود، بيش از زحماتي است كه به پيامبر از جاهلان زمان خود وارد شده.

گفتم: و چگونه؟

فرمود: پيامبر در زماني برانگيخته شد كه مردم سنگ و درخت و چوب مي پرستيدند. قائم، آن گاه كه قيام كند، مردم عليه او قران را تاويل مي كنند. به خدا سوگند، همانند سرما و گرما عدالت وارد سراهاي آنان خواهد شد. در قضيه اي، امام در جمع مردم سخن مي گويد و حقايق را بر مردم آشكار مي سازد، گروهی از مردم كه تاب سخنان حضرت را نياورده عليه امام خروج مي كنند.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

(انه اول قائم يقوم منا اهل البيت يحدثكم بحديث لا تحملونه فتخرجون عليه برميلة الدسكرة فتقاتلونه فيقاتلكم فيقتلكم)(۷۸۸).
در وقت ظهور قائم ما، براي تان سخنانی گوید كه تاب شنیدن آن را نداريد. عليه او در رميله شورش خواهيد كرد. او، با شما جنگيده و شما را نابود خواهد كرد.

خطاب امام به شیعیان، (یحدثکم) نشانگر آن است که این گروه، از مخالفان امام، از شیعیان هستند و همگی، به دست امام از میان می روند.
۳. کافران و منافقان

در طول تاریخ اسلام، افرادی از منافقان، با سوء استفاده از آزادیهای اسلامی، وارد مسلمانان شده و با تظاهر به شاعر اسلامی، از امکانات جامعه مسلمانان، استفاده کرده اند. مصالح اسلام، ایجاب می کرد پیامبر وائمه، با آنان مدارا کنند و از درونشان پی جویی نکنند در حکومت مهدی نیز، این گونه افراد در صدد نفوذ در حکومت و جامعه اسلامی بر می آیند. منافقان، گاه تردستانه، تا سطح تصاحب مقامات عالی حکومت امام پیش می روند، ولی ذکاوت و قدرت امام جایی برای دست اندازی منافقان باقی نمی گذارد و شدیداً پاکسازی می شوند (۷۸۹). دو چهرگان که آینده خود را در خطر می بینند، با پخش شایعه و همکاری با گروههای معارض، دشمنی خود را آشکار می کنند. در مناطق مرزی، با دشمنان خارجی همدست می شوند و در مرکز خلافت، کوفه، آشکارا با امام می جنگند. حضرت، پس از درهم شکستن مقاومت مخالفان، پیروزمندانه وارد کوفه می شود و منافقان را در ردیف سایر فرقه های منحرف نافرمان، از میان بر می دارد (۷۹۰). کفار نیز، که ادعای سرکردگی مردم جهان را داشته و نهضت آزادی بخش مهدی را مانع منافع ناروای خود می بینند، در برابر حضرت صف آرای می کنند.

آنان، برای جلوگیری از مسلمان شدن مستضعفان و حاکمیت محرومان، نیرو تهیه کرده و با سپاهیان امام درگیر می شوند.
امام صادق می فرماید:

(اذا خرج القائم لم یبق مشرک بالله العظیم ولا کافر، الا کره خروجه) (۷۹۱).

مشرکان و کفار از قیام مهدی ناخشنودند. دنیای کفر، با دستاویز قرار دادن کیش نصرانیت، با امام درگیر می شوند و به دشمنان امام، کمک می رسانند و به هنگام شکست، بدیشان پناه می دهند (۷۹۲).

از برخی از روایات استفاده می شود، سفیانی، مهم ترین مخالف امام نیز، صلیب در گردن دارد (۷۹۳).

امام، طی گفت وگوهای اعتقادی و سیاسی، معارضان غیر مسلمان را همراه خود می کند و مشرکان کینه ورز جنگ افروز را، شکست می دهد.

شیوه برخورد امام با مخالفان

از مسائل نیازمند به بحث، روش برخورد امام با مخالفان است. جایگاه سایر ارباب مذاهب و مکاتب در حکومت امام کدام خواهد بود. به تعبیر دیگر مقصود از حکومت جهانی واحد که امام منادی آن است چیست؟ آیا وحدت دین مقصود است یا وحدت حکومت. در هر صورت، رفتار امام با اهل کتاب یا با دیگر مسلمانان غیر معتقد به مذهب امام چگونه است؟ مخالفان امام به چند دسته تقسیم می شوند.

۱. مخالفان سیاسی و مذهبی مسلمان.

۲. اهل کتاب.

۳. مستکبران.

دسته اول

در ذهن برخی از شیعیان، این اندیشه وجود دارد که در حکومت امام که مروج مسلک اهل بیت است، سایر ارباب مذاهب، جایی نخواهند داشت و همه آنان می بایست به ولایت علی (علیه السلام) گردن نهند. روش مهدی، با روش جدش، پیامبر و علی (علیه السلام) در برخورد با مخالفان

متفاوت است. آنان، مأمور رحمت بودند و گذشت و مهدی، مأمور انتقام. اگر علی در برخورد با مخالفان مذهبی و سیاسی گذشت می کرد و از کردار افرادی مثل شورشیان بصره و یا خوارج می گذشت، بر اثر نبودن شرایط انتقام بود، ولی در حکومت مهدی، مانعی برای شدت عمل با مخالفان وجود ندارد. دلیلی که ممکن است برای این مطلب ارائه کرد، روایاتی است که دلالت دارد روش برخورد مهدی (علیه السلام) با مخالفان، با روش برخورد علی (علیه السلام) با مخالفان بصری تفاوت دارد. در روایت معلی بن خنیس از امام صادق چنین آمده است:

(ایسیر القائم (علیه السلام) اذا قام بخلاف سیره علی (علیه السلام)).

(فقال: نعم وذاک ان علیا ساربا لمن والکف لانه علم ان شیعتہ سیظهر علیهم من بعدہ وان القائم اذا قام سار فیهم بالسیف... وذلک لانه یعلم ان شیعتہ لم یظهر علیهم من بعدہ ابد)(۷۹۴).

آیا روش قائم بر خلاف سیره علی (علیه السلام) است؟ فرمود: بلی. علی بعد از دست یافتن بر مخالفان، آنان را بخشید، چون می دانست دشمنان، پس از او بر شیعیانش مسلط خواهند شد. ولی قائم، با مخالفان با شمشیر روبه رو می شود، چون می داند دشمنان هرگز بر پیروان او، مسلط نخواهند شد.

این روایت و مانند آن، تا چه حد دلالت بر مقصود دارند؟ مروری بر روایات سیره مهدی (علیه السلام)، نشان می دهد، در نظام آن حضرت، آزادی مذهب وجود دارد و مسلمانی به جرم داشتن عقیده مخالف، مجازات نمی شود و مخالفان مذهبی، حق اظهار عقیده دارند، به چند دلیل:

۱. در هیچ روایتی از منابع شیعی چنین مطلبی نقل نشده است که مهدی

(علیه السلام) مخالفان را به ترک مذهب و پذیرش ولایت علی (علیه السلام) وا می دارد. تنها در مواردی که از شدت عمل سخن به میان آمده، بر خورد با ناصبها و معاندان اهل بیت است (۷۹۵) و بس. و ناصب، نه هر مخالف و غیر موافق عقیده و مسلک اهل بیت، کسی است که دشمنی با علی و دیگر امام (علیه السلام) را در سینه پرورانده و از اظهار سب و دشمنی ابائی ندارد و در فقه شیعه، سب علی وائمه، حکم سب پیامبر را دارد.

۲. امام، در همه مراحل دعوت و فعالیت، به تبیین اهداف و علل اقدامات خود می پردازند و جواب و نقطه ابهامی را برای مردم باقی نمی گذارد. مخالفان سیاسی و مذهبی، با استفاده از جو آرامی که امام ایجاد می کند، به بیان مواضع خود می پردازند و جواب می شنوند. از جمله، در منزل ثعلبیه، یکی از بزرگان بنی هاشم، به سیره امام انتقاد می کند و خواهان دلیل شرعی برای آن می شود.

امام، بر خلاف برخی از مأموران که خواهان شدت عمل با این گونه انتقاد گراند، به آرامی پاسخ می دهد و با استدلالهای مستند به سیره پیامبر، او را با خود همراه می سازد (۷۹۶).

۳. امام، تنها با مخالفان مذهبی و سیاسی که مسلحانه علیه امام و برنامه هایشان پا خیزند، بر خوردی قهر آمیز دارد. در مورد آنان نیز، از جاده انصاف بیرون نمی رود و با آنان مدارا می کند. حضرت، پیشاپیش با مخالفان اتمام حجت می کند و به قرآن و سنت پیامبر، با ایشان به گفت و گو می نشیند. در مواردی که دشمن، کینه خود را آشکار می سازد و، جنگ را می آغازد و دست به خون یاران مهدی می آلود، امام دستور مقابله می دهد (۷۹۷). اما در پاسخ آنان که به این روایت استدلال کرده اند باید گفت: (امام، روش علی (علیه السلام) را در مقابله با شورشیان بصره، در پیش ندارد) اولاً،

روایت در مورد مخالفان نظامی و پیمان شکنان است، نه مطلق مخالفت. و این حق به امام داده شده است که برای شکستن شوکت مخالفان و جلوگیری از اجتماع دوباره آنان، فراریان را تعقیب کند و مجرمان را مجازات، چنانکه شیوه علی (علیه السلام)، در نبرد صفین بر آن بود (۷۹۸). ثانیاً، روایت بر فرض درستی سند معارض است با سخن دیگری از امام صادق که می فرماید:

(وینادی منادیه الا لا تتبعوا مولیا ولا تجهزوا علی جریح ویسیر بهم کما سار علی (علیه السلام) یوم البصره) (۷۹۹).

منادی امام، فریاد بر می دارد فراریان را تعقیب نکنند و مجروحی را نکشند. بمانند روش علی (علیه السلام) با بصریان، با آنان رو به رو می شود. در مورد دیگر، امام برای دعوت مسلمانان مکه نماینده ای می فرستد، فرستاده حضرت، برای آنان سخن می گوید و به کتاب خدا و سنت پیامبر احتجاج می کند. گروهی از مخالفان، در کنار کعبه او را می کشند. امام، خود به مکه می آید برای آگاهی بیشتر مردم، به تفصیل بر ایشان سخن می گوید و بر کتاب خدا و سنت پیامبر از آنان بیعت می گیرد و متعرض کس نمی شود (۸۰۰).

در روایت دیگر، حضرت پس از آمدن به مکه، تنها کشندگان فرستاده خود را مجازات می کند و چیزی بر آن نمی افزاید (۸۰۱).

این روایتها، نشاندهنده نرمش و عفو و رحمت امام در برخورد با مخالفان مذهبی و معتقدان به دیگر مذاهب است.

دسته دوم:

از برخی روایات استفاده می شود: حکومت امام، شرق و غرب را فرا می گیرد و همه غیر مسلمانان می بایست مسلمان شوند و گرنه از میان خواهند

رفت. امام کاظم (علیه السلام) نقل شده است:
(... وله اسلم من فی السموات والارض طوعا و کرها).
(قال انزلت فی القائم. اذا خرج بالیهود والنصارى والصابئین والزنادقه واهل
الردء والكفار فی شرق الارض وغربها. فعرض علیهم الاسلام. فمن اسلم طوعا
امره بالصلوة والزکاء وما یومر به المسلم ویجب لله علیه ومن لم یسلم ضرب
عنقه حتی لا یبقی فی المشارق والمغرب احد الا وحده الله... ولا یقبل
صاحب هذا الامر الجزیه كما قبلها رسول الله...)(۸۰۲).
همه اهل آسمانها وزمین، به رغبت یا جبر، تسلیم اویند.
امام فرمود: آیه، درباره قائم نازل شده است. در وقت ظهور، بر یهود
وترسایان وصابئین وزندیقان ومرتدان وکافران شرق وغرب زمین، اسلام
عرضه می شود.
هر کس مسلمان شد، می باید نماز وروزه وسایر واجبات را به جای آورد
وهر کس اباورزید کشته می شود. تا در روی زمین همه موحد باشند...
صاحب این امر، مثل پیامبر، جزیه نمی پذیرد.
این روایت، به قرینه ظهور آیه کریمه لیظهره علی الدین کله(۸۰۳) دلالت
دارد که در وقت ظهور امام زمان، همه اهل زمین می بایست مسلمان شوند
و در آن وقت، جزیه ای که در زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) میان
حکومت اسلام واهل کتاب بر قرار بود وجود ندارد.
ولی در برابر، دلائل محکم تری وجود دارد که این برداشت از آیه
وروایت را سست می کند.
۱. روایات مستفیض وجود دارد که سیره امام بر اساس کتاب وسنت است.
وهدف آن حضرت، احیای قوانین قرآن وروش پیامبر خواهد بود(۸۰۴).
وگرفتن جزیه، از مقررات اسلامی وبر اساس قرآن وسنت پیامبر است.

۲. روایت عیاشی بر اکراه اهل کتاب بر اسلام و نیز سایر روایات در این باب، مستند نیستند امین الاسلام طبرسی، در اعلام الوری در پاسخ اشکالاتی که بر سیره امام شده: امام از اهل کتاب جزیه نمی پذیرد، یا جوان بیست ساله نا آشنای با دین را می کشد و... می نویسد:

(انا لا نعرف ما تضمنه السؤال من انه (عليه السلام) لا يقبل الجزية من اهل الكتاب وانه يقتل من بلغ العشرين ولم يتفقه في الدين فان كان ورد بذلك خبر فهو غير مقطوع به)(۸۰۵).

آنچه سؤال در بر دارد مثل این که امام، جزیه از اهل کتاب نمی پذیرد و جوان بیست ساله دین نا آشنا را می کشد، ما ماخذي برای آن نمی شناسیم.

اگر خبری نیز در این باره وارد شده باشد مقطوع نیست.

۳. برخی گزارشهای مکرر حکایت دارد که امام، با سپاهیان رومی که کیش نصارا دارند صلح می کند(۸۰۶). در روایت ابی بصیر تصریح شده است که امام زمان، مثل پیامبر (صلی الله علیه وآله) با اهل کتاب قرار داد جزیه امضا می کند:

(قلت: فما يكون من اهل الجزية عنده؟ قال: يسالمهم كما سالمهم رسول الله ويودون الجزية)(۸۰۷).

از امام صادق پرسیدم: سرنوشت اهل کتاب در دولت مهدی چگونه است. فرمود: بسان پیامبر از آنان جزیه خواهد گرفت.

این روایت، با روایت ابن بکیر معارض است و در صورت ناتمام بودن سند و آن و کنار گذاشتن هر دو، مرجع عمومات کتاب و سنت است.

۴. در متون عامه روایتی از پیامبر نقل شده است:

(والذي نفسي بيده ليوشكن ان ينزل فيكم ابن مريم حكما عدلا يكسر

الصليب ويقتل الخنزير ويضع الجزية فيفيض المال حتى لايقبله احد)(٨٠٨).
به زودی، عیسی در میان شما نازل شده، به عدالت حکم می کند. صلیب را
می شکنند، خوک را می کشد، جزیه را بر می دارد. مال چنان فراوان می
شود که کسی نمی پذیرد.

عموم محدثان عامه و برخی از محدثان خاصه، از این روایت استفاده کرده
اند که مقصود از برداشتن جزیه از اهل کتاب به روزگار مهدی (علیه
السلام) وادار کردن آنان به اسلام است.

بغوی از محدثان عامه، در شرح حدیث این معنی را تقویت کرده
است(٨٠٩).

ولی، از ذیل روایت این معنی استفاده می شود که مال، چنان فراوان شود
عیسی و نماز خواندن آن حضرت در پی امام(٨١٠)، چنان که در روایات
آمده و نیز احتجاج امام با یهودیان و نصارا، حقانیت دین اسلام را بر همه
جهانیان اثبات خواهد کرد و همگی از دل و جان مسلمان خواهند شد. در
آن صورت، موردی برای جزیه باقی نخواهد ماند سید صدرالدین صدر،
پس از ذکر روایت، همین معنی را استفاده کرده است(٨١١).

اینها شواهدی هستند که دلالت دارند، امام زمان، پیروان ادیان آسمانی را
مجبور به ترک دین نیم کند و اگر آنان مسلمان می شوند، از روی رغبت
و مشاهده اسلام ناب و فرود آمدن عیسی (علیه السلام) است.

پس مقصود از آیه (لیظهر علی الدین کله) حکومت جهانی واحد است، نه
وحدت دین.

شاید از عموم آن استفاده کنیم که بر کافران، در آن روزگار، اتمام حجت
می شود و الحاد و شرک، ریشه کن خواهد شد و همه باز دارنده های
پیشرفت اسلام، از میان خواهد رفت و تمام مردم جهان سر به فرمان

دستورهای ولی عصر خواهند بود.

دسته سوم:

مستکبران و مفسدان، دشمنان اصلی امام هستند. و سپاه سلحشور امام، با آنان به شدت برخورد می کند و زمین را از لوث وجودشان پاک خواهد ساخت.

اینها، اشارتهایی بود به ویژگیهای موافقان و مخالفان مهدی.

روشن شد، یاران امام مؤمنان راستین و انسانهای وارسته ای هستند که در همه کمالات انسانی و اسلامی سر آمد مردمان روزگار خویش هستند و از پیش، خود را برای همکاری با امام آماده کرده اند دشمنان حضرت، جاهلان بی بصیرتند که مشعلداران تحجرند و با فهم و آروغ از دین و یا ضعفهای اخلاقی، آلت دست دشمنان حضرت واقع می شوند و به همراهی منافقان و مشرکان خودخواه، با امام درگیر می شوند.

کسانی می توانند در رکابش شمشیر بزنند که اسلام را در همه زوایای زندگی، تجسم بخشند و به روزگار انتظار، زمینه قیام را فراهم آورند که نزدیک شدن به ولی عصر، با تقریبی معنوی امکان دارد و امام، به هنگام فراهم آمدن شرایط و وجود یاران توانا و شایسته ظهور خواهد کرد. هر چه شمار مؤمنان مخلص افزایش یابد، جامعه و زمان به امام نزدیک تر می شود. آن کس که دعوی انتظار دارد، ولی پاکباز نیست، نه تنها توفیق یآوری را پیدا نمی کند که بر امام راه خواهد بست و جامعه ای که اندیشه ها و ارزشهای الهی را در خود جای نداده و در آتش ستم و اختلاف می سوزد، نمی تواند مردان کارساز پرورش دهد. مرحوم سید بن طاووس در وصیتی مفصل به فرزندش می نویسد:

(ای فرزند، ای محمد، ترا و برادرت را و هر کس را که این کتاب را

بخواند، به آشتی و درستی در معامله با خدای عزوجل و رسول او(صلی الله علیه و آله) و حفظ و رعایت فرمان خدا و رسول که درباره ظهور مولای ما مهدی (علیه السلام) بیان فرموده اند و بشارت داده اند، سفارش می کنم، چه قول و عمل بسیاری از مردم از نظرهای فراوان با عقیده آنان مخالف است. مثلاً بارها دیده ام که اگر بنده ای یا اسبی یا درهم و دیناری از آنان گم شود، سراپا متوجه آنان می شوند و برای یافتن، نهایت کوشش را به عمل می آورند، اما ندیده ام که کسی برای تأخیر ظهور آن حضرت و عقب افتادن اسلام و تقویت ایمان مسلمانان و قطع ریشه کافران و ستمکاران به اندازه دل بستگی به این امور ناچیز دل بسته باشد و به اندازه ای که برای از دست دادن این اشیاء متأثر می گردد، متأثر باشد. پس چنین کسانی چگونه مدعی آنند که به حق عارفند و به رسول او واقف و به امامت آن حضرت معتقد و چگونه ادعای دوستی آن بزرگوار می کنند و درباره چگونگی های والای او به مبالغه می پردازند(۸۱۲).

فلسفه غیبت در منابع کلام شیعی

غلامرضا جلالی

باور به مهدی موعود، از زمان حیات پیامبر اسلام، میان مسلمانان رواج داشته است و رسول الله او را از اهل بیت و فرزندان فاطمه معرفی می کرد(۸۱۳) تواتر این اخبار در حدی است که هیچ یک از شیعه و اهل سنت وجود مهدی را انکار نکرده اند با این تفاوت که برای عموم اهل سنت مهدی پیام آور (آخرالزمان) است ولی شیعه، حکمت وجودی خود را با فلسفه غیبت و ضرورت انتظار مهدی، گره زده و با اتکای به همین اعتقاد دید غیب گرایانه خود را توانمند کرده و با ایمان به آن توانسته سده های پر مخاطره ای را پشت سر بگذراند و با خودیاری اجتماعی در فساد محیط حل

نشود جامعه خود را تهذیب کند و با دیدی روشن بینانه و امیدوارانه، به آینده بنگرد و به قول عروضی سمرقندی (به غایت متمسک باشد) (۸۱۴) خود را باز یابد و با بهره گیری از این اعتقاد از خدمت به دستگاههای ستم دوری جوید و ابزار حاکمان زور مدار و زر سالار و تزویر گر واقع نشود. هر خروجی جز با تایید او و نایبان او را باطل بداند و بر خلاف مظلومیت، اقلیت و عوامل فراوان بازدارنده، از تنگناهای ویران ساز تاریخ سرافراز بیرون آید و هر حاکمیتی جز حکومت اسلام را نفی کند و از این راه اندیشه خود را بعدی جهانی ببخشد و مدعی گردد این مهدی (صاحب السیف) است که در نهایی ترین مصاف حامیان و حاملان داد و بیداد همه مظاهر ستم را با قیام داد گرانه خود در سطح جهانی از میان بر خواهد داشت و همه طاغوتها را سرکوب خواهد کرد و بر تمام مظاهر و نمودهای کفر و شرک و نفاق و تعارضهای باطل چیره می شود، خاوران و باختران را می گشاید و حکومت واحد جهانی را چونان پرنیانی بر گسترده کره خاکی می گستراند و میان همه انسانها به داد حکم می راند و دین را چون ماه از محاق بدعتها در آورد و به آن عزت الله و حقایق مکتوم جهان را ظاهر گرداند. پس در یک کلمه، (مهدی)، در ضمیر تشیع، انسان کاملی است که به جامعه آرمانی اسلام جامه عمل می پوشاند و از این راه، به همه آرمانهای مردان خدا تحقق می بخشد.

این بود که مدام ضرورت انتظار فرج و تعمق در فلسفه غیبت از سوی رهبران راستین اسلام گوشزد شده است به گونه ای که هر چه غیبت طولانی تر گردید، انتظار عمق بیشتری یافت و هر چه انتظار عمیق تر گردید فلسفه غیبت روشن تر شد تا جایی که در سده های پیشین در شهرهای شیعه نشین جهان اسلام انتظار مهدی به صورت سمبلیک در

بامدادان و شامگاهان به نمایش در آمد و گزارشاتی از آن، در سفرنامه ابن بطوطه (۸۱۵) معجم البلدان یاقوت حموی و روضه الصفا میر خواند (۸۱۶) آمده است.

فلسفه غیبت در زبان دانایان غیب

پیامبر اکرم وائمه علیه السلام نخستین کسانی هستند که به منظور رفع شبهات، از علت غیبت سخن رانده اند و در مجموعه های روایی، احادیث زیادی در این باب جمع آوری شده است.

نعمانی از علی علیه السلام نقل می کند که ایشان دلیل غیبت را: غربال انسانهای صالح از گمراه ودانا از نادان می داند (۸۱۷) و بر اساس روایت دیگری حضرت در منبر کوفه فرمود:

(زمین، از حجت الهی خالی نمی ماند، ولی خداوند به دلیل ستم پیشه بودن خلق و ستم و زیاد روی آنان را وجود حجت بی بهره می سازد) (۸۱۸).

روایات دیگری که بیشتر در عصر تقیه جمع آوری شده اند، حاکی از این هستند که بشر قادر به درک فلسفه حقیقی غیبت نیست و این راز پس از ظهور آشکار خواهد شد.

در دوران امامت حضرت باقر (از ۵ تا ۱۱۴ هـ - ق) و حضرت صادق (از ۱۱۴ تا ۱۴۸ هـ ق) با توجه به نهضت‌های دینی و بازار گرم مناظره های مذهبی و ضرورت نقد عقاید کیسانیه زیدیه، غلات و اسماعیلیه، در خصوص غیبت امام به فلسفه غیبت توجه بیشتری صورت گرفت. روایات زیادی از امام صادق در این زمینه به دست ما رسیده است.

عبیدالله بن فضل هاشمی می گوید: از امام ششم شنیدم که فرمود: (صاحب الامر، غیبتی دارد که تخلف ناپذیر است و هر جوینده باطلی در

آن به شک می افتد و اجازه نداریم علت آن را بیان کنیم. حکمت غیبت و، همان حکمتی است که در غیبت حجت‌های پیشین وجود داشته است و پس از ظهور، روشن خواهد شد، چنانکه حکمت کارهای خضر از شکستن کشتی و کشتن پسر بچه و بر پاداشتن دیوار شکسته وقتی برای موسی روشن شد که آن دو، از هم جدا شدند. غیبت امری از امور الهی و سری از اسرار و غیبتی است از غیبت‌های او (۸۱۹).

در روایت دیگری، امام صادق علیه السلام علت غیبت را آزمایش الهی می داند (۸۲۰).

از دید امام جعفر صادق علیه السلام تصدی خلافت توسط عباسیان به معنای غصب حقوق سیاسی ایشان، به عنوان پیشوای بر حق مسلمانان بود و عباسیان از همان از ابتدا نسبت به ایشان و علویان بدگمان شدند. امام که سیاست تقیه را در پیش گرفته بود، احادیثی را در زمینه غیبت امام عصر علیه السلام در میان راویان حدیث شیعه نشر داد و این نکته را روشن ساخت: بر امام منصوص الهی، لازم نیست، قیام کند، تا حقوق سیاسی خود را به دست آورد. او باید رهبری روحانی خود را داشته باشد و وظایف خویش را انجام دهد تا زمانی که جامعه خود، به اندازه کافی از آگاهی و شعور سیاسی بر خوردار شود و با مراجعه به ائمه علیه السلام خواستار برقراری حکومت اسلامی و شیعی گردد.

بر مبنای همین عقیده بود که امام صادق علیه السلام آشکار اعلام کرد: (مهدی: به قدرت سیاسی دست خواهد یافت) (۸۲۱).

امام صادق علیه السلام به گونه روشن، بیان کرد که کدام یک از فرزندان ایشان، مهدی شمرده می شود (۸۲۲) و پیش از ظهورش او را غیبتی باید و منشاء او چیزی جز خوف از کشته شدن (۸۲۳) و عدم آمادگی مرمان

نیست (۸۲۴) و به دوستان خود توصیه کرد که در هر بامداد و پسین در انتظار فرج باشند (۸۲۵).

در بیان امام صادق علیه السلام فلسفه غیبت و انتظار رابطه تنگاتنگی دارند و هر دو، به فعل انسانها باز می گردند. چون این مردم هستند که شایستگی خود را برای ظهور یا عدم ظهور امام غایب به نمایش می گذارند و با کارهای ناپسند خود بین خویشان و امام حجاب می گردند از این روی به همه شیعیان خود سفارش می کند:

(در دولت باطل خموش و چموش باشند و در انتظار دولت حق به سر برند و بدانند که خدا، حق را به کرسی خواهد نشاند و باطل را محو خواهد ساخت).

از آنان می خواهد:

(هدنه و آرامش بر دین داری خود صبر کنند) (۸۲۶).

امام صادق علیه السلام از ستمی که بر شیعیان اعمال می شد غفلت نداشت و به همین دلیل تعمق در فلسفه و علت غیبت را سفارش می کرد.

امام صادق علیه السلام به عمار سابطی فرمود:

(شما، به چشم خود نگاه کنید که حق امام شما و حق خود شما در دست ستمکاران است. آنان جلو شما را گرفته اند و دارایی شما را برده اند و شما را ناچار کرده اند به کشت و کار تلاش برای گذران و خرج دنیا و طلب معاش زندگی و صبر بر دینداری خودتان و عبادت مخصوص به خودتان و اطاعت از امام خودتان با بیم از دشمن) (۸۲۷).

رحلت امام صادق و تاویل مهدی

ارتحال امام صادق علیه السلام و فشارهایی که از خارج بر شیعیان اعمال می شد سبب گردید تحلیلهای نادرستی از علت غیبت صورت گیرد و انتظار به

تیغ دودمی تبدیل شد که دستگاهی ستم، با عوام فریبی و به منظور رسیدن به اغراض سیاسی خود، کوشیدند در جایی عنصر انتظار را از جامعه بگیرند و در جایی دیگر با تشدید آن راه تلاشهای عملی و سیاسی را در عینیت جامعه به روی آنان ببندند.

در این بستر تاریخی است که فرقه های شیعی اسماعیلیه، ناووسیه و فطحیه به وجود آمدند.

اسماعیلیه مدعی شدند: اسماعیل فرزند امام صادق (که در زمان حیات پدر فوت کرده بود) نمرده است و جانشین حقیقی امام صادق علیه السلام اوست و نخواهد مرد، مگر اینکه دنیا را تحت امر خود در آورد بعدها، این تلقی در میان اسماعیلیان پیش آمد که مقصود از مهدی پایان یافتن دوره ای از رسالت و آغاز دوره دیگری از آن است. در این دوره، پاره ای از احکام و آثار اسلام که تغییر یافته، اصلاح می شود. نخستین مهدی آنان، محمد بن اسماعیل (م: ۱۹۸ هـ ق) بود. البته باید دانست که زیدیه، بیشتر از اسماعیلیه دست به تاویل مهدی زده اند و آن را شرط امام می دانستند. مهدویت از نظر زیدیه، همان امامت است که با ارشاد و هدایت مردم همراه باشد (۸۲۸). و ناووسیه، پیروان عجلان بن ناووس، به غیبت خود امام صادق علیه السلام باور یافتند و گفتند: ایشان وفات نیافته بلکه غیبت کرده و باید تا بازگشت او به عنوان به انتظار نشست) (۸۲۹).

دفاع نقلی از فلسفه غیبت

با شهادت امام موسی کاظم علیه السلام شکاف دیگری در میان امامیه به وجود آمد. گروهی او را همان امام غایب پنداشتند. آنان به تدریج به چهار گروه کوچک تر تقسیم شدند و این زنگ اعلان خطری بود به عالمان دین. در این عصر هنوز عقل گرایی به شکل معتزله در شیعه رونق نیافته

بود و راویان حدیث با جمع آوری سخنان پیشوایان تشیع و نشر و پخش آن می کوشیدند به پرسشهای مردم پاسخ دهند. به همین دلیل تعدادی از ارباب نظر با تدوین مجموعه های روایی مربوط به غیبت کوشیدند تا مردم را از گم گشتگی رها سازند.

حسن بن محبوب زراد، صاحب کتاب مشیخه که در اصول شیعه مشهورتر از کتاب مزنی و امثال اوست و بیش از صد سال جلوتر از عصر غیبت زندگی می کرد برخی از اخبار مربوط به غیبت امام را در آن درج کرد. علی بن حسن بن محمد طائی طاطری، از اصحاب موسی بن جعفر نیز کتابی در غیبت نوشت (۸۳۰). علی بن عمر اعرج کوی و ابراهیم بن صالح انماطی کوفی، دو تن دیگر از اصحاب امام موسی بن جعفر نیز درباره غیبت کتاب نوشتند.

این مهم، در عصر امام رضا، علیه السلام، نیز ادامه یافت.

عباس بن عشاء ناشدی اسدی (م: ۲۲۰ هـ ق.) و فضل بن شاذان ازدی نیشابوری (م: ۲۶۰ هـ ق) و حسن بن علی بن ابی حمزه سالم بطنینی کوفی که همگی از اصحاب و معاصران امام رضا علیه السلام بودند آثاری را در زمینه یاد شده گردآوری کردند.

عصر آشفستگی و حیرت

کوشش خلفای عباسی، برای زیر نظر گرفتن امامان شیعه که پیش از رحلت امام رضا آغاز شده بود، در عصر امام جواد امام هادی و امام حسن عسکری علیه السلام ادامه یافت.

بازداشتن امامان شیعی از هر تلاش فرهنگی و سیاسی، سبب شد تا با شهادت امام حسن عسکری (۲۶۰ - ۲۳۲ هـ ق) بیشترین انشعاب به شیعه راه یابد. امام عسکری، چون تحت نظر بود، کوشش کرد تا هویت فرزندش حجت

بن الحسن، که به سال ۲۵۶ هـ - ق. تولد یافته بود برای دیگران پوشیده ماند. بویژه ایشان فرصت ایجاد ارتباط با پیروان خود را نداشت و بیشتر آنان از تماس آزاد با آن حضرت محروم بودند، تا اینکه پس از پنج سال و هشت ماه و پنج روز امامت در روز جمعه هشتم ربیع الاولی سال ۲۶۰ هـ - ق. به دست معتمد خلیفه عباسی، در ۲۸ سالگی، به شهادت رسیده و در محدوده منزل خود در سامراء، در جوار پدرش امام هادی علیه السلام به خاک سپرده شد.

خلیفه المعتمد علی الله (۲۵۶ - ۲۷۹ هـ - ق.) در جستجوی فرزند وی بر آمد و دستور داد، خانه امام را بازرسی کنند. مأموران اتاقها را مهر کردند و قابله ها را به میان زنان و کنیزکان ایشان فرستادند و بر کار آنان گماشتند و....

تنها خواص شیعه بودند که در زمان حیات امام حسن عسکری، از وجود فرزند ایشان آگاهی داشتند (۸۳۱).

و حضرت حجت همزمان با شهادت امام عسکری از انظار ناپدید شد (۸۳۲). و پس از هفت سال، میراث امام حسن عسکری علیه السلام در میان مادر امام و جعفر برادر امام، تقسیم شد (۸۳۳).

جعفر مشهور به (کذاب) کوشید امامت را از آن خود کند و عده ای را دور خود جمع کرد، ولی به نتیجه نرسید. زیرا از همان سال غیبت، تا سال ۳۲۹، که سال در گذشت. ابوالحسن علی بن محمد سیمری، آخرین نایب خاص امام دوازدهم است، چهار نایب از سوی حضرت حجت برای در اختیار گرفتن زمام امور شیعیان معین شدند و از آن پس غیبت کبری آغاز گردید ولی عملاً ادعاهای جعفر کذاب شیعه را پریشان تر کرد و میدان را برای تاخت و تاز مخالفان بویژه معتزله، اصحاب حدیث و سنت، زیدیه و خلیفه

عباسی باز گذاشت و دوره ای آمد که شیعه در تاریخ خود مانند آن را کمتر شاهد بوده است. دشمنان از هیچ تبلیغ ناروا و سخت گیری کوتاهی نکردند. مؤمنان بسیاری دچار حیرت شدند و اختلاف به اندازه ای رسید که به نقل شیخ مفید چهارده انشعاب در شیعه به وجود آمد که از آن میان فقط سه فرقه به وجود مهدی یقین داشتند. گسترش دامنه شبهات مؤمنان و اندیش ورانی را که بر اساس تفکر شیعی به غیبت مهدی پایبند مانده بودند به نوشتن کتابهای دیگری در این موضوع واداشت. حسن بن حمزه بن عبدالله بن محمد بن حسن بن محمد بن یحیی معروف به ابن اخی طاهر، (م: ۳۵۸) و محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی، معروف به ابن ابی زینب که در اوایل غیبت صغری متولد شده و از شاگردان ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی، (م: ۳۴۲ هـ - ق.) است، از آن جمله اند. نعمانی، در مقدمه الغیبه درباره راه یافتن ترید در دل مردم در امر غیبت امام زمان می نویسد:

(وشکوا جميعا الا القليل في امام زمانهم وولي امرهم و حجة ربهم التي اختارها لعلمه) (۸۳۴).

محمد بن حسن بن احمد بن علی صامت قمی، از علمایی بود که از قطع رابطه مستقیم با امام دچار تزلزل شد و کتابی در این باب نوشت. به گفته او روایاتی را که جمع آوری کرده، در الاصول الاربعمائه وجود داشته و پیش از سال ۲۶۰ هـ - ق. به دست شیعیان نگارش یافته است (۸۳۵).

اخباری مربوط به بیست سال پیش از شروع غیبت کبری در حدود سال ۳۵۲ هـ - ق. وجود دارد که نشان می دهد حیرت و ناامیدی از بازگشت سریع امام دوازدهم ویژگی بارز محافل امامیه بوده است. حملات شدید به غیبت و فلسفه آن از سوی چون: ابوالقاسم بلخی (۸۳۶) و زیدیه همچون

ابوزید علوی (۸۳۷) و صاحب بن عباد (۸۳۸) این حیرت را در میان امامیه، از نیشابور تا بغداد گسترش داد، تا آن که شماری خود را ترک گفتند (۸۳۹).

ضرورت تبیین عقلی غیبت

از عصر آشفتگی و حیرت که رابطه ظاهری و عینی شیعیان با امام خود بریده شده، تبیین فلسفه غیبت با بهره گیری از عقل و دلایل عقلی از اهمیت ویژه ای برخوردار گردید. برای بیشتر امامیه این سؤال مطرح بود که مهدی کجاست و تا چه زمانی در پرده غیبت خواهد ماند و علت غیبت چیست؟ از توجیه هایی که برای پدیده غیبت امام رواج یافته بود بیان منسوب به خود امام است که به اسحاق بن یعقوب کلینی نوشت:

(نیاکانش، همگی به ظاهر بیعت حاکمان خود را به گردن داشته اند اما او خود را مخفی ساخته تا با شمشیر قیام کند و بیعت هیچ حاکم جور را بر گردن نخواهد داشت) (۸۴۰).

در واقع عصر غیبت عصر آمادگی برای سرنگونی حکومت ستم و بیداد است ولی این سخنان چنانکه باید مخالفان را قانع نمی ساخت و با اوج گیری بحثهای کلامی، وجود مجموعه های روایی کلینی، نعمانی و صدوق پاسخ گوی نیاز روز نبود. ولی ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی پیش از این عصر از سده سوم، فلسفه غیبت را بر اساس دیدگاه متکلمان بررسی کرده بود و از این نظر پیشگام بحثهای عقلی در حوزه فلسفه غیبت شمرده می شود. پس از او علمای دیگر شیعه از او پیروی کردند. ابوالحسن محمد بن بشر سوسنجردی ابوالحسن علی بن وصیف الناشی الاصر (م: ۳۶۵ - ۲۷۰ هـ - ق.)، شیخ مفید ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمانی (م: ۳۳۶ - ۴۱۳ هـ - ق.)، سید اجل علم الهدی ابوالقاسم علی بن حسین مرتضی (م: ۴۳۶ - ۳۵۵ هـ - ق.) و شیخ الطائفه ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (م: ۴۶ - ۳۸۵ هـ - ق.)

همه با واسطه یا مستقیم از او دانش فرا گرفته اند. با این حال ابن ندیم قول شاذی را درباره غیبت به ایشان نسبت داده و می نویسد:

(ابوسهل اسماعیل بن علی نوبخت درباره قائم آل محمد نظریاتی داشت و کسی بر او در این سخنان پیشی نگرفته است.

وی می گفت: من عقیده دارم محمد بن حسن امام بود و در غیبت از دنیا رفت و جانشین او در امامت در همان غیبت پسرش بود و همین ترتیب را سایر پسران پس از وی دارند تا زمانی که امر خداوند ظهور او تعلق یابد) (۸۴۱).

درستی این سخنان بر ما روشن نیست، زیرا افزون بر اینکه در هیچ یک از منابع شیعی به آن اشاره نشده است بخشی از کتاب التنبیه ابوسهل را که شیخ صدوق در کمال الدین نقل می کند با رأی صاحب نظران شیعی، در خصوص غیبت تفاوتی ندارد (۸۴۲).

در زمان ابوسهل است که حسین بن منصور حلاج بیضاوی، صوفی معروف، در مراکز عمده شیعه بویژه در قم و بغداد به تبلیغ و انتشار آراء و عقاید خود پرداخت.

او، ابتدا خود را رسول امام غایب و دلیل و باب آن حضرت معرفی می کرد. ابوسهل که عقاید او را بر وفق امامیه نیافت به رد دیدگاههای او همت کرد و طی دو مناظره رو در رو عامه را از او برگرداند.

آخرین مناظره حلاج و ابوسهل در حدود سالهای ۲۹۸ و ۳۰۱ ه.ق. در اهواز اتفاق افتاد (۸۴۳).

شیخ صدوق و فلسفه غیبت

در زمان ابن بابویه قمی (شیخ صدوق) علم کلام در میان امامیه مورد بحث

بود و خیلی از جمله خود وی رد کردن مخالفان را از راه استناد به کلام خدا و حدیث پیامبر و امامان یا از راه معانی گفته های ایشان کافی می دانستند. شاید وی از نخستین متفکران شیعی است که عقل گرایی را بویژه در بخشهایی از کمال الدین پیشه خود ساخت قسمتهایی از این کتاب بر گرفته از کتاب الانصاف نوشته ابوجعفر بن قبه رازی یکی از بزرگان متکلمان شیعه است که در ابتدا از معتزله بود بعد به شیعه امامیه گروید و المستر شد را ابوالقاسم کعبی، در نقد آن نوشت و ابوجعفر، کتاب المثبت را در رد آن نگاشت و کعبی، نقض المثبت را در رد آن نوشت (۸۴۴). ایشان در مقدمه کتاب خود به اشکالاتی اشاره می کند که در عصر وی بر امامیه در خصوص ضرورت غیبت وارد می شد. از جمله می نویسد. چرا امام زمان همانند امامان دیگر شیعه با اسم و رسم مشخص نیست؟ اگر تشخیص ضرورت ندارد در آن صورت امامان پیشین نیز می توانستند غایب باشند و همان دلایلی که برای غیبت امام زمان آورده می شود برای غیبت آنان نیز قابل عرضه بود و اگر دارای فلسفه خاصی نیست پس چرا امام دوازدهم از دیده ها غایب است) (۸۴۵)؟

شیخ در جواب می نویسد:

(دشمنان ما، نسبت به آثار حکمت الهی در جهل مانده اند و از مواقع حق و مناهج سبیل در مقامهای حجتهای الهی غفلت کرده اند چون ظهور حجتهای الهی بر سبیل امکان و تدبیر اهل زمان است حال اگر شرایط غیرممکن باشد نهان شدن او برابر حکمت خواهد بود و تدبیر اقتضا می کند که در پرده باشد و خدا او را از دیده ها پنهان بدارد تا وقت بلوغ کتاب فرا رسد چنانکه برخی از حجتهای پیشین نیز در نهان بوده اند).

شیخ صدوق، با استناد به روایت عبدالحمید بن ابی الدیلم از امام صادق

علیه السلام می نویسد:

(در عصر ابراهیم، چون امکان ظهور حجت نبود خداوند او را از دیده ها پنهان داشت و نمرود فرزندان رعایای خود را برای جستن ابراهیم می کشت و ابراهیم ستم دیدگان را با افکار خود آشنا می کرد. وقتی شمار آنان به اندازه معین رسید ابراهیم رسالت الهی خود را آشکار ساخت پیامبران پس از ابراهیم نیز، بر حسب شرایط زمان خود پنهان یا آشکار پیام خود را به مردم می رساندند تا این که زمان موسی فرا رسید. فرعون برای یافتن موسی فرزندان بنی اسرائیل را می کشت خداوند زاده شدن او را پوشیده داشت و موسی را در کنار فرعون پروراند تا اینکه زمان مناسب اظهار دعوت فرا رسید

پس از وفات موسی نیز این سبک و سیاق ادامه یافت تا عیسی پیام آسمانی خود را بر مردم عرضه داشت. زمان او زمان مناسبی بود. خداوند او را از دید جامعه دور نداشت. حواریون عیسی نیز، بعضی در پنهان بعضی آشکارا رسالت خود را ابلاغ کردند تا محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) به رسالت برگزیده شد. پیامبر نیز، اوصیای خود را معین کرد و به آمدن مهدی، خاتم ائمه، خبر داد. رهبری که زمین را پس از آن که از ستم انباشته گردیده از عدل و داد پر می گرداند) (۸۴۶).

شیخ صدوق، فلسفه غیبت امام زمان را همان فلسفه ای می داند که در غیبت پیام آوران و پیشوایان الهی پیشین وجود داشته است (۸۴۷).

شیخ صدوق، در کمال الدین نشان می دهد که مسأله مهدویت از مسائلی بوده که در اسلام سابقه داشته است و برخی از فرقه ها در جستن مصداق دچار خطا شده اند وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) رحلت کرد عمر خطاب مدعی شد: او نمرده است و مانند موسی از میان قومش غایب شده

است و به زودی ظهور خواهد کرد.

وابوبکر آیه: (انک میت وانهم میتون) (۸۴۸) را به وی به خاطر نشان ساخت آن گاه عمر از نظر خود دست کشید) (۸۴۹).

به نقل شیخ صدوق بعد از عمر کیسانیه در شناخت مهدی کثر رفتند و گفتند: محمد بن حنفیه نمرده است، تا جائی که اسماعیل بن محمد حمیری، سید شعرا، ابتدا تحت تاءثیر این نظریات قرار گرفت و امامت محمد حنفیه را پذیرا شد و اشعاری را در این باره سرود ولی در پی دیدار با امام جعفر صادق علیه السلام متوجه خطای خود شد و از راهی که رفته بود برگشت (۸۵۰).

وی، در قصیده طولانی که درباره غیبت امام زمان سروده، بیم از جان و نبودن شرایط مناسب برای گسترش حکومت دینی امام علیه السلام را علت غیبت ایشان دانسته است:

(ولکن روینا عن وصی محمد * * * وما کان فیما قال بالمتکذب

بان ولی الامر یفقدہ لایری * * * مستیتر الفعل الخائف المترقب

آن جا که می سراید:

(له غیبه لابد من ان یغیبهها * * * واقفه فصلی علیه الله من متغیب)

شیخ صدوق در بخشی از کلام خود این اشکال را مطرح می کند:

(اگر بیم از جان سبب غیبت امام شده در این عصر که شیعه از آسایش

وامنیت بیشتری نسبت به دوره بنی امیه برخوردار است چرا ظهور نمی

کند؟)

پاسخ می دهد:

(ظهور حجت‌های الهی و پنهان شدن آنان بر حسب امکان و تدبیر اهل ایمان

و با میزان حکمت سنجیده می شود) (۸۵۱).

به دنبال آن بخشهایی از اشکالات ابوالحسن علی بن احمد بن بشار را رد خصوص فلسفه غیبت نقل می کند و جواب محمد بن عبدالرحمن بن قبه رازی را که ابتدا از معتزله بود بعد به امامیه پیوست و از مشایخ بزرگ امامیه شد، در پی آن می آورد.

ابن قبه، کلام ابن بشار را در نفی وجود حجت، مردود می داند و می نویسد:

(اگر شما بگوئید او کجاست؟ می گوئیم: آیا منظور شما این است که به او دستور دهیم بر مرکب سوار شده و خدمت شما بیاید و خود را بر شما عرضه کند؟ یا می خواهید تا برای او خانه ای بنا کنیم و او را به آن خانه بفرستیم و اهل شرق و غرب به آن آگاه شوند؟ نه ما به چنین توانایی داریم و نه این گونه چیزی بر حجت واجب است (۸۵۲)؛

در یکی از مجالس امیر سعید رکن الدوله ملحدی از شیخ صدوق پرسید: (در فلان جنگ که چیزی نمانده بود تا روم بر مسلمانان غلبه کند امام زمان شما کجا بود و چرا خروج نکرد؟) شیخ جواب داد:

(در روزگار پیامبر نیز شمار کافران بیشتر و قدرشان بالاتر بود با این حال چهل سال پیامبر رسالت خود را ابراز نکرد و مترصد فرصت شد) (۸۵۳). شیخ اثبات می کند که اعتقاد شیعه به امام زمان یک اعتقاد مبتنی بر انکار محسوسات معقولات و عادات نیست (۸۵۴).

فلسفه غیبت از نظر کلام مفید

ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان حارثی عکبری بغدادی (۴۱۳۳۳۶ هـ ق.) مشهور به شیخ مفید پس از شیخ صدق به ظهور رسید او از پیشگامان برجسته امامیه در دفاع از حریم غیبت و تفهیم اسرار بی شمار آن، به شمار

می رود.

شیخ مفید از راه استدلال و برهان به رد باطل می پرداخت جایگاه ویژه او موجب شده است تا معاصران وی داوریهایی گوناگونی از او داشته باشند. ابن ندیم می نویسد:

(ابن المعلم ابو عبدالله در زمان ما رهبری متکلمان شیعه را به عهده دارد. در ترکیب کلام برجسته است و عقل نکته سنج و قدرت نفوذ فراوان دارد. من با او ملاقات کرده ام و او را بسیار روشن دیده ام) (۸۵۵).
کلام شیعی که با هشام بن حکم، از شاگردان نامدار امام جعفر صادق علیه السلام آغاز شده بود به دست متکلمان برجسته ای چون: علی بن منصور کوفی یونس بن عبدالرحمن یقطینی، محمد بن ابی عمیره ازدی بغدادی حسن بن علی بن یقطین بغدادی فضل بن شاذان نیشابوری اسماعیل بن علی بن اسحاق ابوسهل نوبختی بغدادی حسن بن موسی نوبختی، ابوالحسین سوسنجردی حمدونی، ابوالحسن ناشی اصغر و مظفر بن محمد بن احمد بغدادی استمرار یافت.

شیخ مفید کلام شیعی را نزد بزرگانی چون: ابو یاسر طاهر شاگرد ابی الجیش خراسانی و مظفر بن محمد احمد ابوالحسن بلخی حسن بن علی بن ابراهیم بصری و علی بن عیسی بن علی بن عبدالله بغدادی فرا گرفت و با تلاش گسترده ای آن را به اوج خود رساند و در این مهم از تعالیم معتزلیان نیز بهره جست. شاگردان نامدارش: کراجکی (م: ۴۴۹)، سید مرتضی (م: ۴۳۶) و شیخ طوسی (م: ۴۶۵ هـ ق) از مقاطع استثنائی تاریخ اسلام است در این مقطع دانشوران برجسته ای زندگی می کردند و نقد بازار گرمی داشت و فرقه های اسلامی و ارباب ادیان و مذاهب گوناگون با یکدیگر تبادل فکری داشتند و از رو در رویی با یکدیگر پرهیز نمی کردند و در مجالس

یکدیگر حضور می یافتند و شبهات به مکتب اهل بیت دامن گسترده بود و به همین دلیل شیخ مفید با بهره گیری از حمایت عضدالدوله بویهی همه نبوغ و استعداد خود را در زمینه علم کلام به کار گرفت و با آشنایی دامنه داری که به عقاید ملل و نحل داشت، بر ضد طرفداران همه عقاید باطل به مناظره برخاست و با بردباری خارق العاده و تحمل آرای دیگران و مشی فروتنانه شاگردان برجسته ای را تربیت کرد و با خلق آثاری گرانقدر بخصوص در زمینه کلام شیعی که شمار آنها به نود می رسد و اختصاص ۳۳ اثر از آن میان به امامت به دفاع از کیان شیعه برخاست و با گامهای موثری که برداشت جایگاه تفکر شیعی را محکم و بلند پایه کرد ایشان حدود ده اثر فقط در زمینه غیبت نوشت و هیچ یک از نویسندگان شیعی در این حد به مسأله غیبت نپرداخته است از آن میان می توان به آثار زیر اشاره کرد:

۱. کتاب الغیبه.
 ۲. المسائل العشره فی الغیبه.
 ۳. مختصر فی الغیبه.
 ۴. النقض علی الطلحی فی الغیبه.
 ۵. جوابات الفارقین فی الغیبه.
 ۶. الجوابات فی خروج الامام المهدي علیه السلام.
- و در کتابهای زیر برخی از مسائل مربوط به غیبت را نقد و بررسی کرده است:

۱. الافصاح فی الامامة.
۲. الايضاح فی الامامة.
۳. العمدة فی الامامة.
۴. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد.

۵. العیون والمحاسن.

۶. الزاهر فی المعجزات.

به جز این آثار چهار رساله از مناظرات ایشان نیز در حوزه مسائل مربوط به غیبت و فلسفه آن تا روزگار ما مانده است.

پرسش کنندگان و طرفهای مناظره، بیشتر معتزله و برخی زیدی، اسماعیلی، اشعری، مرجئه و جبری مسلک بوده اند گاهی علمای شیعه نیز، به منظور کسب آگاهی بیشتر از شیوه استدلال شیخ، پرسشهای خود را مرتب کرده و از سرزمینهای دور و نزدیک نزد ایشان می فرستاده اند و شیخ مفید در مقام پاسخ به این پرسشها، برخی از آثار خود را پدید آورده است از این مجموعه می توان به کتاب: الفصول العشره فی الغیبه اشاره کرد که در پاسخ برخی از پرسشهای ابی العلاء ابن تاج الملک از علمای شیعه، نوشته است.

از مسائل مهمی که شیخ در این آثار آن را پیگیری کرده شبه های فراوانی را در زمینه غیبت رد کرده فلسفه غیبت است. شبهات دیگری نیز، از جمله: انکار وجود امام فرزند نداشتن امام حسن عسکری علل پوشیده ماندن ولادت خروج دعوی امامیه در غیبت از حد عادت غیر عادی بودن طول عمر امام زمان و... در کنار فلسفه غیبت به طور استدلالی و بسیار دقیق جواب داده شده اند.

در مسائل عشره، تدبیر مصالح خلق و آزمون انسانها از سوی خدا از علل غیبت امام عصر، دانسته شده اند (۸۵۶) شیخ برای بیان عدم انحصار غیبت در حضرت مهدی نمونه های دیگر از اولیا الهی را ذکر می کند که در منظر ستم پیشگان پدیدار نمی شوند و برای حفظ دین خود از فاسقان فاصله می گیرند و کسی از مکان آنان خبر ندارد. خضر از آن جمله است که بنا به

اجماع اصحاب سیره و اخبار پیش از زمان موسی تا این زمان بوده است و کسی از جایگاه او خبر ندارد و در آیاتی از قصه موسی علیه السلام به وجود او اشاره شده است (۸۵۷) جریان اصحاب کهف (۸۵۸) و داستان اصحاب حمار (۸۵۹) را نیز شیخ مفید از این مقوله می داند شیخ مفید در فصل هفتم مسائل عشره این اشکال را مطرح کرده است: (وقتی در عصر غیبت حدود الهی اجرا نمی شود و نمی توان کسی را به حق دعوت کرد و جهاد مقدسی با دشمنان دین صورت نمی گیرد چه نیازی به امام زمان، وجود و عدم او چه تفاوتی دارد) (۸۶۰). در رد آن می نویسد:

(غیبت امام، خللی به حفظ شرع و ملت وارد نمی کند امام، در هر صورت به احوال امت توجه دارد و شیعیان عهده دار دعوت به شرع هستند و در این خصوص حجت بر آنان تمام است. جهاد با دشمنان دین از نیز والیان از سوی ایشان می توانند بر عهده گیرند) (۸۶۱) بنابراین غیبت امام مخل غرض نیست.

حال اگر امام به دلیل ترس بر حال خود نتوانست حدود را اقامه کند و احکام را اجرا کند و زمین به فساد کشیده شد، عامل انتشار فساد، کسی جز ستمگران نخواهند بود و هم آنان باید پاسخ گو باشند) (۸۶۲). در جای دیگر می نویسد:

(اصولا ظرفهای تقیه و اضطرار فعل الهی فعل خود امام یا فعل شیعیان مومن نیست اینها ساخته و پرداخته ستمگران و غاصبان خلافت هستند. کسانی که خون امام را مباح کرده، نسبت او را نفی و حق او را انکار کرده اند بنابراین مسؤولیت تمام آثار اسفباری که از غیبت امام ناشی می شود اعم از تضييع احکام، تعطیل حدود، تاءخیر مصالح و پدید آمدن مفاسد، بر عهده

آنان است (۸۶۳).

شیخ مفید در رد این اشکال که امامیه از سوئی امامت را واجب می دانند و از سوی دیگر غیبت امام را مصلحت می دانند (۸۶۴)، می نویسد:

(مصلح بر حسب اختلاف احوال، فرق می کنند و بر حسب نیاز و تشخیص مصلحان و افعال و اغراض آنان، دگرگون می شوند. مثلا اگر نیاز جامعه فراهم ساختن زمینه های تلاش و کوشش باشد، مصلحان باید امکان کار و کوشش را برای آحاد جامعه فراهم سازنده و موانع را از سر راه آنان بردارند، ولی اگر افراد جامعه، به سمت لهو و لعب گرایش یابند، مصلحان نباید در خدمت آنان باشند، باید بر آنان سخت گیری کنند و راه آنان را ببندند. تدبیر الهی بر، نظیر همین رابطه است. خدا انسانها را می آفریند، عقل آنان را تکمیل می کند و اعمال صالح را بر آنها تکلیف می کند، تا با انجام کارهای شایسته به کمال برسند. آنان اگر چنین کردند، خدا راه خود را برای حرکت آنان هموار می کند و اگر مخالفت کردند، اوضاع و احوال دگرگون می شود و تدبیر دیگری را در پیش می گیرد).

(اگر شناخت امام ضرورت دارد، چگونه می توان امام غایبی را که ناپیدا است شناخت؟)

آیا این نقض غرض نیست؟)

جواب می دهد:

(آنچه ضرورت دارد، وجود امام و معرفت اوست، ولی کسی وجوب ظهور امام و عدم غیبت او را مطرح نکرده است، بنابراین، غیبت با مدلول خبری که در ضرورت شناخت امام از پیامبر داریم، منافات ندارد؛ چون شناخت، امری غیر از مشاهده است. ما به چیزهای زیادی باور داریم که یا در پرده غیب هستند و یا پیشتر ظهور داشته اند و امروزه ظهور مادی ندارند. امتهای

پیشین، نیز نسبت به امور غیبی و غیر قابل دسترس، مکلف به کسب معرفت بوده اند: (النبي الامي الذي يجدونه مكتوبا عندهم التوراه والانجيل) (۸۶۵) آنان موظف بودند که تا به ظهور پیامبر اسلام ایمان آورند. ما خود به بعث ونشور و حساب و کتاب ایمان داریم و همه آنها از تیررس حواس ما به دور هستند).

در ثمره این نوع شناخت می نویسد:

(نفس شناخت وجود امام و عصمت و فضل و کمال او در کسب ثواب و اجر کفایت می کند؛ چون ما به این ترتیب، به دستور الهی عمل کرده ایم و عقاب جهل از ما برداشته شده است حل و فصل کشمکشها و بیان احکام شرعی مکلفان و امور دیگر، از مصالح دین و دنیا، وقتی بر عهده امام است که تمکن و قدرت و اختیار وجود داشته باشد، امامی که استطاعت ندارد، تکلیف ندارد و مکلفان برای کشف احکام و وظایف شرعی، باید به فقهای شیعه مراجعه کنند و یا نبود حکم شرعی و یا عدم دسترسی به آن، باید به حکم عقل تمسک جویند).

شیخ در جواب این سؤال که اگر انسان می تواند در مقابل عمل، از نصوص دینی، اجتهاد و اصول علمیه و احکام عقلی بهره جوید، چه نیازی به امام دارد؟ می نویسد:

(نیاز به امام، استمرار دارد، دسترسی نداشتن به امام، انسان را از وجود او بی نیاز نمی کند، چنانکه دسترسی نداشتن به دوا، مریض را از آن بی نیاز نمی کند. انسان سرگردان، هر چند راهنما نیابد، از آن بی نیاز نمی شود. اگر غیبت، سبب بی نیازی از امام می شد، لازم می آمد که مردم در غیبت پیامبری که در شعب ابی طالب پیش آمد و یا غیبت او در غار و نیز غیبت موسی در میقات و غیبت یونس در شکم ماهی، از پیامبر بی نیاز شوند، اما

چنین نبوده است (۸۶۶).

به نظر شیخ:

(ما و اهل سنت، هر دو، اجتهاد را قبول داریم، تفاوت ما در این است که آنان از زمان رحلت پیامبر اسلام، به اجتهاد عمل کرده اند و ما در دوره غیبت. بنابراین، آنان نمی توانند بر ما خرده بگیرند، چون در عصر غیبت، حال هر دوی ما یکی است).

به نظر او، ظهور امام واجب نیست. بلی، اگر امام می دانست که با ظهور او دین اصلاح خواهد شد، یک لحظه درنگ نمی کرد (۸۶۷). ظهور نکردن او، به این جهت است که امامان پیشین می توانستند تقیه کنند و این عمل آنان مباح بوده است، ولی مهدی (علیه السلام) به منظور احیای دین، قیام خواهد کرد و تقیه در عصر او جایز نیست و این، برای دشمنان دین، قابل تحمل نیست؛ از این روی همه در کمین او خواهند بود، تا بتوانند او را از میان بردارند. او در نهان خواهد بود، تا یارانش پا به عرصه حیات بگذارند. یارانی که دارای درستی عقل و درستی عقد هستند (۸۶۸). بنابراین، منشاء عدم قیام مهدی چیزی جز وجود مصلحت نیست (۸۶۹).

معتزلیان بیش از هر گروه دیگری با شیخ مفید برخورد فکری داشتند. آنان هر چند همانند شیعیان وجود امام را ضروری می دانستند، اما مسئله غیبت را نفی می کردند و از نقطه نظر عقلی، در فلسفه غیبت تردید می کردند (۸۷۰).

شیخ، مفید، ضمن اشاره به برخورد معارضه جویانه آنان، گوشزد می کند: (این همه اشکال، در شرایطی بر عقاید امامیه وارد می شود که خود معتزله بر خلاف باور به ضرورت وجود امام، به اقرار خود، پس امام علی (علیه السلام) تا این زمان، هرگز امام دیگری نداشته اند. بنابراین عذر امامیه در

باور به امام غایب پذیرفته تر از عذر معتزله است که با همه اعتقادشان به وجوب امام، در طول زمان، پس از شهادت حضرت علی (علیه السلام) پیشوایی نداشته اند. و این در شرایطی بوده که آنان بر حسب عقیده خود می توانستند از اهل حل و عقد بهره مند گردند و اسامی را در نظر بگیرند (۸۷۱).

عصر شیخ مفید، مقارن زمانی بود که همه نایبان خاص از میان رفته بودند و خود به خود، این سؤال به ذهنها تداعی می شد که فرق شیعه و اهل سنت در چیست و چگونه می توان حدود را اجرا کرد یا احکام الهی را برپا داشت؟

شیخ مفید در رفع این ابهام می نویسد:

(لازم نیست امام همه وظایف خود را شخصا بگیرد. او، می تواند نایبی را برگزیند و در صورت لزوم، خود وارد عمل شود. و اگر شر و فساد از غیبت امام ناشی شود باید کسانی را سرزنش کرد که با اعمال ناپسند خود موجب غیبت او شده اند) (۸۷۲).

رویارویی امامیه و معتزله در فلسفه غیبت

در عصر سید مرتضی (۳۵۵ - ۴۳۶ ه.ق.) که یکی از برجسته ترین شاگردان شیخ مفید بود. تعارض اندیشه های کلامی شیعه و معتزله، نمود بیشتری یافت. بخصوص سید مرتضی در عقل گرایی، تمحض بیشتری داشت. او، حتی آرای شیخ مفید را در امامت و مباحث عقیدتی دیگر، به نقد کشید. قطب الدین راوندی، به نقل سید بن طاووس، اثری را در رابطه با موارد اختلاف آرای شیخ مفید و سید مرتضی تدوین کرده که به ۹۵ مسأله می رسد.

به ادعای راوندی موارد اختلاف بیش از این مقدار بوده است (۸۷۳).

سید مرتضی، با قاضی عبدالجبار همدانی معتزلی (م: ۴۱۵ ه.ق.) معاصر بود و مدتی نزد وی تلمذ کرده بود و با اندیشه های او آشنائی کامل داشت و عبدالجبار، در آن زمان قاضی القضاة رکن الدوله دیلمی بود و کتاب (المغنی فی ابواب التوحید والعدل) را نوشت.

عبدالجبار، کوشید اندیشه پیشوایان خود: جاحظ و جبائی را در مسأله امامت، به کرسی نشاند و پیش از او، ابوالحسن خیاط با نوشتن الانتصار به دفاع از جاحظ برخاسته بود و آرای جاحظ را که پیش از آن در دو کتاب العثمانیه و فضیله المعتزله نشر یافته بود، به وسیله ابن راوندی که از معتزله کناره گیری کرده بود و افکار شیعی داشت، در کتاب: فضیحه المعتزله، به نقد کشیده بوده.

قاضی عبدالجبار، کتاب مغنی را در بیست جلد در مسجد رامهرمز املا کرد و آخرین جلد آن، به امامت اختصاص یافت.

او، در بیشتر موارد، منقولات خود را به شیوخ خود، یعنی پیشوایان معتزله نسبت می دهد و از میان آنان، جاحظ و ابوعبدالله جعل و ابوعلی جبائی و ابوهاشم جبائی و ابوالقاسم بلخی، بیشتر به چشم می خورند و در نقد فرقه های شیعی از گفته ابومحمد حسن بن موسی نوبختی بهره می گیرد. با رواج اندیشه های قاضی عبدالجبار، متفکران فرقه های گوناگونی، به نقد آن برخاستند.

از زیدیه، محمد بن احمد بن علی بن الولید، کتاب: الجواب الحاسم المغنی لتشبه المغنی را در رد آرای عبدالجبار نوشت از شیعه، سید مرتضی علم الهدی، کتاب: الشافی فی الامه را در نقد قاضی به رشته تحریر درآورد. سید مرتضی، در جاهایی از کتاب خود، به کتاب الامامه، ابن راوندی استشهاد می کند و از او در برابر معتزله دفاع می کند. برخورد محکم

و منطقی سید مرتضی، سبب شد پیشوایان معتزله، در اندیشه دفاع از عبدالجبار باشند ابوالحسن بصری، شاگرد قاضی نقض نقض الشافی الامامه و ابی یعلی سالار بن عبدالعزیز دیلمی، به دفاع از سید مرتضی نقض الشافی را نوشت (۸۷۴).

ما چون در تشریح افکار شیخ الطائفه طوسی، شاگرد برجسته سید مرتضی، از (تلخیص الشافی) که شکل ویراسته شده همان الشافی است، به تفصیل سخن خواهیم گفت، تبیین بخشهایی از نظریات ایشان و مناقشاتی که با معتزلیان دارد و در این کتاب آمده است، به همان جا و می نهم و در این جا، از نوشته دیگر او، در باب غیبت و فلسفه آن: المقنع فی الغیبه، بهره می گیریم. این کتاب، که بخشهایی از آن در رساله فی غیبه الحجه، شریف مرتضی نیز تکرار شده، پس از الشافی الامامه و نیز تنزیه الانبیا والائمه، آمده، آخرین نظریات سید مرتضی در آن منعکس شده است.

شریف مرتضی، فلسفه غیبت را در المقنع، بر دو اصل: ضرورت امامت در همه روزگارها و ضرورت عصمت امام، مبتنی می کند. دو اصل اساسی که بدون درک صحیح آن دو، نمی توان به راز غیبت پی برد و یا از آن بحثی به میان آورد. به همین دلیل، ابتدا، دلایلی برای اثبات این دو اصل می آورد، بعد غیبت را بر روی آن استوار می کند با استدلال، امامت امت اسلامی را در امام غایب منحصر می کند. او، در طلیعه بحث، غیبت را از گونه آیات متشابه می داند که راز آن را باید در حکمت الهی جست، حکمتی که ما فقط می توانیم به آن علم اجمالی پیدا کنیم و علم تفصیلی آن نه ممکن است و نه ضرورت دارد.

سید مرتضی، پس از بحثهای بسیار دقیق در بیان علت غیبت، به نظریه خود اشاره می کند که همان نظر شیخ مفید است. او می نویسد:

(سبب غیبت، می تواند بیمی باشد که بر جان امام می رود و همین طور ممانعت او از تصرف در امور جامعه).

به این ترتیب، نوک پیکان نقد را متوجه نظامهای جور حاکم بر سرنوشت مسلمانان می کند. در توضیح بیان خود می نویسد:

(وقتی از وجود امام نفع برده می شود که امام از تمکن و اقتدار برخوردار باشد و دستورهایی وی اعمال گردد، تا بتواند سپاهیان را تجهیز کند و با اهل بغی بجنگد و اقامه حدود کند و مرزها را پاس دارد و در حق ستم دیدگان انصاف پیشه کند و هیچ یک از این امور، جز با تمکن، ممکن نیست. بنابراین، وقتی بین او و هدفهایش، چیزی حایل شد، ضرورت قیام از ایشان سلب می شود و هرگاه بر جان خود بیمناک باشد، غیبت برای او واجب می گردد. چون پرهیز از اموری که به انسان زیان می رسانند، عقلا و نقلا واجب است و پیامبر نیز در شعب و غار، خود را از انظار پنهان داشت. و این امر، دلیلی جز ترس و دوری از ضررها نداشته است)(۸۷۵).

سید مرتضی، پرسشهای زیادی را پیش می کشد و به آنها پاسخ می دهد. فرق میان غیبت نبی و امام، مدت دوری از انظار، دلایل پنهان نشدن ائمه پیشین شیعه، فرق غیبت و نبود امام، امکان ظهور بی زیان امام و چگونگی اقامه حدود در زمان غیبت از جمله پرسشهایی است که در این کتاب به آنها پاسخ داده شده است. به نظر او، در طول غیبت، نیاز به امام بر طرف نمی شود، چون نیاز به امام معصوم، نیاز ثابتی است و دسترسی به دلایل شرعی و عقلی در رسیده به حق، بر طرف کننده این نیاز نیست.

سید مرتضی، دلیل کسانی را که ظاهر نشدن امام را برای اولیا، ناشی از بیم نشر خبر می دانند، کافی نمی داند، چون از نظر ایشان، عقلای شیعه، آثار زیانبار نشر خبر ظهور را به خوبی می دانند؛ بنابراین ممکن نیست که چنین

خبر مهمی را نشر دهند. بخصوص آنان می توانند این نکته را بفهمند که نشر خبر ظهور، سبب می شود که خود نیز نتوانند از وجود مبارک امام بهره ببرند.

برخی از صاحب نظران شیعی، اصولاً، ظاهر شدن امام را برای برخی از اولیا، مفید فایده نمی دانند آنان منشاء غیبت را دشمنان دین تلقی می کنند، ولی سید این نظریه را نیز رد می کند و می نویسد:

(چگونه می توان منکر فایده ظهور امام بر اولیا شد؟ چون در این صورت، ظهور هیچ یک از امامان شیعه نمی توانست مفید فایده ای باشد). او، ضمن این که ظهور امام را برای برخی از اولیا، نفی نمی کند، در رابطه با بقیه اولیا، علت غیبت را تکلفی می داند که باید برای دفع آن کوشید، تا در پروسه این تلاش، ظهور میسر شود و فرد به کمالات خود دست یابد (۸۷۶) و دست از قصور و تقصیر بردارد.

سید مرتضی، در این رساله بر خورداری اولیا را از وجود امام در عصر غیبت، یادآور شده است. او، به این سؤال نیز پاسخ داده است که آیا غیبت می تواند مانع فعالیت امام باشد؟ می نویسد:

(اولیای امام، هر چند شخص او را نمی شناسد، ولی در سایه باور وجود او، از انجام امور ناپسند پرهیز می کنند. چون او را میان خود احساس می کنند که از کوشش شیعیان باخبر است و آلودگی شیعیان او را افسرده می کند).

شریف مرتضی امکان وجود جانشینان امام که در حال غیبت خود آنان را معین کرده باشد و از این راه از اوضاع مردمان باخبر گردد، نفی نمی کند و از این حیث فرقی میان غیبت و ظهور امام نمی بیند.

پیوند غیبت وقاعده لطف

شاگرد سید مرتضی، شیخ طوسی، (۴۶۰ - ۳۸۵ هـ ق) پیش از آن که از طرف خلیفه، القائم بامر الله، بر کرسی کلام تکیه بزند، پس از ورود به بغداد، در محضر شیخ مفید به کسب دانش پرداخت و پس از مرگ شیخ مفید، در سال ۴۱۳ شاگردی سید مرتضی را اختیار کرد و در مجموع، ۲۸ سال از عمر خود را با این نابغه بزرگ سپری کرد و در علوم اسلامی جایگاهی ویژه یافت و در محیط علمی آن روز بغداد، توانست فلسفه غیبت را با اسلوبی بسیار قویم و منطقی، برای مخالفان قابل فهم سازد. بخصوص در بخش اعظم عصر وی، سیاست دولت عباسی که از بدو تاعسیس به دست افرادی غیر نژاد عرب تشکیل شده بود، اقتضای می کرد تا همه فرقه ها آزاد باشند و هر کسی بتواند و به طور آزاد، عقاید خود را به بحث بگذارد.

شیخ طوسی، پیش از تالیف الغیبه، کتاب الشافی فی الامامۀ سید مرتضی را تخلص کرد و آن را تخلص الشافی نامید (۸۷۷). در دو جا، از فلسفه و علت غیبت بحث کرد: یکی اوایل جلد اول و دیگری آخرین فصل جلد چهارم عمده بحثهای تخلص الشافی، همان مباحثی است که در المقنع فی الغیبه آورده شده است (۸۷۸).

شیخ طوسی، علت پنهان شدن امام را، با استفاده از قاعده لطق و در نظر گرفتن آمادگی نداشتن مردمان، یا بخشی از آن بررسی می کند. او، دو فرض برای مساله در نظر می گیرد:

۱. علت پنهان شدن در همه مکلفان وجود دارد و اختصاص به فرد مشخصی ندارد. با این تفاوت یک سطح و یک نوع نیست. انگیزه پنهان شدن از دشمنان غیر از انگیزه پنهان شدن از اولیای آن است. دلیل ظاهر نشدن امام برای دشمنان، چیزی جز ستمکاری و عزم آنان در از میان بردن امام نیست و سبب پنهان شدن از اولیاء نیاز به برهان ندارد؛ زیرا فرض این

است که امام، برای همه مکلفان لطف است، و هر گاه لطف، به وسیله علتی، خارج از اختیار مکلف، برداشته شد، تکلیف از او ساقط است، هر چند این تکلیف بر گردن سایر مکلفان باقی است.

شیخ طوسی، امکان ظاهر شدن امام به برخی از اولیا را نفی نمی کند و به دیگران سفارش می کند تا در رفع علت غیبت تمکن یابند، تا امام برای آنان ظاهر گردد و در یک کلمه، مکلف باید تقصیر خود را تلافی کند. و این تکلیف به ما لایطاق نیست، زیرا مکلف، باید قدرت تمیز امور را داشته باشد. او، وقتی به این قدرت دست یافت و دید که امام بر او ظاهر نمی شود، می فهمید که باید سراغ سببی برود که مانع ظهور اوست و در این جست و جو خواهد فهمید کوتاهی از سوی خودش است. بنابراین، از وقتی با تمام قدرت اجتهاد کرد، به تمیز حق و باطل توانمند می شود و در برابر حق تسلیم می گردد و کسی که می گوید من همه تلاش خود را کرده ام، ولی به علم و اجتهاد دست نیافته ام، پذیرفتنی نیست.

۲. و اگر علت پنهان شدن دشمنان باشند، این امر سبب اسقاط تکلیف نخواهد شد، چون اگر لطف به فعل مکلف، یا فعل غیر او تعلق یابد و مکلف، بداند حاصل نشده، تکلیف ساقط نخواهد شد و اسقاط تکلیف واجب است (۸۷۹).

لطف چیزی است که مکلف را برای انجام واجب، برمی انگیزد و از قبح دورش می کند (۸۸۰).

شیخ طوسی، مردم را به دلیل مهیا نکردن خود برای دیدار مهدی، نکوهش می کند (۸۸۱).

و عمل آنان را مانع اصلی در بهره گیری از لطف می داند:

(وجود امام، لطف است و تصرف او در امور، لطف دیگر. خدا با ایجاد امام

به لطف خود جامعه عمل پوشید و فردی را که برای اداره جامعه لازم است آفرید و حجت را بر مردم تمام کرد، تا اگر شایسته بودند، از وجودش بهره ببرند و بسط ید امام لطف دیگری است که به کوشش ما مربوط می شود. تقویت قدرت نداشتن امام را مواردی، در توان ماست. بنابراین، ما مکلف به آن هستیم و قدرت نداشتن امام را باید از چشم خود بینیم (۸۸۲). او، سه مرحله را برای بسط ید امام لازم می داند:

۱. ایجاد امام از سوی خدا.

۲. قیام امام برای امامت و رهبری جامعه.

۳. عزم مردمان بر تقویت او.

و نتیجه می گیرد که انجام مرحله سوم از مراحل بسط ید امام، بر عهده ماست. ما باید زمینه اقتدار او را فراهم سازیم (۸۸۳)، چون خدا خواسته، تا تقویت او، به وسیله بشر صورت گیرد، نه فرشتگان (۸۸۴).

فلسفه غیبت در آثار کلامی پس از شیخ طوسی

پس از عصر شیخ طوسی، با کرسی نشستن باور به امام غایب و جا افتادن فلسفه غیبت، بحث از غیبت و فلسفه آن، فروکش کرد و به عنوان یک تفکر قابل دفاع در ضمیر شیعه باقی ماند و مخالفان فکری شیعه نیز، کمتر به آن پرداختند. به همین دلیل، در آثار کلامی پس از شیخ طوسی، کمتر به نکات تازه ای بر می خوریم.

امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی، از اعلام قرن ششم، نویسنده کتاب اعلام الوری باعلام الهدی و کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی (۶۳۶ - ۵۶۹۹ ه.ق.) صاحب قواعد المرام فی علم الکلام، در فلسفه غیبت همان نظریات سازمان یافته شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی را به گونه خلاصه، در آثار خود آوردند (۸۸۵).

خواجه نصیرالدین طوسی، سر آمد متکلمان و متفکران شیعی قرن هفتم، اشاره ای به این موضوع کرده است.

او، می نویسد:

(غیبت نمی تواند ناشی از اراده خدا، یا اراده امام زمان باشد، بلکه باید سبب غیبت امام را در اعمال مکلفان، که سبب ترس و پیروی نکردن است، جست و ظهور وقتی واجب خواهد شد که سبب غیبت از بین برود)(۸۸۶).
خواجه نصیرالدین طوسی، در آثار دیگر خود، از جمله تلخیص المحصل و تجرید العقاید، به فلسفه غیبت پرداخته است.
او، که در آغاز جوانی در نیشابور به تکمیل تحصیلات خود اشتغال داشت، شاهد هجوم لشکریان چنگیز به خاک خراسان بود، تا ۵۷ سالگی، ناگزیر با اسماعیلیان الموت همکاری می کرد و پس از آن، به دربار هلاکو انتقال یافت و در راءس مخروط تصمیم گیرنده مسائل سیاسی و فرهنگی امپراتوری وسیع هلاکو خان قرار گرفت. علاقه ایشان به تحکیم حساب شده موقعیت تشیع و رونق عقاید امامیه، موجب گردید، تا کمتر به این امر روی آورد.
حتی علامه حلی (۶۴۸ - ۷۲۶ هـ.ق) شارح خواجه نیز، به پیروی از وی، در کشف المراد، به این مسأله اشاره نکرده است. هر چند مقدار بن عبدالله سیوری معروف به فاضل مقدار (م: ۸۳۶ هـ.ق) در کتاب خود: النافع یوم الحشر فی شرح باب الحادی عشر و ابوالفتح بن مخدوم الحسین العربشاهی (م: ۹۷۶ هـ.ق). از احفاد میر سید شریف جرجانی، صاحب مفتاح الباب، در شرح باب حادی عشر و از معاصران علامه، حاجی میرزا محمد علی حسینی شهرستانی، در کتاب الجامع فی ترجمه النافع فی شرح باب حادی عشر، به عنوان شارحان آثار خواجه، فلسفه غیبت را به اختصار، مورد بحث قرار داده اند و سخنان آنان همان چیزهایی است که در سده

های سوم و چهارم و پنجم، بارها و بارها در منابع عمده کلام شیعی و مجموعه های روایی آمده است (۸۸۷).

نتیجه

مسأله مهدویت و غیبت امام دوازدهم، بر خلاف پیشینه ای که در اسلام داشته، بیشتر در دامن شیعه پرورش یافت و حکمت الهی اهل سنت، اجازه نداده است چنین عقیده ای رسمیت بیابد. هر چند کم نیستند معاریف و مشاهیر سنی که آن را بخشی از عقیده خود قرار داده. و کتابهایی در این باب، نوشته اند.

به عقیده شیعیان، غیبت امام، مانع از آن نیست که وی قائد حقیقی جهان باشد. چون او در غیبت نیز، مدد کار مومنان است و با حضور خود در جامعه، سبب قوت دل ارباب معرفت می شود و آنان برای این که گامی به سوی ظهور مهدی برداشته باشند، خود را به انجام کارهای نیک موظف می دانند و همین پروسه عمل است که شیعیان مؤمن را برای درک حقیقت عمل صالح و دسترسی به جامعه آرمانی آماده می کند و به آنان امید ماندن و حرکت می بخشد. در واقع، فلسفه سیاسی شیعه را در فلسفه غیبت مهدی می توان، جست.

متفکران شیعه، در رد این ادعا که وجود امام غایب نمی تواند برای جامعه بشری سودی داشته باشد، از دیرباز، پاسخهایی داده اند که در یک دسته بندی کلی آنها را می توان در این چند پاسخ خلاصه کرد:

۱. این امر مسلم نیست که امام از دید همه غایب باشد، چه بسا اولیایی که به دلیل عمل به وظایف خود توانایی درک محضر او را دارند و از این نعمت بزرگ الهی، برخوردار می شوند.

۲. اعتقاد به ظهور امام، نوع بشر، بخصوص مؤمنان را از انجام گناهان باز

می دارد.

۳. وجود امام، لطف است و اگر چهره پنهان داشته، به این جهت است که در میان مردم دشمنانی دارد و شرایط برای ظهور او، که چون پیشوایان دیگر تقیه نخواهند کرد، فراهم نشده است.

۴. امامیه تا آمدن موعود، مجاز و گاه مجبورند تقیه کنند. عمل به تقیه، با پیروی از روش خود امام غایب، که برای حفظ حیات شخصی، تا روز ظهور تقیه می کند، تایید می شود.

فرزانگان شیعی، چون ابن ابی زینب نعمانی (م: ۳۶۰) شیخ مفید (۳۸۵-۴۱۳ هـ ق.) سید مرتضی (۳۵۵-۳۶۶ هـ ق.) و شیخ طوسی (۴۶۰-۳۸۵ هـ ق.) با پدید آوردن آثاری تحت عنوان غیبت و طرح مباحث کلامی و استدلالی درباره مسأله غیبت و فلسفه آن، کوشیدند از یک طرف حضور امام را با بهره گیری از آموزه های پیشوایان معصوم در باطن ثابت کنند و از طرف دیگر، تلاش کردند که حکومت ظالمان و غاصبان را نامشروع قلمداد کنند و مردم را در انتظار فرج، جدی و استوار سازند و این اطمینان را به وجود آورند که سرانجام امام خواهد آمد و حکومت عدل الهی و علوی را در سطح جهان تشکیل خواهد داد و با این کوششها، که تا عصر خواجه نصیرالدین طوسی و علامه حلی دوام آورد، مسأله انتظار جا افتاد و در انتظار مهدی بودن یک عمل دینی شمرده شده و این امر، عملاً توانست شیعه را در دوره رویکرد به سلطان عادل (۳۲۹-۹۰۵ هـ ق.) و دوره مشروعیت دادن به سلطان عادل (۱۳۲۴-۱۳۵۸ هـ ق.) در برابر همه ناسازگاریهای زمان متحد گرداند و با تاسیس حکومت دینی و آغاز رویکرد به ولایت فقیه، بخشی از تمایل رمز آلود سیاسی شیعه را تحقق عینی ببخشد.

امام مهدی، در آثار شخصیت‌های اسلامی

سید عباس میری

علمای اسلام، افزون بر انجام وظیفه خطیر بیان احکام شرعی، به مسائل مهم معارف اسلامی و اعتقادی و شبهاتی، که از سوی نحله های گوناگون افکنده می شده، غافل نبوده اند.

تولد مهدی، حیات، غیبت، حکمت غیبت و... از سوی بزرگان اسلام، چه شیعه و چه سنی، مورد بحث و بررسی بوده است. در این باره، آثار فراوانی پدید آمده و کمتر عالم اسلامی را می توان یابید که در این باب قلم نزده باشد و یا سخنی نگفته باشد.

منظور ما در این نوشتار، نگاشتن کتاب نامه، به سبک معمول نیست. که کار انجام شده (کتاب نامه امام مهدی و در جستجوی قائم) بلکه بر آنیم، ابتداء به معرفی برخی شخصیتهایی که درباره مهدی کتاب، یا رساله نگاشته اند پردازیم و آن گاه سیری در کتاب، یا رساله مورد نظر داشته باشیم: در باب موضوعاتی که به آنها پرداخته شده و چگونگی پرداخت.

کمال الدین و تمام النعمه

نوشته: ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق.

مصحح: علی اکبر غفاری.

ناشر: مؤسسه نشر اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین، قم.

شماره صفحه ها: ۶۸۶

ابن بابویه، در قم، چشم به جهان گشود. در نزد فقهای بزرگ و محدثان نامداری چون: علی بن بابویه (پدر خود) محمد بن حسن بن ولید، احمد بن علی بن ابراهیم هاشم قمی، احمد بن محمد بن یحیی عطار اشعری قمی، حسن بن ادریس قمی، حمزه بن محمد علوی و... دانش فقه و حدیث

را فرا گرفت (۸۸۸).

روح جست و جوگرش آرام نگرفت و برای بهره گیری از محضر ابوالحسن محمد بن احمد بن علی اسدی، راه یافت و از وی حدیث شنید. در سال ۳۵۲ هـ.ق. به نیشابور رفت و از علمای آن جا، استفاده برد. آن گاه به مشهد، کوفه، بغداد، همدان، بلخ، سرخس، ایلاق و مکه مکرّمه رفت و از متخصصان فن حدیث، آموخت (۸۸۹).

شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی، در مقدمه معانی الاخبار، تا دوست و پنجاه و دو تن، از بزرگان را که شیخ صدوق، از آنان استفاده کرده، یاد می کند. شیخ صدوق، با کوشش فراوان، در راه کسب و دانش، به مقامهای عالی علمی دست یافت و در رشته حدیث، به جایی رسید که (رئیس المحدثین) نام گرفت (۸۹۰).

شیخ طوسی درباره شخصیت والای ایشان می نویسد:

(ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، دانشمند جلیل القدر، بزرگوار، حافظ احادیث صاحب نظر در رجال و ناقد اخبار بوده است. در میان دانشمندان قم، در حفظ و کثرت علم، کسی مانند وی، دیده نشده است. وی، نزدیک به سیصد کتاب، داشته است) (۸۹۱). از جمله آثار وی، کمال الدین و تمام النعمه است که گویا، پس از بازگشت از سفر مشهد، در سال ۲۵۲ هـ.ق. نگاشته است و انگیزه خود را از نگاشتن آن، چنین اعلام می دارد:

(آنچه مرا واداشت که به نگارش این کتاب پردازم چنین بود: از زیارت حضرت امام رضا، صلوات الله علیه، به نیشابور برگشتم. دیدم. شیعیان آن جا درباره قائم (عجل الله فرجه) مسأله دار شده اند. سعی کردم، آنان را با بیان روایاتی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) رسیده

به راه درست، رهنمون کردم. در این روزگار، بزرگی از مشایخ فضل و دانش و تقوا، از اهالی قم، به نام: نجم الدین ابو سعید محمد بن احمد بن علی بن صلت قمی، ادام الله توفیقه، در بازگشت از سفر بخارا، بر ما وارد شد. روزی درباره آراء و باورهای برخی از فلاسفه و علمای منطق بخارا گفت: از آنان درباره حضرت قائم (عجل الله فرجه) سخنانی شنیدم که مرا در مورد غیبت طولانی حضرت، دچار حیرت و تردید کرده است. من مطالبی در اثبات وجود حضرت مهدی (عجل الله فرجه) برای زدودن تردید از او بیان کردم و روایاتی درباره غیبت، بر او خواندم، حیرت او بر طرف شد و دلش آرام گرفت. از من خواست، کتابی درباره غیبت حضرت مهدی (عجل الله فرجه) بنویسم پذیرفم و به او وعده دادم که ان شاء الله وقتی به وطن خود (ری) برگشتم آن را عملی خواهم ساخت. تا این که شبی در خواب دیدم خانه کعبه را طواف می کنم و به حجرالاسود رسیدم و آن را استلام کردم ناگاه دیدم، مولی صاحب الزمان (علیه السلام)، پهلوئی در کعبه ایستاده است. سلام کردم. حضرت جواب دادند.

فرمود: چرا کتابی راجع به (غیبت) نمی نویسی، تا ناراحتی بر طرف شود؟ عرض کردم: یابن رسول الله (صلی الله علیه و آله) من کتابها درباره غیبت شما نوشته ام.

حضرت فرمود: نه، آن موضوعات را نمی گویم، کتابی راجع به غیبت من بنویس و غیبتهای پیامبران را در آن نقل کن. سپس از نظرم غایب شد. من با اضطراب از خواب بیدار شدم و تا طلوع فجر، به گریه و زاری پرداختم، چون صبح شد، به منظور انجام امر ولی الله و حجت خدا، آغاز به نوشتن این کتاب کردم (۸۹۲).

این اثر نفیس، در دو نوبت به گونه سنگی در ایران و یک نوبت به گونه

حروفی در نجف و یک مرتبه با ترجمه چاپ شده است ولی، این چاپها، افتادگی، تحریف و اشتباه فراوان دارد.

از این روی، آقای علی اکبر غفاری، به تصحیح آن پرداخته و مؤسسه نشر اسلامی، به گونه زیبا و مطلوب، آن را چاپ و نشر داده است.

در تصحیح و مقابله این کتاب، بر هفت نسخه خطی اعتماد شده، از جمله:

۱. نسخه کتابخانه شخصی آیت الله ربانی شیرازی.

۲. نسخه کتابخانه شخصی محدث ارموی به خط نستعلیق، همراه علل الشرایع.

۳. نسخه حاج باقر ترقی.

۴. نسخه کتابخانه میرزا حسن مصطفوی تبریز.

۵. سه نسخه دیگر، از کتابخانه آیت الله مرعشی.

کتاب، پس از خطبه و مقدمه طولانی، که بخش عظیمی از کتاب را در بر گرفته، آغاز می شود. در مقدمه، مباحث کلامی سودمندی به رشته تحریر درآمده که مصحح محترم بحثهای مطرح شده را تفکیک کرده و با عناوین زیر، آورده است: الخلیفه، قبل الخلیفه.

وجوب طاعة الخلیفه.

لیس لاحدان یختار الخلیفه الا الله عزوجل.

وجوب وحده الخلیفه فی کل عصر.

لزوم وجود الخلیفه.

وجوب عصمة الامام.

السرفی امره تعالی الملائكة بالسجود لادم علیه السلام.

وجوب معرفة المهدي (عجل الله فرجه) فرجه.

اثبات الغیبة والحكمة فیها.

آن گاه به پاسخ از شبهات می پردازد و دیدگاههای گروههای گوناگون، چون: کیسانیه، ناووسیه، واقفیه وزیدیه را در باب غیبت امام عصر (علیه السلام) به بوته نقد و بررسی می نهد و خرده گیریهای ابن بشار و پاسخ ابن قبه رازی و... را می آورد.

بر وجود امام غایب و این که از عترت است و ظهور می کند و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد، دلایل محکم، متین و منطقی اقامه می کند. پس از این، گزارشی دارد خواندنی از مناظره ای که بین او و یکی از ملحدان، در حضور رکن الدوله امیر سعید، انجام گرفته است. در نقض و ابارم مسائل کلامی که از سوی مخالفان مطرح شده، کلام را به اوج می رساند و مباحث جالبی را عرضه می دارد (۸۹۳) کتاب، در ۵۷ باب تنظیم شده که مطالب مهم آن، بدین شرح است:

۱. انبیا و حجت‌های الهی که مدتی از دیدگان پنهان بوده اند: ادریس، نوح، صالح، ابراهیم، یوسف، موسی، عیسی و...
 ۲. کسانی که دارای عمر طولانی بوده اند.
 ۳. نیاز بشر به امام.
 ۴. سخنان پیشوایان دین درباره غیبت.
 ۵. کسانی که به محضر حضرت مشرف شده اند.
 ۶. اخبار و روایاتی که بیانگر نشانه های ظهورند.
 ۷. توقیعات صادر شده از ناحیه مقدسه
- ...

گرچه در این اثر از همه گونه احادیث: صحیح، ضعیف، حسن و مردود استفاده شده، ولی شیخ صدوق در اثبات غیبت و ظهور و دیگر مطالب حساس، سعی می کند بر احادیث صحیح اعتماد کند.

کتاب، دائرة المعارف روایی است با دسته بندی بسیار جالب در باب موضوعات مربوط به امام عصر (علیه السلام).

الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد

نوشته: محمد بن محمد بن نعمان عکبری، معروف به شیخ مفید.

تحقیق: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم.

ناشر: کنگره هزاره شیخ مفید.

شماره صفحه ها: ج ۱: ۳۶۳، ج ۲: ۵۶۲

شیخ مفید از بزرگان فقهای شیعه در سده های چهارم و پنجم هجری است (۸۹۴).

وی، در سال ۳۳۶ هـ - ق. در روستایی به نام عکبری دیده به جهان گشود.

پدرش از مردم بصره ومدتی در شهر واسط، معلم بوده و سپس به عکبری آمده و در همان جا ساکن شده است.

پدر، او را به بغداد می برد، تا به کسب دانش پردازد. او، پس از مدتی به

محضر بزرگانی چون: شیخ صدوق، محمد بن جنید اسکافی، ابو علی

صولی، ابو غالب رازی، ابن قولویه قمی و (۸۹۵)... راه می یابد و از آنان بهره

می گیرد با استعداد و هوش فوق العاده ای که داشته، خیلی زود به مقامهای

عالی علمی نائل می آید.

در کرخ بغداد، کرسی درسی پایه گذاری کرد و شاگردانی چون: سید

مرتضی علم الهدی، سید رضی، نجاشی، شیخ طوسی، ابن حمزه، و... را

پرورش داد (۸۹۶) که بعدها هر یک، از ناموران بزرگ جهان اسلام شدند

و مایه فخر تشیع.

یافعی درباره شخصیت علمی وی می نویسد:

(او، عالم شیعه و صاحب نوشته های بسیار و شیخ و پیشوای آنان است. به این

معلم و مفید معروف بود.

در کلام، فقه و جدل، بسیار زبر دست بود و با پیروان همه مذاهب، با جلالت و عظمت، مناظره می کرد (۸۹۷).

شیخ مفید، در سال ۴۱۳ ه.ق. در بغداد، دیده از جهان فرو بست. تشییع با شکوهی از جنازه وی انجام شد و در میدان اشنان، مردم، به امامت شاگرد برجسته اش، سید مرتضی، بر او نماز گزاردند و در منزلش، دفن گردید و پس از چند سال، به قبرستان قریش انتقال یافت و در جوار ابوجعفر دفن گردید (۸۹۸).

از وی، آثار ارزشمندی به جای مانده که نجاشی هفتاد و هشت اثر نام می برد.

شمار زیادی از آثار شیخ، در باب معارف اسلامی و امامت است (۸۹۹) از جمله نوشته های ارزشمند وی، کتاب الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد است.

ابن اثر، مجموعه بسیار گرانبهایی است که به زندگانی امامان شیعه، از ابعاد گوناگون پرداخته شده است.

این اثر در دو جزء تنظیم شده: جزء اول به حیات امام علی (علیه السلام) اختصاص دارد و جزء دوم به زندگانی دیگر ائمه (علیهم السلام). و بخش پایان کتاب (از صفحه ۳۳۹ تا آخر) ویژه امام مهدی (عجل الله فرجه) است.

در این بخش، پس از بیان نام، کنیه و ولادت حضرت مهدی، به دلایل عقلی بر وجود امام معصوم اشاره می شود، سپس سخنان پیامبر درباره غیبت و قیام حضرت که از سوی شیعه و سنی، پذیرفته شده اند و احادیث امامان معصوم (علیهم السلام) آورده می شود. آن گاه نویسنده محترم، با بهره

گیری از آیات قرآن و روایات پیشوایان دین، ویژگیهای حضرت مهدی (عجل الله فرجه) را بر می شمرد و از بشارت پیامبر (صلی الله علیه وآله) به ظهور حضرت در آخر الزمان یاد می کند.

مطالب اساسی این بخش از کتاب، به شرح زیر می پردازد:

ادله عقلی و نقلی بر امامت امام عصر (عجل الله فرجه).

روایاتی که درباره حضرت مهدی (عجل الله فرجه) رسیده است.

اشخاصی که به فیض ملاقات و زیارت حضرت نائل آمده اند.

برخی کرامات و معجزات حضرت در عصر غیبت.

نشانههای ظهور و حوادثی که پیش از ظهور حضرت، رخ خواهد داد.

سال، روز و محل قیام.

چگونگی گردآوری سپاه و مأموریت آنان.

مسیر حرکت.

مدت امامت و حکومت.

جریاناتی که در آن روزگار رخ می دهد.

وضعیت زمین و مردم در آن عصر.

ویژگیهای جمال، شمایل، شیوه رفتار سیره اخلاقی و عملی حضرت مهدی (عجل الله فرجه) به گونه بسیار محققانه، بر اساس منابع متقن و دیدگاههای مستدل عقلی و نقلی.

الفصول العشره فی الغیبه

نوشته: شیخ مفید

تحقیق: فارس حسون.

ناشر: کنگره هزاره شیخ مفید.

شماره صفحه ها: ۱۰۳.

شیخ مفید در آغاز این رساله اشاره می کند:
(در دیگر نوشته های خود، به مسائلی چون: وجوب امامت، عصمت امام،
ویژگیهای امام، دلائل امامت ائمه معصومین (علیهم السلام) نقد ادعای
مخالفان، فلسفه غیبت و... پرداخته ام. در این نوشته، به ده پرسش درباره
مهدی، پاسخ می دهم).

شیخ در مورد اهمیت و جایگاه این رساله می نویسد:
(در این اثر، آنچه تمامی خردمندان بدان نیاز دارند، آورده شده و به گونه
ساده، در دسترس همگان قرار گرفته است).
شیخ بر این نظر است که اگر کسی از محتوای این رساله، آگاهی یابد، از
نوشته های دیگر وی، در این باره، بی نیاز خواهد بود.
پرسشهای دهگانه

۱. آیا امام حسن عسکری (علیه السلام) فرزندی به نام مهدی داشته است؟
آیا این را فقط شیعه باور دارد، یا غیر شیعیان نیز، بدان اعتراف دارند؟
۲. تکذیب وجود فرزندی برای امام عسکری (علیه السلام)، از سوی جعفر بن
علی (عموی امام زمان).
۳. امام حسن عسکری اگر فرزندی به نام مهدی داشت، چطور در وصیت
خود، از او نام نبرده و به مادرش وصیت کرده است.
۴. دلیل بر ولادت مخفیانه و غیبت آن حضرت چیست؟
۵. غیبت طولانی، خلاف عادت، پذیرفته نیست. چگونه می تواند فردی که
در زمانهای دور، چشم به جهان گشوده، تا این زمان، (۴۱۱ هـ ق) زنده
باشد؟
۶. غیبت طولانی، با دست نیابیدن و مشخص نبودن محل سکونت وی،
چگونه ممکن است؟

۷. بر فرض صحت غیبت، در صورت اجرا نکردن حدود، بیان نکردن احکام، هدایت نکردن گمراهان، اقامه نکردن امر بمعروف ونهی از منکر و... چه نفعی خواهد داشت؟

۸. به هر دلیلی که شیعه امامیه ادعاهای فطحیه، کیسانیه، ناووسیه و اسماعیلیه را در باب غیبت باطل می شمارد، به همان دلیل ادعای شیعه امامیه نیز، در غیبت حضرت مهدی باطل است.

۹. شیعه امامیه بر این باور است که خداوند غیبت آن حضرت را لازم دانسته و خداوند چیزی را اراده نمی کند، مگر آن که دارای مصلحت باشد. از سوی دیگر شیعه امامیه معتقد است که در مشاهده آن حضرت واخذ معارف دین از وی، مصلحت کامل بندگان وجود دارد و با ظهور آن حضرت، همه مصالح تحقق می پذیرد. بنابراین چگونه خداوند غیبت حضرت را اراده نموده است.

۱۰. اگر امامیه بر غیبت امام عصر (عجل الله فرجه) اصرار کند، باید در هنگام ظهور، معتقد به معجزه باشد، تا مردم او را بشناسند، در حالی که داشتن معجزه از ویژگیهای پیامبران الهی است.

پس از طرح پرسشهای بالا، شیخ، به یکایک آنها به شرح پاسخ می دهد. این اثر با عناوین: (المسائل العشره فی الغیبه والاجویه عن المسائل العشر) در نجف و قم چاپ شده و اخیراً در هزاره شیخ مفید، با دیگر آثار وی (مصنفات ج ۳) نشر یافته است.

رسالة ثانية فی الغیبه

نوشته: شیخ مفید.

تحقیق: علاء آل جعفر.

ناشر: کنگره شیخ مفید.

شماره صفحه ها: ۶۰

این رساله کم حجم نیز، پاسخ به پرسشهایی است که از سوی شخصی درباره غیبت و ظهور امام زمان (عجل الله فرجه) مطرح شده و شیخ مفید به آنها پاسخ داده است.

سؤال می کند: چه دلیلی بر وجود امام زمان هست؟

شیخ مفید، با استناد به ادله نقلی (احادیث و روایات صحیح) و مورد پذیرش شیعه و سنی و ادله عقلی، این پرسش را پاسخ می گوید.

پرسش دیگر: چگونه کسی که طرفدار عدل و توحید است، امامت کسی را که ولادت او قطعی نیست می پذیرد.

آیا چنین چیزی به عقل، یا وحی درست می آید؟

شیخ مفید، در پاسخ، با اشاره به احادیث و ادله ای که می گوید زمین نباید خالی از حجت باشد، استدلال می کند و می نویسد:

(حجت و یژگیهای دارد. کسی حجت است که آن اوصاف را دارا باشد.

و در اولاد عباس، اولاد علی و قریش، کسی با این اوصاف نیست.

بر اساس این استدلال عقلی، حجت باید فردی دیگری باشد، هر چند ظاهر

و پیدا نباشد. زیرا مسلم است شخصی می تواند حجت باشد که از خطا

و گناه معصوم باشد.

بنابراین، لازم می آید که حجت (عجل الله فرجه) غائب باشد (۹۰۰).

در این رساله، پنج پرسش مطرح شده که شیخ، محکم و متقن از آنها پاسخ می دهد.

افزون بر آثاری که از شیخ مفید درباره مسأله غیبت امام عصر (عجل الله فرجه) بر شمردیم، آثار دیگری نیز، از شیخ به جا مانده که برخی از آنها در

ضمن مجموعه ای تحت عنوان: (خمس رسائل فی اثبات الحجة) از سوی

دارالکتب التجاریه نجف اشرف، در سال ۱۳۷۰ ه.ق. به چاپ رسیده است. در جلد ۷ مصنفات شیخ مفید نیز که از سوی کنگره نشر یافته، چهار رساله، از جمله همین رساله حاضر، به چاپ رسیده است. البته از آن جا که بنا بر معرفی تمام نوشته های شیخ مفید، در این باره نیست، به همین اندازه بسنده می کنیم.

اثبات الوصیه

نوشته: ابی الحسن علی بن الحسین بن علی المسعودی.

ناشر: دارالضواء، بیروت.

شماره صفحه ها: ۲۹۵.

مسعودی، در شهر بابل دیده به جهان گشود و در بغداد به کسب دانش پرداخت (۹۰۱). سپس برای ادامه تحصیل، به مصر سفر کرد و از آن جا برای استفاده از علماء بصره، راهی آن دیار شد، از دانشمند برجسته بصره، از جمله: ابا خلیفه الحمحی بهره گرفت (۹۰۲).

در سال ۳۰۹ ه.ق. از شهرهای فارس و کرمان دیدن کرد و مدتی در استخر فارس اقامت گزید و از عالمان آن منطقه بهره جست، از آن جا به هند و چین سفر کرد. این مرحله از سیر و سیاحت علمی خود را در عمان به پایان برد.

در سال ۳۱۴ ه.ق. مرحله دیگری از هجرت علمی خود را از عمان آغاز کرد و به ماوراء آذربایجان، گرگان، فلسطین و شام رفت. در سال ۳۳۲ ه.ق. عازم النطاکیه و سپس مصر شد. در مصر اقامت گزید و در جمادی الاخر سال ۳۴۵ ه.ق. یا ۳۶۳ ه.ق. در همان جا به درود حیات گفت (۹۰۳).

مسعودی را از بزرگان دانش رجال و تراجم، شخصیت برجسته علمی، جلیل القدر، مورد اطمینان و بزرگوار معرفی کرده اند (۹۰۴).

از مسعودی، آثار ارزنده ای در موضوعات گوناگون به یادگار مانده که از آن جمله است: اثبات الوصیه. کتاب ارزشمند اثبات الوصیه، موضوعات: تاریخی و اعتقادی و... را در بر دارد. ابتدا، به بیان جنود عقل و جهل، خلق جن و ناس و سجود ملائکه پرداخته است، آن گاه، جریانهای تاریخی را از هبوط آدم، رسالت انبیاء الهی و مردان بزرگ، تا ولادت پیامبر اکرم اسلام (صلی الله علیه و آله)، به بحث می گذارد.

بعد می پردازد به چگونگی انتقال پیامبر (صلی الله علیه و آله) از اصلاب انبیاء و حوادث صدر اسلام: دعوت خصوصی و عمومی، معراج و هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و نزول قرآن، اثبات امامت تک تک ائمه (علیهم السلام)، از نظر تاریخی در محدوده تاریخ ائمه (علیهم السلام) جریانهایی که در عصر هر امامی اتفاق افتاده، شیوه برخورد آنان با حاکمان زمان و عکس عملهای حاکمان را به رشته تحریر در می آورد. در پایان، امامت امام عصر (عجل الله فرجه) را از زبان مخبران صادق اثبات می کند و موضوعاتی را به شرح زیر، در باب امامت امام دوازدهم و مسأله غیبت وی، به بوته بررسی می نهد: امام زمان فرزند کیست؟

ویژگیهای حضرت.

انتظار فرج.

نشانه های ظهور.

مقابله حضرت به هنگام ظهور با ستمکاران و...

کفایة الاثر

نوشته: ابی القاسم علی بن محمد بن علی الخزاز القمی الرازی.

تحقیق: سید عبداللطیف حسینی کوه کمری خوئی.

ناشر: انتشارات بیدار، قم.

شماره صفحه ها: ۴۰۲

مؤلف این اثر نفیس، از دانشمندان اواسط قرن چهارم هجری و از شاگردان شیخ صدوق است که در قم زاده شده و در ری می زیسته است (۹۰۵).

صاحب ریاض العلماء درباره وی می نویسد:

(...الشیخ الاجل الاقدم الوالقاسم علی بن محمد بن علی الخزاز الرازی القمی قدس سره، الفاضل العالم المتکلم الجلیل الفقیه المحدث المعروف تلمیذ الصدوق وامثاله) (۹۰۶).

ابوالقاسم علی بن محمد بن علی الخزاز الرازی قمی، فاضل، عالم، متکلم، فقیه محدث و از شاگردان صدوق و مانند وی بوده است.

از متن کتاب بر می آید نویسنده افزون بر صدوق، از شمار زیادی از علماء و راویان استفاده برده و شمار زیادی از وی نقل روایت کرده اند، از جمله:

ابوالبرکات علی بن الحسین الحسینی الجوری، محمد بن ابی الحسن بن عبدالصمد القمی، محمد بن الحسین بن سعید قمی المجاور به بغداد و...

از جمله آثاری که از وی، به جا مانده کتاب ارزشمند کفایة الاثر است. این اثر، نخستین کتابی است که در موضوع خود، به این شیوه نگارش یافته و پس از آن. بسیاری از نویسندگان از آن الگو گرفته اند.

مرحوم بهبهانی در تعلیقات خود بر رجال میرزای کبیر، درباره ارزش علمی کتاب و دیدگاههای نویسنده کفایة الاثر، می نویسد:

(راءیت کتاب الکفایة کتابا مبسوطا جيدا فی غایة الجوده جمیعہ نصوص عن الرسول صلی الله علیه وآله وعن غیره ایضا فی الائمة الاثنی عشر وفیه بعض تحقیقاته ینظر منه کونه فی غایة الفضل) (۹۰۷).

کتاب کفایة الاثر را کتابی دراز دامن، در نهایت خوبی یافتیم. تمام مطالب آن را روایاتی که از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و غیر ایشان درباره

ائمه (علیهم السلام) رسیده است، تشکیل می دهد. در آن، برخی تحقیقات یافت می شود که گواه فضل و دانش بالای مؤلف است.

نویسنده در انگیزه تالیف کتاب می نویسد:

(برخی شیعیان، آگاهی کافی در امر امامت نداشتند، از این روی، طرح بعضی شبهات از سوی مخالفان و گروههای مخالف، امر را بر آنان مشتبه کرده بود، تا آن جا که دلیلهای روایی بر اثبات امامت ائمه (علیهم السلام) را انکار می کردند. شیعیان دست خود را از دلیلهای روایی و نصوص بر امامت، تهی می دیدند. حتی برخی پا را فراتر گذاشته و گمان کردند، از صحابه نیز نسبت به امامت خبر و اثری نرسیده است. چون وضعیت اعتقاد دینی آنان را این گونه یافتیم. بر خود لازم دیدم، در این مسأله به تحقیق و جست و جو پردازیم و با گردآوری آثار و اخباری که امامت ائمه (علیهم السلام) را اثبات می کند، حقیقت را بر همگان آشکار کنم و شبهات مطرح شده را پاسخ گویم).

اخبار و روایات فراوانی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسیده که پس از ختم نبوت، امر امامت و خلافت را دوازده نور پاک بر عهده می گیرند: که اول آنان علی (علیه السلام) و آخر آنان مهدی (عجل الله فرجه) است.

علما، از دیر باز، به گردآوری و استدلال به این اخبار، بر مسأله امامت پرداخته اند و آثاری را سامان داده اند.

عالمی که از عهده این امر مهم و اساسی به خوبی بر آمده و به گونه تحسین برانگیزی آن را به انجام رسانده، قمی رازی، در کتاب کفایة الاثر است.

مؤلف با تلاش بسیار و ابتکار در خور تقدیر، روایات و احادیثی که به طور صریح بر امامت ائمه (علیهم السلام) دلالت دارند و اصحاب مشهور

پیامبر (صلی الله علیه و آله) مانند: علی (علیه السلام)، عبدالله بن عباس،

عبدالله بن مسعود، ابی سعید خدری، ابی ذر غفاری، سلمان فارسی، فاطمه (سلام الله علیها)، ام السلمه وعایشه از حضرت شنیده وروایت کرده اند. آورده است.

سپس اخبار وروایاتی که درباره تعیین هر یک از ائمه (علیهم السلام)، به نص صریح امام پیشین رسیده، با نظم ویژه ای نقل کرده و آنها را دلیل محکم واستواری بر انتصاب ائمه (علیهم السلام)، بویژه امام زمان (علیه السلام)، می داند. از این روی، حجت را بر همگان تمام شده می انگارد. افزون بر این، آخرین باب کتاب را به روایاتی که از سوی امام عسکری (علیه السلام) درباره حضرت مهدی وامامت پیشوای دوازدهم شیعیان رسیده اختصاص داده است.

در پایان، روایاتی که از زید، بر امامت امام عصر (عجل الله فرجه) نقل شده، می آورد.

این اثر نفیس، از متون کهن در باب امامت است که از جهت اتقان، همواره مورد توجه بزرگان دانش حدیث بوده و متن آن بر بسیاری از علمای برجسته خوانده شده واز سوی آنان اجازه نقل به افراد موثق صادر شده است.

چاپ حاضر، با نسخه های مورد اعتماد و برخی روایات آن با کمال الدین شیخ صدوق مقابله وتصحیح شده واز اعتبار بالایی بهره مند است.

المقنع فی الغیبه

نوشته: سید مرتضی علم الهدی

تحقیق: سید محمد علی حکیم.

چاپ شده در: مجله تراثنا، شماره دوم، سال هفتم، ۱۴۱۲ ه.ق.

شماره صفحه ها: ۵۷

سید مرتضی، از دانشمندان و نوابغ قرن چهارم و پنجم ه.ق. است در سال ۳۵۵ ه.ق. در، شهر بغداد دیده به جهان گشود. از کودکی به فراگیری دانش پرداخت و در جوانی در بسیاری علوم سر آمد شد. وی، از شاگردان ممتاز شیخ مفید است.

افزون بر بهره وری از محضر شیخ مفید، از محضر بزرگانی چون: هارون بن موسی تلعبری، حسین بن بابوین قمی، ابن نباته، ابو عبدالله محمد بن عمران مرزبانی خراسان، احمد بن سهل دیباجی احمد بن سعید کوفی... بهره جسته است.

سرانجام، پس پروراندن شاگردان بسیار، خدمات ارزنده به تشیع و اسلام و به جای گذاردن آثار فراوان، در هشتاد و یک سالگی، به درود حیات گفت (۹۰۸).

از آثار ارزنده وی رساله المقنع است در موضوع غیبت. این اثر، با وجود حجم اندک از جمله متقن ترین متون است. ارزش کتاب، زمانی بیشتر هویدا می شود که می بینیم بزرگانی چون: شیخ طوسی، فرازهایی از متن کتاب و در برخی موارد، خلاصه ای از مطالب را در کتاب الغیبه خویش آورده است.

امین الاسلام طبرسی در فصلهای گوناگون کتاب اعلام الوری بآعلام الهدی، گاه عین عبارتها و گاه مضمون مطالب را آورده است. اهتمام بزرگان به این اثر، نمایانگر حسن تالیف و اتقان و استواری دیدگاهها و ارزش فوق العاده و برتر آن است.

سید مرتضی، درباره سبب نگارش این رساله می نویسد: در مجلس وزیر السید، سخن از غیبت امام عصر (عجل الله فرجه) به میان آمد و این امر مرا بر آن داشت، در این باب اثر کوتاهی بنگارم).

صاحب الذریعة از قول استادش محدث نوری، نقل می کند:
(سید مرتضی، این کتاب را برای وزیر مغربی، ابوالحسین بن علی بن هارون بن عبدالعزیز الراجتی نوشته است)(۹۰۹).

از اشاره هایی که سید در الشافی فی الامامة و تنزیه الانبیاء، والائمة دارد، بر می آید که (المنقع) پس از آن دو اثر نگاشته شده است.

این اثر، به گفته اهل تحقیق، به جز در این اواخر که در مجله تراثنا، چاپ شده، تاکنون به صورت مستقل چاپ نشده است. محقق محترم در این چاپ، بر نسخه های ارزشمندی به ترتیب قدمت و استواری متن اعتماد کرده است:

۱. نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، تاریخ پایان استنساخ، ۸ شعبان ۱۰۷۰ هـ ق.

به خط ابراهیم بن محمد حرفوشی.

این نسخه، کامل ترین نسخه موجود و مشتمل بر تمامی کتاب المقنع فی الغیبة، با تمام افزوده آن است، تحت عنوان: (الزیادة المکملة)، جز این که برگ آخر آن، افتاده است.

۲. نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تهران. این نسخه، بخشی از المقنع را در بر دارد.

۳. نسخه کتابخانه آیت الله مرعشی، قم. این نسخه، به خط محمد بن ابراهیم بن عیسی البحرانی الاوالی نوشته شده و از نسخه های خطی قرن دهم هجری است.

محقق محترم، کار تحقیق را به صورت تطبیق و تلفیق، با نسخه های یاد شده انجام داده است و در پاورقی، آن جا که نیاز به ذکر اختلاف نسخه های یاد شده انجام داده است و در پاورقی، آن جا که نیاز به ذکر اختلاف

نسخه ها بوده، اشاره کرده و افزون بر این، برخی مطالب و کلمات را توضیح داده است.

مطالب کتاب که بدون عنوان و سرفصل بوده، از سوی محقق عنوان گذاری شده که خواننده، به آسانی به مطالب کتاب، دسترسی خواهد یافت.

در متن کتاب نیز، برخی نکات را در داخل کروش، روشن کرده است. کتاب، با حمد و سپاس الهی و درود بر بنده برگزیده خداوند، پیامبر مکرم اسلام شروع شده و پس از بیان انگیزه تاءلیف، ادعای مخالفان را طرح می کند:

(سخن از غیبت امام زمان، برای شیعیان مشکل است).

در پی طرح ادعای مخالفان، می نویسد:

(به مسأله غیبت، باید از زاویه ساختار اصولی نگریست، زیرا مسأله غیبت امام عصر (عجل الله فرجه)، فرع اصولی است که اگر آن اصول، برهانی شود، سخن از غیبت آسان ترین و روشن ترین بحث خواهد بود و گرنه، سخن گفتن بدون پرداختن به بحث اصولی، مبنایی نخواهد داشت).

سپس اصولی را که بایسته بحث در این باب است، با استناد به برهانهای عقلی و نقلی به شرح زیر اثبات می کند:

اصل امامت.

اصل عصمت.

اصل وجوب امامت.

اصل وجوب عصمت.

سید، در ضمن اثبات این اصول، شبهات و ادعاهایی که از سوی مسلکها و فرقه های گوناگون مانند: کیسانیه، ناووسیه، واقفیه و... مطرح شده، پاسخ

می دهد. با شیوه برهان عقلی وارد مباحث مربوط به غیبت می شود
و همراه بیان مطالب، به برخی از شبهات نیز پاسخ می گوید.
عناوین عمده مباحث طرح شده به شرح زیر است:
حکمت غیبت، جهل و بی خبری از حکمت، منافات نداشتن جهل به حکمت
غیبت با غیبت و... درباره حکمت غیبت و سبب آن می نویسد:
(... اما لسبب الغیبه فهو احاقه الظالمین له علیه السلام...) (۹۱۰).
سبب غیبت امام عصر (علیه السلام) ترس از ستمگران بوده است.
سپس با حفظ اصولی و مبانی که پی ریخته، پاسخ مخالفان را می دهد.
شبهات بدانها پرداخته شده، بدین شرح هستند:
تفاوت میان پنهان شدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امام چیست؟
چرا ائمه (علیهم السلام)، پیش از امام زمان، غایب نشدند، در حالی که آنان
نیز، ترس از ستمگران داشتند؟ چه فرق بین وجود و عدم کسی است که
سودی از سوی او به کسی نرسد؟
اگر ملاک غیبت، ترس از دشمنان است، آیا خداوند امام عصر را ایمن از
دشمنان، ظاهر خواهد کرد؟ احکام و حدود در زمان غیبت بر عهده
کیست؟!
علت ظاهر نشدن حضرت، بر دوستانش چیست؟
فرق بین دوست و دشمن در فلسفه و علت غیبت کدام است؟
و...
این اثر ارزشمند، تکمله ای دارد، به نام: الزیاده المکمل بها کتاب المقنع)
که در پایان همین اثر، آمده است.
در آغاز بخش افزوده، به مسأله بهره شیعیان و پیروان امام، در زمان غیبت
می پردازد و یادآور می شود که غیبت حضرت، سبب آن نمی شود که

امام، نقشی در امور مسلمانان نداشته باشد و اثبات می کند که در اطاعت و پیروی از امام و استفاده از وجود شریف وی، تفاوتی بین وجود و غیبت او، نیست. از طرفی ظهور امام برای اولیاء واجب و ضروری نیست. امام، در حال غیبت نیز، بر آنچه پیش می آید و بر شیعیان می گذرد و شیعیان انجام می دهند، آگاه و بر کم و کیف جریانهایی که اتفاق می افتد گواه است. سپس با طرح پرسشهایی در مورد علم امام (علیه السلام) مباحث این بخش را به پایان می برد.

البرهان علی صحه طول عمر الامام صاحب الزمان (عجل الله فرجه)، ج ۲

نوشته: محمد الکرچکی الطرابلسی.

تحقیق و تعلیق: شیخ عبدالله نعمه.

ناشر. دارالذخار، قم.

مؤلف، از بزرگان شیعه، است.

وی برای کسب دانش ادب، فقه، حدیث و... به بلاد اسلامی سفرهای بسیار کرده و نزد بزرگان دانش، چون: شیخ مفید، به فراگیری دانش پرداخته است.

یافعی درباره شخصیت علمی وی می نویسد:

(ابوالفتح الکرچکی خیمی، راعس شیعه صاحب تصانیف نحوی لغوی منجم، طبیب، متکلم از کبار اصحاب شریف مرتضی است) (۹۱۱).

وی، پس از عمری تلاش علمی گسترده و بهره رسانی علمی به امت اسلامی و دفاع از کیان تشیع، در تاریخ ۴۴۹ هـ ق) به درود حیات گفت (۹۱۲).

او، آثار فراوانی در فقه، اخبار، اصول دین، نجوم، هیئت و انساب دارد، از جمله آثار ارزشمند وی، کتاب شریف کنزالفوائد است.

مؤلف، در جزء دوم کنز الفوائد، رساله ای تحت عنوان: البرهان علی صحه

طول عمر الامام صاحب الزمان (عجل الله فرجه) نگاشته است. مؤلف محترم درباره انکار طول عمر امام عصر از سوی مخالفان می نویسد: (چون مخالفان غیبت امام عصر (عجل الله فرجه)، نتوانسته اند موضوع طول عمر حضرت را حل کنند، منکر وجود امام عصر (عجل الله فرجه) شده اند و طول عمر امام عصر را، دلیل بر بطلان دیدگاه شیعه دانسته اند). در مقام پاسخ، منکران وجود امام عصر (عجل الله فرجه) را به چند گروه تقسیم می کند و سپس دیدگاههای فلاسفه، منجمان، اطبا و طرفداران عادات را در مورد طول عمر انسانها، یادآور می شود و در پایان، بر اساس باورهای دینی مورد پذیرش همگان، شواهد عینی و تاریخی، اشکالات را پاسخ می گوید و از کسانی که عمر طولانی داشته اند و هنوز حیات دارند، مانند: حضرت خضر، بر اثبات مطلب گواه می آورد.

کتاب الغیبه

نوشته: شیخ الطائفة ابي جعفر محمد بن الحسن الطوسی.

تحقیق: شیخ عبدالله تهرانی و شیخ احمد ناصح.

ناشر: موسسه معارف اسلامی قم.

شماره صفحه ها: ۵۶۹.

شیخ طوسی، از بزرگترین علمای اسلام است.

وی در سال ۳۸۵ هـ - در شهر طوس دیده به جهان گشود و در همان جا، علوم مقدماتی، فقه، اصول و حدیث را از، استادان عصر خویش فرا گرفت.

در سال ۴۰۸ هـ - به عراق مهاجرت کرد و در بغداد، حدود پنج سال از

پیشوای بزرگ شیعیان شیخ مفید و برخی اساتید دیگر بهره برد.

پس از رحلت شیخ مفید، حدود ۲۳ سال از محضر پرفیض سید مرتضی

و دیگر بزرگان، استفادهای فراوانی برد و حدود ۱۲ سال پیشوای علمی

بغداد بود و کرسی درس عظیم آن جا را بر عهده داشت، سپس به نجف اشرف مهاجرت کرد. در نجف، حوزه علوم اسلامی را بنیاد نهاد و بقیه عمر پر برکتش را در آن شهر به تالیف، تصنیف و تدریس گذراند و در سال ۴۶۰ هـ - ق به دیار حق شتافت (۹۱۳).

شیخ، عالمی جامع و مسلط بر علوم متداول زمان خود بوده و در زوایای گوناگون فرهنگ اسلامی قلم زده و آثار گرانبها و ارزشمندی از خود، به جا گذاشته است. در باب عقاید، بویژه مسأله مهدویت و غیبت امام عصر علیه السلام، افزون بر کتاب؟ تخلص الشافی سید مرتضی، که در جلد اول و چهارم آن درباره امام زمان، به شرح بحث کرده، کتاب جداگانه ای در خصوص غیبت امام زمان به نام الغیبه، نگاشته است.

این کتاب، از ابتکار و جامعیت کم نظیر شیخ، حکایت دارد، وی در این اثر، به همه جوانب مسأله غیبت، به گونه دقیق و استوار رسیده و پاسخ اشکالات مخالفان را با استدلال به کتاب، سنت و عقل داده است و دیدگاه شیعه را با استدلال های دقیق، روشن کرده است.

آقا بزرگ تهرانی، در اهمیت و عظمت این اثر ارزنده می نویسد:

(قد تضمن اقوی الحجج والبراهین العقلیه علی وجود الامام علیه السلام و غیبه ثم ظهوره فی آخر الزمان...) (۹۱۴).

(کتاب حاضر) قوی ترین برهانهای عقلی و نقلی بر وجود امام زمان علیه السلام و غیبت و ظهور آن حضرت را در آخر الزمان، در بر دارد.

شیخ طوسی در مقدمه کتاب، انگیزه تالیف کتاب را چنین بیان می کند: (شیخ بزرگوار ما، به من دستور داد، کتابی درباره غیبت صاحب الزمان و سبب دوام غیبت و پاسخ شبهات مخالفان بنویسم).

من با وجود کمی فرصت و ناراحتی روحی و موانع روزگار، پیشنهاد او را

پذیرفتیم و به گونه اختصار، آن را تعقیب خواهیم کرد.
کتاب الغیبه، امهات مباحث مربوط به غیبت امام عصر (علیه السلام) را در بر دارد از جمله: غیبت، علت و اسباب غیبت، حکمت غیبت و...
در آغاز، با ادله و برهانهای بسیار، وجود امام زمان را و این که حضرت، فرزند بلا فصل امام حسن عسکری است، ثابت می کند، به شبهات فرق گوناگون، از جمله: اسماعیلیه، زیدیه، کیسانیه، ناووسیه، واقفیه، فطحیه و... با استناد به روایات پاسخ می دهد. آن گاه برای رفع استبعاد از غایب شدن حضرت مهدی علیه السلام به غایب شدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) در شعب ابی طالب.

غایب شدن حضرت یوسف، موسی، یونس، اصحاب کهف و... استشهاد می کند و برای طبیعی جلوه دادن طول عمر حضرت، عمر طولانی حضرت نوح، خضر و... را گواه می آورد.
و به این نکته تاءکید می ورزد که طولانی کردن عمر افراد برای خداوند توانا، کار مشکلی نیست و آنان را سالیان سال زنده نگهدارد، چنانکه اهل بهشت، در بهشت جوان می مانند و پیر نمی شوند.
در مورد فلسفه غیبت، ترس از کشته شدن را یادآور می شود و در باره فایده غیبت می نویسد:

(وجود حضرت لطفی است و تصرف وی در امور، لطفی دیگر. خدا به وسیله امام، لطف خویش را به انسانها می رساند. فردی را که برای اداره جامعه لازم است، آفریده و حجت را بر مردم تمام کرده، تا اگر خواستند از وجودش بهره ببرند، حجت را بر آنان تمام کرده است. مردم هستند که اسباب ترس و غیبت را فراهم ساخته اند. از جانب خداوند، فیض، کامل است، قابلیت قابل شرط است).

این کتاب، تاکنون، بارها به چاپ رسیده: نخستین بار در تبریز، چاپ سنگی، سال ۱۳۲۳ هـ - ق. چاپ دو در نجف در قم و تهران بارها افست شده است. از آنجا که چاپهای پیشین اشتباه بسیار داشته و در مواردی افتادگی، محققان محترم کتاب بر آن می شوند، چاپ تصحیح و تحقیق شده ای از این اثر ارزشمند، عرضه بدارند. از این روی متن آن را، با نسخه آستان قدس رضوی، کتابخانه مدرسه فیضیه، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی که اصل نسخه نجف است، مقابله می کنند و به گونه ای مطلوب و در خور، به بازار دانش عرضه می دارند.

اعلام الوری باعلام الهدی

نوشته: امین الاسلام، ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی.

تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری.

ناشر: دارالمعرفه، بیروت.

شماره صفحه ها: ۴۶۰.

امین الاسلام طبرسی، از عالمان، مفسران، مجتهدان بنام قرن پنجم و ششم هجری است.

وی، به احتمال زیاد، به سال ۴۶۸، یا ۴۶۹، دیده به جهان گشوده و روزگار جوانی را در مشهد مقدس به فراگیری دانش گذراند و در رشته های علمی متداول: ادبیات عرب، حدیث، فقه، اصول، تفسیر و... اطلاعات گسترده ای اندوخت و در این دانشها، صاحب نظر شد و در سال ۵۲۳ هـ - ق. به شهر سبزوار رفت و تا پایان عمر، در همان جا بزیست و به نشر فرهنگ اسلام پرداخت (۹۱۵).

ابوالحسن علی بن زید بیهقی معاصر طبرسی درباره مقام علمی وی می نویسد:

(در نحو، فرید بود... در علوم دیگر، به درجات افادت رسید. تصانیف بسیار است او را...)(۹۱۶).

مرحوم طبرسی، پس از سالها تحقیق، تالیف، تدریس، تربیت شاگردان و... به سال ۵۴۸ هـ - ق. در سبزوار به دیدار حق شتافت.

از وی، آثار علمی بسیار به جا مانده، از جمله: اعلام الواری بءاعلام الهدی(۹۱۷). وی در این اثر، زوایای گوناگون زندگی ائمه علیهم السلام را با تتبع وسیع و ژرف، نماینده و در بیان مطالب، شیوه استدلال عقلی و نقلی را به گونه بسیار عالمانه و دقیق پی گرفته و با ابتکار در خوری، مباحث را روشن و به اثبات رسانده است. مطالب کتاب، از چنان اتقانی برخوردار است که عالمان بزرگ، در نوشته های خود، فصل، یا فصلهایی را از آن، به صورت کامل نقل کرده اند.

نویسنده، کتاب را در چهار رکن اساسی، سامان داده، رکن چهارم آن، درباره امامت ائمه علیهم السلام بویژه امامت امام زمان علیه السلام است. درباره امام زمان علیه السلام روی مطالب زیر، انگشت گذارده است:
اسم، کنیه، لقب، ولادت، نام مادر گرامی حضرت، کسانی که امام را در کوچکی ملاقات کرده اند، اثبات امامت امام عصر، به دلیل عقل، چگونگی غیبت، دلایل و شواهد بر غیبت، برخی توقیعات، نام کسانی که به دیدار امام توفیق یافته اند، نشانه های قیام، ایام ظهور، سیره عملی حضرت، به هنگام قیام، روش حکومت و ویژگیهایی که در حضرت وجود دارد و...
در پایان، به پاسخ شبهات می پردازد:

۱. علت طولانی شدن غیبت؟

۲. اگر غیبت، سودی به حال مسلمانان نداشته باشد، چه تفاوتی بین حیات و مرگ حضرت خواهد بود.

۳. حکم حدودی که بر جنایتکاران در زمان غیبت واجب می شود، چیست؟

۴. دلیل غیبت.

۵. آیا ادله ای که برای غیبت امام عصر (عجل الله فرجه) مورد استناد قرار گرفته، کافی است.

۶. اگر شیعه پذیرفته است که پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نبی خواهد آمد، چگونه در اخبار شیعه، آمده: مهدی شریعت را نسخ می کند، به حکم داوود حکم می کند، جزیه نمی پذیرد و... آیا اینها اثبات نبوت جدید نیست؟

التذکره فی احوال الموتی وامور الاخره

نوشته: امام الحافظ القرطبی.

تصحیح و تعلیق: احمد مرسی.

ناشر:

شماره صفحه ها:

قرطبی، از مفسران بزرگ اهل سنت و پیرو مذهب مالک است. دانشمندانی که به بیوگرافی وی اشاره کرده اند او را به اوصاف حمیده، تبحر در علوم، بویژه تفسیر، ستوده اند (۹۱۸).

زر کلی می نویسد:

(وی، مرد صالح، متعبد از اهل قرطبه است که در شرق مینه ابن خصیب (در شمال اسیوط مصر) اقامت گزید و در همان جا وفات کرد. انسان پارسا و کم مؤنه ای بوده که با یک لباس در جامعه حضور می یافته و دارای ثعلیفات زیادی است... از جمله: التذکره باحوال الموتی و احوال الاخره) (۹۱۹).

کتاب التذکره، در دو جلد، در مصر چاپ شده که بخشی از جلد دوم آن، درباره حضرت مهدی (عجل الله فرجه) است.

مؤلف در جلد دوم، تحت عنوان: (الخلیفه الکائن فی آخر الزمان المسمی بالمهدی و علامه خروج) روایاتی که صحابه از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) درباره خلیفه آخر الزمان و نشانه های ظهور او، نقل کرده اند، گرد آورده است.

در بابهای دیگر، به موضوعاتی به شرح زیر اشاره دارد:

فتنه بین مغرب و مشرق، خروج سفیانی، جریان لشرکشیها و...

در مورد این گونه روایات، از قول حافظ ابوالخطاب بن دحیه می آورد: (این گونه مسائل، از قول پیامبر (صلی الله علیه وآله) مستند موثقی نداشته و از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نرسیده است و بیان آن، انسان را از عدالت ساقط می کند، مگر نقل آن از باب امانت باشد و صحت و سقم به مؤلف برگردد).

در این کتاب، تناقضها و سازگاریهای بسیاری دیده می شود، مثلا آمده: دجال، در سال سیصد ظهور می کند، و مسائل دیگری که نادرستی آنها آشکار است.

سپس داستان خروج سفیانی و خروج (دابه) را که حدیفه از قول پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل می کند، به بوته نقد گذارده و می نویسد: (از این خبر، بوی جعل استشمام می شود و مسأله پر از جعلیات و اسرائیلیات است که انسان از سیاه کردن کاغذ به آن ابی دارد). سپس روایات ساختگی و دروغ را که با عقل و فطرت سالم، ناسازگارند، مشخص می کند.

باب دیگری گشوده درباره مهدی (عجل الله فرجه) و کسانی که زمینه

حکومت وی را مهیا می سازند. در این باب، روایاتی که از علی (علیه السلام)، ثوبان، عبدالله بن الحارث بن جز الزبیدی از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده گرد می آورد.

در باب دیگر، روایاتی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره ویژگیهای مهدی (عجل الله فرجه)، اسم عطایا، درنگ وی، خروج با عیسی (علیه السلام)، کشتن دجال و... نقل می کند.

آنگاه تحت عنوان: (فضل)، روایت (لا مهدی الا عیسی) را نقل می کند و آن را معارض با روایات دیگر می داند و در مقام نقد، روایت را از نظر سند، ضعیف می شمرد و روایاتی که بیانگر ظهور آن حضرت هستند و وی را از عترت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و فرزند زهرا (سلام الله علیها) می دانند، را صحیح، متواتر، نص و مقدم بر روایت (لا مهدی الا عیسی) می شمارد.

در پایان، این دو دسته از روایات را به این گونه خواسته جمع کند: (یحتمل ان یکون قوله علیه الصلاة والسلام، ولا مهدی الا عیسی ای لا مهدی کاملاً معصوماً الا عیسی وعلی هذا تجتمع الاحادیث ویرتفع التعارض).

احتمال دارد منظور از روایت: (لا مهدی الا عیسی)، یعنی مهدی کامل و معصوم، جز عیسی نیست. بنابراین، میان روایات جمع می شود و معارض بین روایات بر طرف می گردد.

البته این جمع از دیدگاه شیعه، پذیرفته نیست و قابل مناقشه است. در بابهای دیگر، موضوعاتی به شرح زیر آمده:

محل ظهور حضرت مهدی، نشانه های خروج مهدی (عجل الله فرجه)، بیعت با حضرت در دو مرحله، درگیری و قتل سفیانی، سرزمین هایی که حضرت به تصرف در می آورد، چگونگی فتح قسطنطنیه، نشانه های خروج

دجال، نزول حضرت عیسی (علیه السلام)، کشتن دجال، مقدمات قیام قیامت و نشانه های آن.

مؤلف، در پایان تحت عنوان: (فضل) نشانه های قیامت را از نظر علماء یاد آور شده و نشانه های پایان دنیا را بر شمرده است.

کشف الغمه فی معرفه الأئمه

نوشته: ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی.

ناشر: دارالکتاب الاسلامی بیروت.

شماره های صفحه:

اربلی از ادیبان شیعی قرن هفتم هجری است، وی در شهر اربل، در شمال عراق، چشم به دنیا گشوده و در هجوم مغول، از آن جا به موصل کوچ کرده و پس از مدتی، به اربل بازگشته است. از منابعی که شرح زندگی او را یاد آور شده اند، بر می آید، وی در اربل، ریاست دیوان انشار را در زمان ابن الصلایا، بر عهده داشته است. در سال ۵۶۶۰ - ق به بغداد رفت و ریاست دیوان انشاء بغداد را از سوی علاءالدین صاحب دیوان پذیرفت و در سال ۵۶۹۳ - ق. در همان جا به درود حیات گفت (۹۲۰).

گرچه از تحصیل و رشد علمی او، ارباب تراجم کمتر سخن گفته اند، وی بزرگانی چون: صاحب (امل الامل) از وی به عظمت و بزرگی یاد کرده و درباره شخصیت علمی او نوشته است:

(کان عالما، فاضلا، محدثا، ثقة، شاعرا، ادیبا، ومنشاء جامعا للفضائل

والمحاسن. له کتب منها (کشف الغمه فی معرفه الأئمه) علیهم

السلام)... (۹۲۱).

(اربلی) دانشمند، فاضل، محدث، ثقة، شاعر، ادیب، نگارنده و مجمع فضائل

و نیکیها بوده و از او نوشته های بسیاری، از جمله: کشف الغمه فی معرفه

الائمه، به جا مانده است.

وی در این اثر ارزشمند، روایاتی که درباره سیره، تاریخ حیات، فضائل مناقب و معجزات پیامبر (صلی الله علیه وآله)، حضرت زهرا (سلام الله علیها) وائمه (علیهم السلام) رسیده، از منابع معتبر و مورد اعتماد شیعه و سنی گردآوری کرده، از جمله: تمامی دو رساله حافظ ابونعیم اصفهانی و برخی متون معتبر دیگر را بر اثر خود افزوده و چون دیده حجم کتاب زیاد می شود در هنگام نقل روایتها، اگر کلمه و جمله ای نیاز به توضیح داشته، به اختصار توضیح داده است و سندهای روایات را، حذف کرده است. از آنجا که اربلی، از دانش بالایی برخوردار بوده و ذهن نقادی داشته است، در موارد بسیاری دیدگاهها و استدلالهای دیگران را آورده و به نقد و بررسی آن پرداخته و به برخی از اخبار نیز، به دیده نقد نگریسته است. به خاطر ابتکاری بودن اثر و استحکام محتوا و موضع معتدل نویسنده، این اثر از جایگاه ویژه ای در میان جامعه شیعه و سنی و دوستداران اهل بیت برخوردار شده و افراد زیادی از آن نقل کرده اند. نویسنده، بخش آخر جزء سوم کتاب خود را به امام زمان (عجل الله فرجه) اختصاص داده و به مباحثی به شرح زیر پرداخته است: محل تولد حضرت مهدی (عجل الله فرجه) زمان تولد، نسب، مادر، اسم، کنیه، لقب. احادیثی که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره مهدی (عجل الله فرجه) به طریق صحیح ابوداود ترمذی از ابو سعید خدری و دیگران نقل شده، گردآورده است، آنگاه شبهه ای را مطرح می کند: (مهدی در این که، با اوصافی که در روایات بیان شده، فرزند فاطمه است، سخنی نیست، ولی بحث در این است این روایت، دلیل نمی شود بر این که مهدی، با آن اوصاف، همان (محمد بن الحسن) باشد. زیرا اولاد فاطمه،

تا قیامت بسیارند. دلیل دیگری جز این روایات لازم است تا اثبات کند مهدی، همان حجة بن الحسن العسکری است). سپس از شبهه این گونه پاسخ می دهد: (پیامبر (صلی الله علیه وآله)، مهدی را با اوصاف مشخص کرده و این نشانه ها و ویژگیهایی که در روایات آمده، جز بر امام زمان (عجل الله فرجه) تطبیق نمی کند و گرنه این نشانه نخواهد بود). شبهه را پی می گیرد و پاسخهای محکم از آن می دهد. سپس به برهانهای عقلی و نصوصی که بر امامت امام عصر (عجل الله فرجه) دلالت دارد، استدلال کرده و کسانی که امام عصر (عجل الله فرجه) را زیارت کرده اند، نام می برد و... در پایان، روایاتی که حافظ ابونعیم اصفهانی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) درباره مهدی (عجل الله فرجه) گردآوری کرده و بخشهای عمده ای از کتاب البیان فی اخبار الزمان شیخ اباعبدالله محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی را در بیست و پنج باب که شامل بسیاری از مطالب مربوط به غیبت و ظهور است، نقل می کند.

فرائد السمطين، فی فضائل المرتضى والبتول والسبتين والائمة من ذریتهم

ج ۲

نوشته: شیخ الاسلام، صدرالدین ابوالمجامع ابراهیم بن سعدالدین محمد

ابن المؤید الجوینی الخراسان

تحقیق و تعلیق: شیخ محمد باقر محمودی.

ناشر: مؤسسه محمودی، بیروت

مؤلف از بزرگان اهل سنت و حافظان حدیث است. تذکره نویسان، او را به

عظمت ستوده اند. ذهبی درباره وی می نویسد:

(الامام المحدث الاوحد الاكمل فخر الاسلام... وكان شديد الاعتنا بالرواية وتحصيل الاجزاء وعلى يده اسلم غازان الملك...)(۹۲۲).

(جوینی) پیشوا، محدث، بی همتا، کامل، فخر اسلام... به روایت و تحویل آن، بسیار عنایت داشته و با تلاش او، غازان الملك اسلام آورد. وی، احادیث بسیاری از علمای عرق، شام، حجاز و... نقل کرده و از برخی آنان اجازه روایت، دریافت داشته است.

جوینی، نوشته های بسیاری دارد، از جمله نوشته های اوست: فرائد السمطين فی فضائل المرتضى والبتول والسبطين والائمة من ذریتهم. مؤلف، بخش زیادی از کتاب خود را به بیان چگونگی ظهور و قیام مهدی منتظر (عجل الله فرجه) اختصاص داده است (از صفحه ۳۱۰ تا ۳۴۳، جلد دوم)

نویسنده، در بیان و اثبات مطالب از منابع روایی بهره می جوید و عناوین روایاتی که گردآوری کرده به شرح زیر است.

بشارت ظهور مهدی (عجل الله فرجه)، مهدی (عجل الله فرجه) از ذریه پیامبر (صلی الله علیه وآله)، قیام برای گسترش قسط و عدل پس از پر شدن دنیا از ظلم و جور، قیام حضرت مهدی پیش از رستاخیز امری قطعی و حتمی است، مهدی، دوازدهمین امام شیعیان است و خداوند امر ظهور او را یک شبه فراهم می آورد.

امام رضا (علیه السلام) و بشارت ظهور مهدی و نورانی شدن دنیا به نور حضرت و روی آوردن سعادت دنیا و آخرت در ایام میمون و مبارک ظهور حضرت.

شرعة التسمية حول حرمة التسمية

نوشته: سید محمد باقر داماد.

تحقیق: رضا استادی.

ناشر: مهدیه میرداماد.

شماره صفحه ها: ۱۵۵.

محمد باقر داماد، معروف به میر داماد، تحصیل علوم دینی را در مشهد مقدس آغاز کرد و بر اثر هوش و استعداد سرشاری که داشت، در اندک زمانی در علوم و فنون گوناگونی، بویژه فقه، حکمت و فلسفه، سرآمد دیگران گردید و به درجه اجتهاد نائل آمد و استاد فقهای عصر خویش شد. از این روی، فقهای عصر وی، فتاوی شرعی را به تصحیح وی معتبر می شمردند (۹۲۳). او، افزون بر مقام فقهی، در مسائل فلسفی و کلامی تبحر خاصی داشته و در این زمینه از وی نوشته های ارزشمندی به جای مانده است، از آن جمله رساله: شرعة التسمیة حول حرمة التسمیة. از جمله مباحث مربوط به امام عصر (علیه السلام) که در چندین روایت آمده و محققان درباره آن، به بحث و گفتگو پرداخته اند، مسأله حرمت، کراهت یا جواز تصریح به اسم و کینه اصلی امام عصر (علیه السلام) در زمان غیبت است. از دانشمندان بنامی که در این موضوع به بحث و بررسی پرداخته اند، میرداماد را می توان نام برد. وی، اثر مورد بحث را در همین باره نگاشته و در آن، این مسأله را یکایک آورده و درباره آنها بحث کرده است. این اثر ارزشمند، افزون بر تحقیق و تبیین مسأله یاد شده، آکنده از فوائد علمی، ادبی و رجالی است. تحقیق و تصحیح این رساله، بر اساس چهار نسخه معتبر، با تلاش رضا استادی انجام پذیرفته است. در پانوشتها، افزون بر ضبط اختلاف نسخه ها، توضیحاتی درباره برخی روایات داده شده است.

در مقدمه کتاب، ضمن این که از نسخه های کتاب، چگونگی تصحیح، گزارش شده، شرح حالی از مؤلف آمده و فهرستی از آثار وی، ارائه شده است.

المحجة فيما نزل في القائم الحجة

نوشته: سید هاشم بحرانی

تحقیق و تعلیق: محمد منیر میلانی،

شماره صفحه ها: ۲۸۴.

بحرانی، فقیه، مفسر، محدث و صاحب نظر در رجال بوده است (۹۲۴).

شیخ یوسف بحرانی، درباره شخصیت او می نویسد:

(... كان السيد المذكور فاضلا، محدثا، جامعا، متتبعا الاخبار بمالم يسبق اليه

سابق سوى شيخنا المجلسي (رحمه الله) وقد صنف كتبا عديدة شهيد بشده

تبعه واطلاعه...)(۹۲۵).

سید بحرانی، فاضل، محدث، جامع و پژوهشگر در اخبار بوده است. کسی

در این فن، جز مجلسی، بر او پیشی نگرفته. کتابهای زیادی تصنیف کرده

که گواهی تتبع و آگاهی اوست.

گذشته از مرتبه بلند علمی، امور حسبه را نیز بر عهده داشته است. در انجام

فریضه امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ستمگران و حاکمان ستم، هیچ

گونه بیم و هراسی به خود راه نداده و عمر پربرکت خویش را در راه نشر

علوم اهل بیت و خدمت به بندگان خدا به پایان برده است.

وی، در سال ۱۱۰۷ - ۱۱۰۸ در قریه نعیم در گذشت و در قریه توبلی، به

خاک سپرده شد.

بحرانی از بزرگانی چون: سید عبدالعظیم بن سید عباس استرآبادی، شیخ

فخرالدین بن طریحی النجفی، صاحب مجمع البحرین، بهره جسته

است (۹۲۶).

از وی، نوشته های بسیاری به جا مانده از جمله: کتاب: المحجة فیما نزل فی القائم الحجة.

موضوع مورد بحث، این اثر، آیات قرآنی است که در روایات، به حضرت مهدی تفسیر وتاءویل شده. این آیات، به ۱۲۰ عدد می رسند که از سوره بقره آغاز وبه سوره مبارکه عصر، پایان می پذیرند مطالب کتاب، به صورت ترتیب سوره های قرآنی تنظیم شده اند. نویسنده، در مقدمه کتاب می نویسد:

(در این کتاب، آیاتی که در روایات معصومین (علیهم السلام) به مهدی (عجل الله فرجه) تفسیر شده اند، آورده شده وروایات مربوط به دیگر ائمه (علیهم السلام) را در تفسیر برهان باید جست). روایات مورد استناد در تفسیر وتاءویل آیات قرآن، از مصادر آنها نقل شده است.

محقق محترم، افزون بر آیاتی که مؤلف گردآوری کرده، با جست وجوی بسیار، به دوازده آیه از قرآن دست یافته که به گونه ای به امام عصر (عجل الله فرجه) ارتباط دارند و آنها را به صورت استدراک در پایان کتاب، تحت عنوان: (مستدرک المحجة) آورده است.

وی با تلاش فراوان ودر خور تحسین، برای تصحیح کتاب به نسخه خطی موجود در کتابخانه آیت الله مرعشی، که به خط خوانا در زمان مؤلف واز روی نوشته او، نسخه برداری شده، تکیه کرده وکتاب را، اصلاح کرده است.

از جمله کارهای ارزشمند محقق، تطبیق احادیث با مصادر اصلی آن ونمایاندن موارد اختلاف، از نظر زیادی ونقص است.

برخی روایات، که سند مشخصی نداشته اند با جست و جو و تحقیق در منابع گوناگون، از مصادر دیگری آدرس داده است.

ینابیع الموده

نوشته: الحافظ سلیمان بن ابراهیم بن القندوزی الحنفی
تصحیح و تدقیق: دارالکتب العراقیه.

ناشر: بصیرتی، قم

شمار صفحه ها: ۵۲۷

قندوزی، در سال ۱۲۲۰ هـ - ق. دیده به جهان گشوده در بلخ، به فراگیری دانش پرداخت. برای ادامه تحصیل، به بخارا رفت. سپس به هند و افغانستان رفت و با بزرگان طریقت، همراه گشت و در سیر و سلوک و تفقه در دین، به درجات عالی نائل آمد، آن گاه، به قندوز بازگشت. مدت زمانی در آن جا اقامت گزید و به نشر دانش و هدایت و ارشاد خلق همت گماشت. از آن جا که شوق زیستن در جوار بیت الله الحرام را در سر داشت، در سال ۱۲۶۹ هـ - ق. روانه بیت الله شد. به قونیه که رسید، سه سال و شش ماه، در آن جا ماند. کتابهای شیخ محی الدین بن عربی حاتمی را از روی نسخه دست نوشته وی، یادداشت کرد. تا این که از سوی سلطان وقت، به مسند مشیخه تکیه شیخ مراد بخاری مأمور شد و در آنجا به ارشاد مردم و نشر علم حدیث و تفسیر پرداخت و در سال ۱۲۹۴ هـ - ق. در قسطنطنیه دیده از جهان فرو بست (۹۲۷).

از جمله آثاری که از وی به جای مانده، کتاب: ینابیع الموده است. این اثر، بار اول و بار دوم، در سال ۱۳۰۲ هـ. ق. در استنبول، پس از گذشت هشت سال از فوت مؤلف، از سوی مهدی ملک التجار، در ۵۲۷ صفحه، به چاپ رسیده است.

بار سوم، در مشهد، به سال ۱۳۰۸ هـ. ق. در دو جزء، در ۴۵۵ صفحه، به گونه سنگی به تصحیح محمد شفیح اعتماد الدوله.

بار چهارم، در بمبئی، به سال ۱۳۱۱ هـ. ق. به اهتمام شیخ علی محلاتی، در ۴۴۸ صفحه، به گونه سنگی. در پایان این چاپ ترجمه مؤلف آمده است.

بار پنجم، در تهران، به سال ۱۳۱۲ هـ. ق. با مفاتیح المحجّه، در ۶۱۴ صفحه. بار ششم، در بیروت، در سه جزء.

بار هفتم، در نجف اشرف، به سال ۱۳۴۸ هـ. ق. با تصحیح، چاپخانه حیدریه.

آنچه در دست داریم، چاپ هشتم کتاب است.

مؤلف در این کتاب، فضائل پیامبر (صلی الله علیه وآله) و اهل بیت (علیهم السلام) را با استناد به کتابهای مورد اعتماد، مانند: صحاح ست و... در یک مقدمه و صد باب، گرد می آورد.

از باب هفتاد و یک به بعد، مباحثی درباره غیبت امام زمان (عجل الله فرجه)، با استفاده از کتابهای گوناگون مطرح می کند: از جمله:

آیاتی که بر اساس روایات اهل بیت، به حضرت مهدی (عجل الله فرجه) تفسیر شده، از کتاب: المحجّه فیما نزل فی القائم الحجّه نقل می کند. روایاتی که بیانگر نشانه ها و شرطهای برپایی رستاخیزند، از جواهر العقدين می آورد.

درباره ویژگیهای حضرت مهدی (عجل الله فرجه) و این که او از اهل بیت است و فرزند زهرا (سلام الله علیها) روایاتی از کتابهای اهل سنت مانند:

کنوز الدقائق، مسامره الاخیار، سنن ترمزی، مناقب لابن المغازلی الشافعی و اسعاف الراغبین درباره حضرت مهدی (عجل الله فرجه) نقل کرده است.

سخنان حضرت امیر (علیه السلام) را درباره شاعن و منزلت مهدی (عجل الله فرجه) از نهج البلاغه می آورد.

از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) درباره گرفتاریهای اهل بیت تا پیش از ظهور، روایاتی را می آورد.

روایات بیانگر نام و شمار ائمه (علیهم السلام) ظهور حضرت، دجال و حدیث: (بعدي اثنا عشر خلیفه) را از کتاب فرائد السمطين، یاد آور می شود.

زمان ولادت حضرت، کرامات حضرت، ویژگیهای، آنان که توفیق دیدار او را یافته اند، سخنان اهل الله، از اصحاب کشف و شهود، تفسیر آیه شریفه: (یوم ندعوا کل اناس بامامهم) و... از موضوعاتی است که به آنها می پردازد.

یکی از مستشرقان، ینابیع الموده را این گونه معرفی می کند:

(ینابیع الموده وهی شمائل النبی (صلی الله علیه و آله) و آل بیت فیها اقتباسات کثیره من المصنفات القدیمة ولذالها فائده کبری وهی مرغوبه فی بلاد عجم...)(۹۲۸).

ینابیع الموده، سیره و سیرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت را در بر دارد و در آن از کتابهای زیادی از علمای پیشین استفاده شده و دارای فوائد بزرگ و بسیاری است و در بلاد و سرزمین غیر عرب رواج دارد.

این اثر، نه تنها در مناطق شیعه نشین مورد توجه بوده و هست، بلکه در دیگر شهرهای اسلامی نیز، از ارزش و اهمیت شایانی برخوردار است.

نور الابصار

نوشته: سید مؤمن بن حسن بین مؤمن الشبلنجی
ناشر: دارالکتب العلمیه، بیروت.

شماره صفحه ها: ۲۴۸

وی در قریه شبلخ از قرای مصر پرورش یافت و در ده سالگی تمام قرآن را حفظ کرد و وارد دانشگاه الازهر مصر شد و نزد دانشمندان بزرگی چون: شیخ محمد خضری، میاطی، شیخ محمد الاشمونی، شیخ محمد الانبایی، شیخ ابراهیم شرقاوی شیخ محمد مرصفی، کسب دانش کرد و در علوم و فنون گوناگون، بویژه علم حدیث، ادب و تاریخ به درجات عالی نائل آمد و آثار ارزشمندی، عرضه داشت از جمله نوشته های وی، کتاب: نورالابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار است (۹۲۹).

بخشی از این اثر، اختصاص به حضرت مهدی دارد که تحت عنوان: (فصل فی ذکر مناقب محمد بن الحسن الخالص...) آمده است. ذیل این فصل، به بحث درباره: ولادت، کنیه، القاب، اوصاف و نایبان حضرت، چگونگی غیبت، سال غیبت، طول عمر، زمان و مکانی که حضرت غائب شده، حیات وی پس از غیبت، محال نبودن غیبت طولانی و... می پردازد.

آنگاه، دیدگاه کسانی را که بر این باورند: مهدی منتظر، محمد بن حنیفه است و باز خواهد گشت وهم اکنون در جبل رضوی، اطراف مدینه می زید، به شدت رد می کند و می نویسد:

(وهذه كلها اقوال فاسدة... فان محمد بن حنیفه رضی الله عنه توفی بالمدينة المنورة وقيل بالطائف) (۹۳۰).

این گفتارها تمام فاسد است... محمد بن حنیفه، در مدینه منوره و برخی گفته اند در طایف وفات کرده است.

سپس تحت عنوان: (تتمة) سخن را درباره اخبار مهدی (عجل الله فرجه) پی می گیرد ابتدا اشاره دارد به اختلاف بین علماء، درباره این که آیا حضرت مهدی (عجل الله فرجه)، از اولاد امام حسن است یا امام حسین (علیه السلام) و نظر می دهد که حضرت مهدی، از اولاد امام حسین (علیه

السلام) است و دیدگاه صاحب (یواقبت الجواهر) را برای تاءید نظر خود، می آورد:

(... المهدي من ولد الامام الحسن العسكري بن الحسين ومولده النصف من شعبان...)(۹۳۱).

آنگاه به موضوعات زیر می پردازد.

ویژگیهای ظاهری امام: قد وقامت، رنگ، سیما و...
زمان ومكان ظهور

چگونگی قیام.

سرزمین کشته شدن سفیانی

چگونگی برخورد با مردم.

و...

الاذاعة لما كان وما يكون بين يدي الساعة

نوشته: سید محمد صدیق حسن.

ناشر: مؤسسه سعودی مصر.

شماره صفحه ها:

مؤلف، در قنوج هند، چشم به هستی گشود، در دهلی به کسب دانش

پرداخت، سپس برای امر معاش، به (بهوبال) سفر کرد وبا تلاش وپشتکار،

ثروت فراوان، به دست آورد وبا ملکه (بهوبال)، ازدواج کرد.

با حضور در صحنه افکار جدید واصلاح طلبانه ودر شمار شخصیتهای دوره

نوین نهضت اسلامی قرار گرفت. از وی آثار ارزشمندی در علوم ومعارف

اسلامی به زبانهای: عربی، فارسی وهندی به یادگار مانده است(۹۳۲).

از جمله کتاب: (الاذاعة لما كان وما يكون بين يدي الساعة).

این اثر، همان گونه که از نامش پیداست، ملاحم وفتن پیش از قیامت را در

بر دارد. نویسند، ابتداء احادیثی که در باب حضرت مهدی و مسأله غیبت در منابع روایی چون: سنن، معاجم، مسانید و... آمده و از آنها استفاده تواتر می شود، گرد می آورد.

پس از اثبات تواتر احادیث، به شبهات و خرده گیریهایی که از سوی ابن خلدون و... در مورد احتجاج به احادیث حضرت مهدی شده می پردازد و به ابن خلدون که می نویسد:

(احادیث مربوط به غیبت مهدی، برخی با برخ دیگر معرض است و راویان بعضی احادیث، چون حافظه و ضبط قوی نداشته اند مورد طعن و جرح قرار گرفته اند. تنها به روایاتی که از سوی محققان از محدثان رسیده، می شود عمل کرد).

پاسخ می دهد:

اولا، در کتابهای صحیح نیز، راویان مورد طعن و جرح وجود دارد. افزون بر این احادیث مربوط به مهدی را محدثان مورد اعتمادی، چون: ترمذی، ابی داود، ابن ماجه، حاکم، طبرانی و ابی یعلی الموصلی به اسناد جماعتی از صحابه نقل کرده اند.

ثانیا، احادیث مربوط به مهدی، برخی صحیح و بعضی حسن و ضعیف هستند. از آن جا که برخی احادیث، به برخ دیگر یاری می رسانند و به شواهدی نیز، تقویت می شوند، می شود بر آنها اعتماد کرد.

ثانیا، مسأله امام زمان (عجل الله فرجه) و ظهور وی، مشهور بین همه مسلمانان و اهل اسلام است و در طول عصرها و قرنها، زبان به زبان منتقل شده و همه بر آن بوده و هستند که ناچار در آخر الزمان، فردی از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) ظهور می کند و دین را تاءید و عدل را ظاهر می سازد و مسلمانان از وی پیروی می کنند و بر بلاد اسلامی مسلط می شود.

این شخص مهدی نامیده می شود.

آنگاه می نویسد: خروج دجال و فرود آمدن عیسی و وقایع پس از آن، از نشانه های رستاخیزند و روایات صحیح و در حد تواتر، بر آنها دلالت می کنند و جایی برای انکار آنها نیست و برای تاءیید دیدگاه خود سخن شوکانی را گواه می آورد:

(قال: والاحادیث الواردة فی المهدی التي امکن الوقوف علیها منها خمسون حدیثا فیها الصحیح والحسن والضعیف المنجبر وهی متواترة بلا شک ولا شبهة، بل یصدق وصف التواتر علی ما هو دونها علی جمیع الاصلاحات المحررة فی الاصول واما الآثار عن الصحابة المصرحة بالمهدی فهي كثيرة ایضا...)(۹۳۳).

احادیثی که درباره حضرت مهدی (عجل الله فرجه) رسیده و امکان دسترسی به آنها وجود دارد، از جمله پنجاه حدیث است که در بین آنها، صحیح، حسن، ضعیف و منجبر وجود دارد و اینها متواترند، بدون شک و شبهه، بلکه کمتر از اینها بنابر همه اصطلاحاتی که در اصول بدان اشاره شده، تواتر صدق می کند. اما آثار صحابه که در آنها تصریح به مهدی شده نیز، زیاد است.

در اینجا اشاره ای دارد به کتاب سید علامه بدرالملله المنیر محمد بن اسماعیل الیمانی و روایاتی که وی گردآوری کرده درباره: ظهور مهدی از آل محمد در آخر الزمان، مشخص نبودن زمان ظهور و اشاره به روایتی که می گوید: (پیش از ظهور مهدی دجال خروج می کند).

آنگاه، احادیث رسیده درباره حضرت مهدی را این گونه دسته بندی می کند:

۱. درباره اسم، نسب، مولد، بیعت کنندگان، هجرت کنندگان باوری، سیره

وصفات وی.

۲. بر شمارندگان ویژگیها حضرت و نشانه های ظهور.

۳. درباره فتنه ها و حادثه هایی که پیش از ظهور پدید می آید.

۴. ملاحمی که در زمان حضور حضرت، واقع می شوند و نشانه نزدیکی رستاخیزند.

نویسنده در ذیل هر حدیثی که می آورد، نکاتی را درباره حدیث و راویان آن، یادآوری می شود. از باب نمونه، در ذیل روایت طلحة بن عبدالله می نویسد:

(اخرجه الطبرانی فی الاوسط و فیه مثنی بن الصباح وهو متروک و ضعیف جدا و وثقه ابن معین روایة وضعفه ایضا و لیس فی الحدیث تصریح بذكر المهدی...).

طبرانی در الاوسط، روایت را آورده است. در سند روایت، مثنی بن الصباح، که کنار گذاشته شده و جدا ضعیف شمرده شده، وجود دارد. در روایتی، ابن معین، او را توثیق کرده و ضعیف نیز دانسته است. در حدیث، تصریح نام مهدی نشده است.

به دیدگاههای متصوفه و شیخیه اشاره می کند و ابزار می دارد: (آنان دیدگان درستی نسبت به مسأله مهدی ندارند و مبنای سخنان خود را از اصول واهی گرفته اند).

می نویسد:

(ما، در اعتقادات و دیدگاههای مذهبی خویش، جز به قرآن و احادیث تمسک نمی جوئیم و دین را جز از این دو راه اثبات نمی کنیم). در مورد رد کسانی که استدلال به این روایات را درباره مهدی، نادرست می پندارد، بویژه ابن خلدون، افزون بر آنچه یادآور شده می نویسد:

این احادیث، کمتر از احادیثی که در باب احکام شرعی مورد استناد قرار می گیرد، نیست و معمول است که فقها به اینگونه روایات استدلال می کنند و آنچه راجع به جرح و تعدیل راویان گفته شده، در سایر سندهای روایات نیز، وجود دارد.

بنابراین، مسأله مهدی جای شک و شبهه ندارد و با وجود دلیلهای بسیار، انکار آن ایستادگی در برابر نصوص مستفیضه ای است که به حد توأتر نیز می رسد).

سپس استناد می کند به دیدگاه شیخ علامه محمد بن احمد السفارینی حنبلی که مجموع احادیث را موجب علم قطعی دانسته و ایمان به خروج حضرت را واجب شمرده است.

(... ما یفید مجموعه العلم القطعی فالایمان بخروج المهدی واجب کما هو مقرر اهل العلم ومدون فی عقائد اهل سنة والجماعة) (۹۳۴).

مجموع احادیث، مفید علم قطعی به وجود قیام مهدی است. از این روی، ایمان به قیام مهدی، واجب است همان گونه که نزد اهل دانش ثابت شده و در عقاید اهل سنت و جماعت تدوین شده است.

سخن آخر را به حوادثی که پیش از خروج حضرت مهدی، رخ خواهد داد و نشانه ظهور و... اختصاص می دهد.

النجم الثاقب فی احوال الامام الغائب

نوشته: میرزا حسین نوری طبرسی.

ناشر جعفری، مشهد.

شماره صفحه ها: ۵۸۷.

محدث نوری، در یکی از قرای نور، در سال ۱۲۵۴ هـ - ق. دیده به جهان گشود. در تهران از محضر شیخ عبدالرحیم بروجردی، مایه علمی گرفت

و در سال ۱۲۷۸ هـ.ق. برای کسب دانش بیشتر به عراق هجرت کرد و از خرمین پرفیض شیخ عبدالحسین تهرانی، شیخ اعظم انصاری بهره جست، سپس به هنگام مهاجرت میرزا حسن شیرازی به سامرا با وی مهاجرت کرد. چند سال در سامرا بود و آنگاه به نجف اشرف، بازگشت و در آنجا اقامت گزید و در همان جا، به سال ۱۳۲۰ هـ.ق. دیده از جهان فرو بست. وی آثار بسیار دارد (۹۳۵). از جمله: النجم الثاقب فی احوال الامام الغائب (عجل الله فرجه)، به زبان فارسی.

شیخ عباس قمی درباره شخصیت علمی وی می نویسد:
(... اما علمه فاحسن فنه الحدیث و معرفه الرجل و الاحاطه بالاقال و الاطلاع بدقایق الآیات و نکات الاخبار بحیث یتحیر العقول عن کیفیته استخراجه جواهر الاخبار عن کنوزها و ترجع الابصار حاسره عن ادراک طریقه فی استنباط اشاراتها و رومزه) (۹۳۶).

اما گاهی وی به فن حدیث، رجال، احاطه به دیدگاههای دیگران، شناخت دقایق آیات و نکات روایات، به گونه ای بوده که خردها از چگونگی برداشت او از گنجینه های اخبار در شگفتی فرو رفته و نسبت به درک، فهم و شیوه استنباط و کشف اشارات و رموز به دیده حیرت می نگریسته اند. این اثر، مزین است به تقریظ مرحوم میرزای شیرازی بزرگ. درباره انگیزه خود از تالیف این اثر می نویسد:

(در سال ۱۳۰۳ هـ.ق. در خدمت میرزای بزرگ بودم. میرزا فرمود: خوب است، کتابی مستقل درباره حضرت مهدی (عجل الله فرجه) به زبان فارسی نگاشته شود. و شما شایستگی انجام این مهم را دارید. عرض کردم: مقدمات امر فراهم نیست، ولی از آنجا که در سال گذشته، رساله ای درباره کسانی که در غیبت کبری، به زیارت حضرت مهدی

(عجل الله فرجه) مشرف شده اند، تحت عنوان: جنه الماعوی نگاشته ام، اگر مصلحت باشد همان رساله را، با افزودن مطالبی بر آن ترجمه کنم. پیشنهاد پذیرفته شد. لکن میرزا فرمود: شمه ای از حالات حضرت مهدی، هر چند به اختصار بر آن افزوده شود. حسب الامر مطاع میرزا، به انجام این اثر اقدام شد و در نهایت یاعس با استمداد از عسکرین، بحمدالله در اندک زمانی این خدمت به انجام رسید).

کتاب حاضر در دوازده باب به شرح زیر تنظیم شده است:

باب اول: چگونگی ولادت، شمه ای از احوال شخصی حکیمه خاتون.
باب دوم و سوم، اسامی القاب و کنیه ها، شمایل و توجهات الهی به حضرت.
باب چهارم، اختلاف مسلمانان نسبت به امر غیبت، پس از اتفاق بر درستی صدور اخباری که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر آمدن حضرت مهدی رسیده، کتابهایی که عالمان اهل سنت، در باب حضرت مهدی موعود، تالیف کرده اند، مطالب مورد اختلاف: نسب، اسم پدر تشخیص و تعیین آن حضرت و دیدگاههای علمای فرق اسلامی در مورد هر یک از مباحث فوق و نقد و بررسی هر یک و ارائه دیدگاه صواب.

باب پنجم و ششم: بحث و استدلال درباره این که حضرت مهدی موعود، فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) است.

باب هفتم و هشتم: سخن درباره کسانی است که در عصر غیبت کبری، به محضر حضرت، شرفیاب شده اند، یا بر معجزات حضرت آگاهی یافته اند و جمع بین روایاتی که می فرماید:

(مدعی دیدار با حضرت را باید دروغگو خواند) و داستانهایی که بیانگر دیدار بزرگان و اولیاء با حضرت هستند و...).

باب نهم، درباره این که برای هر حاجت، به امامی خاص باید توسل جست

واثبات این نکته که یکی از مناصب خاصه امام زمان (عجل الله فرجه) پناه دل سوختگان است.

باب دهم، در بیان گوشه ای از تکالیف و آداب مسلمانان، نسبت به آن جناب.

باب یازدهم، روزهای ویژه آن حضرت و تکلیف پیروان حضرت در آن روزها.

ناگفته نماند، مطالب سست، بی اساس و بی پایه در کتابهایی که درباره حضرت مهدی نگاشته شده بسیار است، باید با دقت به آنها نگریست و هر مطلبی را از آنها بی درنگ و بی مطالعه همه جانبه و بدون مراجعه به اهل فن، نپذیرفت.

از جمله نوشته هایی که مطالب واهی، بی پایه و به دور از خرد بسیار دارند، نوشته های محدث نوری است که باید اهل نظر و محققان و نویسندگان تیز نگر، واهی بودن اینها را به همه شیفتگان مهدی و اهل مطالعه بنمایانند.

اعیان الشیعه، جلد ۴

نوشته: محسن امین.

ناشر: دارالتعارف للمطبوعات، بیروت.

سید محسن امین عاملی، در سال ۱۲۸۳ هـ.ق. در قریه شقره جبل عامل، متولد شد و علوم مقدماتی را در همان جا به پایان رساند و برای تحصیل علوم عالی به عراق هجرت کرد و در نجف اشرف، رحل اقامت افکند و از محضر بزرگان آن حوزه بهره برد و به مقام عالی اجتهاد نائل آمد، سپس به دمشق رفت و در آن جا اقامت گزید و مرجع شیعیان شد.

وی، آثار بسیار دارد، از جمله آثار، اثر ارزشمند اعیان الشیعه است (۹۳۷).

مؤلف بزرگوار در این اثر با عظمت که در حقیقت، دائره المعارف پیشوایان

دین، رجال علم و ادب و فرهنگ است، در مورد حضرت مهدی (عجل الله فرجه) سنگ تمام گذاشته و بیش از ۱۵۰ صفحه از کتاب را به آن حضرت اختصاص داده است.

شیوه بیان مطالب، بیشتر بر مبنای نقل اخبار واقوال بزرگان و دانشمندان است. در هر موضوع پیش از ورود در اصل بحث مقدمه ای می نگارد، سپس به مطالب اصلی می پردازد. درباره حضرت مهدی (عجل الله فرجه) موضوعات زیر را به بحث گذارده:

زمان ولادت، ویژگیهای شخصی، پوشش، غیبت و سفراء، امامت حضرت، وجود حضرت در شهرها، ولی غایب از دیدگان، اخباری که از طریق اهل سنت درباره ظهور حضرت رسیده، مطالبی که شیعیان در اثبات امامت، غیبت و... از قرآن احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) فاطمه (سلام الله علیها) و سایر ائمه (علیهم السلام) بدانها تمسک می جویند، غیبتهای انبیاء: صالح، ابراهیم یوسف، موسی، اوصیاء و حجج پس از موسی تا زمان مسیح، معجزات حضرت و نشانه های اثبات آن طرح یازده شبهه در مورد مهدی (عجل الله فرجه) و پاسخ آن با دلایلی و برهانهای عقلی و نقلی، یادآوری نام دانشمندان و علمای اهل سنت که در وجود حضرت مهدی، با شیعه هم عقیده اند، بحث درباره نشانه های ظهور با استفاده از منابع گوناگون و شمارش ۶۹ نشانه، سال، روز و مکان ظهور حضرت، آنچه پس از ظهور توسط حضرت مهدی انجام می پذیرد، محل اقامت مدت حکومت سیره و سیمای وی به هنگام قیام و طریقه اجراء احکام، نشانه هایی که در آن عصر، خداوند ظاهر می سازد، شمار یاران مهدی، نام شهرها و چگونگی گرد آمدن آنان و...

نوشته: سید صدرالدین صدر.

ناشر: دارالزهراء، بیروت.

شماره صفحه ها: ۲۵۵

سید صدرالدین صدر، از علمای شیعه است. وی، در سال ۱۲۹۹ هـ - ق. در کاظمین، دیده به جهان گشود و در مهد تربیت پدر بالید و تحصیلات ابتدایی و سطوح را در سامراء و کربلا، نزد اساتید بزرگی، چون شیخ حسن کربلایی، آقا ضیاءالدین عراقی و... فرا گرفت. در سال ۱۳۲۹ هـ - ق. به سفارش پدر، به نجف اشرف هجرت کرد و در آن جا مدت ها از محضر درس آخوند خراسانی و میرزای نائینی بهره برد.

در سال ۱۳۴۹ هـ - ق به مشهد مشرف شد و در آن جا اقامت گزید و به تدریس و رسیدگی به امور مردم و... پرداخت.

پس از مدتی، به در خواست، مؤسس حوزه علمیه قم، شیخ عبدالکریم حائری، به قم مشرف شد و در حوزه علمیه قم، جایگاه رفیعی یافت.

ایشان آثار فراوانی دارد (۹۳۸). از جمله آنها کتاب ارزشمند المهدی است. مؤلف به منابع اصلی حدیث و تاریخ که معروف به وثاقت و مورد اطمینان و اعتمادند تکیه دارد و بحث دقیق و عمیقی را پی می گیرد و به بسیاری از شبهات پاسخ می گوید.

کتاب، در یک مقدمه و هشت فصل و خاتمه، تنظیم شده است.

وی درباره انگیزه تالیف کتاب می نگارد:

(در مجلس دوستانه ای، از مهدی منتظر (عجل الله فرجه) و آنچه شیعه امامیه اثناعشریه، در این باب بدان معتقدند سخن به میان آمد.

برخی از حاضران در مجلس، اظهار داشتند، برادران اهل سنت، در این موضوع چه عقیده ای دارند. آیا از طریق آنان، احادیثی که موافق

احادیث شیعه باشد، وارد شده و دانشمندان آنان، نوشته ای دارند، یا خیر؟ در پاسخ گفتم: از طریق اهل سنت احادیث مستفیضه، بلکه متواتره وارد شده و علمای آنان در این باب تالیفات زیادی دارند. البته بعضی مناقشات و استبعاداتی نیز دارند که از گذشتگان خود گرفته اند و میان آنان، رواج یافته و به تالیفات آنان با اختلاف در تعبیر، سرایت کرده است. بعضی از حاضران در مجلس گفتند، برای شما امکان دارد در این موضوع کتابی بنویسید؟ گفتم: پرداختن به این مسأله، سبب جریحه دار شدن عواطف می شود و این را نمی پسندم، بویژه مثل این زمان که ما، نیاز شدید به وحدت کلمه داریم. گفتند: بحث علمی، با حفظ آداب مناظره و خارج نشدن از آداب و اخلاق اسلامی اشکالی ندارد. از این روی پذیرفتم در این باب، کتابی بنگارم. آنگاه پس از مطالعه کتابهایی که در دسترس بود، احادیث مربوط به موضوع را ذیل عنوان مناسب، گردآوری کردم. اگر حدیثی، بر چند عنوان دلالت داشت، آن را زیر هر یک از عناوین، آوردم. در نقل روایات، بر کتابهایی که در چاپخانه های اهل سنت به طبع رسیده بود، یا آثار مخطوطی که اعتبار آنها مسلم بود، اکتفا کردیم و جز اندکی از کتابهای چاپ شده در ایران، نقل نکردم. عنایت داشتیم، مطالبی را گرد آورم که از کتابهای اهل سنت و مورد اعتماد آنها باشد. از علمای شیعه و منابع شیعی که احادیث نبوی را از طریق اهل سنت نقل کرده اند، حدیث نقل نکردم مگر مقداری از کتاب: الدرالموسویه فی شرح العقاید الجعفریه، تالیف حسن صدر کاظمی، به خاطر ادای بعض حقوق و تاءیید (مطالب).

در پایان مقدمه می نویسد:

(خدا را شاهد می گیرم، من، به دیده انصاف به احادیث و سخنان سلف صالح نگریستم و بر آن رویه مشی کردم که اعتقاد خود را با دلیل منطبق سازم، نه این که دلیل را بر اعتقاد منطبق سازم).
تحت عنوان نظرهٔ اجمالیه، به کتابهایی که بزرگان اهل سنت، درباره مهدی (عجل الله فرجه) نگاشته اند، اشاره می کند و مستفیض و متواتر بودن روایات پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره حضرت مهدی از دیدگاه اهل سنت می نمایاند:

(... قال ابن حجر فی (الصواعق) قال ابوالحسن الابری قد تواترت الاخبار واستفاضت بكثره رواها عن المصطفى (عليه السلام) بخروج المهدي وانه من اهل البيت)(۹۳۹).

ابن حجر، در الصواعق، از ابوالحسن الابری نقل می کند: روایات متواتر و مستفیض در بسیاری راویان از پیامبر صلی الله علیه و آله بر ظهور مهدی (عجل الله فرجه) و این که از اهل بیت است، رسیده.

(... قال الشبلنجی فی (نوالابصار) تواتر الاخبار عن النبی ان المهدي من اهل بیت وانه یملاء الارض عدلا)(۹۴۰).

شبلنجی در نور الابصار، گفته است: اخبار نقل شده از پیامبر صلی الله علیه و آله، مبنی بر این که مهدی، از اهل بیت و زمین را پر از عدل می کند، متواتر است.

آن گاه، سخنان دیگری که بر تواتر و استفاضه اخبار مهدی (عجل الله فرجه) دلالت دارد، می آورد و می نویسد: اگر از سخنان صریح این گواهان چشم پوشیم و به احادیث از حیث سند و دلالت نظر افکنیم، روایات، سه دسته اند:

۱. روایات صحیح از نظر سند و بی اشکال از نظر دلالت. ائمه حدیث

وبزرگان حفاظ بر صحت و حسن بودن آنها تصریح کرده اند. در وجوب عمل واخذ این دسته از روایات، تردیدی نیست.

۲. روایاتی که از نظر سند، صحیح نیستند، ولی دلالت آنها روشن است وقواعد مقرر در علم رجال، این دسته از روایات را، از آن جهت که به واسطه دسته اول جبران می شوند واجماع بر مضمون آنهاست، معتبر می شمارند.

۳. روایات صحیح وضعیفی هستند که مخالف عموم احادیث متواتر ومستفیضه اند که اگر تاویل آنها، ممکن نباشد، طرح واعراض از آنها لازم است. مثل روایاتی که دلالت می کنند که اسم مهدی، احمد است واسم پدرش، عبدالله. یا این که از اولاد ابی محمد الحسن زکی است. مطالب هشت فصل کتاب، بدین شرح است:

فصل اول، درباره بشارتهایی که بر ظهور مهدی (عجل الله فرجه) در کتاب خدا، سنت پیامبر صلی الله علیه وآله، سخنان علی (علیه السلام) وبزرگان واعلام، در قالب نظم، یا نثر وارد شده است.

فصل دوم، مهدی منتظر عرب واز امت پیامبر صلی الله علیه وآله است وبيت شریف وخانواده وی، مشخص بوده وشواهد بسیاری بر این، دلالت دارند.

فصل سوم: ویژگیهای ظاهری وباطنی، ملکات فاضله، دانش، قضاوت، بیعت، حکومت، اصلاحات و...

فصل چهارم، مقام ومنزلت حضرت نزد خداوند و...

فصل پنجم، ولادت، تعیین اسم، لقب، کنیه، نام پدر، مادر، طول عمر شریف و...

فصل ششم، چگونگی غیبت، محل غیبت، علت غیبت، چگونگی بهره مندی

مردم از حضرت در زمان غیبت و...

فصل هفتم، نشانه های آسمانی و زمینی ظهور، جو عمومی جهان، خروج سفیانی و...

فصل هشتم، فضیلت انتظار فرج، نهی از تعیین زمان ظهور، محل ظهور، بیعت، شمار یاران و...

کتاب الغیبه

نوشته: محمد ابراهیم نعمانی.

از بزرگان قرن چهارم، این اثر شامل ۲۶ فصل؛ درباره امامت و حمایت ائمه (علیهم السلام)، علائم ظهور، مدعیان امامت، زمین بدون حجت نیست، صبر و انتظار فرج و....

در پایان کتاب، فهرستی ارائه شده از کتابهایی که نویسندگان محترم، از آنها نقل روایت کرده است.

پاورقی:

- (۱) (مفاتیح الجنان)، شیخ عباس قمی، دعای ندبه.
 - (۲) (اصول کافی)، کلینی ج ۱/۳۹، دارالتعارف، بیروت.
 - (۳) (بحار الانوار)، ج ۱/۱۹۵، مؤسسه الوفاء، بیروت.
 - (۴) (الحیاء) حکیمی، ج ۲/۲۶۸، انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین، قم. (بحار الانوار)، ج ۲/۴.
 - (۵) (بحار الانوار) ج ۵۲/۳۳۶.
 - (۶) (همان مدرک).
 - (۷) (همان مدرک).
 - (۸) (همان)، ج ۲/۴۹.
 - (۹) (میزان الحکمة)، محمد محمدی ری شهری ج ۶/۴۶۶، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم.
 - (۱۰) (همان) ۴۵۶.
 - (۱۱) (بحار الانوار)، ج ۲/۶.
 - (۱۲) (الاحتجاج)، طبرسی ج ۲/۴۵۹، مؤسسه الاعلمی، بیروت.
 - (۱۳) برای این که عقیده بزرگان شیعه در این موضوع روشن شود، مسأله ۱۸ (جوابات المسائل المیافارقیات) سید مرتضی را در این جا می آوریم:
از سید مرتضی سؤال شده که در روایت آمده: سرور ما، رسول خدا و مولای ما، امیر المؤمنین، علیهما السلام، نزد هر محتضری حاضر می شود (بحار الانوار، ج ۶/۸۸).
- ایشان پاسخ می دهد: این مطلب، روایت شده و به محتضر، به خاطر این که اهل ایمان است، بشارت داده می شود:
- (فکانه یراهما و کانهما حاضران عنده... فکیف یجوزان یكون شخصان یحضران علی سبیل المحاوره والحلول فی الشرق والغرب عند کل محتضر

وذلك محال).

گویا، محتضر آنان را می بیند و گویا نزد او حاضر می شوند... پس چگونه ممکن است که دو شخص، به گفت و گو و حلول، در شرق و غرب عالم، نزد هر محتضری حاضر شوند، این محال است.

رسائل الشریف المرتضی، ج ۱/۲۸۰، دارالقرآن؛ جواهر الفقه ۲۵۸، انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین.

(۱۴) (ارشاد)، شیخ مفید، ج ۲/۳۴۰، مؤسسه آل البيت.

(۱۵) (اعلام الوری)، امین الاسلام طبرسی ۴۱۶، دارالمعرفه، بیروت؛ (کشف

الغمه) علی بن عیسی اربلی، ج ۳/۳۲۰، دارالکتاب الاسلامی، بیروت؛ (مرآة

العقول) علامه مجلسی، ج ۴/۵۲، دارالکتب الاسلامیة، تهران.

(۱۶) (الفصول المختاره)، شیخ مفید ۳۲۸، کنگره هزاره شیخ مفید؛

(بحار الانوار) علامه مجلسی ۵۰ / ۵۰۴، مؤسسه الوفاء، بیروت.

(۱۷) (المسائل العشرة فی الغیبة) شیخ مفید، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.

(۱۸) (فرق الشیعه)، نوبختی، ترجمه جواد مشکور ۱۳۹، علمی و فرهنگی،

تهران؛ (المقامات والفرق)، عبدالله اشعری تحقیق محمد جواد مشکور ۱۰۲.

در این کتاب پانزده گروه ذکر شده است.

(۱۹) (مروج الذهب) مسعودی، ج ۴/۱۹۹، دارالمعرفه، بیروت؛ (بحار الانوار)،

ج ۵۰/۳۳۶.

(۲۰) (الفصول المختاره) شیخ مفید ۳۲۱.

(۲۱) (کمال الدین و تمام النعمه) شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری /

۴۳۴، انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین؛ (اعلام الوری) امین

الاسلام طبرسی ۴۲۵.

(۲۲) (کتاب الغیبة)، شیخ طوسی ۴۱۵، ۴۱۷، مؤسسه المعارف الاسلامیة، قم.

- (۲۳) (همان مدرک) ۳۹۷ - ۴۱۲.
- (۲۴) (تاریخ الغيبة الصغرى)، سيد محمد صدر، ۴۰۴ / دارالمعارف للمطبوعات، بيروت. زمان مرگ عثمان بن سعيد مشخص نيست و آنچه در اين كتاب آمده، حدسى است.
- (۲۵) (كتاب الغيبة) شيخ طوسى ۳۶۶.
- (۲۶) (همان مدرک) ۳۸۶.
- (۲۷) (همان مدرک) ۳۹۴.
- (۲۸) (همان مدرک) ۲۹۱؛ (كمال الدين و تمام النعمه) ۴۸۴؛ (وسائل الشيعه)، ج ۱۰۱/۱۸.
- (۲۹) (همان مدرک) ۳۹۰.
- (۳۰) (كمال الدين و تمام النعمه) ۵۱۶.
- (۳۱) (كتاب الغيبة)، شيخ طوسى ۲۵۳.
- (۳۲) (مفردات)، راغب اصفهانى ۲۶۷، دار المعرفة، بيروت.
- (۳۳) (مصباح المنير) ۳۲۴. فيومى، دارالهجره، قم.
- (۳۴) (كتاب الغيبة)، ابو زينب محمد بن ابراهيم نعمانى ۱۶۰، تحقيق على اكبر غفارى، مكتبة الصدوق، تهران.
- (۳۵) (وافى) فيض كاشانى ج ۲/۴۱۴ - ۴۱۶، مكتبة الامام امير المؤمنين، اصفهان.
- (۳۶) (حق المبين) ۸۷، چاپ سنگى.
- (۳۷) (المسائل العشرة فى الغيبة) شيخ مفيد ۸۲؛ (الرسالة الاولى فى الغيبة) شيخ مفيد / ۱۲، گنگره هزاره شيخ مفيد.
- (۳۸) (كمال الدين و تمام النعمه)، شيخ صدوق ۵۱۶.
- (۳۹) (كتاب الغيبة) شيخ طوسى ۳۹۵.

- (۴۰) (اعلام الوری) امین الاسلام طبرسی ۴۱۷.
- (۴۱) (مجمع الرجال)، قهپائی، ج ۷/۱۸۹. دارالکتب العلمیه، به نقل از (ربیع الشیعه) سیدبن طاووس. محدث نوری، (ربیع الشیعه) را خلاصه ای از اعلام الوری می داند.
- (۴۲) (الاحتجاج)، ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، تحقیق خرسانی ج ۲/۴۷۸، مؤسسه الاعلمی، بیروت.
- (۴۳) (کشف الغمه)، علی بن عیسی اربلی، ج ۳/۳۲۰، دارالکتب الاسلامی.
- (۴۴) (بحارالانوار)، علامه مجلسی، ج ۵۱/۳۶۱.
- (۴۵) (مرآة العقول)، علامه مجلسی، ج ۴/۵۳، دارالکتب الاسلامیه.
- (۴۶) (نوادیر الاخبار)، فیض کاشانی تحقیق مهدی انصاری قمی ۲۳۳، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- (۴۷) (الخرايج والجرائح)، قطب الدین راوندی، ج ۳/۱۱۲۸، ح ۴۶، موسسه الامام المهدی، قم؛ (اثبات الهداء)، شیخ حرّ عاملی، ج ۳/۶۹۳، ح ۱۱۲؛ (معجم احادیث الامام المهدی) ج ۴/۳۱۷، ۳۱۸، تحت اشراف کورانی.
- (۴۸) (کمال الدین وتمام النعمه) ۵۱۶.
- (۴۹) (کتاب الغیبه) طوسی ۳۹۵.
- (۵۰) (کتاب الغیبه)، شیخ طوسی / ۴۱۲؛ (بحارالانوار)، ج ۵۱ / ۳۷۷.
- (۵۱) (جنه الماوی)، محدث نوری، چاپ شده در (بحارالانوار)، ج ۵۳/۳۱۸.
- (۵۲) (نجم الثاقب)، محدث نوری ۴۸۴، باب هشتم، جعفری، مشهد.
- (۵۳) (منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر) لطف الله صافی ۴۰۰، داوری، قم.
- (۵۴) (مجمع الرجال)، قهپائی ج ۷/۱۹۰.
- (۵۵) (مکیال المکارم)، سید محمد تقی موسوی اصفهانی، ترجمه سید مهدی حائری قزوینی، ج ۲/۵۰۷، دفتر تحقیقات و انتشارات بدر.

- (۵۶) (کمال الدین و تمام النعمه)، شیخ صدوق ۵۱۲.
- (۵۷) (کتاب الغیبه)، شیخ طوسی ۲۴۲، چاپ قدیم، مکتبه نینوی؛ (اثبات الهداء)، ج ۳/۶۹۳، ح ۱۱۲، باب معجزات صاحب الزمان.
- (۵۸) (کمال الدین و تمام النعمه) ۵۲۰.
- (۵۹) (علل الشرايع)، شیخ صدوق ۶۹، ۴۰۳. دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- (۶۰) (همان مدرک) ۶۹، ۱۳۲، ۲۴۰، ۴۰۳.
- (۶۱) (همان مدرک) ۱۷۵.
- (۶۲) (همان مدرک) ۶۸، ۱۳۱، ۴۰۵.
- (۶۳) (خصال)، شیخ صدوق ۴۵۱، ح ۵۷، انتشارات اسلامی، قم.
- (۶۴) (همان مدرک) ۳۱۴، ۳۳۰، ۴۵۱، ۵۴۳.
- (۶۵) (همان مدرک) / ۴۵۱، ۵۷۲، ۶۰۳، ۶۵۲، ۶۵۰.
- (۶۶) (همان مدرک) ۳۴۵.
- (۶۷) (همان مدرک) ۳۸۷.
- (۶۸) (همان مدرک) ۲۹۱، ۲۵۰، ۳۸۷.
- (۶۹) (همان مدرک)، ۳۴۵، ۲۸۵.
- (۷۰) (معجم رجال الحديث)، آقای خویی، ج ۴/۲۷۴، دارالزهراء، بیروت.
- (۷۱) (همان مدرک) ۲۷۵.
- (۷۲) (مستدرک الوسائل)، محدث نوری، ج ۳/۶۵۷، چاپ سنگی.
- (۷۳) (عیون اخبار الرضا) شیخ صدوق، تحقیق سید مهدی حسینی لاجوردی ج ۲/۱۷۴.
- (۷۴) (همان مدرک) ۲۳۰.
- (۷۵) (همان مدرک)، ج ۲/۲۴، ۱۷۴، ۲۱۴، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۷۲؛ ج ۱/۷۲، ۸۸، ۱۲۰، ۱۴۱، ۱۹۲، ۲۷۷.

- (۷۶) (همان مدرک)، ج ۱/۱۴۱، ج ۲/۲۴.
- (۷۷) (همان مدرک)، ج ۲/۲۵۹.
- (۷۸) (امالی)، شیخ صدوق، ترجمه محمد باقر کمره ای ۶۰، ۶۸، ۱۲۳، کتابخانه اسلامیة و عربی / ۵۸، ۶۵، ۱۰۷.
- (۷۹) (همان مدرک) / ۳۸.
- (۸۰) (همان مدرک)، / ۲۴۳.
- (۸۱) (همان مدرک) ۴۰۹، ۵۵۲، ۵۸۳، ۶۵۷، ۶۷۰.
- (۸۲) (من لایحضره الفقیه)، شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری، ج ۴ / ۴۲۲، دارالتعارف، بیروت؛ (مستدرک الوسائل)، ج ۳/۶۶۰، چاپ سنگی.
- (۸۳) (من لایحضره الفقیه)، تحقیق علی اکبر غفاری ج ۴/۴۷۶؛ (مستدرک الوسائل)، ج ۳/۶۵۷.
- (۸۴) (من لایحضره الفقیه)، ج ۴ / ۹۱، ۹۹، ۱۳۲.
- (۸۵) (معجم رجال الحدیث)، ج ۵/۱۷۳.
- (۸۶) (تهذیب الاحکام)، شیخ طوسی ج ۶/۹۵، ح ۲۱۷۷، دارالتعارف، بیروت.
- (۸۷) (نهاد آموزش اسلامی) دکتر منیرالدین احمد، ترجمه محمد حسین ساکت ۶۰. آستان قدس؛ (اقرب الموارد)، ج ۲/۱۰۴، کتابخانه آیه الله مرعشی، قم.
- (۸۸) (امالی)، شیخ صدوق ۱۵.
- (۸۹) (کتاب الغیبة)، شیخ طوسی ۴۱۷.
- (۹۰) (کمال الدین و تمام النعمه) ۵۱۲.
- (۹۱) (لسان المیزان)، ابن حجر، ج ۲/۲۷۱، شماره ۱۱۲۱.
- (۹۲) (اثبات الهداء)، ج ۳/۶۹۳.
- (۹۳) (کافی)، کلینی، تحقیق علی اکبر غفاری، ج ۱/۴۳۱، دارالتعارف،

بیروت.

(۹۴) (کتاب الغیبه)، شیخ طوسی ۲۵۳، ح ۲۳۹، ۲۲۷ و ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶ و از احادیث ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱ - ۲۳۲ پیداست که حضرت را در کودکی دیده اند.

(۹۵) ر. ک به: پاورقیهای ۲۶ تا ۳۲.

(۹۶) (رجال) سید بحر العلوم، ج ۳/۳۲۰، مکتبه الصادق، تهران.

(۹۷) (کتاب الغیبه)، نعمانی ۱۴.

(۹۸) (همان مدرک)، ۱۴۴.

(۹۹) (همان مدرک)، ۱۴۵.

(۱۰۰) (همان مدرک) ۱۶۴.

(۱۰۱) (کمال الدین و تمام النعمه) ۳۷۰.

(۱۰۲) (کافی)، ج ۱/۳۳۲، (الوافی) ج ۲/۴۰۳.

(۱۰۳) (نجم الثاقب) ۵۹.

(۱۰۴) (الوافی)، ج ۲.

(۱۰۵) (کمال الدین و تمام النعمه) ۴۸۲.

(۱۰۶) (نجم الثاقب)، ۵۸؛ (بحار الانوار)، ج ۵۱/۳۲.

(۱۰۷) (بحار الانوار)، ج ۵۱/۳۳.

(۱۰۸) (نجم الثاقب) ۵۸؛ (فرق الشیعه) نوبختی، ترجمه و تعلیق از محمد

جواد مشکور ۱۵۴، علمی و فرهنگی.

(۱۰۹) (کافی)، ج ۱/۳۳۳.

(۱۱۰) (وافی)، ج ۲/۴۰۳.

(۱۱۱) (کمال الدین و تمام النعمه) ۶۴۸.

(۱۱۲) (همان مدرک) ۳۶۸.

- (۱۱۳) (بحار الانوار)، ج ۵۱/۳۱.
- (۱۱۴) برای آگاهی از اقوال در این باره، ر. ک: (مکیال المکارم)، ج ۲/۱۷۲؛ (کمال الدین و تمام النعمه)، ج ۲/۳۶۹، پاورقی.
- (۱۱۵) (نجم الثاقب) ۵۸؛ (کمال الدین و تمام النعمه)، ۳۰۷.
- (۱۱۶) (کمال الدین و تمام النعمه) ۳۰۹، ۶۴۸.
- (۱۱۷) (اعتقادات)، شیخ صدوق ۹۳، ۹۵. شیخ صدوق می نویسد: (و نعتقد حجة الله في ارضه وخليفته على عباده في زماننا هذا، هو القائم المنتظر، محمد بن الحسن بن علي بن محمد...).
- (۱۱۸) (ارشاد)، شیخ مفید، ج ۲ / ۳۴۲.
- (۱۱۹) (نجم الثاقب) ۲۴۷؛ (کلمه طیبه) ۴۶۱. اسلامیة، تهران.
- (۱۲۰) (کافی)، ج ۱/۳۳۹.
- (۱۲۱) (کتاب الغیبة)، نعمانی ۱۷۶، ح ۱۶. در نقل نعمانی آمده. (لایرونه فیه).
- (۱۲۲) (مرآة العقول)، ج ۴/۴۷.
- (۱۲۳) (همان مدرک) ۱۷۵، ح ۱۵.
- (۱۲۴) (الکافی)، ج ۱/۳۳۷؛ (کتاب الغیبة)، شیخ طوسی ۲۵۱؛ (کمال الدین و تمام النعمه)، ۴۴۰، (وافی)، ج ۲/۴۱۳.
- (۱۲۵) (کتاب الغیبة)، نعمانی ۱۷۵، ح ۱۳ و ۱۴.
- (۱۲۶) (مرآة العقول)، ج ۴ / ۴۲.
- (۱۲۷) (کمال الدین و تمام النعمه) ۴۴۰، ح ۸؛ (من لایحضره الفقیه)، ج ۲/۵۲۰، (وافی)، ج ۲/۴۱۳.
- (۱۲۸) (کمال الدین و تمام النعمه) ۴۴۰، ح ۱۰.
- (۱۲۹) (کمال الدین و تمام النعمه) ۳۰۳؛ (نوادیر الاخبار)، فیض کاشانی ۲۲۷.

- (۱۳۰) (همان مدرک) ۳۰۴.
- (۱۳۱) (همان مدرک) ۳۰۴ - ۳۰۲، ح ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۱۸.
- (۱۳۲) (کتاب الغیبة)، نعمان ۱۴۳ / ۱۴۴.
- (۱۳۳) (کمال الدین و تمام النعمه) ۳۲۳.
- (۱۳۴) (بحار الانوار)، ج ۵۱/۱۳۷.
- (۱۳۵) (همان مدرک) ۱۴۵.
- (۱۳۶) (ارشاد)، ج ۲/۳۷۵.
- (۱۳۷) (جنة المأوی) ۲۶۶، محمد حسین کاشف الغطاء، با تعلیقات شهید قاضی طباطبایی، تبریز.
- (۱۳۸) این سخن از کسی است که برای نوشتن کتاب خود، به شیراز، بغداد، طبریه، اردن، دمشق و حلب سفر کرده است. رک. ک: (غیبت) نعمانی، مقدمه، ۱۱.
- (۱۳۹) (کتاب الغیبة)، نعمانی، ۱۶۰.
- (۱۴۰) (الرسالة الاولى فی الغیبة) شیخ مفید ۱۲، کنگره هزاره شیخ مفید.
- (۱۴۱) (تنزیه الانبیاء) سید مرتضی ۱۸۲، رضی، قم.
- (۱۴۲) (رسائل الشریف المرتضی)، ج ۲/۲۹۷؛ وحاشیه (اللوامع الالهیه) فاضل مقداد، با حاشیه و تعلیقات شهید قاضی طباطبایی ۲۸۹، تربیت، تبریز.
- (۱۴۳) (الشافی فی الامامة)، سید مرتضی، با تحقیق سید عبدالزهراء حسینی خطیب وسید فاضل میلانی، مؤسسه الصادق للطباعة والنشر، تهران.
- (۱۴۴) (المقنع فی الغیبة)، چاپ شده در مجله (تراثنا) شماره ۲۷/۲۱۳، مؤسسه آل البيت، قم.
- (۱۴۵) (اعلام الوری) ۴۴۰.
- (۱۴۶) (کشف الغمه)، ۳/۳۲۸.

- (۱۴۷) (کنز الفوائد)، کراچی، ج ۲/۲۱۸، دار الذخائر.
- (۱۴۸) (المنقذ من التقليد)، سدید الدین محمود الحمصی الرازی، ج ۲/۳۷۸، انتشارات اسلامی، قم.
- (۱۴۹) (تلخیص الشافی) تحقیق سید حسین بحر العلوم، ج ۴/۲۲۱، ۲۲۲ و ۲۱۷، عزیزی، قم.
- (۱۵۰) (کتاب الغیبه) ۹۹/؛ (بحار الانوار)، ج ۵۱/۱۹۶؛ (جنه المأوی)، چاپ شده در (بحار الانوار)، ج ۵۳/۳۱۳.
- (۱۵۱) (الخراج والخراج)، قطب راوندی (م: ۵۷۳)، ج ۱/۴۷۵، ح ۱۸، مؤسسه الامام المهدي، قم. سال ۱۴۰۹ این حکایت را راوندی با تعبیر (روی عن ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه) آورده است. بین ابن قولویه (م: ۳۶۹) و راوندی، بیش از دو قرن فاصله دارد. دیگران نیز جریان را از خراج نقل کرده اند.
- (۱۵۲) (تلخیص الشافی)، ج ۱/۳۴، مقدمه؛ (الاعلام)، زرکلی، ج ۳/۲۷۳، دارالعلم للملایین.
- (۱۵۳) (تلخیص الشافی)، ۴/۲۱۷.
- (۱۵۴) (کتاب الغیبه)، شیخ طوسی ۹۳.
- (۱۵۵) علامه مجلسی، پس از نقل دیدگاههای شیخ طوسی، بر آنها انتقاداتی دارد، از جمله در این باره که (هیچ کس نمی داند مگر حال خود را) که نتیجه آن مقصر دانستن کسانی است که حضرت را نمی بینند، سخنانی دارد. ر. ک: (بحار الانوار)، ج ۵۱/۲۱۴.
- این دیدگاه در پاورقی چاپ جدید (کتاب الغیبه) شیخ طوسی ۹۹/ نیز، ذکر شده است.
- (۱۵۶) (کشف الغمه)، ج ۳/۳۲۸.

(۱۵۷) (الشافی فی الامامه)، سید مرتضی ج ۱/۱۴۹ و ۱۴۸، وی، در پاسخ از این اشکال: اگر غیبت امام زمان (ع) از باب ترس از دشمنان است؛ چرا بر اولیای خود ظاهر نمی شود، دو جواب می دهد و احتمال ارتباط را سومین پاسخ قرار داده است:

۱. اگر با اولیای خود دیدار کند، امکان دارد خبر این دیدار، به دشمنان برسد و برای حضرت مشکل ایجاد کنند.

۲. اگر وی برای تمام، یا برخی از شیعیان ظاهر گردد، کسی سخنش را بدون معجزه نمی پذیرد و اگر معجزه ای نیز بیاورد همه افراد آن را نمی پذیرند و با توجیه و استدلال باید آن را ذکر کرد و در این صورت، راه شک و شبهه باقی است و علم به اعجاز برای همه به وجود نمی آید، از این روی، حضرت بر آنان نیز ظاهر نمی گردد.

(۱۵۸) (اعلام الوری) ۴۴۰.

(۱۵۹) (رسائل الشریف المرتضی)، ج ۲/۲۹۹؛ (المقنع فی الغیبه)، چاپ شده در مجله (تراثنا)، شماره ۲۷/۲۲۱.

(۱۶۰) قاعده لطف، از قواعد کلامی است که متکلمان به آن، بر وجود ولزوم معصوم استدلال می کنند. و این بدان معنی است که خداوند، زمینه نزدیکی انسان به طاعت و دوری او را از معصیت، فراهم می کند، اما نه به گونه ای که به حد اجبار برسد.

شیخ مفید (نکت الاعتقادیه ۴۴ - ۴۵، گنگره هزاره شیخ مفید) در پاسخ از این پرسش که دلیل بر وجود امام زمان چیست؟ به قاعده لطف استناد می کند و می نویسد:

(الدلیل علی ذلک ان کل زمان لابد فیه من امام معصوم والا لخلال الزمان من امام معصوم مع انه لطف واللفظ واجب علی الله تعالی فی کل زمان).

وجود امام معصوم و حجت حق، در هر زمان لازم و این وجود معصوم، لطف است و لطف، همیشه بر خدا لازم است.

خواجه نصیر الدین طوسی، در اول بحث امامت تجرید الاعتقاد ۲۲۲/ می نویسد:

(انحصار اللطف فيه معلوم للعقلاء ووجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منا.)

نزد عقلا، معلوم است که انحصار لطف الهی در تعیین امام است.

وجود امام لطف است و تصرف او در مسائل اجتماعی لطفی دیگر و غیبت امام، مربوط به ما می شود.

(۱۶۱) علامه طباطبائی (شیعه در اسلام ۱۵۲/) بر تأثیر معنوی امام در نفوس تأکید می کند و می نویسد:

(بدیهی است که حضور و غیبت جسمانی امام. در این باب تأثیری ندارد و امام از راه باطن به نفوس و ارواح مردم اشراف و اتصال دارد. اگر چه از چشم جسمانی، ایشان مستور است، وجودش پیوسته لازم است. اگر چه موقع ظهور و اصلاح جهانش تاکنون نرسیده).

امیر المؤمنین (ع) در حدیثی بر تأثیر حضرت در دل‌های مؤمنین اشاره می فرماید: (ان غاب عن الناس شخصه فی حال هدايتهم فان علمه و آدابه فی قلوب المؤمنین مثبتة فهم بها عاملون) کمال الدین ۳۰۳.

(۱۶۲) (الرسالة الاولى فی الغیبة) شیخ مفید ۱۳، گنره هزاره شیخ مفید.

(۱۶۳) (کافی)، ج ۱/۳۴۰؛ (بحار الانوار)، ج ۵۲/۱۵۳، ۱۵۷؛ (کتاب الغیبة)

نعمانی ۱۸۸/ ح ۴۱.

(۱۶۴) (مرآة العقول)، ج ۴/۵۰.

(۱۶۵) (شرح کافی)، ملا صالح مازندرانی، ج ۶/۲۴۳، تحقیق و تعلیق شعرانی،

اسلامیه، تهران.

(۱۶۶) (بحار الانوار)، ج ۵۲/۱۵۸.

(۱۶۷) (جنة المأوی)، چاپ شده در (بحار الأنوار)، ج ۵۳/۳۲۰.

(۱۶۸) (جامع الرواة)، ج ۱/۵۴۷، دار الاضواء، بیروت.

(۱۶۹) (بحار الانوار)، ج ۵۲/۱۵۷.

(۱۷۰) (کتاب الغیبة)، نعمانی ۱۸۸، ح ۴۳.

(۱۷۱) (مرآة العقول)، ج ۴/۵۰.

(۱۷۲) (همان مدرک) ۵۲.

(۱۷۳) (شرح کافی)، ملا صالح، ج ۶/۲۴۳.

(۱۷۴) (وافی)، ج ۲/۴۱۲.

(۱۷۵) (کافی)، ج ۱/۳۴۰.

(۱۷۶) (کتاب الغیبة)، نعمانی ۱۷۰.

(۱۷۷) (شرح کافی)، ملا مصالح، ج ۶/۲۴۵، ح ۱۹.

(۱۷۸) (مرآة العقول)، ج ۴/۵۲.

(۱۷۹) (وافی)، ج ۲/۴۱۶.

(۱۸۰) (کتاب الغیبة)، نعمانی، ۱۷۱، ۱۷۲.

(۱۸۱) (بحار الانوار)، ج ۵۲/۱۵۳.

(۱۸۲) (کتاب الغیبة) ۱۶۲، ح ۱۲۰.

(۱۸۳) (همان مدرک) ۶۱/ح ۶۰.

(۱۸۴) (منتخب الاثر) لطف الله صافی ۲۵۳، به نقل از: (البرهان فی علامات

آخر الزمان)، متقی هندی.

(۱۸۵) (المسائل العشرة فی الغیبة) ۸۲، کنگره هزاره شیخ مفید.

(۱۸۶) (کشف القناع)، اسدالله تستری، معروف به محقق کاظمی ۲۳۰، چاپ

- سنگی، افست، مؤسسه آل البيت، قم.
- (۱۸۷) (جنة المأوى)، چاپ شده در (بحار الأنوار)، ج ۵۳/۳۲۱.
- (۱۸۸) (نجم الثاقب) ۴۸۹.
- (۱۸۹) (الدرر الفوائد) ۳۷۲، انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین، قم.
- (۱۹۰) (کنز الفوائد)، ج ۲/۲۱۸.
- فاما الذى يجب ان يفعله اليوم المسترشدون ويعول عليه المستفيدون فهو الرجوع الى الفقهاء من شيعة الأئمة وسؤالهم فى الحادثات عن الاحكام والاخذ بفتاويهم فى الحلال والحرام. فهم الوسائط بين الرعية وصاحب الزمان، عليه السلام، والمستودعون احكام الشريعة الاسلام ولم يكن الله تعالى يبيح [لحجته] صلى الله عليه، الاستتار إلا وقد اوجد (للأمة) من فقه آباءه ما تنقطع به الأعذار).
- (۱۹۱) (الرسالة الاولى فى الغيبة) شيخ مفيد، ۱۵، كنگره.
- (۱۹۲) (مهج الدعوات)، سيد بن طاووس ۲۸۰، دارالذخائر، قم؛ (جنة المأوى)، چاپ شده در (بحار الأنوار) جلد ۵۳/۲۲۸.
- (۱۹۳) (مهج الدعوات) ۲۹۶.
- (۱۹۴) (الخراج والخراج)، ج ۱/۴۷۵؛ (بحار الانوار)، ج ۵۲/۵۶.
- (۱۹۵) (فرج المهوم) ۲۴۷، رضى، قم.
- (۱۹۶) (مستدرک الوسائل)، ج ۳/۵۱۹، چاپ سنگی.
- (۱۹۷) (بحار الأنوار)، ج ۵۲/۱۵۱.
- (۱۹۸) (کتاب الغيبة) شيخ طوسی ۴۱۲.
- (۱۹۹) (جنة المأوى)، چاپ شده در (بحار الأنوار)، ج ۵۳/۳۱۹؛ ج ۵۲/۱۷۱.
- مجلسی این داستان را در باب مستقلی ذکر کرده چون به آن اعتماد کامل نداشته است.

- (۲۰۰) (طبقات اعلام الشيعة، قرن هشتم)، آقا بزرگ تهرانی ۱۴۵.
- (۲۰۱) (حق المبين)، ۸۷، چاپ سنگی؛ (انوار النعمانية)، نعمت الله جزائری، تحقیق و حواشی از قاضی طباطبائی، ج ۲/۶۴، تبریز.
- (۲۰۲) (نجم الثاقب) ۳۴۹.
- (۲۰۳) (همان مدرک) ۳۴۷.
- (۲۰۴) (الانوار النعمانية)، ج ۲/۶۹، پاورقی؛ (اربعین)، قاضی طباطبائی.
- (۲۰۵) (نوادیر الاخبار)، فیض کاشانی ۳۰۴.
- (۲۰۶) (وافی)، ج ۲/۴۰۲.
- (۲۰۷) (همان مدرک) ۴۱۲.
- (۲۰۸) (در انتظار خورشید ولایت)، عبدالرحمان انصاری ۱۴۹، حکایت ۲، ۳، ۴.
- (۲۰۹) (رجال)، بحر العلوم، ج ۳/۳۲۰.
- (۲۱۰) (احتجاج) طبرسی، تحقیق محمد باقر موسوی خراسان، ج ۲/۴۹۵، ۴۹۷، ۴۹۹. علمی، بیروت.
- (۲۱۱) (معالم العلماء)، ابن شهر آشوب ۱۰۱. از این شهر آشوب می نویسد: (سبب تویق را در مناقب ذکر کرده ام) و در چاپ موجود مناقب، مطلبی در این باره نیست، استفاده می شود، بخشی از کتاب مناقب آل ابی طالب، از بین رفته است.
- (۲۱۲) (الذریعة)، آقا بزرگ تهرانی، ج ۱۵/۳۳۴.
- (۲۱۳) (لؤلؤالبحرین)، محدث بحرانی ۳۶۷؛ (مستدرک الوسائل)، محدث نوری، ج ۳/۵۱۸.
- (۲۱۴) (رجال)، بحر العلوم، ج ۳/۳۲۰.
- (۲۱۵) (معجم رجال الحدیث)، ۱۷/۲۰۹.

- (۲۱۶) (کلمه طيبه) ۴۶۱/؛ (نجم الثاقب) ۲۴۷، حکایت اول؛ (جنة المأوى)، چاپ شده در (بحار الأنوار)، ج ۵۳/۲۳۰، حکایت ۸.
- (۲۱۷) (تاریخ قم) محمد حسین ناصر الشریعه، تعلیق علی دوانی ۱۵۳، دارالفکر، قم (کتاب شناسی تاریخ قم)، حسین مدرسی ۳۲۱، چاپ حکمت، قم؛ (خلاصه البلدان)، صفی الدین، محمد بن محمد هاشم حسینی قمی، مقدمه.
- (۲۱۸) (قصص العلماء)، تنکابنی ۳۵۹، علمیه اسلامیة.
- (۲۱۹) (مجالس المؤمنین)، قاضی نورالله شوشتری، ج ۱/۵۷۳، اسلامیة، تهران.
- (۲۲۰) (جنة المأوى)، چاپ شده در (بحار الانوار)، ج ۵۳/۲۵۲، حکایت ۲۲؛ (نجم الثاقب) ۲۹۴، حکایت ۱۵.
- (۲۲۱) (مهج الدعوات)، سیدبن طاووس ۲۹۶.
- (۲۲۲) (المهدی) سید صدرالدین صدر ۱۴۹، دار الزهراء، بیروت.
- (۲۲۳) (بوارق الحقایق)، بهاء الدین محمد مهدی الشیوخی، تحقیق عبدالحکیم بن سلیم بن عبدالباب ۳۱۸ /مکتبه النجاج، طرابلس، لیبیا.
- (۲۲۴) اندیشه سیاسی در اسلام معاصر حمید عنایت، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی ۲۹۰، خوارزمی. یادآوری: مخالفت شیخ فضل الله نوری،... را نباید به حساب اعتقاد آنان به مشروع نبودن حکومت در دوره غیبت گذاشت، بلکه مخالفت آنان، جهت گیری داشته که در جای خود آمده است.
- (۲۲۵) امام خمینی، بارها و بارها تفکر این گروه را مطرح کرده و به نقد آن پرداخته است. از جمله ر. ک: صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، ج، ۱۹۶/۲ - ۱۹۶، وزارت ارشاد.

- (۲۲۶) فقه سیاسی عمید زنجانی، ج ۱۸۹/۲ - ۱۹۶، امیر کبیر؛ دادگستر جهان، ابراهیم امینی / ۲۷۱ - ۳۰۰ شفق، قم؛ در اسات فی ولایة الفقیه، حسینعلی منتظری، ج ۱ / ۲۰۵ - ۲۵۴.
- (۲۲۷) بحار الانوار علامه محمد باقر مجلسی، ج ۷۱/۵۱ - ۷۳، مؤسسه الوفاء، بیروت.
- (۲۲۸) همان مدرک. ج ۳۲۲/۵۲ و ۳۸؛ دلائل الامامه، ابن جعفر محمد بن جریر رستم الطبری / ۲۵۸، منشورات الرضی، قم.
- (۲۲۹) همان مدرک ج ۲۵۶/۵۲.
- (۲۳۰) در جستجوی قائم، سید مجید پور طباطبایی / ۳۹۰، انتشاران آستان مقدس صاحب الزمان، جمکران، قم.
- (۲۳۱) در شناخت حزب قاعدین زمان، ع باقی / ۳۱۹ - ۳۲۰.
- (۲۳۲) (بحار الانوار)، ج ۱۳۰/۵۲. درج ۷۲/۵۱. با تفاوتی اندکی همین حدیث آمده است.
- (۲۳۳) (شرح نهج البلاغه)، ابن ابی الحدید، ج ۱۹۴/۲ - ۱۹۷، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- (۲۳۴) (همان مدرک)، ج ۱۰/۱۰۰.
- (۲۳۵) (صلح الحسن)، شیخ راضی آل یاسین / ۸۰ - ۸۱، دارالکتب العراقیه فی الکاظمیه.
- (۲۳۶) الاحتجاج، طبرسی، با تعلیقات سید محمد باقر خراسان، ج ۲۹۱/۲، مؤسسه اعلمی، بیروت.
- (۲۳۷) (وسائل الشیعه)، شیخ حر عاملی، ج ۱۲۷/۱۲ - ۱۳۵، دار احیاء التراث العربی، بیروت؛ (مستدرک الوسائل)، حاج میرزا حسین نوری، ج ۱۳/۱۳۰ - ۱۲۲، مؤسسه آل البیت قم.

- (۲۳۸) (بحار الانوار)، ج ۸۷/۵۱؛ (سنن)، ابن ماجه، ج ۲، حدیث ۴۰۸۸، احیاء التراث العربی. در سنن، این روایت، چنین آمده است: (یخرج، ناس من المشرق فیوطنون للمهدی یعنی سلطانه.
- (۲۳۹) (بحار الانوار)، ج ۸۷/۵۱. علامه مجلسی، خلاصه بخشی از کتاب وی را، به نام: (مناقب علی) که روایات مهدی را در آن جمع آورده، آورده است.
- (۲۴۰) (همان مدرک) ج ۲۴۳/۵۲؛ (کتاب الغیبه)، نعمانی، تحقیق علی اکبر غفاری / ۲۷۳، مکتبه الصدوق، تهران.
- (۲۴۱) (سنن) ابن ماجه ج ۲ حدیث ۴۰۸۲.
- (۲۴۲) (کنز العمال)، حسام الدین هندی، ج ۲۶۷/۱۴، حدیث ۳۸۶۷۷ مؤسسه الرساله، بیروت.
- (۲۴۳) (الملاحم الفتن)، سید بن طاووس / ۵۲.
- (۲۴۴) نعیم بن حماد از محدثین مورد وثوق اهل سنت است. وی در زمان خلافت ابی اسحاق بن هارون، به خاطر این که پاسخ دلخواه دستگاه خلافت را در رابطه با قرآن نداد، بازداشت شد و در سال ۲۲۸ هـ ق در زندان درگذشت. ر. ک: (الملاحم الفتن)، سید بن طاووس / ۱۸ - ۱۹.
- (۲۴۵) (تداوم انقلاب اسلامی ایران تا انقلاب جهانی مهدی) محمدی ری شهری / ۵۶ وی حدیث یاد شده را با نقلهای مختلف و شرح و تفسیر آن آورده است.
- (۲۴۶) (همان مدرک).
- (۲۴۷) (کتاب الغیبه)، نعمانی، ۲۵۶.
- (۲۴۸) سوره (نور)، آیه ۵۵/۵؛ (قصص)، آیه ۵؛ (انبیا) آیه ۱۰۵.
- (۲۴۹) تفسیر (صافی)، فیض کاشانی، ج ۴۴۴/۳، ۳۸۲ و ۳۵۷، موسسه اعلمی،

- بیروت؛ (نور الثقلین)، حویزی، ج ۳/۶۱۶ - ۶۲۰، حکمت قم.
(۲۵۰) (بحار الانوار)، ج ۵۱ / ۹۳.
(۲۵۱) (وسائل الشیعه)، ج ۱۱ / ۳۷.
(۲۵۲) (مستدرک الوسائل) ج ۱۱ / ۳۴.
(۲۵۳) (فروع کافی)، کلینی، ج ۸ / ۲۹۷ حدیث ۴۵۶، دارالتعارف، بیروت.
(۲۵۴) (وسائل الشیعه)، ج ۱۱ / ۳۵.
(۲۵۵) (مقاتل الطالبین)، ابی الفرج اصفهانی، ۱۵۷ - ۱۶۵؛ (بحار الانوار)، ج ۲۷۷/۴۷؛ (اصول کافی)، ج ۱ / ۳۶۳ - ۳۶۷.
(۲۵۶) (بحار الانوار)، ج ۵۲ / ۲۴۳، (کتاب الغیبه) نعمانی / ۲۵۶، ۲۷۳.
(۲۵۷) (وسائل الشیعه)، ج ۱۱ / ۳۶؛ (مستدرک الوسائل)، ج ۱۱ / ۳۷.
(۲۵۸) (صحیفه سجادیه)، با ترجمه و تفسیر الهی قمشه ای، مقدمه / ۱۲، انتشارات اسلامی.
(۲۵۹) (بحار الانوار)، ج ۴۱ / ۲۹۸.
(۲۶۰) (همان مدرک) / ۳۰۴.
(۲۶۱) (وسائل الشیعه)، ج ۱۱ / ۳۶.
(۲۶۲) (همان مدرک) / ۳۷.
(۲۶۳) (همان مدرک) / ۴۱؛ (مستدرک الوسائل)، ج ۱۱ / ۳۸.
(۲۶۴) (اصول کافی)، ج ۲ / ۲۴۲.
(۲۶۵) (وسائل الشیعه)، ج ۱۱ / ۳۸.
(۲۶۶) (مستدرک الوسائل)، ج ۱۱ / ۳۵ - ۳۷.
(۲۶۷) (وسائل الشیعه)، ج ۱۱ / ۴۰؛ (نهج البلاغه)، فیض الاسلام، خطبه ۲۳۳.
(۲۶۸) (وسائل الشیعه) / ۳۸.
(۲۶۹) (فروع کافی)، ج ۸ / ۲۷۳ - ۲۷۴، (وسائل الشیعه)، ج ۱۱ / ۳۶ - ۳۷.

- (۲۷۰) (شرح نهج البلاغه)، ابن ابی الحدید، ج ۱۳ / ۱۱۳.
- (۲۷۱) (نهج البلاغه)، فیض الاسلام، خطبه ۵.
- (۲۷۲) (وسائل الشیعه)، ج ۱۱ / ۴۶۶.
- (۲۷۳) (همان مدرک)، ۴۶۷.
- (۲۷۴) (در شناخت حزب قاعدین زمان) / ۱۳۴، به نقل از (انتظار بذر انقلاب) حسین تاجری / ۱۱۴، ۱۱۷.
- (۲۷۵) (وسائل الشیعه)، ج ۱۱ / ۴۶۱، ۴۶۵.
- (۲۷۶) (در شناخت حزب قاعدین زمان)، ۱۳۳، ۱۳۶.
- (۲۷۷) (وسائل الشیعه)، ج ۱۱ / ۴۸۳.
- (۲۷۸) (سرائر)، ابن ادیس حلی، ج ۳ / ۵۶۹، انتشارات اسلامی، قم؛ (وسائل الشیعه)، ج ۱۱ / ۳۹؛ (بحار الانوار)، ج ۴۶ / ۱۷۲.
- (۲۷۹) (بحار الانوار)، ج ۵۲ / ۱۳۵.
- (۲۸۰) (همان مدرک) / ۱۳۰.
- (۲۸۱) (همان مدرک) / ۱۲۵.
- (۲۸۲) (صحیح مسلم)، ج ۳ / ۱۵۲۴، ح ۱۹۲۳؛ (کنز العمال)، ج ۱۴ / ۳۳۴ حدیث ۳۸۸۴۶.
- (۲۸۳) (صحیح مسلم)، حدیث ۱۹۲۲.
- (۲۸۴) (عیون اخبار الرضا)، شیخ صدوق ج ۱ / ۲۵۲ رضا مشهدی؛ (بحار الانوار)، ج ۴۶ / ۱۷۵.
- (۲۸۵) (عیون اخبار الرضا)، ج ۱ / ۲۴۹؛ (بحار الانوار)، ۱۷۰ / ۴۶.
- (۲۸۶) (بحار الانوار)، ج ۴۶ / ۱۷۴.
- (۲۸۷) (بحار الانوار)، ج ۴۶ / ۱۷۴.
- (۲۸۸) (شخصیت و قیام زید بن علی)، سید ابوفاضل اردکانی، انتشارات دفتر

تبلیغات اسلامی، قم؛ (سیره و قیام زید بن علی)، حسین کریمان، علمی و فرهنگی تهران.

(۲۸۹) (تنقیح المقال)، مامقانی، ج ۴۶۷/۱.

(۲۹۰) (بحار الانوار) ج ۱۶۱/۴۸.

(۲۹۱) (همان مدرک) ج ۱۶۵/۴۸.

(۲۹۲) ۳۰۲. (همان مدرک) ۱۷۰ (تنقیح المقال)، ج ۳۷۷/۱.

(۲۹۳) همان مدرک ۱۷۰ (تنقیح المقال) ج ۳۷۷/۱.

(۲۹۴) بحار الانوار ج ۱۶۵/۴۸.

(۲۹۵) (ماهیت قیام شهید فخ) سید ابوفاضل اردکانی، ۷۱ - ۷۵ انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم.

(۲۹۶) (بحار الانوار) ۳۴۴/۴۵ (تنقیح المقال) ج ۲۰۴/۳.

(۲۹۷) اختیار معرفة الرجال شیخ طوسی، با تصحیح و تعلیق مصطفوی / ۱۲۵ دانشگاه مشهد.

(۲۹۸) بحار الانوار ج ۳۶۵/۴۵.

(۲۹۹) تنقیح المقال، مامقانی، ۲۰۶/۳.

(۳۰۰) معجم رجال الحديث سید ابوالقاسم خوئی، ج ۹۴/۱۸ - ۱۰۱ مدینه العلم، قم.

(۳۰۱) ر.ک: (قیام مختار) سید ابوفاضل اردکانی انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

(۳۰۲) تاریخ الامم والملوک، طبری، ج ۴۲۷/۴، مکتبه ارومیه قم.

(۳۰۳) مقاتل الطالبین، ابن الفرغ اصفهانی / ۴۶۰ مؤسسه دار الكتاب للطباعة والنشر، قم.

(۳۰۴) (ماهیت قیام شهید فخ) / ۲۵۱.

- (۳۰۵) (مقاتل الطالبین) / ۳۲۶؛ (بحار الانوار، ج ۴۸/۱۶۲، پاورقی.
- (۳۰۶) تاریخ الامم والملوک، ج ۸/۲۵۷.
- (۳۰۷) (شهداء الفضلیه)، علامه امینی / ۴، دارالشهادة.
- (۳۰۸) (همان مدرک) / ۲.
- (۳۰۹) (همان مدرک).
- (۳۱۰) (الکامل فی التاریخ)، ابن اثیر، ج ۸/۱۸۹، دارصادر، بیروت.
- (۳۱۱) (در شناخت حزب قاعدین) / ۱۲۲.
- (۳۱۲) (جواهر الکلام) شیخ محمد حسن نجفی، ج ۱۵/۴۲۱، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
- (۳۱۳) رسائل محقق کرکی، تحقیق محمد حسون، / ج ۱۱/۱۴۲، کتابخانه آید الله مرعشی نجفی.
- (۳۱۴) (همان مدرک) ۲۷۰.
- (۳۱۵) جواهر الکلام، ج ۲۱/۳۵۹ (مصباح الفقیه)، حاج آقا رضا همدانی، کتاب الخمس / ۱۶۰ - ۱۶۱؛ (بلغة الفقیه) سید محمد بحر العلوم، ج ۳/۲۳۴، مکتبه الصادق، تهران.
- (۳۱۶) (نهج البلاغه)، فیض الاسلام، نامه ۳۸/۹۵۱.
- (۳۱۷) (همان مدرک) نامه ۱۳/۹۵۱.
- (۳۱۸) ر.ک: (مجله حوزه) ۵۶ - ۵۷ / ۱۳۱؛ (کاوشی در فقه و علوم وابسته آن) کتاب اول ۷۹، ۱۸۹.
- (۳۱۹) (نهج البلاغه فیض اسلام نامه ۴۰، ۴۱، ۴۳؛ (سیمای کارگزاران علی بن ابیطالب)، علی اکبر ذاکری. انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی. نویسنده در این زمینه نمونه هایی با شرح و تفصیل آورده و رر خورد علی علیه السلام را نیز با آنان نمایانده است.

- (۳۲۰) (تنبيه الامه وتنزيه المله)، علامه شيخ محمد نائيني با مقدمه و تعليقات سيد محمود طالقاني ۷۷-۷۸.
- (۳۲۱) (ولایت فقيه) امام خمینی / ۲۷، انتشارات آزادی، قم.
- (۳۲۲) (بنیاد فلسفه سیاسی در غرب) دکتر حمید عنایت / ۲۰، دانشگاه تهران.
- (۳۲۳) (جمهور)، افلاطون، ترجمه فواد روحانی / ۴۶۰ ترجمه و نشر کتاب.
- (۳۲۴) (همان مدرک) / ۴۸۸ - ۴۹۱.
- (۳۲۵) در همین رابطه کارل پوپر، فیلسوف نامدار، در کتاب (جامعه باز و دشمنانش) به سختی ریشه های فکری افلاطون را مورد انتقاد قرار می دهد. اعتقاد وی به اصالت جمع نظام طبقاتی، نابرابری انسانها در سرشت و حقوق طبیعی (وبه تعبیر پوپر، نژادپرستی) و نیز تعریفی که افلاطون از حقیقت و عدالت و دیگر واژه های انسانی ارائه می کند از جمله این موارد است. پوپر عقاید افلاطون را مبداء پیدایش اکثر تفکرات سیاسی استبدادی می داند.
- (۳۲۶) (جمهور) / ۲۰۲.
- (۳۲۷) (همان مدرک) / ۳۲۵ - ۳۱۶.
- (۳۲۸) (بنیاد فلسفه سیاسی در غرب) / ۵۶.
- (۳۲۹) (همان مدرک) / ۴۶.
- (۳۳۰) (جمهوری)، / ۵۴۸.
- (۳۳۱) (همان مدرک) / ۳۶۰.
- (۳۳۲) (خداوندان اندیشه سیاسی)، مایکل ب. فاستر، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، ج ۱ / ۱۹۵ - ۱۹۶، امیر کبیر.
- (۳۳۳) (تاریخ فلسفه) فردریک کاپلستون، ترجمه مجتبوی، ج ۱ / ۳۱۳؛ (جمهور) / ۲۳۶.

- (۳۳۴) (سیاست)، ارسطو، ترجمه حمید عنایت، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی / ۱۲۳.
- (۳۳۵) (همان مدرک) / ۱۷۸ - ۱۷۹.
- (۳۳۶) (همان مدرک) / ۱۸۰.
- (۳۳۷) (همان مدرک) بخش ۲ / ۷ - ۱۶.
- (۳۳۸) (تاریخ تمدن)، ویل دورانت، ج ۴ / ۱۳۱۰.
- (۳۳۹) (همان مدرک) / ۱۳۱۱.
- (۳۴۰) (همان مدرک) / ۱۳۱۴ - ۱۳۱۵.
- (۳۴۱) (آراء اهل المدينة الفاضلة)، فارابی / ۷۹.
- (۳۴۲) (سیر فلسفه در جهان اسلام)، ماجد فخری، ترجمه جمعی از مترجمان / ۱۲۴.
- (۳۴۳) (آراء اهل المدينة الفاضلة) / ۸۲.
- (۳۴۴) (سیاست مدینه)، فارابی، ترجمه سجادی / ۱۸۴.
- (۳۴۵) (همان مدرک) / ۱۹۷.
- (۳۴۶) (همان مدرک) / ۲۰۲.
- (۳۴۷) (همان مدرک) / ۲۰۱.
- (۳۴۸) (همان مدرک) / ۲۰۵.
- (۳۴۹) (همان مدرک) / ۲۱۳.
- (۳۵۰) (همان مدرک) / ۲۱۳.
- (۳۵۱) (علم ودین) ایان باربور، ترجمه خرمشاهی / ۷۹، نشر دانشگاهی.
- (۳۵۲) (فلسفه عمومی یا مابعد الطبیعة) پل فولکیه، ترجمه یحیی مهدوی / ۱۶۱.
- (۳۵۳) (روان کاوی ودین)، اریک فروم، ترجمه آرسن نظریان / ۴۹.

- (۳۵۴) utopia، یوتوپیا واژه ای یونانی است که توماس مور آن را از ریشه topos_ou ساخته است که به معنای (هیچستان) یا (لامکان) است و به تعبیر فیلسوف بزرگ ایرانی، شیخ شهاب الدین سهروردی (ناکجا آباد).
- (۳۵۵) n.NewAtlantism.
- (۳۵۶) (یوتوپیا)، توماس مور، ترجمه داریوش آشوری و نادر افشار نادری ۷۹ - ۸۴.
- (۳۵۷) (همان مدرک) / ۹۵ - ۱۰۲.
- (۳۵۸) (همان مدرک) / ۱۳۲ - ۱۳۵.
- (۳۵۹) ۴۱. (احوال و آثار و آرای فرانسیس بیکن) دکتر محسن جهانگیری / ۶۹.
- (۳۶۰) (تاریخ عقاید اقتصادی)، دکتر حسین وحیدی / ۲۴۸.
- (۳۶۱) (سیراندیشه اقتصادی)، دکتر قدیری اصلی / ۱۲۸.
- (۳۶۲) (تاریخ عقاید اقتصادی) / ۲۷۴.
- (۳۶۳) (همان مدرک) / ۲۷۲.
- (۳۶۴) (بنیاد فلسفه سیاسی در غرب) ۱۲۲ - ۱۲۳.
- (۳۶۵) (همان مدرک) / ۱۲۷.
- (۳۶۶) (همان مدرک).
- (۳۶۷) همان مدارک.
- (۳۶۸) (همان مدرک).
- (۳۶۹) (مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم)، میرزا محمد تقی موسوی اصفهانی / ۱۱۸.
- (۳۷۰) (کمال الدین و تمام النعمة)، شیخ صدوق.
- (۳۷۱) (مفاتیح الجنان)، شیخ عباس قمی، زیارت صاحب الامر، ۱۰۵۵.

- (۳۷۲) (بحار الانوار) علامه مجلسی، ج ۳۶۲/۵۲.
- (۳۷۳) (کمال الدین) / ۳۱۸.
- (۳۷۴) (بحار الانوار)، ۲۲۴ - ۲۲۵/۵۲.
- (۳۷۵) (بحار الانوار)، ۲۲۴ - ۲۲۵/۵۲.
- (۳۷۶) (بحار الانوار)، ج ۵۷/۵۱.
- (۳۷۷) (همان مدرک) / ۱۲۰.
- (۳۷۸) سوره (قصص)، آیه ۵.
- (۳۷۹) بحار الانوار ج ۷۸/۵۱.
- (۳۸۰) همان مدرک، ج ۸۸/۵۱.
- (۳۸۱) همان مدرک، ج ۱۲۳/۵۱.
- (۳۸۲) همان مدرک ۳۹۰/۵۲.
- (۳۸۳) کمال الدین / ۳۳۱.
- (۳۸۴) بحار الانوار، ج ۱۰۴/۱۰.
- (۳۸۵) همان مدرک.
- (۳۸۶) کتاب الغیبه / ۲۴۰ ذیل آیه ۵۵ سوره نور.
- (۳۸۷) (اسلام و بحران عصر ما)، روژه دو پاسکیه، ترجمه دکتر حسن حبیبی
۱۸ - ۲۱.
- (۳۸۸) (بحار الانوار)، ۵۱/۸۴.
- (۳۸۹) (همان مدرک) / ۱۲۳.
- (۳۹۰) (منتخب الاثر) / ۳۷۴.
- (۳۹۱) (بحار الانوار)، ج ۵۱/۷۵.
- (۳۹۲) (عصر زندگی)، محمد حکیمی / ۲۲۳.
- (۳۹۳) (کتاب الغیبه) نعمانی / ۲۳۹.

- (۳۹۴) سوره (قصص)، آیه ۵.
- (۳۹۵) (لذات فلسفه)، ویل دورانت، ترجمه زریاب خویی ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۷.
- (۳۹۶) (كشف الغمة في معرفة الأئمة)، ابوالفتح اربلی، ج ۳/۲۲۷، دار الكتاب الاسلامی، بیروت.
- (۳۹۷) (وسایل الشیعه)، شیخ حر عاملی، ج ۱۸/۱۰۱، دار احیاء التراث، بیروت.
- (۳۹۸) (کتاب الغیبه) نگاشته اوست.
- (۳۹۹) وی، کتاب: (کمال الدین وتمام النعمه) را در این موضوع نگاشت.
- (۴۰۰) وی بخش آخر (ارشاد) را به این موضوع اختصاص داده است.
- (۴۰۱) (کتاب الغیبه) را نگاشته است. مؤسسه المعارف الاسلامیه، قم.
- (۴۰۲) (بحار الانوار)، مرحوم مجلسی، ج ۵۲/۲۵۸، مؤسسه الوفاء، بیروت.
- (۴۰۳) (یوم الخلاص)، ۳۴۲.
- (۴۰۴) (الغیبه) نعمانی / ۲۳۱، صدوق، تهران.
- (۴۰۵) (ارشاد)، شیخ مفید، ج ۲/۳۸۳، مؤسسه آل البيت، قم. (الغیبه) نعمانی / ۲۳۱ به بعد؛ (كشف الغمة) ج ۳/۲۵۴.
- (۴۰۶) (نهج البلاغه)، فیض الاسلام / خطبه ۱۳۸.
- (۴۰۷) (نهج البلاغه)، فیض الاسلام / خطبه ۱۳۸.
- (۴۰۸) (بحار الانوار)، ج ۵۲ / ۱۲۸.
- (۴۰۹) (الغیبه)، نعمانی / ۲۰۰.
- (۴۱۰) سوره (مائد)، آیه ۲۴.
- (۴۱۱) (اصول کافی)، کلینی، ج ۱ / ۳۷۱، دارالتعارف، بیروت.
- (۴۱۲) (بحار الانوار)، ج ۵۲ / ۳۵۸.
- (۴۱۳) (همان مدرک) ج ۳۶۶.

- (۴۱۴) (همان مدرک)، / ۱۲۳.
- (۴۱۵) (مکیال المکارم)، موسوی اصفهانی، ترجمه: سید مهدی حایری، ج ۲ / ۲۱۰، دفتر تحقیقات و انتشارات بدر.
- (۴۱۶) (بحار الانوار)، ج ۵۲ / ۱۴۱.
- (۴۱۷) (کمال الدین)، شیخ صدوق، / ۳۲۰، مؤسسه النشر الاسلامی، قم.
- (۴۱۸) این روایتها در کتاب: (موسوعه الامام المهدي)، سید محمد صدر، ج ۲ / ۳۳۵ - ۳۶۰ به شرح بررسی و تفسیر شده است.
- (۴۱۹) سوره (عنکبوت)، آیه ۲.
- (۴۲۰) (کتاب الغیبه) / ۱۷۱.
- (۴۲۱) (بحار الانوار)، ج ۵۲ / ۲۵۹.
- (۴۲۲) (کتاب الغیبه) / ۲۳۵.
- (۴۲۳) (بحار الانوار)، ج ۵۲ / ۲۵۹.
- (۴۲۴) ۲ و ۳ (نهج البلاغه)، ترجمه شهیدی / خطبه ۱۰۳، آموزش انقلاب اسلامی، تهران.
- (۴۲۵) (بحار الانوار)، ج ۵۲ / ۲۵۶.
- (۴۲۶) همان مدرک / ۱۲۴.
- (۴۲۷) (همان مدرک) / ۱۱۴.
- (۴۲۸) (همان مدرک) / ۲۶۰.
- (۴۲۹) (همان مدرک) / ۱۴۵.
- (۴۳۰) (همان مدرک) / ۳۰۸.
- (۴۳۱) (همان مدرک) / ۱۲۵.
- (۴۳۲) (همان مدرک) / ۱۳۲.
- (۴۳۳) در بعضی روایتها، آیه: (الذین یؤمنون بالغیب) (سوره بقره ۲/۲)، بر

- ایمان به غیب مهدی (ع) منطبق شده است: ر.ک: بحار الانوار، ج ۵۲/۱۲۴.
- (۴۳۴) (کمال الدین)، شیخ صدوق، ج ۱/۳۲۰ انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین، قم.
- (۴۳۵) (بحار النوار)، ج ۵۲/۱۳۰.
- (۴۳۶) (عهد عتیق)، مزامیر مزبور، مزمور ۹۶؛ (عهد جدید)، انجیل متی، باب ۲۴.
- (۴۳۷) (بحار الانوار)، محمد باقر مجلسی، ج ۵۲ / ۲۱۲، موسسه الوفاء، بیروت؛ (بقیه الله) جمعی از نویسندگان / ۱۶۹، نشر آفاق.
- (۴۳۸) (کتاب الغیبه)، محمد بن ابراهیم نعمانی / ۲۵۱، مکتبه الصدوق، تهران.
- (۴۳۹) (همان مدرک) / ۲۵۵.
- (۴۴۰) (سنن ابوداود) سلیمان بن الاعشع السجستانی ج ۴ / ۱۰۹ حدیث ۴۲۹۲، در احیاء السنه النبویه، بیروت.
- (۴۴۱) (سنن ابوداود) سلیمان بن الاعشع السجستانی ج ۴ / ۱۰۹ حدیث ۴۲۹۲، در احیاء السنه النبویه، بیروت.
- (۴۴۲) (بحار الاعنوار)، ج ۵۲ / ۵۲.
- (۴۴۳) (تاریخ الغیبه الكبرى) سید محمد صدر، ج ۲ / ۴۷۲، کتبه الاعمام امیرالمؤمنین (ع)، اصفهان.
- (۴۴۴) ۱ - ۳. (تاریخ الغیبه الكبرى) سید محمد صدر، ج ۲ / ۴۷۲، مکتبه الاعمال امیرالمؤمنین (ع)، اصفهان.
- (۴۴۵) ۴ - ۵. (همان مدرک) / ۴۷۴.
- (۴۴۶) (همان مدرک) / ۴۹۵.
- (۴۴۷) (کتاب الغیبه) / ۲۴۷ - ۲۸۳.

- (۴۴۸) (بحارالانوار)، ج ۵ / ۲۱۰، ۲۱۱.
- (۴۴۹) (اصول کافی)، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۱ / ۵۳۶، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت.
- (۴۵۰) سوره (اسراء)، آیه / ۱۷.
- (۴۵۱) (اصول کافی)، ج ۱ / ۵۳۷.
- (۴۵۲) (همان مدرک) / ۵۳۶.
- (۴۵۳) (در اسات فی ولایة الفقیه)، حسینعلی منتظری، ۱ / ۲۴۳.
- (۴۵۴) (تحف العقول)، ابن شعبه حرانی، ۲۲۹ / مؤسسه اعلمی، بیروت.
- (۴۵۵) (بحارالانوار)، ج ۵۲ / ۲۳۵.
- (۴۵۶) نام شهری است در هند و در نزدیکی غزنه (غزنه اکنون در افغانستان واقع است) که مردمان آن از دیر باز مسلمان بوده اند. ر. ک (مراصد الاطلاع)، ج ۳ / ۱۱۰۵.
- (۴۵۷) جزیره کاوان، یا جزیره کاوان، جزیره بزرگی بوده در خلیج فارس، بین عمان و بحرین که دارای روستاها و کشتزارهایی بوده و اکنون مخروبه است. ر. ک: (مراصد الاطلاع)، ج ۱ / ۳۳۳.
- (۴۵۸) (آبر) یکی از روستاهای سجستان است. ر. ک: (مراصد الاطلاع)، ج ۱ / ۱.
- (۴۵۹) (فرهنگ معین) محمد معین، ج ۵ / ۴۴۵. امیر کبیر، تهران.
- (۴۶۰) (همان مدرک) ج ۶ / ۲۳۱۳.
- (۴۶۱) جیلان، همان گیلان است که نام سرزمین وسیعی از کرانه های بحر خزر است که شامل شهرهای زیادی از منطقه طبرستان می شود. ر. ک: (مراصد الاطلاع)، ج ۱ / ۳۶۸.
- (۴۶۲) (کنز العمال) حسام الدین هندی، ج ۱۱ / ۲۰۵، ۲۰۶، ۳۴۸، ۳۸۶.

- مؤسسه الرسالة، بیروت، (سنن ابي داود)، ج ۴ / ۹۴ - ۱۲۵؛ (كمال الدين) شيخ صدوق / ۵۲۵؛ (سنن ابن ماجه)، ج ۲ / ۱۳۷۰؛ (كشف الغمة)، ج ۳ / ۲۸۱.
- (۴۶۳) (بحار الاءنوار)، ج ۵۲ / ۲۰۹.
- (۴۶۴) (تاريخ الغيبة الكبرى) ج ۲ / ۲۴۸.
- (۴۶۵) (همان مدرک) / ۴۷۶.
- (۴۶۶) (سنن ابن ماجه)، ج ۲ / ۱۳۴۷؛ (بحار الاءنوار)، ج ۲ / ۲۲۷ (کنز العمال)، ج ۱۱ / ۲۰۵.
- (۴۶۷) (نور مهدي)، جمعی از نویسندگان، مقاله آقای دوانی / ۷۰، نشر آفاق؛ (دادگستر جهان) امینی / ۲۲۰.
- (۴۶۸) (تاريخ الاعمم والملوك)، محمد بن جرير طبري، ج ۷ / ۲۵؛ (الكامل في التاريخ)، ابن اثير، ج ۶ / ۲۴۹، دار صادر، بیروت؛ (الاءعلام)، خيرالدين زرکلی، ج ۴ / ۳۰۳، دارالعلم للملایین، بیروت.
- (۴۶۹) (الكامل في التاريخ)، ج ۷ / ۵۵۳.
- (۴۷۰) (منتخب الاءثر)، لطف الله صافی، ۴۵۸، داوری، قم.
- (۴۷۱) (الاءغانی)، ابوالفرج اصفهانی، ج ۱۷ / ۳۴۲، دارالکتب العلمیة، بیروت.
- (۴۷۲) (مقاتل الطالبیین) ابوالفرج اصفهانی) / ۱۶۴.
- (۴۷۳) (سنن ابي داود)، ج ۴ / ۱۰۶ - ۱۰۹.
- (۴۷۴) (الجامع الصحیح)، معروف به (سنن ترمذی)، محمد بن عيسى بن سورة، تحقیق ابراهیم عطره عوض، ج ۴ / ۵۰۵، داراحیاء التراث العربی، بیروت؛ (كشف الغمة)، ج ۳ / ۲۶۶.
- (۴۷۵) در کتاب (معجم احادیث المهدي)، از بیش از چهارصد منبع شیعه وسنی، که مجلدات آن به هزار جلد می رسد، این روایات، گرد آمده

- است. ر.ک: (مجموعه مقالات و گفتارها پیرامون حضرت مهدی) / ۲۰۳.
- (۴۷۶) (علامات الظهور والجزیره الخضره)، سید جعفر مرتضی عاملی / ۷۹،
منتدی جبل عامل اسلامی، قسم الطباعة والنشر، قم.
- (۴۷۷) (ارشاد)، شیخ مفید، ج ۲/۳۶۸، چاپ شده در مجموعه (مصنفات شیخ
مفید)، ج ۱۱/۳۶۸، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
- (۴۷۸) (کتاب الغیبه)، نعمانی، / ۱۷۲.
- (۴۷۹) (کشف الغمه فی معرفه الائمة)، علی بن ابی الفتح اربلی، ج ۳/۲۴۸،
دارالکتب الاسلامی، بیروت.
- (۴۸۰) (ارشاد) / ۲/۳۷۰.
- (۴۸۱) (بحار الانوار)، ج ۵۲/۱۸۲.
- (۴۸۲) (کتاب الغیبه)، شیخ طوسی / ۴۲۵، مؤسسه معارف اسلامی، قم.
- (۴۸۳) (بحار الانوار)، ج ۵۲/۱۰۳.
- (۴۸۴) (منتخب الاثر) / ۱۲۴، ۲۲۴، ۲۲۶.
- (۴۸۵) (منتخب الاثر) / ۱۲۴، ۲۲۴، ۲۲۶.
- (۴۸۶) (ارشاد)، ج ۲/۳۷۹.
- (۴۸۷) (منتخب الاثر) / ۴۶۹ - ۴۲۱؛ (بحار الانوار)، ج ۵۲/۱۸۰ - ۲۷۹؛
- (کنز العمال)، ج ۱۱/۲۰۵ - ۳۴۸؛ (سنن ابی داود)، ج ۴/۱۰۶ - ۱۰۹.
- (۴۸۸) (ارشاد)، ج ۲/۳۶۸؛ (المسائل العشر)، چاپ شده در (مصنفات شیخ
مفید) ج ۳/۱۲۲، کنگره هزاره شیخ مفید.
- (۴۸۹) (بحار الانوار)، ج ۵۲/۲۷۹ - ۱۸۰.
- (۴۹۰) (البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان)، علاءالدین هندی / ۱۸۳ -
۱۲۰، مطبعه خیام، قم؛ (الصواعق المحرقة)، احمد بن حجر هیثمی مکی
/ ۱۶۱ - ۱۶۷، محمدیه، قم.

- (۴۹۱) (بحار الانوار)، ج ۲۵۶/۵۲ - ۲۶۰؛ (کمال الدین) شیخ صدوق / ۲۸۰ - ۲۸۹.
- (۴۹۲) (کتاب الغیبه)، نعمانی / ۲۸۲.
- (۴۹۳) (بحار الانوار)، ج ۲۴۹/۵۲.
- (۴۹۴) سوره (انعام)، آیه ۲.
- (۴۹۵) (وافی)، ج ۴۴۴/۲؛ (بحار الانوار)، ج ۲۴۹/۵۲.
- (۴۹۶) (علامات الظهور والجزیره الخضراء) سید جعفر مرتضی عاملی / ۵۷ - ۶۹.
- (۴۹۷) (بحار الانوار)، ج ۵۲ / ۲۱۷.
- (۴۹۸) (کتاب الغیبه)، نعمانی / ۲۸۲.
- (۴۹۹) (جامع الرواه)، محمد بن علی اربلی، ج ۳۳۸/۱، دارالاضواء، بیروت.
- (۵۰۰) (بحار الانوار)، ج ۲۳۳/۵۲.
- (۵۰۱) (ارشاد) ج ۳۷۰/۲.
- (۵۰۲) (بحار الانوار)، ج ۲۳۵/۵۲.
- (۵۰۳) (کتاب الغیبه)، شیخ طوسی، / ۴۴۰.
- (۵۰۴) (ارشاد)، ج ۳۷۵/۲.
- (۵۰۵) (بحار الانوار)، ج ۲۴۸/۵۲.
- (۵۰۶) (همان مدرک) / ۲۱۵، ۲۱۶.
- (۵۰۷) (کمال الدین) / ۶۵۱، (کنز العمال) ج ۲۷۲/۱۴ ح ۳۸۶۹. در روایتی از امام صادق (ع) می خوانیم:
- (السفیانی من المحتوم وخروجه من اول خروجه الى آخره خمسة عشره شهرا سنة اشهر یقاتل فيها، فاذا ملک الکور الخمس، ملک تسعة اشهر ولم یزد علیها یوما) بحار الانوار: ج ۲۴۸/۵۲.

خروج سفیانی از نشانه های حتمی است. مدت خروج وی، از ابتدای خرج تا آخر، پانزده ماه به درازا می کشد. شش ماه از آن را می جنگد تا به بر شهرهای پنج گانه مسلط گردد و نه ماه بدون یک روز اضافه حکومت می کند.

بر اساس این روایت، جمع بین پانزده ماه، نه ماه و شش ماه که در روایات آمده به این است که بگوییم فاصله خروج سفیانی تا ظهور، ۱۵ ماه است، ولی با توجه به این که شش ماه آن را صرف مبارزه می کند تا به حکومت میرسد، مدت حکومت و تسلط وی نه ماه خواهد بود.

(۵۰۸) شهید مطهری احتمال داده است که منظور، وقوع انقلاب اسلامی و هجرت امام خمینی از پاریس به ایران است. ر.ک: (پیرامون جمهوری اسلامی) / ۸۶.

(۵۰۹) تاریخ غیبت کبری ۱۹۹.

(۵۱۰) قنسرین نام شهری بود در نزدیکی حلب که در سال ۳۱۵ ه.ق. در زمان استیلای رومیان بر آن شهر، ویران شد و مردمان آن از ترس، کوچ کردند و از شهر جز کاروان سرایی باقی نماند. ر.ک: (مراصد الاطلاع)، ج ۱۱۲۶/۳.

(۵۱۱) کمال الدین ۶۵۱؛ بحار الانوار ج ۲۱۵/۵۲.

(۵۱۲) کمال الدین ۶۵۱؛ بحار الانوار ج ۲۱۵/۵۲.

(۵۱۳) کنز العمال، ج ۲۷۲/۱۴؛ تاریخ غیب کبری / ۵۱۸ - ۵۲۰.

(۵۱۴) منتخب الاثر / ۴۵۹.

(۵۱۵) جامع الرواة، ج ۱۵۶/۲، اختیار معرفة الرجال، طوسی، تحقیق حسن

مصطفوی / ۵۴۵ - ۵۴۶.

(۵۱۶) بحار الانوار ج ۲۰۵/۵۲؛ منتخب الامر ۴۵۷.

- (۵۱۷) کتاب الغیبه، شیخ طوسی / ۴۴۲؛ اعلام الوری، فضل بن حسن طبرسی، تحقیق علی اکبر غفاری / ۴۲۶، دارالمعرفه، بیروت.
- (۵۱۸) بحار الانوار، ج ۲۰۶/۵۲.
- (۵۱۹) همان مدرک / ۱۸۲.
- (۵۲۰) (همان مدرک) / ۱۸۲.
- (۵۲۱) (همان مدرک) / ۲۱۰، ۲۱۷.
- (۵۲۲) (همان مدرک) / ۲۳۰ - ۲۳۲؛ (غیبت نعمانی) / ۲۵۵ - ۲۵۹؛ (تاریخ الغیبه الكبرى) / ۵۱۷ - ۵۲۵.
- (۵۲۳) (تاریخ الغیبه الكبرى) / ۵۱۷ - ۵۲۵. (دادگستری جهان) ابراهیم امینی / ۲۲۲.
- (۵۲۴) (بحار الانوار)، ج ۲۵۰/۵۲.
- (۵۲۵) علی بن ابی حمزه بطنانی، از واقفیه است و خلیل بن راشد و حسن بن علی بن بسار، ناشناخته اند ر.ک: (جامع الرواه)، ج ۱۵۶/۲؛ (رجال کشی) / ۵۶۵.
- (۵۲۶) (بحار الانوار)، ج ۲۵۱/۵۲.
- (۵۲۷) (لسان العرب)، ابن منظور، ۶۷/۹، نشر ادب الحوزه، قم.
- (۵۲۸) (مراصد الاطلاع)، ج ۲۳۹/۱؛ (وافی)، ج ۴۴۲/۲؛ (مسایل العشره) چاپ شده در مجموع (مصناف شیخ مفید)، ج ۱۲۲/۳؛ (غیبت نعمانی) / ۲۵۲.
- (۵۲۹) (منتخب الاثر) / ۴۵۹؛ (کتاب الغیبه)، نعمانی / ۲۵۲؛ (تاریخ الغیبه الكبرى) / ۴۴۹ - ۵۰۲.
- (۵۳۰) (منتخب الاثر) / ۴۵۹؛ (کتاب الغیبه)، نعمانی / ۲۵۲؛ (تاریخ الغیبه الكبرى) / ۴۴۹ - ۵۰۲.
- (۵۳۱) سوره (سبا)، آیه / ۵۱.

- (۵۳۲) (ینایع الموده)، سلیمان بن ابراهیم قندوزی / ۴۲۷، بصیرتی، قم.
(۵۳۳) (تاریخ غیبت کبری) / ۵۲۱.
(۵۳۴) (منتخب الاثر) / ۴۴۲، ۴۴۵؛ (وافی) ج ۲ / ۴۴۳.
(۵۳۵) (تاریخ غیبت کبری) / ۲۵۲.
(۵۳۶) (کتاب الغیبه)، نعمانی / ۲۵۲.
(۵۳۷) (همان مدرک).
(۵۳۸) (تاریخ الغیبه الکبری) / ۵۲۵.
(۵۳۹) (سوره کهف) آیه / ۷۴.
(۵۴۰) (منتخب الاثر) / ۴۵۹.
(۵۴۱) (تاریخ الغیبه الکبری) / ۵۱۱.
(۵۴۲) (الارشاد)، ج ۲ / ۳۷۴؛ (اعلام الوری) / ۴۲۷.
(۵۴۳) (بحار الانوار)، ج ۴۷ / ۱۳۱، ۱۳۲.

بعد از کشته شدن ولید بن عبدالملک ورو به زوال وضعف نهادن حکومت بنی امیه، عده ای از بنی هاشم وبنی عباس از جمله منصور وسفاح از بنی عباس وعبدالله محض وپسرانش محمد وابراهیم از بنی عباس، در منطقه (ابواء) در نزدیکی مدینه جمع شدند ومحمد بن عبدالله (نفس زکیه) را به خلافت برگزیدند وبا او بیعت کردند. امام صادق (ع) پس از آن که در جریان کارشان قرار گرفت به آنان فرمود:
(این کار را نکنید؛ چه آن که اگر بیعت شما با محمد (نفس زکیه) به تصور آن است که او همان مهدی موعود (عج) است، این گمان خطاست واو مهدی موعود نیست واین زمان نیز، زمان خروج وی نیست واگر بیعت شما بدان جهت است که خروج کنید وامر به معروف ونهی از منکر کنید، باز هم بیعت با محمد درست نیست؛ زیرا در حالی که عبدالله، شیخ بنی هاشم

- هست، چرا وی را بگذاریم وبا پسرش بیعت کنیم....).
- ر.ک. (مقاتل الطالبین)/۲۰۵-۲۰۸. (بحار الانوار)، ج ۵۳/۴۶ - ۱۸۷؛ ج ۱۸/۴۷، ۲۷۶، (ارشاد)، ۱۹۲/۲؛ (منتهی الآمال)، ۳۲۷/۱.
- (۵۴۴) (وافی)، ج ۴۴۳/۲.
- (۵۴۵) (کتاب الغیبه)، نعمانی، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۲؛ (تاریخ مابعد الظهور) ۱۶۸، ۱۷۸.
- (۵۴۶) (منتخب الاثر) /۴۵۹.
- (۵۴۷) (کتاب الغیبه)، نعمانی /۳۵۴.
- (۵۴۸) (کتاب الغیبه)، شیخ طوسی /۴۵۳، ۴۵۴؛ (بحار الانوار)، ج ۲۸۸/۵۲، ۲۹۰.
- (۵۴۹) (تاریخ ما بعد الظهور) /۱۷۶.
- (۵۵۰) (کشف الغمه)، ج ۱۶۰/۳؛ (وافی)، ج ۴۴۵/۲، ۴۴۶.
- (۵۵۱) (کتاب الغیبه)، شیخ طوسی /۴۳۵؛ (ارشاد)، ج ۳۷۱/۲؛ (کمال الدین) /۶۵۱؛ (بحار الانوار)، ج ۵۲۲۰۴.
- (۵۵۲) (کتاب الغیبه)، شیخ طوسی /۴۵۳؛ (منتخب الاثر) /۴۶۴.
- (۵۵۳) (سنن ترمذی)، ج ۵۰۷/۴، ۵۱۹؛ (سنن ابی داود)، ج ۱۱۵/۴؛ (صحیح مسلم)، ج ۸۱۴۶/۱۸.
- (۵۵۴) (بحار الانوار)، ج ۱۹۳/۵۲، (کمال الدین) /۵۲۵، ۵۲۶؛ (کشف الغمه)، ج ۲۸۱/۳؛ (مسائل العشر)، چاپ شده در مجموعه (مصنفات شیخ مفید)، ۱۲۲/۳.
- (۵۵۵) (ارشاد)، ج ۳۷۱/۲؛ ۹ سنن ابی داود)، ج ۱۲۱/۴.
- (۵۵۶) (بحار الانوار)، ج ۲۰۹/۵۲؛ (کنز العمال)، ج ۱۹۸/۱۴ - ۲۰۰.
- (۵۵۷) (کنز العمال)، ج ۲۰۰/۱۴.

- (۵۵۸) (کنز العمال)، ج ۱۴ / ۲۰۰.
- (۵۵۹) (همان مدرک) / ۲۳۱.
- (۵۶۰) (رساله یوحنا)، باب ۲، آیه ۱۸ و ۲۲.
- (۵۶۱) (کتاب الغیبه)، شیخ طوسی / ۴۶۳.
- (۵۶۲) (بحار الانوار)، ج ۵۲ / ۲۰۵.
- (۵۶۳) (همان مدرک) / ۱۹۷.
- (۵۶۴) (تاریخ غیبت کبری) / ۵۳۲ - ۵۳۶.
- (۵۶۵) (ینابع الموده) / ۴۳۱؛ (بحار الانوار)، ج ۵۲ / ۲۱۷؛ (کتاب الغیبه)، شیخ طوسی / ۴۵۲.
- (۵۶۶) (همان مدرک) / ۴۵۲.
- (۵۶۷) (ینابع الموده) / ۴۳۲، ۴۳۳؛ (کشف الغمه)، ج ۳ / ۲۶۲.
- (۵۶۸) (تاریخ غیبت کبری) / ۴۵۸.
- (۵۶۹) (کتاب الغیبه)، نعمانی / ۲۵۱.
- (۵۷۰) (همان مدرک) / ۲۷۱.
- (۵۷۱) (منتخب الاثر) / ۴۴۴؛ (تاریخ ما بعد الظهور) / ۱۶۰.
- (۵۷۲) (منتخب الاثر) / ۴۴۱.
- (۵۷۳) (همان مدرک)؛ (کتاب الغیبه)، نعمانی / ۲۷۲.
- (۵۷۴) (منتخب الاثر) / ۴۴۱.
- (۵۷۵) (سنن ابی داود)، ج ۴ / ۱۰۷؛ ج ۱۴ / ۲۶۴.
- (۵۷۶) بحار الانوار، ج ۵۱ / ۳۲۰.
- (۵۷۷) همان مدرک، ج ۵۲ / ۲۵۶ - ۲۶۰.
- (۵۷۸) (قیام و انقلاب مهدی) / ۶۶، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم.

- (۵۷۹) (کنزالمعال)، ج ۱۴/۲۶۳.
- (۵۸۰) (بحارالانوار)، ج ۵۱/۸۴.
- (۵۸۱) (همان مدرک)، ۲۴۳/۵۲.
- (۵۸۲) (همان مدرک) ۲۴۳/۵۲.
- (۵۸۳) (مجموعه مقالات و گفتارها در پیرامون حضرت مهدی / ۲۰۷؛ دولة الموطئین للمهدی) مهدی الفتاوی / ۸۲ - ۸۶. انشارات الرسول المصطفی، قم؛ (دراسات فی ولاية الفقیه ج ۱/۲۳۹).
- (۵۸۴) در روایتی از امام کاظم (ع) می خوانیم: (رجل من اهل قم، يدعو الناس الى الحق، يجتمع معه قوم كزبر الحديد، لا تزلهم الرياح العواصف، ولا يملون من الحرب، ويا يجبنون، وعلى الله يتوكلون والعاقبة للمتقين).
- (بحارالانوار) ج ۵۷/۲۱۶.
- مردی از اهالی قم قیام می کند و مردمان را به سوی حق دعوت می کند. گروهی که همچون پاره ای فولاد، مقام هستند، گرد او جمع می شوند. آنان را بادهای سهمگین، از پای در نمی آورد و هیچ از جنگ خسته نمی شوند و نمی ترسند. بر خدا توکل می کنند و عاقبت از آن متقین است.
- (۵۸۵) ارشاد، ج ۱/۳۷۰.
- (۵۸۶) (کتاب الغیبة) شیخ طوسی / ۴۴۹.
- (۵۸۷) (اعلام الوری) / ۴۳۲.
- (۵۸۸) (تاریخ ما بعد الظهور) / ۱۹۱.
- (۵۸۹) (جامع الرواة) ج ۱/۵۴۷.
- (۵۹۰) (بحارالانوار)، ج ۵۲/۲۴۶، ۲۵۱، ۳۸۸.
- (۵۹۱) (منتخب الاءثر)؛ (سنن ابن ماجه)، ج ۲/۱۳۵۳، (صحیح مسلم)، ج ۱۹۹/۸؛ (کنزالعمال)، ج ۱۴/۳۳۸ - ۳۴۳؛ (تاریخ غیبت کبری) / ۵۲۶.

- (۵۹۲) (سوره كهف) / ۹۴، سوره انبياء / ۹۶.
- (۵۹۳) (بحار الانوار)، ج ۵۲/۱۹۴، (كتاب الغيبة)، نعماني / ۲۵۲؛ (ارشاد)، ج ۳۷۱/۲.
- (۵۹۴) (دادگستر جهان) / ۲۲۰.
- (۵۹۵) (وافي)، ج ۴۴۶/۲.
- (۵۹۶) (بحار الانوار)، ج ۱۹۵/۵۲.
- (۵۹۷) (علامات الظهور والجزيرة الخضراء) ۵۰ - ۵۷.
- (۵۹۸) (سوره يس)، آيه / ۹.
- (۵۹۹) (كتاب الغيبة)، شيخ طوسي تحقيق شيخ عبادالله تهراني و شيخ علي احمد ناصح، / ۱۳۶ - ۱۴۱، مؤسسه معارف اسلاميه.
- (۶۰۰) (اثبات الوصية)، مسعودي / ۲۷۶، دارالاضواء، بيروت. (مروج الذهب ومعادن الجوهر)، مسعودي، ج ۱۹۹/۴، دارالمعرفة، بيروت. (كمال الدين) شيخ صدوق / ۴۳۴.
- (۶۰۱) (بحار الانوار)، علامه مجلسي، ج ۷۳/۵۰، مؤسسه الوفاء، بيروت؛ (اثبات الوصية)، مسعودي / ۲۳۷.
- (۶۰۲) (بحار الانوار) ج ۱۱۳/۵۰.
- (۶۰۳) (همان مدرک)، / ۲۰۰؛ (مروج الذهب)، ج ۹۳/۴.
- (۶۰۴) (كتاب الغيبة)، شيخ طوسي / ۲۳۱.
- (۶۰۵) (همان مدرک) / ۶۶۴؛ (كمال الدين) صدوق / ۴۱۷ - ۴۲۳؛ (بحار الانوار)، ج ۲۵۱۲/۵۱؛ (اثبات الوصية) / ۲۷۲.
- (۶۰۶) (اثبات الوصية) مسعودي / ۲۶۸ - ۲۷۰.
- (۶۰۷) (اثبات الوصية) مسعودي / ۲۶۸ - ۲۷۰.
- (۶۰۸) (ينابيع المودة)، حافظ سليمان / ۴۵۵، بصيرتي، قم.

(۶۰۹) (کمال الدین) / ۴۲۴.

(۶۱۰) (کتاب الغیبة) شیخ طوسی / ۲۳۷.

(۶۱۱) (همان مدرک) / ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۹.

(۶۱۲) (همان مدرک) / ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۹.

(۶۱۳) (همان مدرک) / ۷۷، ۱۰۵.

(۶۱۴) (بحار الانوار)، ج ۱۲/۱۹.

(۶۱۵) (همان مدرک)، ج ۱۳/۱۵.

(۶۱۶) (کتاب الغیبة)، شیخ طوسی / ۲۳۰، ۲۵۱؛ (کمال الدین) / ۴۳۴.

(۶۱۷) (کتاب الغیبة) شیخ طوسی / ۲۳۲؛ (کمال الدین) / ۴۲۹.

(۶۱۸) (کمال الدین) / ۵۰۱.

(۶۱۹) (همان مدرک) / ۴۳۵؛ (سفینه البحار)، شیخ عباسی قمی، ج ۲/۷۰۳.

(۶۲۰) (المقالات والفرق)، سعد بن عبدالله ابی خلف الاعشعری القمی، با

مقدمه وتصحیح جواد مشکور، مقدمه / ط، مرکز انتشارات علمی وفرهنگی.

(۶۲۱) (کمال الدین) / ۴۳۴.

(۶۲۲) (اثبات الوصیة)، مسعودی، ۲۷۱.

(۶۲۳) (اصول کافی)، کلینی ج ۱/۳۲۸، دارالتعارف، بیروت.

(۶۲۴) (مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول)، علامه مجلسی، ج ۴/۲،

دارالکتب الاسلامیة، تهران.

(۶۲۵) (کتاب الغیبة)، نعمانی / ۱۸۵.

(۶۲۶) (رسالة ابی غالب الزراری) / ۱۴۱، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم.

(۶۲۷) (اصول کافی)، ج ۱ / ۳۴۱؛ (مرآة العقول)، ج ۴/۵۷.

(۶۲۸) (کتاب الغیبة)، نعمانی / ۱۸۵.

(۶۲۹) (بحار الاعنوار)، ج ۵۱ / ۱۱ و ۱۲.

- (۶۳۰) (مروج الذهب)، مسعودی ج ۴ / ۱۹۹.
- (۶۳۱) (کتاب الغیبه)، نعمانی / ۱۸۰؛ (کمال الدین) / ۳۷۰؛ (سفینه البحار)، ج ۲ / ۷۰۳.
- (۶۳۲) سوره (مریم)، آیه ۱۲.
- (۶۳۳) سوره (مریم)، آیه ۲۹.
- (۶۳۴) (بحارالانوار)، ج ۵۰ / ۳۲۸.
- (۶۳۵) (همان مدرک)؛ (اصول کافی)، ج ۱ / ۵۰۵؛ (ارشاد) مفید، ج ۳ / ۳۲۴، مؤسسه آل البيت.
- (۶۳۶) (کمال الدین) / ۴۷۵.
- (۶۳۷) (کمال الدین) / ۴۷۵.
- (۶۳۸) (اصول کافی)، ج ۱ / ۵۰۵.
- (۶۳۹) (ارشاد)، مفید، ج ۲ / ۳۴۰.
- (۶۴۰) (اتفاق در مهدی موعود)، سیداکبر قرشی / ۶۲-۱۱۱.
- (۶۴۱) (منتخب الاءثر فی الاءمام الثانی عشر)، صافی گلپایگانی / ۳۷۲، داوری، قم.
- (۶۴۲) (کتاب الغیبه)، شیخ طوسی / ۲۴۸؛ (بحار) ج ۵۲ / ۵۱.
- (۶۴۳) (کتاب الغیبه)، شیخ طوسی / ۱۶۴.
- (۶۴۴) (کتاب الغیبه) نعمانی، / ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۷۷.
- (۶۴۵) (بحارالانوار)، ج ۵۲ / ۹۳.
- (۶۴۶) (کنزالفوائد)، کراچکی، تعلیق شیخ عبدالله نعمه ج ۲ / ۱۱۴ - ۱۴۰، دارالذخائر.
- (۶۴۷) (امام مهدی حماسه ای از نور)، شهید صدر، ترجمه کتابخانه بزرگ اسلامی / ۳۰.

(۶۴۸) (شیعه در اسلام)، علامه طباطبایی / ۱۵۱، انتشارات دفتر تبلیغاتی اسلامی.

(۶۴۹) سوره (عنکبوت)، آیه ۱۴.

(۶۵۰) (کمال الدین)، ج ۲ / ۳۸۵.

(۶۵۱) (کتاب الغیبه)، شیخ طوسی / ۱۱۳ - ۱۲۵؛ (کنزالفوائد)، کراچی / ۱۴۰.

(۶۵۲) (همان مدرک) / ۴۲۸؛ سوره (رعد)، آیه ۳۹.

(۶۵۳) سوره (صافات)، آیه ۱۴۴.

(۶۵۴) (سوره بقره)، آیه ۵۰.

(۶۵۵) سوره (انبیاء)، آیه ۶۹.

(۶۵۶) سوره (نساء)، آیه ۱۵۷.

(۶۵۷) سوره (انفال)، آیه ۳۰.

(۶۵۸) (اصول کافی)، ج ۱ / ۱۷۸.

(۶۵۹) (همان مدرک) / ۱۸۰.

(۶۶۰) این بحث مخصوص به غیبت کبرا نیست، بلکه عین همین پرسش، در دوران غیبت صغرا نیز مطرح است.

(۶۶۱) (کتاب الغیبه)، شیخ طوسی / ۲۶۶.

(۶۶۲) (همان مدرک) / ۱۶۲؛ (بحارالانوار)، ج ۵۲ / ۱۵۳؛ (اصول کافی)، ج ۱ / ۳۴۰.

(۶۶۳) (کتاب الغیبه)، شیخ طوسی / ۱۶۲.

(۶۶۴) (مرآصد الاصلاح علی اسماء الامکنه والبقاع)، ج ۲ / ۶۲۰، دارالمعرفه، بیروت.

(۶۶۵) (مجموعه مقالات و گفتارها پیرامون حضرت مهدی) / ۶۴، واحد

- برگزاری مراسم نیمه شعبان مسجد آیه الله انجلی، تبریز.
(۶۶۶) (کتاب الغیبة)، نعمانی، ۱۸۲.
(۶۶۷) (همان مدرک)، ۳۱۵.
(۶۶۸) (همان مدرک) / ۱۶۴.
(۶۶۹) (کتاب الغیبة)، شیخ طوسی / ۱۶۲.
(۶۷۰) (کتاب الغیبة)، نعمانی / ۱۷۲.
(۶۷۱) (تاریخ الغیبة الكبرى)، محمد صدر / ج ۲ / ۶۵، مکتبه الام
امیرالمؤمنین (ع) العامة، اصفهان.
(۶۷۲) (جمال الاسبوع)، ابن طاووس / ۵۱۰، به نقل از (دراسة فی علامات
الظهور والجزیره الخضراء)، سید جعفر مرتضی عاملی / ۲۶۰، نمونه.
(۶۷۳) (جمال الاسبوع)، ابن طاووس / ۵۱۰، به نقل از (دراسة فی علامات
الظهور والجزیره الخضراء)، سید جعفر مرتضی عاملی / ۲۶۰، نمونه.
(۶۷۴) (بحار الانوار)، ج ۵۲ / ۳۱۷.
(۶۷۵) (اثبات الوصیة)، مسعودی / ۲۲۱.
(۶۷۶) (نجم الثاقب یا زندگی مهدی موعود)، محدث نوری، / ۲۵۲ - ۲۶۰،
جعفریو مشهد.
(۶۷۷) (دراسة فی علامات الظهور والجزیره الخضراء) سید جعفر مرتضی
عاملی / ۲۶۳.
(۶۷۸) (بحار الانوار)، ج ۵۲، ۱۵۹.
(۶۷۹) (الذریعة الی تصانیف الشیعة) شیخ آقا بزرگ تهرانی ج ۵ / ۱۰۸؛
دارالاضواء، بیروت (طبقات اعلام الشیعه)، شیخ آقا بزرگ تهرانی، قرن
هشتم / ۱۴۵.
(۶۸۰) (دراسة فی علامات الظهور والجزیره الخضراء) استاد جعفر مرتضی

عاملی.

(۶۸۱) (سنن ابی داوود)، ج ۴ / ۱۱۶؛ داراحیاء السنة النبویة.

(۶۸۲) (اعلام الوری بآءاعلام المهدی)، طبرسی، ۴۳۴، دارالمعرفة، بیروت؛

(کتاب الغیبة) شیخ طوسی / ۴۷۱، ۴۷۴، (بحار الانوار)، ج ۵۲ / ۲۸۰، ۲۹۹.

(۶۸۳) (بحار الانوار)، ج ۵۲ / ۳۸۳.

(۶۸۴) (تاریخ ما بعد الظهور)، سید محمد صدر / ۸۸۱؛ مکتبه الام

امیرالمؤمنین العامة، اصفهان.

(۶۸۵) (اعتقادات)، شیخ صدوق، تحقیق عصام عبدالسید، چاپ شده در

مصنفات شیخ مفید، ج ۵ / ۹۹، کنگره شیخ مفید.

(۶۸۶) (تصحیح الاعتقاد) شیخ مفید، حسین درگاهی، چاپ ومصنفات شیخ

مفید، ج ۵ / ۱۳۱

(۶۸۷) (بحار الانوار)، ج ۲۷ / ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷.

(۶۸۸) (بحار الانوار)، ج ۲۷ / ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷.

(۶۸۹) (تاریخ الغیبة الصغری) / ۲۳۰، مکتبه الامام امیرالمؤمنین، اصفهان.

(۶۹۰) (اعلام الوری) / ۳۴۹.

(۶۹۱) (بحار الانوار)، علامه مجلسی، ج ۵۲ / ۱۲۵. مؤسسه الوفاء بیروت.

(۶۹۲) (مفاتیح الجنان)، شیخ عباس قمی، ترجمه الهی قمشه ای / ۹۸۸

انتشارات علمی.

(۶۹۳) (کمال الدین وتمام النعمه)، شیخ صدوق، ج ۲ / ۶۷۲، انتشارات

اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین.

(۶۹۴) (منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر)، لطف الله صافی / ۱۶۶، داورى،

قم.

(۶۹۵) (بحار الانوار)، ج ۵۲ / ۳۴۱.

- (۶۹۶) (الغیبة)، نعمانی / ۳۱۵، صدوق، تهران.
- (۶۹۷) (الغیبة)، نعمانی / ۳۱۵، صدوق، تهران.
- (۶۹۸) (بحار الانوار)، ج ۵۱ / ۵۶.
- (۶۹۹) (کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر)، ابن خزاز قمی / ۲۶۳، بیدار، قم.
- (۷۰۰) (الغیبة) نعمانی / ۳۱۵.
- (۷۰۱) (کمال الدین وتمام النعمه) / ۶۷۲.
- (۷۰۲) (مجمع الزوائد ومنبع الفوائد)، نورالدین هیشمی / ۱۱۹ چاپ شده در الموسوعة الامام المهدي، ج ۱، مكتبة الامام اميرالمؤمنين.
- (۷۰۳) (الحاوی للفتاوی سیوطی)، ج ۲ / ۱۵۰، چاپ شده در (الموسوعة...).
- (۷۰۴) (منتخب الاثر فی الامام الثاني عشر)، لطف الله صافی / ۱۶۶، داوری، قم.
- (۷۰۵) (بحار الانوار)، ج ۵۲ / ۳۴۱.
- (۷۰۶) (الغیبة)، نعمانی / ۳۱۵، صدوق تهران.
- (۷۰۷) (الغیبة)، نعمانی / ۳۱۵، صدوق تهران.
- (۷۰۸) (بحار الانوار)، ج ۵۱ / ۵۶.
- (۷۰۹) (کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر)، ابن خزاز قمی / ۲۶۳، بیدار، قم.
- (۷۱۰) (الغیبة)، نعمانی / ۳۱۵.
- (۷۱۱) (اکمال الدین وتمام النعمه) / ۶۷۲.
- (۷۱۲) (مجمع الزوائد ومنبع الفوائد)، نورالدین هیشمی / ۱۱۹ چاپ شده در الموسوعة الامام المهدي، ج ۱، مكتبة الامام اميرالمؤمنين.
- (۷۱۳) (الحاوی للفتاوی سیوطی)، ج ۲ / ۱۵۰، چاپ شده در (الموسوعة...).

- (۷۱۴) (الغیبه)، نعمانی / ۳۰۷.
- (۷۱۵) (بحار الانوار)، ج ۱۵۷/۵۱.
- (۷۱۶) (تفسیر نور الثقلین)، محدث عبد علی الحویزی، ج ۱/۲۴۹، علمیه.
- (۷۱۷) (الملاحم والفتن)، سید بن طاووس / ۶۵، مؤسسه الوفاء، بیروت.
- (۷۱۸) (الحاوی للفتاوی)، ج ۱۵۳/۲.
- (۷۱۹) (بحار الانوار)، ج ۳۱۶/۶۰.
- (۷۲۰) (ارشاد)، شیخ مفید ج ۲ / ۳۸۳، چاپ شده در (مصنغات شیخ مفید)، ج ۱۱، کنگره هزاره شیخ مفید.
- (۷۲۱) (کمال الدین)، / ۲ / ۶۵۴.
- (۷۲۲) (بحار الانوار)، ج ۵۲ / ۳۲۳.
- (۷۲۳) (کفاید الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر) / ۲۷۸ - ۲۷۹.
- (۷۲۴) (کفایة الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر) / ۲۷۸ - ۲۷۹.
- (۷۲۵) (کمال الدین) / ۶۷۳.
- (۷۲۶) (بحار الانوار)، ج ۵۳ / ۷.
- (۷۲۷) (ینایع الموده)، الحافظ سلیمان بن ابراهیم القندوزی / ۴۴۹، بصیرتی، قم؛ (الغیبه)، نعمانی / ۳۱۵.
- (۷۲۸) (الغیبه)، نعمانی / ۳۱۶.
- (۷۲۹) (بحار الانوار)، ج ۵۲ / ۲۲۳.
- (۷۳۰) (الحاوی للفتاوی)، ج ۲ / ۱۳۴.
- (۷۳۱) (کمال الدین) / ۳۵۶.
- (۷۳۲) (بحار الانوار)، ج ۵۲/۳۵۶.
- (۷۳۳) (الغیبه)، نعمانی / ۳۱۶.
- (۷۳۴) (فروع الکافی)، کلینی، ج ۸/۱۶۷.

- (۷۳۵) (بحار الانوار)، ج ۳۸۶/۵۲، به نقل از (سعد السعود) سید بن طاووس.
- (۷۳۶) در روایت فضیل بن یسار از امام صادق به اهم صفات یاران مهدی اشاره شده است. ما در این فصل، از آن بهره می گیریم.
- (۷۳۷) (کمال الدین)، ج ۳۷۸/۲.
- (۷۳۸) (همان مدرک)، ج ۲۹۱/۱.
- (۷۳۹) (بحار الانوار)، ج ۳۰۸/۵۲.
- (۷۴۰) (ینایع الموده) / ۴۴۹.
- (۷۴۱) (نهج البلاغه)، فیض اسلام، خطبه ۸۶.
- (۷۴۲) (همان مدرک)، ترجمه دکتر شهیدی، خطبه ۱۷۳/۱۷۹، انقلاب اسلامی.
- (۷۴۳) (همان مدرک)، فیض الاسلام، خطبه ۱۵۰.
- (۷۴۴) (الزام الناصب)، شیخ علی یزدی حائری، ج ۲۰/۲.
- (۷۴۵) (بحار الانوار)، ج ۳۰۸/۵۲.
- (۷۴۶) (همان مدرک)، ج ۳۴۴/۵۱.
- (۷۴۷) (همان مدرک)، ج ۷/۵۳.
- (۷۴۸) (الملاحم والفتن) / ۱۴۹.
- (۷۴۹) (منتخب الاثر) / ۳۱۱.
- (۷۵۰) (کشف الغمه فی معرفه الائمه)، علی بن عیسی اربلی، ج ۲۷۱/۱۳ دارالکتاب الاسلامی.
- (۷۵۱) (خصال)، شیخ صدوق، ترجمه کمره ای، ج ۳۱۸/۲. اسلامیة.
- (۷۵۲) (بحار الانوار)، ج ۳۴۳/۵۲.
- (۷۵۳) (همان مدرک) / ۳۱۰.
- (۷۵۴) (عیون اخبار الرضا)، شیخ صدوق، ج ۶۳/۱، طوس.

- (۷۵۵) (بحار الانوار)، ج ۵۲ / ۳۰۸.
- (۷۵۶) (الغیبه)، نعمانی / ۳۱۶.
- (۷۵۷) (بحار الانوار)، ج ۳۵ / ۵۲.
- (۷۵۸) (اصول کافی)، کلینی، ج ۱۷۴ / ۲.
- (۷۵۹) (بحار الانوار)، ج ۳۷۲ / ۵۲؛ (اختصاص)، شیخ مفید / ۲۴، چاپ شده در مصنفات شیخ مفید، ج ۱۲ کنگره هزاره شیخ مفید.
- (۷۶۰) (ینایع الموده)، ۴۳۳ / ۱.
- (۷۶۱) (الزام الناصب) ج ۲۰ / ۲.
- (۷۶۲) (نهج البلاغه)، کلمات قصار، شماره ۱۱۰.
- (۷۶۳) (بحار الانوار)، ج ۳۴۰ / ۵۲. برداشت از سخنان امام به معنی بن خنیس.
- (۷۶۴) (الغیبه)، نعمانی / ۲۳۳.
- (۷۶۵) (بحار الانوار)، ج ۸۳ / ۵۳.
- (۷۶۶) (همان مدرک)، ۸۵ / ۱.
- (۷۶۷) (عیون اخبار الرضا)، شیخ صدوق، ج ۳۱۷ / ۱؛ (فتح الباری فی شرح صحیح بخاری) ابن حجر عسقلانی، ج ۱۱۸ / ۸، دار الفکر، بیروت.
- (۷۶۸) (نهج البلاغه)، نامه ۴۷.
- (۷۶۹) (فروع کافی)، ج ۱۶۷ / ۸.
- (۷۷۰) (الملاحم والفتن) / ۱۴۸.
- (۷۷۱) (بحار الانوار)، ج ۳۵ / ۵۲.
- (۷۷۲) (میزان الحکمه) ری شهری، ج ۲۹۲ / ۱، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- (۷۷۳) (تفسیر قمی)، علی بن ابراهیم قمی، ج ۱۴۴ / ۱. ذیل آیه ۷۱ سوره نساء.

- (۷۷۴) (امام و روحانیت)، مجموعه دیدگاهها و سخنان امام درباره روحانیت / ۲۰۶، دفتر سیاسی سپاه پاسداران.
- (۷۷۵) (صحیفه نور)، ج ۱۵/۴۵.
- (۷۷۶) (وسائل الشیعه)، شیخ حر عاملی، ج ۱۱/۴۸۳، دار احیاء التراث العربی.
- (۷۷۷) تفسیر (نور الثقلین)، ج ۱/۱۶۵.
- (۷۷۸) (مجموعه آثار شهید صدر)، مقاله همراه با تحول اجتهاد / ۸، روزبه.
- (۷۷۹) (ارشاد)، شیخ مفید، ج ۲ / ۳۸۳.
- (۷۸۰) (منتخب الاثر) / ۳۰۵.
- (۷۸۱) (بحار الانوار)، ج ۵۲ / ۳۳۸.
- (۷۸۲) (فروع کافی)، ج ۴ / ۴۲۷.
- (۷۸۳) (الغیبه)، شیخ طوسی / ۴۷۳ - ۴۷۵، مؤسسه معارف اسلامی، قم.
- (۷۸۴) (کافی)، ج ۱ / ۳۹۷.
- (۷۸۵) (بحار الانوار)، ج ۵۲ / ۳۶۴ - ۳۳۶.
- (۷۸۶) (الغیبه)، نعمانی / ۳۲۲.
- (۷۸۷) (همان مدرک) / ۲۹۷.
- (۷۸۸) (بحار الانوار)، ج ۵۲ / ۳۷۵.
- (۷۸۹) (همان مدرک) / ۳۳۸.
- (۷۹۰) (همان مدرک) / ۳۳۸.
- (۷۹۱) (البرهان فی تفسیر القرآن) محدث سید هاشم بحرانی، ج ۲ / ۱۲۱، اسماعیلیان.
- (۷۹۲) (بحار الانوار)، ج ۵۲ / ۳۴۴.
- (۷۹۳) (الغیبه)، شیخ طوسی / ۴۶۳.
- (۷۹۴) (الغیبه) نعمانی / ۲۳۲.

- (۷۹۵) (فروع کافی)، ج ۸ / ۲۲۷، دارالتعارف، بیروت.
- (۷۹۶) (بحار الانوار)، ج ۵۲ / ۳۴۳.
- (۷۹۷) (همان مدرک) / ۳۸۷.
- (۷۹۸) (وسائل الشیعه)، شیخ حر عاملی، ج ۱۱ / ۵۵ - ۵۶.
- (۷۹۹) (بحار الانوار)، ج ۵۲ / ۳۸۸.
- (۸۰۰) (همان مدرک) / ۳۰۷.
- (۸۰۱) (همان مدرک)، ۳۰۸.
- (۸۰۲) (همان مدرک) / ۳۴۰ به نقل از تفسیر عیاشی.
- (۸۰۳) (سوره توبه)، آیه ۳۳.
- (۸۰۴) (ارشاد)، ج ۲ / ۳۸۳.
- (۸۰۵) (اعلام الوری باعلام الهدی)، امین الاسلام طبرسی / ۴۴۵، دارالمعرفه، بیروت.
- (۸۰۶) (بحار الانوار)، ج ۵۲ / ۳۳۷.
- (۸۰۷) (همان مدرک) / ۳۷۶.
- (۸۰۸) (همان مدرک) / ۳۸۳، به نقل از شرح السنه بغوی.
- (۸۰۹) (همان مدرک) / ۳۸۳، به نقل از شرح السنه بغوی.
- (۸۱۰) (عصر الظهور) علی کورانی / ۳۰۶، انتشارات تبلیغات اسلامی، قم.
- (۸۱۱) ۱۲۰. (المهدی)، آیه الله سید صدرالدین صدر / ۲۳۶، دارالزهراء.
- (۸۱۲) (کشف المحجبه)، سید بن طاووس، ترجمه دکتر اسدالله مبشری، ۲۲۶، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- (۸۱۳) (کمال الدین و تمام النعمه) شیخ صدوق، ۴۰۳/۱. موسسه نشر اسلامی؛ (فتوحات مکیه) محی الدین عربی، ج ۳ / باب / ۳۶۶ نشر دار صادر بیروت؛ (قواعد الایمان) خواجه نصیر الدین طوسی) / ۴۶۱.

- (۸۱۴) (چهار مقاله) نظامی عروضی، باب شرح حال فردوسی اشرافی.
- (۸۱۵) (سفرنامه) ابن بطوطه ترجمه محمد علی موحد، ج ۱/۲۳۹. انتشارات علمی و فرهنگی.
- (۸۱۶) (روضه الصفا) میرخواند ۱۵۸۸/ چاپ لکهنو.
- (۸۱۷) (غیبت نعمانی) ترجمه جواد غفاری ۲۰۲/ صدوق، تهران.
- (۸۱۸) (همان مدرک) ۲۰۳.
- (۸۱۹) (کمال الدین)، ج ۲/۱۵۸.
- (۸۲۰) (غیبت نعمانی) ۲۴۳/.
- (۸۲۱) (کمال الدین) ۵۹/.
- (۸۲۲) کافی کلینی، ج ۱/۴۳، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت.
- (۸۲۳) (همان مدرک) ۳۳۸.
- (۸۲۴) (همان مدرک) ۳۳۸/.
- (۸۲۵) (همان مدرک) ۳۳۸/.
- (۸۲۶) (همان مدرک) ۳۳۳/.
- (۸۲۷) (همان مدرک) ۳۳۳/.
- (۸۲۸) (همبستگی میان تصوف و تشیع)، کامل مصطفی شبیبی، ترجمه دکتر علی اکبر شهابی / ۲۳۷. دانشگاه تهران.
- (۸۲۹) (فضل بن شاذان و نبرد اندیشه ها در ایران پس از اسلام فریدون جنیدی / ۵۰ انتشارات بلخ تهران.
- (۸۳۰) (رجال نجاشی) / ۱۹۳.
- (۸۳۱) (کمال الدین) ج ۱ / ۱۰۱. (الارشاد) شیخ مفید ج ۲ // چاپ شده در مصنفات شیخ ۱۲.
- (۸۳۲) (الغیبه) شیخ طوسی ۱۶۷ و ۲۷۵.

- (۸۳۳) (کمال الدین)، ۲۵، ۲۶، ۳۴، ۴۷، ۲۶۱، ۲۶۲؛ (فرق الشیعه نوبختی) / ۷۹، علمی، فرهنگی.
- (۸۳۴) (غیبت نعمانی) / ۳۱.
- (۸۳۵) (کمال الدین) ج ۱ / ۲۰۳.
- (۸۳۶) (المغنی) ج ۲ / ۱۷۶.
- (۸۳۷) کمال الدین ج ۱ / ۱۲۲، ۱۲۶.
- (۸۳۸) (نصرت مذهب الزیدیه) ابن عباد / ۲۱۱.
- (۸۳۹) (کمال الدین) ج ۱ / ۲، ۳، ۱۶.
- (۸۴۰) (همان مدرک) / ۱۰۱؛ (کمال الدین) / ۳۰۳، ۴۸۵.
- (۸۴۱) (فهرست ابن ندیم) ابن ندیم، ترجمه محمد رضا تجد / ۳۳۰
امیر کبیر.
- (۸۴۲) (کمال الدین) / ۵۳، ۵۵.
- (۸۴۳) (خاندان نوبختی) عباس اقبال آشتیانی / ۱۱۶.
- (۸۴۴) (رجال نجاشی) / ۲۶۶ دفتر نشر اسلامی.
- (۸۴۵) (کمال الدین) ج ۱ / ۲۰.
- (۸۴۶) (همان مدرک) / ۲۲.
- (۸۴۷) (همان مدرک) / ۲۲.
- (۸۴۸) (سوره زمر) آیه ۳۰.
- (۸۴۹) (کمال الدین) ج ۱ / ۳۱.
- (۸۵۰) (همان مدرک) / ۳۲.
- (۸۵۱) (همان مدرک) / ۴۵، ۴۷.
- (۸۵۲) (همان مدرک) / ۵۴.
- (۸۵۳) (همان مدرک) / ۱۱۲.

(۸۵۴) (همان مدرک) / ۸۷.

(۸۵۵) (الفهرست) ابن ندیم / ۱۷۸ چاپ فلوجل بیروت.

(۸۵۶) (المسائل العشره) شیخ مفید / ۸۳ چاپ شده در مصنفات شیخ مفید ج

۳ کنگره هزاره شیخ مفید.

(۸۵۷) (المسائل العشره) / ۸۵.

(۸۵۸) (سوره كهف).

(۸۵۹) سوره (بقره) آیه ۲۵۹.

(۸۶۰) (المسائل العشره) / ۱۰۵.

(۸۶۱) (همان مدرک) / ۱۰۶.

(۸۶۲) (همان مدرک) / ۱۰۷.

(۸۶۳) (الرسالة الاولى في الغيبة) شیخ مفید / ۱۴. چاپ شده در مصنفات شیخ

مفید ج ۷.

(۸۶۴) (المسائل العشره) / ۱۱۳.

(۸۶۵) سوره اعراف آیه ۱۵۷.

(۸۶۶) (الرسالة الاولى في الغيبة) ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶. چاپ شده در مصنفات

شیخ مفید، ج ۷.

(۸۶۷) (الرسالة الثالثة في الغيبة) شیخ مفید / ۱۵. مصنفات شیخ ج ۷.

(۸۶۸) (همان مدرک) ۱۲ و ۱۳.

(۸۶۹) (الرسالة الرابعة في الغيبة) شیخ مفید / ۱۵. مصنفات شیخ ج ۷.

(۸۷۰) (الرسالة الرابعة في الغيبة) شیخ مفید / ۱۵. مصنفات شیخ ج ۷.

(۸۷۱) (همان مدرک) / ۱۵.

(۸۷۲) (الفصول العشره في اثبات الحجة) شیخ مفید / ۱۷ و ۲۵، چاپ شده

مصنفات ج ۷.

- (۸۷۳) (کشف المحجبه)، سید بن طاووس / ۲۰.
- (۸۷۴) (هرست منتجب الدین) / ۸۵.
- (۸۷۵) (المقنع فی الغیبه) شیخ طوسی. این اثر به اهتمام سید محمد علی حکیم در شمار ۲۷ مجله تراثنا / ۲۰۰ برای اولین بار به چاپ رسیده است.
- (۸۷۶) (همان مدرک) / ۲۱۳.
- (۸۷۷) (الغیبه) شیخ طوسی / ۱۴.
- (۸۷۸) (تخلیص الشافی)، شیخ طوسی، ج ۳ و ۴ / ۲۱۱. نشر عزیزی، قم.
- (۸۷۹) (همان مدرک) ج ۱ و ۲ / ۹۰ و ۹۱.
- (۸۸۰) (التبیان) شیخ طوسی، ج ۶ / ۱۹۹.
- (۸۸۱) (تلخیص الشافی) ج ۱ و ۲ / ۹۵.
- (۸۸۲) (الغیبه)، شیخ طوسی / ۱۱.
- (۸۸۳) (همان مدرک) / ۱۲ و ۱۳.
- (۸۸۴) (همان مدرک) / ۹۲.
- (۸۸۵) ر.ک به کتابهای (اعلام الوری با علام الهدی) شیخ طبرسی / ۴۴۶، ۴۴۷، نجف؛ (قواعد المرام فی علم الکلام / ۱۹۰، ۱۹۱. چاپ شده همراه تلخیص المحصل.
- (۸۸۶) (رساله الامامه) شیخ طوسی / ۴۳۳. چاپ شده به همراه تلخیص المحصل.
- (۸۸۷) ر.ک: (شرح باب حادی عشر) علامه میرزا محمد علی شهرستانی، مرکز نشر کتاب؛ (باب حادی عشر) علامه حلی، تحقیق دکتر مهدی محقق.
- (۸۸۸) (معانی الاخبار)، صدوق تصحیح علی اکبر غفاری / ۱۸، مقدمه، دارالمعرفه للطباعة والنشر، بیروت.
- (۸۸۹) (همان مدرک) / ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵.

- (۸۹۰) (وسائل الشیعه)، شیخ عاملی، ج ۲۰، ۳۶، اسلامیه، تهران.
- (۸۹۱) (فهرست)، شیخ طوسی / ۱۵۶، شریف رضی، قم؛ (معانی الاخبار) / ۹، مقدمه.
- (۸۹۲) (کمال الدین و تمام النعمه)، شیخ صدوق، مقدمه، انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین، قم.
- (۸۹۳) (همان مدرک)، ج ۱ / ۸۷.
- (۸۹۴) (رجال)، نجاشی، تصحیح سید موسی شبیری زنجانی / ۴۰۲، انتشارات اسلامی.
- (۸۹۵) (اعیان الشیعه)، محسن امین، ج ۴۲۱/۹، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت؛ (ریحانة الادب) میرزا محمد علی مدرس، ج ۵-۳۶۱، ۳۶۵، خیام.
- (۸۹۶) (تتقیح المقال)، شیخ عبدالله مامقانی، ج ۱۸/۳، مرتضوی، نجف اشرف؛ (فوائد الرجالیه)، سید بحر العلوم، ۳۱۳/۹، ادب، نجف اشرف.
- (۸۹۷) (اعیان الشیعه)، ج ۴۲۲/۹.
- (۸۹۸) (رجال نجاشی) ۴۰۳؛ (الفوائد الرجالیه)، سید محمد مهدی بحر العلوم، ج ۳۲۱/۳.
- (۸۹۹) (رجال نجاشی) ۴۰۳؛ (الفوائد الرجالیه)، سید محمد مهدی بحر العلوم، ج ۳۲۱/۳.
- (۹۰۰) (رسالة ثانية في الغيبة)، شیخ مفید / ۱۶.
- (۹۰۱) (مروج الذهب)، مسعودی ج ۲۷۷/۱، دارالمعرفه، بیروت.
- (۹۰۲) (اعیان الشیعه)، ج ۱۰۵/۴۱.
- (۹۰۳) (شذرات الذهب)، ابن العماد الحنبلی، ج ۳۷۱/۲، دارالحیاء التراث العربی؛ بیروت؛ (لسان المیزان) ج ۲/۲۲۵، موسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت. (فوائد الرضویة) شیخ عباس قمی / ۲۷۷.

- (۹۰۴) (روضات الجنات)؛ خوانساری، ۲۸۲/۴، اسماعیلیان، قم.
- (۹۰۵) (الذریعة)، آقا بزرگ تهرانی، ج ۸۶/۱۸، شماره ۸۰۶، دارالاضواء، بیروت (رجال نجاشی)، ج ۱۰۰/۲، دارالاضواء، بیروت؛ (تنقیح المقال)، مامقانی، ج ۳۰۷/۲.
- (۹۰۶) (کفایة الاثر) ۷/، بیدار.
- (۹۰۷) (کفایة الاثر) ۷/، بیدار.
- (۹۰۸) (فوائد الرضویة)، محدث قمی ۲۸۵/.
- (۹۰۹) (الذریعة)، ج ۱۲۳/۲.
- (۹۱۰) (المقنع)، سید مرتضی علم الهدی، ۲۰۰/.
- (۹۱۱) (فوائد الرضویة) محدث قمی ۵۷۱/.
- (۹۱۲) (فوائد الرضویة) محدث قمی ۵۷۱/.
- (۹۱۳) (الغیبة)، شیخ طوسی، مقدمه، موسسه معارف اسلامی قم؛ (ریحانة الادب)، ج ۳۲۵/۳. (روضات الجنات)، ج ۲۱۶/۶.
- (۹۱۴) (زندگی شیخ طوسی) آقا بزرگ تهرانی؛ (الغیبة) شیخ طوسی، مقدمه.
- (۹۱۵) (روضات الجنات)، خوانساری. ۳۵۷/۵؛ (امل الامل)، حر عاملی، تحقیق سید احمد حسینی، ج ۲۱۶/۲، دارالکتاب الاسلامی؛ (معجم المؤلفین)، عمر رضا کحاله، ۶۶/۸، داراحیاء التراث العربی؛ (اعیان الشیعه)، ج ۳۹۹/۸.
- (۹۱۶) (مفاخر اسلام)، علی دوانی، ۴۱۰/۳؛ (تاریخ بیهق)، ۲۴۳ - ۲۴۲، ابن فندق.
- (۹۱۷) (روضات الجنات)، ج ۳۵۷/۵.
- (۹۱۸) (الجامع الاحکام القرآن) قرطبی، ج ۱، مقدمه، داراحیاء التراث

العربی، بیروت.

(۹۱۹) (الاعام)، زرکلی، ۳۲۲/۵، دارالعلم للملایین؛ (معجم المؤلفین) ج ۲۳۹/۸.

(۹۲۰) (الحوادث الجامعه) ۳۴۱/؛ مجله (مشکواة)، شماره ۲۷۳/۴۷.

(۹۲۱) (امل الامل)، ج ۱۹۵/۲.

(۹۲۲) (تذکره الحفظ)، ذهبی، ج ۱۵۰۵/۴. دار احیاء التراث العربی.

(۹۲۳) (امل الامل) حر عاملی، ۲۴۹/۲.

(۹۲۴) (ریحانة الادب)، میرزا محمد علی مدرس ج ۲۳۳/۱. (المحجة فیما

نزل فی القائم الحجة، سید هاشم بحرانی) تحقیق و تعلیق، محمد منیر میلانی، مقدمه.

(۹۲۵) (ریحانة الادب)، میرزا محمد علی مدرس ج ۲۳۳/۱.

(المحجة فیما نزل فی القائم الحجة، سید هاشم بحرانی،) تحقیق و تعلیق، محمد منیر میلانی، مقدمه.

(۹۲۶) (ریحانة الادب)، میرزا محمد علی مدرس ج ۲۳۳/۱.

(المحجة فیما نزل فی القائم الحجة، سید هاشم بحرانی،) تحقیق و تعلیق، محمد منیر میلانی، مقدمه.

(۹۲۷) (ینایع المودة)، سلیمان بن ابراهیم القندوزی، مقدمه، بصیرتی، قم.

(الاعلام) زرکلی، ج ۱۸۶/۳.

(۹۲۸) (همان مدرک)؛ (ینایع المودة)، مقدمه.

(۹۲۹) (معجم المؤلفین)، عمر رضا کحاله، ج ۲۸۸/۴. (نورالابصار) شبلنجی،

مقدمه، دارالکتاب العلمیه، بیروت.

(۹۳۰) (نورالابصار) ۱۶۹/.

(۹۳۱) (همان مدرک) ۱۷۰/.

- (۹۳۲) (الاعلام) زرکلی، ج ۱۶۷/۶؛ (معجم المؤلفین)، ج ۹۰/۱۰.
- (۹۳۳) (موسوعة الامام المهدي)، ۳۹۱/، کتابخانه امیرالمؤمنین (ع) اصفهان.
- (۹۳۴) (همان مدرک) /۴۲۴.
- (۹۳۵) (فوائد الرضويه)، شیخ عباس قمی /۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲.
- (۹۳۶) (همان مدرک) /۱۴۹.
- (۹۳۷) (ریحانة الادب)، ج ۱۸۳/۱، (آثار الحجة)، محمد شریف رازی /۷۹، دارالکتاب، قم.
- (۹۳۸) (الذریعة)، آقا بزرگ تهرانی، ج ۲۳۲/۳؛ (ریحانة الادب)، ج ۴۲۷/۳؛ (آثار الحجة) /۲۰۱.
- (۹۳۹) (المهدی)، سید صدرالدین صدر / ۱۷، دار الزهراء، بیروت.
- (۹۴۰) (المهدی)، سید صدرالدین صدر / ۱۷، دار الزهراء، بیروت.